

اکنکار

کلید جهانهای امسرار

راه نھان به سوی خدا را از طریق سفر روح فرا گیرید



ترجمه: هوشنگ اهرپور

نوشته: پال توئیچل

اکنکار

کلید جهانهای اسرار

نوشته: پال توئیچل

ترجمه: هوشنگ اهرپور

Twitchell, Paul

تویچل، پال، ۱۹۰۸ - ۱۹۷۱.
اکنکار، کلید جهانهای اسرار / نوشته پال تویچل، ترجمه هوشنگ اهرپور. - تهران: زرین،
نگارستان کتاب، ۱۳۷۹.
ص. ۴۵۴

ISBN 964-407-230-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:

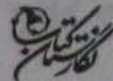
Eckankar: the key to secret worlds.

این کتاب قبلاً توسط ناشرین مختلف در سالهای متفاوت منتشر شده است.
واژه نامه.

چاپ چهارم.
۱. اکنکار، الف اهرپور، هوشنگ، ۱۳۲۷ - مترجم، ب. عنوان.
ت ۷ الف / ۵ BP ۶۶۰۵
۲۹۹/۹۳
۱۳۷۹

م ۷۹-۹۶۹۸

کتابخانه ملی ایران



اکنکار (کلید جهانهای اسرار)

نوشته: پال تویچل

ترجمه: هوشنگ اهرپور

چاپ دوم ناشر: ۱۳۸۲

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

واژه نگاری: جاهد

لیتوگرافی: نسیم ساحل زرین

چاپ: تک

انتشارات نگارستان کتاب - خیابان انقلاب، خیابان اردبیلیشت، پایین تر از روانمهر، پلاک ۱۷۹

دفتر مرکزی: ۶۴۶۴۱۱۷ فاکس: ۶۴۹۶۹۳۶ دفتر فروش: ۵ - ۶۹۵۹۷۸۴

«با همکاری انتشارات زرین»

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۸-۲۳۰-۴۰۷-۹۶۴-ISBN 964-407-230-8

«قیمت: ۲۵۰۰ تومان»

فهرست

صفحه	عنوان
۷	دیباچه
۹	مختصری در باب این کتاب
۱۵	فصل اول - راه نهان به سوی خدا از طریق سفر روح
۴۱	فصل دوم - واقعیت سفر به ماورای کالبد فیزیکی
۶۵	فصل سوم - روشهای شگفت انگیز سفر روح
۹۵	فصل چهارم - سفیران روح و روشهای آنها
۱۳۵	فصل پنجم - روانشناسی خویش معنوی
۱۸۱	فصل ششم - اصول اساسی اکنکار
۲۱۱	فصل هفتم - نمونه های نادر تاریخی سفیران روح
۲۳۵	فصل هشتم - کاربرد اکنکار در حل مشکلات زندگی
۲۵۹	فصل نهم - آمادگی برای سفر به سوی خدا
۲۸۵	فصل دهم - سفری تنها به جهانهای بهشتی
۳۱۳	فصل یازدهم - سلسله مراتب آسمانی جهانهای معنوی
۳۳۹	فصل دوازدهم - طریق نورانی به عنوان تجربه نهایی
۳۶۵	واژه نامه

این کتاب ترجمه‌ای است از:

ECKANKAR - The Key to Secret Worlds

Copyright 1969 , 1987 ECANKAR

All rights reserved. No part of this book
maybe reproduced, stored in a retrieval
system, or transmitted in any form by any
means, whether electronic, mechanical,
photocopying, recording, or otherwise,
without prior written permission of the
copyright holder.

The terms **ECKANKAR, ECK, EK,
MAHANTA, SOUL TRAVEL,** and
VAIRAGI, among others are trademarks of
**ECKANKAR, P.O. BOX 27300,
Minneapolis, MN 55427 U.S.A.**

Printed in **U.S.A.**

Library of Congress Catalog Card Number:

87-80746

اِکنکار - علم نهان سفر روح

کالبد جسمانی آدمی اسیر پیوندهای روزمره‌ای است که در معرض فشارهای جاذبه و قربانی تمام ضعفهایی است که هزاران سال است نوع بشر را به ستوه آورده است.

اما آدمی تنها یک کالبد جسمانی نیست، او در ضمن یک جوهره معنوی است و این عصاره، روح، آزاد است که جدا از کالبد سفر کند. با وجود این آزادی، مسائلی که دنیویان را می‌آزارد در مقابل اسرار کیهانها حتی به حساب هم نمی‌آیند. سری پال توئیچل، کاشف دوباره دانش باستانی اِکنکار به ما راه‌هایی از کالبد جسمانی را نشان می‌دهد و با شیوه‌های آسان و قدم به قدم به سوی استادی در کیهان رهنمون می‌شود.

استادان اِک همیشه در نقاطی از جهان یافت می‌شوند که از نقطه نظر معنوی اجازه فعالیت آزاد به مکاتب عرفانی می‌دهند. به این ترتیب بود که در سال ۱۹۶۵، پال توئیچل پس از بیست و پنج سال پرورش تحت نظر ربازارتارز، استاد اِک اهل تبت، نخستین استاد حق در قید حیات از اهالی آمریکا شد و مأموریت ویژه‌اش ارائه آموزشهای اسرار به بشر امروزی بود.

قبل از مرگش در سال ۱۹۷۱، شصت اثر دست‌نویس را کامل کرد که حدود سی و پنج جلد از آنها منتشر شدند. دیسکوره‌های ماهانه‌ای

نوشت که قابل مطالعه در خانه می‌باشند و مفصلاً به اقصی نقاط دنیا سفر کرده و سخنرانی‌های بی‌شماری ایراد کرد.

استاد حقّ در قید حیات امروزی، سری هارولد کلمپ است که او هم آمریکایی است و به آموزش دانش باستانی سفر روح به تشنگان معنوی امروز ادامه می‌دهد.

دیباچه

خواننده‌ای که در طلب برگزیده خلاصه‌ای از علوم اسراری باشد، نیازی ندارد که جز کتاب اِکنکار، کلید جهانهای اسرار در جستجوی منبع دیگری برآید. پال تونیچل، پیشتاز غایی سفر روح بود که تحت عنوان قابلیت سفر در ابعاد گوناگون جهانهای معنوی تعریف می‌شود. او در این کتاب شرح حال روشنی درباره کسانی ارائه می‌دهد که توانسته‌اند غلاف جسمانی خود را ترک گفته و به طی طریق در مسیر نورانی (راه روشن) بپردازند. او قدم به قدم با شرح جزئیات به خواننده می‌آموزد چگونه خودش می‌تواند در انعکاس روح توفیق یابد.

ممکن است مقوله انعکاس روح به خارج از کالبد فیزیکی در نظر برخی خوانندگان تا حدی جنجالی و هوسبازانه جلوه کند؛ ولیکن لازم به تذکر است که اخیراً شماری از محققین علمی که در شمار طرفداران علوم آکادمیک می‌باشند این ادعاها را جدی تلقی نموده و دست به آزمونها و تجربیاتی پیرامون سفر خارج از بدن زده‌اند.

دکتر یوجین برنارد، استاد روانشناسی دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی و دکتر چارلز تارت، روانشناس و استاد دانشگاه کالیفرنیا در حال انجام تجربیاتی آزمایشگاهی می‌باشند که ثابت می‌کند بعضی از مردم حقیقتاً می‌توانند کالبد خود را ترک گفته و زیر سقف شناور شوند یا به

اتاق دیگر بروند و حتی در بعضی موارد به مکانهایی سفر کنند که هزاران فرسنگ از آنجا دورتر است. یکی از مقامات سابق دانشگاه فلوریدا به نام دکتر هورنل هارت اظهار می‌دارد که متقاعد شده است: جهان دیگری وجود دارد که با چشم جسمانی قابل رؤیت نبوده و با این وجود اقلیمی است از تجربیات عینی و تماسهای اجتماعی بین وجودهای هوشیار. پال توئیچل مدعی است که کلید ورود به این جهانهای نامرئی را یافته است. او می‌گوید: «پس از اینکه آدمی تکنیکهای گوناگون سفر روح را بیاموزد، می‌تواند عملاً واقعیت صعود به فراسوی کالبد جسمانی را تجربه کند».

این رهبر معنوی ادعای دیگری هم دارد و آن اینکه، استادان معنوی و معلمینی وجود دارند که کارشان کمک کردن به تازه‌کارها در انجام سفر روح می‌باشد. می‌توانید اینها را فرشتگان، سفیران روح، راهنمایان و یا اساتید بخوانید. پال توئیچل اصرار می‌کند که این وجودها همواره آماده یاری به جویندگان معنوی صادق می‌باشند. من تصور نمی‌کنم راهی برای اثبات واقعیت چنین تجربیاتی وجود داشته باشد اما پال توئیچل زندگی دهها قدیس، گورو و سفیر روح را از تمام ادوار تاریخ گواه می‌گیرد که حقیقت اظهاراتش را به اثبات می‌رسانند.

از آنجا که محتوای این کتاب اکیداً با تجربیات درونی سر و کار دارد، هر فردی باید شخصاً عمق کتاب اکتکار، کلید جهانهای اسرار را سنجیده و آنچه این کتاب به خویش درونش می‌گوید را به تنهایی ارزیابی کند. یقیناً خواننده‌ای که به علوم اسراری و مکاتب عرفانی علاقه‌مند باشد، واژه‌نامه‌ای را که در انتهای کتاب درج شده است در حیطة فهم معنوی بسیار مفید خواهد یافت.

براد استایگر

مقتصری در باب محتوای این کتاب

هوشیاری الهی، جریان پیوسته‌ای است که صاحب طبیعت خاصی نیست. ماهیتی هم ندارد اما نشانه‌هایش با ماهیت صوت قابل تمثیل است. برای جسم و سایر کالبدها به صورت اصلی‌اش قابل شنیدن نیست. روح این صوت را می‌شنود. این هوشیاری از مجراها یا دریچه‌هایی در جهان مادی ظهور می‌کند. این دریچه‌ها را به عنوان روح می‌شناسیم. نزدیکترین کلمه‌ای که در زبان فارسی بر این هوشیاری پیوسته الهی دلالت دارد کلمه حق است. حق بی‌شکل است. روح ویژگی‌های آن را به ظهور می‌رساند. در زبان سانسکریت این جریان پیوسته را اِک^۱ می‌گویند. اِک یا حق، خود منشأ تمامی ماهیتهایی است که از این دریچه‌های مستقل هوشیاری یعنی روحها به جهان ماده راه پیدا می‌کنند. صاحب تمامی این بالقوه‌ها بودن است که بی‌شکلی و بی‌ماهیتی این جریان هوشیاری را نمود می‌دهد.

از طرف دیگر، هر یک از این واحدهای هوشیاری که همچون دریچه‌ای از درون جریان حق به جهان پدیده‌ها باز می‌شود، استقلال، آزادی، اختیار و عشق را که صاحب شد، آن را در واقعیت به ظهور می‌رساند و راهش را به سوی وصل مجدد و آگاهانه به سوی جریان حق

باز می‌یابد. در خلال تجربیاتی که جهت رسیدن به این جایگاه کسب می‌کند، ویژگی‌ها را یک به یک می‌شناسد. از پایین‌ترین مراحل وجود، تجربه را آغاز می‌کند؛ در کالبد معدنیات، نباتات، حیوانات و انسان... و انسان... و انسان... به سوی آگاهی برتر و وصل مجدد به هوشیاری الهی. روح در مسیر تکاملی‌اش از صورتهای گوناگونی سود می‌جوید. در هر یک از این صورتهای صاحب نشانه‌هایی است که در جهان بیرون ظاهر می‌شوند. هر صفتی دسته‌ای از حرکات را موجب می‌شود که در قالب عمل، عکس‌العمل می‌طلبد. مجموعه این عملها و عکس‌العملها چرخه‌هایی را به گردش درمی‌آورند که چرخه تقدیر یا کارما^۱ نام دارد. چرخه تقدیری با عمل تنها شروع نمی‌شود. واکنش یا انگیزه ذهنی نیز برای تحریک آن کافی است. نام دیگر این قانون «علت و معلول» است. علت یک چرخه تقدیری در ذهن شکل می‌گیرد. معلول یا عکس‌العمل با اجابت شدن، چرخه را به پایان می‌رساند. این چرخه‌ها برای روح آموزش در بردارند. دریافت عکس‌العملها را استهلاک کارما می‌گویند.

با سوزاندن بذره‌های تقدیری یا استهلاک کارما، روح از مرتبه‌ای از هوشیاری به مرتبه‌ای بالاتر صعود می‌کند. از میان مراتب بی‌شمار عبور می‌کند. در یکی از نهایی‌ترین مراحل تکاملی‌اش وارد صورتی از تجلی می‌شود که به جهانهای تحتانی تعلق دارد. نام این مرحله در طی سیر تکاملی روح، انسان نام دارد. انسان فاصله‌ای است بین حیوان و خدا؛ البته نه در هویت جسمانی‌اش، بلکه در وضعیت آگاهی‌اش.

همه عارفین در طول تاریخ این سیاره با طی این مدارج به درک حضور الهی دست یافته‌اند. ممکن است میان روشهایی که اینها برگرفتند تفاوتی به چشم بخورد، لیکن به هر حال جای تردید نیست که به این

وصل نائل آمدند و توانستند هویت خویش را در وجود لایتنهای خدا منحل سازند و باز به قالب تن در این جهان درآمده و حاصل حکمتی را که در این تجربه شاهد بوده‌اند در قالب اشعار و ادب‌نامه‌ها از خود باقی گذارند. از نقطه نظر بیرونی، تجربه‌گر در حالتی بسر می‌برد که به استغراق یا خلسه و نشئه الهی موسوم است. برای رسیدن به تبحر در چنین تجربیاتی، اگرچه روشها متفاوتند ولیکن به اثبات رسیده است که یک عامل در همه این روشها مشترک است و آن اینکه فرد به تنهایی و از مجرای درون این ارتباط را حاصل می‌کند.

خودآگاهی و ضمیر نابخودآگاه هر دو از یک هوشیاری سرچشمه می‌گیرند. ولیکن ذهن کیهانی این هوشیاری را در صورتهایی چون ماده و جسم به شکل نابخودآگاه و در صورت روح به شکل خودآگاهی به ظهور می‌رساند. انسان مرحله‌ای از گذر روح در ماده است که برای آن امکان ظهور این هوشیاری تا مراتب الهی فراهم شده است. این درجه از کمال بدون شناخت واقعی خویش برای هیچ کس میسر نبوده، مشتاقان وصال حقیقت هر یک مجبور بوده‌اند طریقی را به فراخور شرایط زمانی و مکانی در پیش گیرند تا این خودآگاهی را در جهان ماده به ظهور برسانند. خوش اقبالی ما در این است که با مطالعه روشها و پیشنهادات این بزرگان می‌توانیم ضروریات و غیرضروریات هر یک از آنها را با تجربه به خود ثابت کنیم.

این کتاب مطالعه‌ای است در این جهت و بررسی نکاتی از این قبیل که حاصل تجربیات جانفرسای بسیاری از بزرگان را یک جا و به زبان امروز عرضه کرده است. شخصیت‌های عرفانی عموماً در طی زندگانی زمینی‌شان نه به درستی شناخته می‌شوند و نه احترامی را که شایسته آنند دریافت می‌کنند. دلیل انتخاب راه خدا برای آنها همین است که با

درک حضور الهی نیازی به ستایش و احترام آدمیان ندارند و جز اینکه ایزاری جهت اراده الهی باشند، آرزویی ندارند. واقعیت دیگری هم که قابل انکار نیست این است که طبیعتاً سطح آگاهی اجتماع انسانی هم به تدریج به درجه‌ای از رشد رسیده است که دیگر یک عارف مجبور نباشد به خاطر فرار از خطرات اجتماع که حاصل نادانی جوامع گذشته بوده از اجتماع فاصله گرفته و با رهبانیت و ریاضت‌های افراطی، راه خویش را به جهان درون و وصل به حقیقت پیدا کند. برعکس، یک انسان فعال و سرزنده و موفق می‌تواند با عرضه کردن خدمت خود به انسانیت از طریق عشق، با هیچ چیزی دشمنی نرزد و نمونه کاملی از انسانیت باشد.

هرچند هم بگویند که تاریخ در همین لحظه است که در حال وقوع است، به گوش ما کارگر نیست و برایمان مشکل است باور داریم که شخصی که زنده است و ما او را می‌شناسیم یک عارف باشد. این تشخیص به طرز اسفناکی به عهده تاریخ گذاشته شده است. با این وجود تحقیقی که در این کتاب تحت عنوان **اگناکار** به عمل آمده است نشان می‌دهد که یک امکان را هرگز از بشر نمی‌توان گرفت و آن این است که او می‌تواند آگاهانه در حضور خدا بسر برد و از **حکمت الهی** مستقیماً بهره‌مند شود. در متن این کتاب اشاراتی به قانون دو وجهی کارما و تناسخ به چشم می‌خورد. از دیدگاه معارف اسلامی اعتباری به مقوله تناسخ داده نشده است، تکرار این واژه و توضیحات قید شده در این کتاب، صرفاً مورد نظر نویسنده این کتاب بوده و با بی‌طرفی کامل عیناً به ترجمه درآمده است. در کتاب **اگناکار**، کلید جهانهای اسرار، پال توثیچل کلید تسلط و اشراف بر زندگی را به ما هدیه می‌کند و آزادی و استقلال را عرضه می‌دارد که پیش از این هرگز شناخته نشده بود. استادان دانش باستانی **اگناکار**، تمریناتی را کامل کرده‌اند که از طریق آنها هر فردی به اختیار

خود و بدون استفاده از مواد مخدر، هیپنوتیزم و یا فعالیتهای اسرارآمیز فرقه‌ها و مکاتب اسراری، می‌تواند وضعیتهای فیزیکی، عاطفی، ذهنی و ضمیر نابخودآگاه خود را با **روح** یا خویش حقیقی هماهنگ کند. سپس راهی از زندگی را کشف می‌کند که پر از تحرک بوده و جامعیت آن در حد کمال است.

پال توثیچل می‌نویسد: «کلید واقعی در این است که توجه آگاهانه خود را از خویش مادی سلب کرده و آن را به **آگاهی معنوی** معطوف کنیم. سادگی چنین ممارستی توسط شخصیت‌های تاریخی همچون فیثاغورث، کبیر، بودا و مسیح آموزش داده می‌شد. در **اگناکار**، کلید جهانهای اسرار، پال توثیچل قدمهای اساسی و بنیانی را جهت آمادگی فرد برای صعود وضعیت آگاهی‌اش معرفی می‌کند و شامل شش تکنیک ویژه است که برای سفر **روح** کاربرد دارد. سفر **روح** طریقی بسیار بدیهی است که توسط آن می‌توانیم به اکتشافات **جهانهای اسرار** که جهان درون خود ماست دست یافته و کنترل مشکلات ویژه خود را به دست گیریم.»

تجربه نهایی با عزیمت به اقلیم خدا حاصل می‌شود و با جمع‌آوری نوعی فهم و بینش از اینکه این وجود چیست و دیدن اینکه تمامی حیات چگونه کار می‌کند، همراه است. دیر یا زود هر کسی که با قدرت و شدت تحصیل زندگی **معنوی** را پیشه کرده باشد در جستجوی کوتاهترین و مستقیم‌ترین راه به سوی خدا برای رسیدن به این تجربه نهایی برخواند خاست...

راه نهران به سوی خدا از طریق سفر روح

روح «آتما ساروپ» کالبد طبیعی انسان است که اکثریت نسل متفکر در طی اعصار متمدنی در روی زمین، طریق صحیح استفاده از آن را فراموش کرده است. اساتید الهیات، قدسین (اولیا) و برخی دیگر که فن سفر روح را فرا گرفتند و توانستند در آتما ساروپ «کالبد معنوی» به طبقات ماورائی سفر کنند، سعی بر این داشتند که این فن را به جویندگان بیاموزند؛ فنی برای سیاحت قلمرو بهشتی.

اصول فن سفر روح در طی تاریخ از جانب پیروان عرف و سنت‌گرایان سرکوب و منسوخ شده است و به همین دلیل عموماً نزد جویندگان موضوعات الهی بکلی ناشناخته مانده و یا به غلط تعبیر گشته است. از سوی دیگر تئوری آگاهی کیهانی^۱ به عنوان بخش قابل توجهی از علم‌الاسرار مطرح شده که در مورد آن مطالب بسیاری توسط پیروان مذاهب هندو و ودانتا^۲ به رشته تحریر در آمده. بعد از اینکه تحت تعالیم اساتیدی چند، فن سفر روح را آموختم به این نتیجه رسیدم که اشاعه این دانش بیش از هر چیز به دلیل عدم وجود یک فرهنگ لغات مشترک با مشکل مواجه بوده است. چنین به نظر می‌رسد که یافتن حتی دو

۱ - تئوری هست آگاهی (Cosmic Cinsciousness Theory) شعور کیهانی - م

شخص ممکن نباشد که هر دو با هنر خارج شدن از جسم آشنایی داشته و تجربیات خود یا فنون ذهنی سفر روح را با زبانی مشترک تشریح کرده باشند.

به بیانی دیگر در مقایسه با دانشی که در مورد سایر بخشهای علوم ماوراءالطبیعه مژون شده، نه فرهنگ لغاتی جامع در زمینه دانش سفر روح و نه واژه‌نامه‌ای مفید در مکتب اسرار^۱ وجود دارد. علت این امر آن است که در ایجاد زمینه ذهنی در ارتباط با این گونه مطالعات غیبگوها، تله‌پاتها، پیشگوها و آب‌یابها به علت کثرتشان، نقش عمده‌تری از سفرکنندگان اصیل روح داشته‌اند. من با اطمینان می‌گویم که اگرچه تقریباً هر کسی می‌تواند سفر روح را تجربه کند، شاید یک نفر از صد نفر به مراتب معنوی دست می‌یابد.

عدم وجود درک کامل از هستی عمدتاً بدین علت است که آنانی که با استفاده از فن سفر روح به جهانهای معنوی سفر می‌کنند برای بیان وقایع مورد تجربه خود از زبان متعارفی استفاده نکرده‌اند.

برای کسی که سفر روح را به طور کامل انجام داده باشد، تقریباً ناممکن است که پس از بازگشت به کالبد فیزیکی تجربیات خود را با دیگران در میان بگذارد، خصوصاً وقتی که ماورای دنیای اثیری^۲ و در طبقات معنوی سیر کرده باشد.

سفر روح با نامهای متعددی شناخته شده است. از جمله انعکاس روح، جدایی روح از بدن، تجربه بیرون از کالبد، سفر معنوی و چند نام دیگر.

هدف اصلی ما قادر ساختن روح است به ترک کالبد و سفر آن به

دنیاهای معنوی ماورا و عاقبت رسیدن به هدف غایی، آنامی لوک، که نامی است برای سرزمین بدون نام یا بهشت حقیقی. جایی که خدا (سوگماد) در آن بسر می‌برد.

خود من در سنی که اکثر بچه‌ها از آنچه در اطراف آنان می‌گذرد آگاهی ندارند، قادر بودم در قالب روح از بدن خارج شوم و بدان بازگردم، اما سفر روح من واقعیتی بود که عموماً مخفی نگاهداشته می‌شد. به تبعیت از عقیده قدیمی که صحبت راجع به این قضیه برای کسانی که از امور معنوی بی‌اطلاعتند، ایجاد دردسر می‌کند، اعضای خانواده ما سکوت اختیار کردند.

تمامی اعضای خانواده ما قادر بودند از کالبد خود خارج و بدان بازگردند بجز نامادری‌ام که از این اعمال روی درهم می‌کشید. تنها من و ناخواهری‌ام در این مورد بحث می‌کردیم و او که چند سالی از من بزرگتر بود به من سفر روح را وقتی سه ساله بودم، آموخت. هنگامی که من در سن چهارده سالگی اولین معلم خود، سودارسینگ^۱ از الله‌آباد هندوستان را ملاقات کردم، بیرون آمدن از قالب تن برایم همانقدر طبیعی بود که غذا خوردن. با این همه در طول زمان فی‌مابین معرفی‌ام به استاد والامقام تا زمان حاضر تا حدود زیادی به تهذیب معنوی و درک عمیقتری از مسئله سفر روح احتیاج داشته‌ام.

نتیجه‌ای که در نهایت بدان رسیدم این است که هر کسی می‌تواند سفر روح را تجربه کند، چه تحت نظر یک معلم معنوی باشد و چه نباشد. اگرچه همیشه بهتر است که برای اجتناب از فرسودگی بسیار که لازمه طبیعی روش سعی و خطا در خودآموزی است، استادی در دسترس باشد. برخی از پویندگان، تنها از یک معلم درونی پیروی می‌کنند که هیچ‌گاه

1 - Mysticism
2 - Astral world

خود را در این طبقه و در قالب فیزیکی نشان نمی‌دهد. برخی دیگر استادی را که دارای قالب زمینی است اختیار می‌کنند که این استاد اکثر اوقات خود را صرف آموزش نحوه خروج از کالبد و نیز کمک به پویندگانی^۱ می‌کند که در گرداب مشکلات روانی گرفتار می‌آیند. به این معلمان اساتید حق^۲ گفته می‌شود، اولیای «اکنکار»^۳؛ دانش کهن سفر روح. اگرچه آنان در ظاهر تفاوت چندانی با مردم عادی ندارند، راهنمای انسان هستند برای رسیدن به هدف غایی، بالاترین بهشتها، جایی که سوگماد، خداوندگار عالمیان بسر می‌برد.

بنابراین اصل اساسی در سفر روح این است که انسان یک روح است که می‌تواند در قالب روحی خود به اختیار از طبقات مرئی به دنیاهاى نامرئی سیر کند. هنگامی که در این امر مهارت حاصل شد، نتایج سودبخش آن، آزادی^۴، حُب^۵ و خردمندی^۶ است. اینها صفات الهی‌اند که در هر روحی پنهان بوده و باید مورد توجه روح قرار گیرند تا شکوه و جلال واقعی خویش حقیقی را آشکار سازند.

«آزادی» رهایی از جهان ماده، انرژی، مکان و زمان است. این رهایی برای ما امکان طی مسیر نورانی به سوی سوگماد را فراهم می‌آورد. همچنین برای ما امکان آزادی از تمام قیود فیزیکی و ذهنی، روانی و روحی را فراهم می‌کند. آنگاه ما تنها در قبال وجود غایی که ورای جهان

انسانی زندگی می‌کند، مسؤول خواهیم بود. ما تحت لوای قانون فیض^۱ زندگی و حرکت می‌کنیم.

مطابق آنچه در انجیل آمده، مسیح گفت: «با من بیایید.» اما افراد معدودی پی بردند که او چه می‌گوید که از آنها می‌خواهد با او به دنیای ماورا سفر کنند. از آنجا که آنها آماده چنین سفری نبودند، او (مسیح) از آنان جدا شد و برایشان پیامی جاودانی به جای گذاشت:

«در مقام پدرم منزلگاه بی‌شماری است. من می‌روم تا جایی برای شما آماده کنم... من دوباره بازخواهم گشت و شما را به سوی خود فرا خواهم خواند.»

و این بدان معنی است که او همواره آماده است که ما را تا دنیای بهشتی، جایی که پدر همه چیز زندگی می‌کند، بالا ببرد.

حُب^۲، واژه مسیحی به معنای عشق است. بر طبق «بهاگاوادگیتا»^۳ حُب، عشق غیر شخصی است که به تمام مردم و تمام چیزها ایثار می‌شود. بودا که پیام‌آور کلام خدا بود، به ما آموخت که تحت تأثیر احساسات نباشیم و همه را به تساوی دوست بداریم. ربازارتارز^۴ استاد بزرگ حق، روزی در قالب کالبد نورانی‌اش به من گفت: «از آنجایی که انسان ظرفیت عشق ورزیدن به همگان را ندارد، بهتر است که عشق خود را وقف نزدیکانش کند و به بقیه جهان عشقی غیرشخصی ایثار کند.»

خردمندی^۵ در ارتباط با نور و صدای ملکوتی به وجود می‌آید. این عمدتاً نتیجه تجربیات روح است. هنگامی که شخص کالبد را ترک گفت،

1 - Law of Grace

2 - Clarity

4 - Rebazar Tarzs

5 - Wisdom

۳ - Bhagavad - Gita یکی از کتب مقدس دین هندوست.

1 - Chelas

2 - ECK Masters

3 - ECKANKAR

4 - Freedom

5 - Charity

6 - Wisdom

نهایتاً به دنیا‌های عشق و خرد دست می‌یابد. او جاذب آن آگاهی معنوی خواهد بود که درون و اطراف روح جریان می‌یابد و زندگی را چه در طبقات معنوی و چه در دنیا‌های زمینی به سوی طرق بهتری سوق خواهد داد. هر کس که به طور موفقیت‌آمیز به اختیار کالبد را ترک گفته و بدان بازگردد، می‌تواند مصداق این نکته باشد.

استاد حق در زمینه سفر روح ذی‌صلاح می‌باشد. او می‌تواند روحی را که از طریق فوق از کالبدی آزاد گشته در اختیار گیرد، بر فراز دنیا‌های معنوی سیر دهد و آن را به دست آنانی بسپارد که خیرخواه روح آزاد شده هستند. او می‌تواند دیگران را در زمینه فن سفر روح تعلیم داده و راهنمایی کند و با آنان به دنیا‌های دیگر سفر کند.

او همکاری برای خداوند اعلی‌علیین است که در امور مربوط به جهان او را یاری می‌دهد. قابلیت او برای حل مسائل مربوط به روح، هم در اینجا و هم در جهانهای دیگر، باور نکردنی است. امور شخصی او در روی زمین به نظر عادی می‌آید. او یک زندگی توأم با آزادگی و رای تمام قوانین انسانها دارد. اگرچه او در این دنیا زندگی می‌کند از این دنیا نیست. آن بخش از انسان که بدان روح می‌گوییم در واقع خویشتن فردی اوست؛ آگاهی حقیقی از وجود معنوی خویش. وقتی که روح به طرف مادی زندگی نگاه می‌کند، آنچه را که ما ماده، انرژی، مکان و زمان می‌نامیم، گفته می‌شود که آگاهی و دانایی منفی دارد و اما در جستجوی خداوند و در تمرکز توجه به روی نهایت که ما آن را مثبت می‌شناسیم، گفته می‌شود که به معنویت می‌گراید: این دو کیفیت قطبین متضاد هستی‌اند و از آنجایی که هدف از زندگی ارتقای روح است به بالاترین دنیاها، جهان جهانها، انسان باید خود را در اسرع وقت در این مسیر نورانی قرار دهد.

روحیه^۱ و توجه، رموز سفر روح‌اند. فریب اصلی انسان این عقیده است که در امور مربوط به زندگی او عللی خارج از حیطه آگاهی‌های او دخالت دارند. هر آنچه برای او اتفاق می‌افتد و تمام آنچه به وسیله او انجام می‌گیرد، نتیجه مستقیم مرحله‌ای از آگاهی است که شخص در آن بسر می‌برد. این امر در مورد وجدان الهی او صحت دارد. زیرا که انسان عبارت است از تمام آنچه می‌اندیشد و طلب می‌کند و دوست می‌دارد؛ تمام آنچه می‌پندارد حقیقت است و ناگزیر از وقوع. به همین دلیل است که قبل از سفر موفقیت‌آمیز به دنیا‌های معنوی، ایجاد تغییر در زمینه آگاهی همیشه لازم به نظر می‌رسد، خصوصاً وقتی به تنهایی بدین کار مبادرت می‌شود.

در جریان تغییر این زمینه آگاهی، آنچه مطلوب است، تجلی در قالب دیگری است، چه در این دنیا چه در طبقات ماورا. اما تا زمانی که عوامل ایجاد کننده این تغییر، زمینه قابلیت خود را برای شکفتگی در وجود ما عرضه نکرده باشند، امکان تجلی آن در زندگی ما وجود نخواهد داشت. بنابراین فلسفه رفتاری ما در اینجا می‌بایست آنچنان باشد که بیان‌کننده اشتیاقی مافوق وصف به سفر روح در طبقات آگاهی اعلی‌تر باشد. یعنی خود ما هستیم که می‌بایست مسؤولیت تجلی ارزشهای والاتر را مستقیماً به عهده بگیریم.

برای تحقق بخشیدن به خواسته‌تان برای سفر به دنیا‌های معنوی باید بخاطر بسیاری که روشهای دانش معنوی^۲ و دانش ذهنی^۳ در همه جنبه‌ها متفاوتند. این نکته‌ای است که احتمالاً بیش از یک نفر در

1 - Attitude

2 - Spiritual Knowledge

3 - Mental Knowledge

میلیون آن را در نمی‌یابد.

اساس شناخت ذهنی عبارت است از نظاره کردن، مقایسه کرده شیئی با سایر اشیاء و بالاخره تجزیه و معنا بخشیدن به آن.

از جنبه معنوی وقتی نسبت به یک شیء شناخت به دست می‌آوریم که خود آن شویم. این هنر بودن است. ما باید خود شیء باشیم و نه آنکه تنها راجع به آن حرف زده و یا آن را نظاره کنیم. همانطوری که پروانه در آرزوی وصل به شمع، خود را فنا می‌کند، ما نیز باید برای تبدیل شدن به خویش جدید آماده باشیم که خویشتن قدیم خود را فنا سازیم.

توجه، تمرکز آگاهی است بر روی یک فکر یا احساس صرف. سیر معنوی از این اصل کمک می‌گیرد. هر گاه خواسته شما در جهت خاصی قرار گیرد، توجه شما منحصراً روی همان موضوع متمرکز خواهد شد. قدرت تفکر به همان نسبتی است که توجه بدان معطوف باشد. بنابراین تمرکز نیروی مشاهده (مراقبت متمرکز) مرحله آماده‌سازی روح است برای جدایی از کالبد و بازگشت به آن.

جهت آماده ساختن خود برای سفر معنوی باید توجه خود را کاملاً بر روی تحقق یافتن^۱ احساس این سفر متمرکز کنید تا چنین احساسی روح را انباشته کرده و آگاهی را از تمام تفکرات دیگر تهی سازد. با این تمرکز ارادی، روح به آرامی کالبد فیزیکی را ترک گفته و قبل از بازگشت به معبد تن، جهانهای دیگر را کاوش می‌کند. بنابراین در دفعات نخستین تلاش برای سفر روح، محک موفقیت شما در خروج از کالبد تمرکز نیروی توجه‌تان می‌باشد.

۱ - همانطوری که در دعا باید فرض غیرقابل تردید انسان این باشد که در همان لحظه دعا کردن، دعا مستجاب شده است، در سفر روح نیز باید این احساس را در خودمان به وجود بیاوریم که سفر اتفاق افتاده است و دیگر آنجایی وجود ندارد و مقصد سفر همان اینجاست - م.

یکی از علل آشفتگی امروزی و رنجش انسان در طی سالیان، نادیده گرفتن مطالعه روشهای جدایی روح از بدن توسط رهبران سیاسی و روحانی است.

اهمیت چنین مطالعه‌ای واضح است. زیرا تنها راه دستیابی به علم لایتناهی^۱ رها ساختن روح است از زندان تن، قبل از مرگ. روش ارادی خارج ساختن روح از کالبد مستلزم استفاده از عالی‌ترین فنون است و مهمترین مشغله پوینده واقعی حقیقت را تشکیل می‌دهد.

درک کامل حقیقت و علم دقیق به آنچه در جهانهای دیگر می‌گذرد، بدون آگاهی از فن یا دانش جداسازی روح از حصارش بسختی حاصل می‌آید. رها شدن روح از حصار تن، مهمترین موضوع مذهب و تعلیم و تربیت حقیقی است. کتب آسمانی در طی سالیان عمدتاً با این مسئله در ارتباط بوده‌اند. وجود این فنون توسط گروههای بسیاری از مقدسین، اولیا، انبیا و متصوفین در طول سالیان در تمامی عالم به اثبات رسیده است.

کتب آسمانی حاوی تجربیات درونی این انبیا، اولیا و بنیانگذاران ادیان می‌باشد. بودا، کریشنا، مسیح، محمد... و شرعای بسیاری از جمله هومر، هزیود، دانته، شکسپیر، آشیل و متفکرینی از قبیل افلاطون، سودو، دیونیسوس، بالور، لی‌تون، الیفاس لی‌وای، هلنا پترونابلواتسکی و ویلیام جاج در مسیر زندگی‌شان با مفهوم روح سر و کار داشته‌اند.

با یک نظر اجمالی به مسئله سفر روح که دامنه وسیع و متنوع آن

۱ - می‌گویند که خداوند دارای سه صفت است: ۱ - Omniscience، ۲ - Omnipotence و ۳ - Omnipresence. ۱ - Omniscience از واژه Science به معنای دانش مشتق شده و به معنای همه چیزدانی یا علم لایتناهی است. ۲ - Omnipotence از واژه قدرت می‌آید و به معنای قادر بر همه چیز می‌باشد. ۳ - Omnipresence به معنای همه جا حاضر است. در اینجا می‌گویند که Omniscience به معنی علم لایتناهی و دانش بر همه چیز، به واسطه سفر روح میسر می‌شود - م.

تقریباً تمام شاخه‌های مذاهب را در بر می‌گیرد، درمی‌یابیم که تنها چنین سفری ما را از روشهای ارتباط با طبقات معنوی بهره‌مند ساخته و به ما مادامی که زنده‌ایم قابلیت ترک کالبد را اعطا می‌کند و این به نوبه خود برای ما امکان کسب دانش (هست) را فراهم می‌آورد که در واقع امکان ملاقات با دنیا‌های اثیری، علی، ذهنی و دنیا‌های بالاتر معنوی است با همان جزئیاتی که مادام بلاواتسکی^۱ در «آوای سکوت»^۲ از آن سخن به میان می‌آورد.

اما صرف نظر از این دانش هست و ماورای هست^۳ که خود محدوده بی‌پایانی دارد، موضوع فراتر از آن چیزی است که به عنوان پدیده‌های فوق حسی در کتب آسمانی و آثار مدرن یا کلاسیک ذکر شده است و یا سخنی از آن به میان آورده شده است.

نخستین متفکری که در ادبیات غرب به طور جامع با مسئله جداسازی روح از کالبد مواجهه داشت، افلاطون بود. در واقع مهمترین اثر او در ارتباط با موضوع مذکور، کتاب «فائدو» است. در این اثر افلاطون جزئیات مربوط به آخرین ساعات زندگی تأثیرگذارترین فیلسوف یونان قدیم، سقراط را که از طرف مردم خود به نوشیدن جام شوکران محکوم گشته بود، ارائه می‌دهد. تشریح آخرین ساعات زندگی سقراط که جزء شاهکارهای ادبیات اروپا شمرده می‌شود به عنوان یک تمثیل در مورد رازهای الیوسینی^۴ و نوشابه خدایان مطرح می‌شود.

فقط معدود از کسانی که با این اثر مواجه می‌شوند توجه لازم را به

۱ - مادام بلاواتسکی یکی از محققین در ارتباط با سفر روح است که خیلی‌ها به او و مری بیکرادی نسبت دیوانگی می‌دهند. زیرا که همه جنبه‌های ذهنی، درونی است - م.

2 - Voice of silence

3 - Cosmic & supercosmic consciousness

۴ - Eleusinian مکتبی است در یونان قدیم که می‌توان آن را با عرفان خودمان مقایسه کرد - م.

گفته زیر مبذول می‌دارند که در نشان دادن راه و مقصود از این لحظه نهایی اهمیت فراوانی دارد. این گفته در واقع خمیر مایه بسیاری از مذاهب هندوستان و عبادت عیسویان است. از زبان سقراط چنین نقل شده:

«تزکیه چیست بجز جدایی روح از بدن، همانطوری که قبلاً گفته بودم، دوباره و دوباره روح آدمی خود را به خود فرا می‌خواند از تمام شریانه‌های تن؛ زیستن در خلوت خویش، همچنان که در خلوتی دیگر، همچنان که در زندگی‌ای دیگر، همچنان که در این زندگی تا آنجا که می‌تواند با رهایی روح از زنجیر تن.»

چنانچه در قطعه فوق‌الذکر ملاحظه می‌کنیم، محور عقیده و جوهره کلمات قصار یوگای پاتانجالی^۱ و همچنین سایر اصول عقیدتی و روشهای عبادت و مراقبت در این گفته خلاصه شده است. اما سؤال اساسی سر برمی‌آورد، چگونه این جدایی حاصل می‌شود؟

برخی از افرادی که به میدان سفر روح قدم می‌گذارند با خواندن هر چه بیشتر کتابها و مطالبی در ارتباط با این موضوع و به کار گرفتن روشهایی که در آنها تشریح شده، دچار پندار و موهومات می‌گردند. اینجاست که توصیه افلاطون در استفاده از دانش ریاضیات به عنوان روشی غیرقابل اجتناب در کسب روشن بینی یا بصیرت ثانی^۲، استحقاق بررسی می‌یابد. این قطعه معروف اوست که بر این امر دلالت دارد:

«من گفتم که جای تعجب است که هراس شما نسبت به عالم، شما را

۱ - Patanjali's Yoga یکی از انواع یوگاهاست. البته در یوگا که از نظر لغوی به معنای تمرین است، سیستمهای مختلف، اسامی مختلف دارند که یوگای پاتانجالی یکی از بالاترین مراتب آن است - م.

2 - Secunde Sight

بر آن می‌دارد که از علوم مجازی کناره بگیرد. (هندسه به طور اخص و ریاضیات به طور اعم) و من اعتراف می‌کنم که مشکل است انسان را قانع کرد به اینکه در هر روح عنصری است که به وسیله این گونه مطالعات تطهیر و نورانی می‌شود. در حالی که دیگر مطالعات آن را تیره و تار و گمگشته می‌سازد و این چشم روح از ده هزار چشم تن گرانبها تر است، زیرا به تنهایی نظاره‌گر حقیقت است.» (جمهور افلاطون، کتاب VII)

سن باسیل^۱ نیز توصیه‌ای دیگر دارد. او پیشنهاد می‌کند: «تصویر پروردگار را هرگز از نظر دور مدار.» یعنی چشم روح را به خداوند بدوز و حتی برای یک لحظه حضورش را فراموش نکن.

روش دیگری که برای ارزیابی بینایی و شنوایی معنوی به کار می‌رود در ادبیات طلایی^۲ فیثاغورث^۳، به عنوان، نردبان فضائل چنین تشریح شده است:

الف) فضائل تحتانی یا اجتماعی

۱ - فضائل طبیعی که موروثی یا اکتسابی بوده و در انسان، حشرات و حیوانات دیده می‌شود، مانند: شجاعت در شیر، بردباری در الاغ و هوشمندی و صنعت در زنبورها.

۲ - فضائل اخلاقی که به وسیله تلاش و تمرین حاصل می‌شود.

۳ - فضائل سیاسی مانند عدالت، بردباری، رأفت، بخشش و صنعت که زندگی عادی یا اجتماعی را ممکن می‌سازد.

1 - Saint Basil

2 - Golden Verses

۳ - فیثاغورث یکی از دیگر استادان حق و استاد Paul Twitchell نیز بوده است که در زمان فیثاغورث یک بار پال تویچل را به مدت ۵ سال زیر زمین محبوس کرد تا چشم روحش باز شود

ب) فضائل الهی (فضائلی که انسان را به مقام خدایی نزدیک می‌کنند).

۱ - فضائل تطهیر کننده که با اسرار جدایی روح از کالبد سر و کار دارند.

۲ - فضائل فوق مادی^۱ یا تثوریک که به انسان بینایی و شنوایی ارزانی می‌دارند. مانند روشن بینی و الهام^۲.

۳ - فضائل نمونه که به انسان قدرتهای جادویی اعطا می‌نمایند.

۴ - فضائل ماورایی که انسان را به خدامرد بدل می‌سازند.

اگر در بررسی روشهایی که طی آن روح خود را از بند تن جدا می‌سازد، چشمه بی پایان معارف نهایی غرب را نادیده بگیریم، کار را به درستی به پایان نرسانده‌ایم.

منظور همان اسرار الیوسینی است. آمبروزا (امبروسیا) که مائده بهشتی (خوراک خدایان) است و با خود زندگی جاوید می‌آورد و نیز، نکتار (نوش، شراب خدایان، شهد) که نوشابه المپی هاست، وسایلی لغزش ناپذیر برای وصل و پذیرفته شدن به درون اسرار ماورا بوده‌اند. با نوشیدن نوشابه مقدس، روح خود به خود از قید تن آزاد می‌شود. آنچه در ذیل آمده است قسمتی از کتاب فرهنگ معانی عرفانی، تحت عنوان نوشابه سوما، است که توسط مادام بلاواتسکی نوشته شده است.^۳

«... نوشابه سوما توسط برهمایی‌های واصل، از یک گیاه بسیار کمیاب کوهستانی ساخته می‌شود. این نوشابه هندو مترادف همان امبروزا یا نکتار یونانی است که توسط خدایان المپ نوشیده می‌شد. کسی که از آن

۱ - Eoptic Virtues به معنای فضائل فوق مادی، حماسی و نظری است - م

۲ - Clairvoyance روشن بینی، Clairaudience الهام - م

۳ - در کتاب «دنیای قشنگ نو» اثر آلدوس هاوکسلی ذکری از نوشابه سوما رفته است - م

بنوشد به آسانی به مکان شکوه (مقام شکوه) که ما آن را بهشت می‌نامیم
 اصل می‌گردد. نوشابهٔ سومایی که نزد اروپاییان شناخته شده، نوشابهٔ
 اصل نیست، بلکه یک جانشین است. زیرا تنها یک مجتهد واصل حلقه
 می‌تواند سومای واقعی را مزه کرده و بنوشد و حتی سرکرده‌های راجاها^۱
 هنگام دادن قربانی، جانشین سوما را دریافت می‌کنند، نه خود آن را. بر
 اساس تحقیقات من، حتی اکثریت مجتهدین فدایی دکان رمز سومای
 واقعی را گم کرده‌اند. این رمز دیگر نه در کتب مربوط به مراسم یافت
 می‌شود و نه در اطلاعات دهان به دهان سخنی از آن به میان آورده
 می‌شود. پیروان حقیقی دین اولیهٔ ودیک (که از آنجا ودانتاها به وجود
 آمدند) بسیار اندک می‌باشند.

نوشابهٔ سوما در پانتوان هندو نیز به یادگار نگاه داشته می‌شود و به آن
 شاه نوشابه‌ها و شاه سوماها اطلاق می‌گردد. هر که از آن بنوشد با شاه
 بهشت همراه شده از روح‌القدس پُر گشته و گناهانش شسته می‌شود.
 سوما از واصل یک انسان تازه می‌سازد. او تولدی دوباره می‌یابد، تبدیل
 می‌گردد و طبیعت مادی‌اش مسلط می‌گردد. سوما به انسان قدرت
 مقدس الهام اعطا می‌کند و رکن روشن‌بینی را در او تا آخرین حد توسعه
 می‌دهد.

مطابق با توضیحات علم‌الاسرار، سوما در عین گیاه بودن یک فرشته
 است. سوما از طریقی گریزناپذیر به روحی در درون انسان که خود شبیه
 فرشته‌ای چون سوماست، متصل می‌گردد و (توسط قدرت این نوشابهٔ
 جادویی) این دو روح با هم آمیخته شده و متحد با هم بالای طبیعت
 مادی به پرواز درمی‌آیند و در همین زندگی از سعادت جاودانی و شکوه
 ناگفتنی بهشت برخوردار می‌شوند.»

۱- راجاها یک سری مقامات روحانی هستند - م.

به این ترتیب سومای هندو مترادف است با عشاء ربانی مسیحیان
 این لیکور (نوشابه) توسط ادعیه قربانی یا آن چیزی که در زبان هندی یا
 سانسکریت به آن Mantra^۱ گفته می‌شود به سومای حقیقی یا فرشته و یا
 حتی خود پرهم^۲ تبدیل می‌شود.^۳

این چنین است که افلاطون عصارهٔ این فلسفه را با بیان جملاتی از
 سقراط چنین تشریح می‌کند:

«... من این چنین می‌بینم که طلبهٔ حقیقی این فلسفه از طرف دیگران
 مورد سوء تفاهم واقع می‌شود. آنها هیچ گاه درک نمی‌کنند که او به دنبال
 مرگ و مردن است.»^۴

به همین ترتیب مقدسین دیگر نیز معتقدند، طبیعت سرنوشت انسان
 را این گونه قرار داده که بدن را به ارادهٔ خود ترک گفته، از آن به طبقات
 بالاتر فرا رود و دوباره بدان بازگردد. هر کسی که در این مورد پویشگر
 باشد به صورت یک به یک مورد کمک واقع می‌شود و تجربهٔ عملی هر
 چند ناچیز دریافت می‌کند. (این تجربهٔ عملی بسته به ساعات ملاقات
 شخص با استاد^۵ خود در دفعات اول ممکن است بسیار کم باشد.)

آن کسی که قادر است به فردی تجربهٔ شخصی دهد، ترک موقت و
 جدایی موقت از بدن را به او تعلیم دهد و او را در طریقی قرار دهد که به
 اقالیم والای معنوی (مراتب بالا) ختم می‌شود، یک استاد حقیقی، یک

۱- همان کلمات یا عبارت رمزی است که به زبان می‌آیند - م.

۲- پرهم تجلی خداوند در مرتبهٔ چهارم (مرتبهٔ ذهنی) است - م.

۳- یعنی مراسم قربانی وسیله‌ای خواهد شد که فرشته‌ای از عوالم بالا آمده و به درون انسان راه
 پیدا کند. حال این فرشته می‌تواند گاهی خود خداوند باشد - م.

۴- در واقع جدایی روح از بدن همان مرگ است و تنها تفاوت در این است که در هنگام مرگ
 روح، کالبد را برای همیشه ترک می‌کند - م.

۵- Guru همان راهب، معلم یا استاد است. Satguru یعنی استاد حق یا پیر حق که ما در یک

دورهٔ تاریخی آن را جانان، پیر، قطب و... می‌نامیدیم - م.

قدیس یا یک سات‌گورو است.

سفر روح راهی نهانی است به سوی سوگماد، آن وجود متعالی که ما به عنوان خدا می‌شناسیم. اکنکار یا سفر روح کلید ویژه‌ای است برای گشودن اسرار جهان معنوی. گرچه برای بسیاری افراد، دریافتن اسرار روح از طریق آگاهی کیهانی (شعور کیهانی) و محسوسات عقلانی، روشی رضایت‌بخش‌تر و قابل اطمینان‌تر می‌باشد.

به هر حال در جستجوی این معنا، برای اثبات بقاء نهایی انسان^۱، نیازی به فراتر رفتن از اکنکار نیست. بدین ترتیب ثابت می‌شود که همه چیز، حتی گیاهان و حیوانات دارای زندگی‌ای ماورای این جهان فیزیکی می‌باشند. زندگی در این طبقه زمینی در میلیونها فرم فیزیکی دوباره تجلی می‌کند (تناسخ می‌کند). این فرمها تنها جلوه‌های گوناگونی هستند که از طریق آنها، خداوند خود را در جهان خارج به حواس فیزیکی ما می‌شناساند. مقصود معنوی اِک^۲، به طور ساده رساندن انسان به قلمرو روح است، جایی که آن را به عنوان قلمرو بهشت می‌شناسیم و جایی که خدا یا سوگماد در سرچشمه کیهان کیهانها تخت خود را برپا نموده است. به این ترتیب، سفر روح واسطه‌ای برای بازگرداندن ما به منزل حقیقی خود است. بزرگترین مسئله این جنبه خاص پدیده‌های معنوی و روحانی مورد حمله واقع شدن توسط منتقدین بوده است و از همین روست که علم معانی موضوعات این چنینی دچار سردرگمی می‌باشد. بسختی می‌توان دو نفر را یافت که از تجربه خارج از بدن خود با زبان، کلمات و فرهنگی واحد سخن گویند. حقیقت این است که هر کسی که جهانهای معنوی را سیاحت کند و نظری به شگفتی‌های خداوند بیاناند در بیان

۱- انسان در روح باقی است - م.

احساسات خود با دشواری‌های فراوانی روبرو است.^۱

فقدان چنین فرهنگ لغاتی دلیلی بود که راهبهای بودیست قدیم به جای سخن گفتن، از طریق علایم دستان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند. زیرا که قادر نبودند شگفتی‌های سفرهایشان در جهانهای معنوی را در قالب کلمات بیان کنند.

بنیان اساسی تعلیمات اِک آزادی معنوی و رهایی از تن جسمانی است. با فراگیری رموز اِک، شخص آزادی آن را دارد که به هر مکانی که طالب باشد رفت و آمد کند و به هنگام مرگ بدن جسمانی، او قادر است آن را به راحتی ترک گفته، وارد جهانهای معنوی گردد. او می‌تواند نزد عزیزانی برود که دارفانی را وداع گفته‌اند و یا در هر کجا که مناسب می‌داند، زندگی کند.

بنابراین، همانطوری که قبلاً اشاره شد، سه خصوصیتی که با مطالعه اِک کسب می‌شوند^۲ عبارتند از: حکمت، عشق و آزادگی^۳. آنانی که استعداد ترک بدنشان را کسب می‌کنند به درجه‌ای از قابلیت می‌رسند که سفر روح به اندازه دیگر وظایف جسمانی برایشان طبیعی جلوه می‌کند. حکمت، اولین از فضائل سه‌گانه‌ای است که در اثر رفت و آمد به کالبد کسب می‌شود. این دانش در واقع مستقیماً از سیاحت کردن و دانستن در جهانهای معنوی جذب می‌شود.^۴ پس از این سیاحت، آدمی می‌تواند به

۱ - دلیل آن چنین است که چون این تجربیات بی‌واسطه جذب می‌شوند به حیطة کلام نمی‌آیند تا اینکه به تدریج از نظر کلامی طریق خود را بیابند و به بیان درآیند - م.

۲ - یا در واقع این سه خصوصیت با تمرین ECK توسعه داده می‌شوند - م.

۳ - پیش از این Charity را حُب معنی کردیم. Love به معنی عشق است که هم می‌تواند الهی باشد و هم انسانی. اما Charity تنها عشق الهی است - م.

۴ - در جهانهای معنوی موضوع یاد گرفتن نیست، بلکه دانستن است - م.

طبقه زمینی بازگردد و آگاهانه^۱ حکمتی را که کسب کرده مورد استفاده قرار دهد.

حُب کلمه‌ای است که در مسیحیت بجای کلمه عشق به کار برده می‌شود و معنای آن عشقی بی‌طرفانه و فارغ از قید و بندهای عاطفی یا دیگران است. همان گونه که ربا‌تارز می‌گوید: «از آنجا که عنصر انسانی ظرفیت محدودی دارد، بهتر آن است که نیت خیر به دیگران ایثار کرده و تنها به آنان که لازم است عشق بورزیم.»

آزادگی، همان گونه که قبلاً تشریح شد، رهایی از قید تن و شرایط محیطی جهان مادی است. ما می‌آموزیم چگونه در این جهان زندگی کنیم در حالی که جزئی وابسته به آن نباشیم. رهایی روح، در واقع برخورداری از آزادی حرکت به هر جهت و مقصدی است که مطلوب او باشد. هیچ زنجیری نمی‌تواند روحی را که از قید ماده، انرژی، زمان و مکان رها گشته است محصور کند.

یکی از تأثیرات اساسی اکتکار در نزدیکی به جهانهای آسمانی، کسب استقلال بیشتر برای روح است. کسی که به قلمرو آسمانی سفر می‌کند به زودی در می‌یابد که در انتخاب یکی از این دو راه اختیار دارد. یا با روح الهی وحدت حاصل نموده و در قلمرو حضور وی سکنی گزیند یا به عنوان یکی از همکاران الهی به جهانهای تحتانی (شامل زمین) بازگردد و به افراد نیازمند از نظر معنوی یاری رساند.

استقلال فردی در آگاهی انسان، آزادی به همراه می‌آورد. بنابراین، می‌بینیم که دست‌آورد وضعیت آگاهی فلکی (شعور کیهانی)، امنیت و

اتحاد با خداست در حالی که متعاقب تجربه خارج از کالبد، فردیت^۱ (استقلال) و آزادی کسب می‌گردد. آیا آزادی بیش از این امکان دارد که آدمی بتواند به اراده خود کالبدش را ترک گوید و به مراتب بالا سفر کند تا تحت آموزش یک استاد معنوی قرار گیرد؟ البته یک جواب است. تمام کسانی که به هنر سفر روح چیرگی و تسلط دارند، اختیار آن را دارند که از ماده، انرژی، مکان و زمان مستقل باشند.

ربا‌تارز، استاد بزرگ حق، مسؤولیت دارد که تعلیمات سفر روح را در ملاء عام بگذارد (عمومیت دهد). قبل از اینکه ربا‌تارز کارش را در ارتباط با یک شروع کند (که در قرن پانزدهم میلادی آغاز گردید و تا به حال ادامه دارد)، تمامی آموزشهای مربوط به دانش معنوی به صورت اسرار در میان اساتید مراتب بالا نگاهداری می‌شده است. در اولین روزهای تاریخ مذهبی انسان، راما اولین ناجی (پیامبر) نوع بشر از طریق جنگلهای آلمان از اروپا گذشت و به سمت پارس (Persia) روانه گشت تا این اسرار را به گروه کوچکی از عرفا که بعدها به مغان معروف شدند بیاموزد.^۲ در آن روزها تعلیمات یک به صورت دهان به دهان منتقل می‌شد و هیچ دستورالعمل مدونی وجود نداشت تا زمان کبیر که از زادگان (اخلاف) مستقیم راما بود و به منظور مدون کردن این علم به جهان ما آمده بود. کبیر برای نخستین بار هنر ترک کردن بدن را به اراده، تبلیغ کرد و به بسیاری آموزش داد. اما به خاطر علنی و عمومی کردن این تعلیمات (که علم الاسرار شناخته می‌شد) با مخالفت بسیاری مواجه

۱ - در اینجا واژه Individualize بیشتر به معنای فردیت و استقلال فردی است تا استقلال به معنای واژه Independent، هر چند در نهایت به یک معنی درمی‌آیند - م.

۲ - راما به زمانهای بسیار دوری تعلق دارد که تاریخ مدونی ندارد. پیران مغان نیز قدمشان به چندین هزار سال می‌رسد و کسانی بودند که زرتشت با آنان محشور بوده است - م.

۱ - نوعی عشق غیرشخصی: Goodwill یا نیت خیر که تنها شامل بستگان نمی‌شود بلکه به همگان نثار می‌شود - م.

گردید. کبیر مورد آزار و اذیت بسیاری از جانب مسلمانان و هندوها واقع شد. گرچه در هنگام مرگش دو گروه اختلافاتشان را کنار گذاشتند تا در مراسم سوزاندن جسدش حضور داشته باشند. هنگامی که پوشش روی جسد کبیر را کنار زدند چیزی جز دو عدد گل سرخ نیافتند، دو گل سرخی که سمبل عشق کبیر برای دو گروه مخالف بود. کبیر به جهانهای بهستی فراز گرفته بود و کالبدش را نیز با خود برده بود. از زمان کبیر در قرن شانزدهم میلادی، سفر روح تبدیل به موضوع بازی برای کسانی شده است که به عنوان یک پدیده معنوی یا روحانی قصد یادگیری و یا بحث در آن را ندارند؛ گرچه امروزه سفر روح نوع دیگری از آزار را دریافت می‌کند. امروزه این گونه تعلیمات از جانب متفکرین ارتدوکس یا اصولی و گروههای دینی که روی اصول عقلی و احساس عقلی تأکید می‌ورزند، مورد تحقیر و اهانت قرار می‌گیرند.

از میان تمام صفحات کتب مقدسه یک نخ طلایی پنهان کشیده شده که همان هنر سفر روح است. بسیاری از مردم تجربه سفر بیرون از بدن دارند اما معمولاً قادر به تشخیص آن نبوده و کنترلی روی انعکاسات خارج از بدن خود ندارند. گرچه سفر روح می‌تواند به اندازه نفس کشیدن برای انسان طبیعی باشد، معمولاً به عنوان یک تجربه ترس‌آور از جانب افرادی تلقی می‌شود که عادت ندارند کالبد فیزیکی‌شان را ترک گفته و دنیا را از دریچه چشم روح خود بنگرند. در ازمنه باستان بسیاری از اساتید تعلیم دهنده هنر سفر روح بوده‌اند و این هنر همواره تمرینی مشترک در میان بودیست‌ها، تائویست‌ها، صوفی‌ها، و عرفای مسیحی بوده است. امروزه ادیان اصولی از آموزشهای مربوط به سفر روح روی درهم می‌کشند و طلبه این دانش در یافتن اساتیدی که اصول آن را تعلیم داده و این سفر را عملی کنند، دچار اشکال بسیاری خواهد شد.

اکنکار به معنی همکاری با خدا، در برگیرنده تمام تعلیمات خالصه (شسته رفته) از جانب آن مقام متعال است که نزد پیروانش به عنوان **سوگماد**، پروردگار همه شناخته شده است.^۱

اکنکار در فرم حقیقی‌اش توسط سفیران روح یا اساتیدی تدریس می‌شود که قادرند با سهولتی آشکار از میان طبقات مختلف بگذرند و به جهانهای بالا برسند. بسیاری از مقدسین و عرفا مانند سنت آنتونی پادوا، سنت فرانسیس آسیسی، کاترین جنوا، سنت ترزا، اسویدنبرگ و گورجیف، لائوتزه و پادره‌پیو و عده بسیاری دیگر قادر بودند که در یک زمان در دو محل یا بیشتر ظاهر شوند.^۲

با علم به اینکه مرگ مآلاً به سراغ هر کالبد فیزیکی خواهد آمد، آنهایی که از طریق **اکنکار** سفر می‌کنند، می‌آموزند که به هنگام مرگ، به راحتی و بدون هیچ گونه رنج و افسوس این معبد جسمانی را ترک گویند. **بازارتارز**، سفیر روحی از سرزمینهای دوردست هیمالیای تبت که قبلاً صحبت او رفت، یکی از اساتید بسیار زبردست است که اکنون **اکنکار**

۱- از آنجایی که خلقت بجز از طریق روح تجلی پیدا نمی‌کند، خدا مستقیماً و بی‌واسطه در خلقت دخالت ندارد. اگر این دخالت در خلقت آگاهانه باشد از طریق اکنکار صورت می‌پذیرد و اگر ناآگاهانه باشد، کاملاً مانند بقیه خلقت است. به عبارت دیگر اگر روحی که مستشار شده تا مجرای عبور نیروی زیست و آفرینش، آگاه باشد، این آگاهی را از طریق اکنکار کسب کرده است. این مشارکت نه اینکه ۵۰×۵۰ باشد بلکه شرکت کردن در هر عملی می‌باشد - م.

۲- یکی از ظواهر سفر روح همین ظاهر شدن در دو نقطه یا بیشتر در عین حال است. آگاهی انسان در سفر روح از بدن به نقطه‌ای خارج از بدن منتقل می‌شود. به عبارت دیگر آگاهی انسان در آن لحظه در نقطه‌ای دیگر بجز آنجایی است که بدن واقع است ولی در عین حال چون اعضای حسی و مغزی انسان در کالبدش مانده به ثبت وقایع و شرایط محیطی می‌پردازد و بنابراین دو آگاهی می‌تواند در یک زمان به دست آید. آگاهی از دو نقطه مختلف، زیرا که پس از بازگشت روح به بدن، انسان می‌تواند از محتویات ثبت شده اعضای حسی باقیمانده استفاده کند. به عبارت دیگر گرچه فعالیت مغز وابسته به روح است و روح مجرای حرکت زیستی به داخل بدن است در هنگام سفر روح، مغز خود به ثبت وقایع می‌پردازد - م.

را به معدودی خوش سعادت در کره زمین تعلیم می‌دهد. او دستورالعمل‌هایش را به صورت تعلیمات اصلی و دست نخورده از طبقات بالا و از جانب سوگماد دریافت می‌دارد و اشاعه می‌دهد. او یک لامائیست است و بنا به آنچه گزارش شده چند صد سال است در همین کالبد جسمانی‌اش زندگی کرده است، همان گونه که بسیاری از سفیران روح قادر به این کار هستند. او قادر است بدنش را ترک کند و به هر کسی چه در این سیاره و چه در جهانهای دیگر ظاهر شود و او را در ارتباط با این دانش باستانی آموزش دهد. ربازارتارز، طلبه (چلا)های خود را از میان طبقات مختلف معنوی می‌گذراند و ترتیب دیدارشان را با ناجیان و علمای دورانهای گذشته می‌دهد و این امکان را برای آنان به وجود می‌آورد که با آنانی که علامتی از خود در تاریخ بشریت گذاشته‌اند، صحبت کنند. اساسنامه یا کیش باستانی **اکنکار** نخستین بار توسط ربازارتارز به معرض توجه من گذاشته شد و بعدها به تفصیل توسط عرفایی به نام **اشوارخانوال** که در یک حلقه درونی زندگی می‌کنند تشریح گردید. اینها را ما در زبان انگلیسی به نام **Godeaters خداخواران**^۱، می‌شناسیم که در شهر روحانی «آگام دس» زندگی می‌کنند.

این کیش باستانی در درون خود به تنهایی برای هدایت هر مبتدی به جهت هدف نهایی خود کفایت می‌کند. این دانش خویش حقیقی است، **توزا**^۲ که کلمه‌ای است برای روح به زبان مراتب (طبقات) بالاتر و این دانش است که راه را به سمت سوگماد نشان می‌دهد که نامی است برای **خدا** نزد پیروان **اکنکار**. هر گروه دینی بر مبنای اعتقاداتشان راههای

۱- از این جهت به آنان خداخواران اطلاق می‌شود که چیزی نمی‌خورند و از جریان حق تغذیه می‌کنند - م.

مشخصی برای جستجوگر مشخص می‌سازند که او را به طرف محل معینی هدایت می‌کند. اما معدودی از آنها طلبه معنوی را به مکانی بالاتر از طبقات پایینی مرتبه اثیری^۱ راهنمایی می‌کنند. بنیانگذاران این کیشها و ادیان تمام حقیقت را می‌دانند و نیز می‌دانند که شرایط عامه انسانی چه اندازه محدود است. باری، استادان **حق** در تدارک راه برای نوع بشر این اساسنامه و کیش باستان را در اعصار بسیار بسیار باستانی و دیرین پایه‌گذاری کردند و در مقام مقایسه با این کیش باستانی **سوگماد** تمام عقاید (ایدئولوژی‌های) دیگر در دوره طفولیت خود هستند.^۲

استادان **حق** به آن روحهایی اطلاق می‌شود که به اختیار خود قادرند بین طبقات فیزیکی و کیهانهای معنوی رفت و آمد کنند و در واقع اساس و پشتوانه کیش باستانی **اکنکار** می‌باشند. ربازارتارز استاد **حق** تبتی، یک بار به من متذکر شد که کمال از طریق اعتقادات مذهبی قابل دستیابی نیست. زیرا که ادیان محدودند و کمال حد و حدودی ندارد، نه می‌تواند موقتی باشد و نه قابل تغییر. اما شادی و غم جزء شرایط زندگانی جسمانی هستند.

بنابراین اعتقادنامه باستانی **اکنکار** این است که تمامی زندگی (زیست) در یک سرایشی از **سوگماد** به طرف دنیاهای پایین و از میان آنها و در میان آنها^۳ جریان دارد و هیچ چیزی بدون وجود این جریان هستی که ما به عنوان **اک** یا **حق** می‌شناسیم وجود نخواهد داشت. جریان **اک** می‌تواند به صورت صدا شنیده و در غالب نور دیده شود.^۴ بنابراین

1 - Astral

۲- کیش اکنکار از روز ازل وجود داشته و مطرح بوده است. ادیان در دورانهای بعد پایه‌گذاری می‌شوند. بنابراین از نقطه نظر زمانی، ادیان در مرحله طفولیت می‌باشند - م.

۳- زیرا که دنیاهای پایین متخلخلند - م.

۴- کلماتی که در کتاب به صورت پررنگ نوشته شده‌اند به زبان سانسکریت می‌باشند. مثلاً کلمه

لازم است که انسان همواره برای شنیدن صدا و دیدن نور حق هوشیار باشد تا بتواند در میان مراتب بالای حقیقت و اقالیم معنوی زندگی کند. این عقیده حقیقی مسافری حق می‌باشد که جهانهای دیگر را سیاحت و طریق حق را سفر کرده‌اند.

دانش اسرار، دانشی پنهان نیست و به همین ترتیب فرمولی ثبت شده و قابل استفاده برای جمعی خاص ندارد، چیزی هم نیست که بتوان از روی کتابها خواند. بلکه روندی است که از طریق آن یک مبتدی به تدریج روند پیشرفت را طی کرده و کسب آمادگی می‌کند. او صوت و نور سوگماد را کسب نمی‌کند، بلکه جزئی از آن می‌شود. او نیست که می‌پذیرد بلکه پذیرفته می‌شود. در حین تمرین برای رسیدن به جهانهای بالا شخص درخواهد یافت که تمامی زندگی نور و صدایی است که از یک منشأ جوهر الوهیت در درون خودش منتشر می‌شود. با رشد این هوشیاری و آگاهی، شخص به تدریج به خدانشناسی می‌رسد و درمی‌یابد که نور و صدای درونش تنها جزئی از نور و صدایی است که از بالا به پایین می‌رسد. هنگامی که او بدین درک نائل آمد که سوگماد منشأ همه چیزهاست زندگی‌اش در تمام جوانب گسترش می‌یابد. اکنکار، بدان گونه که توسط ربابازنارز تعلیم داده می‌شود، منشأ مستقیم، باستانی و ازلی دارد و راهی است همه‌گیر و عالمگیر برای همه چیز.

روح یا توزا، آگاهی یا وجدان فردی تمامیت انسان است؛ آن جزئی که از هوشیاری حقیقی و نیروی مقدس درون سرچشمه می‌گیرد. کسی که توجه‌اش معطوف به کالبد فیزیکی و بدنش باشد یا توسط دیگری مورد تسلط واقع شده، در عقب‌نشینی کردن از جسم و بیرون آمدن از آن،

نمی‌تواند موفقیتی داشته باشد.^۱ اکثر اشخاصی که برای حصول کمال معنوی اشتیاق دارند راهشان را گم می‌کنند و به دام می‌افتند و به این ترتیب منظور نهایی از آفرینش را به عنوان وجودی منفرد، منکر می‌شوند.

وجود یک راهنما یا استادی که پس از مدتی تربیت و آموزش، آدمی را به جهانهای دیگر ببرد، بسیار بهتر از تلاش فرد به تنهایی در راه سفر روح است. تنها سفر کردن می‌تواند مشکلات و رنجهای بسیاری برای فرد به بار بیاورد. چلا بزودی فرا می‌گیرد که به مانند زندگی فیزیکی، خودآموزی معنوی نیز یک سری سعی و خطاست و کار آسانی نیست.



واقعیت سفر به ماورا کالبد فیزیکی

امروزه معمای عجیبی در دنیای ما وجود دارد، علی‌الخصوص در آمریکا که یکی از موضوعات مطروحه در حکومت، دادن امنیت به مردم است که تا به حال در تاریخ بشر و برای هیچ ملتی سابقه نداشته است. با وجود این همه امنیتی که از طرق مختلف در اختیارمان قرار گرفته است، گرایش روزافزونی به جانب راه خدا به چشم می‌خورد.

علی‌رغم این همه راحتی‌های جسمانی، لذت‌های ذهنی و مساعدتهای همه‌گیری که در جهت اشاعه میهن‌پرستی در ملت به کار گرفته می‌شود، این تلاش برای جستجوی امنیت است که باعث می‌شود شخص به درون خود توجه کند و جستجوگر اقالیم معنوی گردد.^۱

این آرزوی کمال نیست که آغازگر جستجوست، بلکه اشتیاق روح است برای یافتن مکان خود میان ارواح، مکانی که در اصل از آنجا آمده است.

اِکَنکار، دانش باستانی سفر روح، در واقع کلیدی برای ورود به بهشت به دست می‌دهد و راهها و وسایلی برای فهم چگونگی حصول امنیت حقیقی در اختیار انسان می‌گذارد. سفر روح هیچ کاری با طبقات مختلف

۱ - یا در جستجوی اقالیم معنوی به درون کشیده شود که باز به خاطر امنیت دیگری است، سوای امنیت اجتماعی - م.

معنوی ندارد مگر با بالاترینش که طبقه خداست^۱. به خودی خود، سفر روح تنها واسطه‌ای است برای روح یا خود واقعی انسان که از آن در جهت سفر بهره گرفته تا وقتی که به جهان سوگماد برسد. با فرا گرفتن اکنکار تنها یک راه فراگرفته می‌شود و نه یک پایان راه. با قدم گذاشتن در جهانهای دیگر قادر خواهیم بود که کالبدهای خود را رها کنیم و درون خویش حقیقی‌مان که به نام روح می‌شناسیم و در نزد رهروان طریق اکنکار به توزا مشهور است فعالیت کنیم. سفر روح در طبقات پایین به معنای حضور همزمان در دو محل جداگانه می‌باشد. بعضی قادرند که این حضور در دو نقطه را به اراده و به صورت آگاهانه به انجام برسانند در حالی که دیگران بر حسب اتفاق خود را خارج بدنشان می‌یابند، بدون آنکه بر این انعکاس خارج از بدن آگاه باشند.

تا پایان دوران قدیم توسعه آگاهی انسان بسیار به کندی صورت می‌گرفت. سپس این حرکت تندتر شد و شتاب گرفت تا عهد رنسانس^۲. پس از این دوره روشنگری، آگاهی انسان به سرعت شکفته شد. قرن هجدهم شاهد توسعه وسیع در آگاهی فوقانی^۳ انسان تا درجه‌ای بود که اختراعات و آفرینشهایی که از جهان ذهنی نشأت می‌گرفت همه را به حیرت واداشت^۴. پس از مطالعاتی طولانی در خرد معنوی به این نتیجه رسیدیم که اصول سیستم ماوراءالطبیعه را می‌توان به سه بخش عمده اما ساده تقسیم نمود که عبارتند از: تئوری ذهنی یا عقلی، تئوری آگاهی کیهانی^۵ و سفر روح^۶. این سه شامل جوهر تمامی تئوری‌های مکتوم

۱ - طبقه‌هایی در واقع - م.

۲ - رنسانس به معنی نوزایی و تجدید حیات است - م.

۳ - چنانچه می‌دانیم ما دو نوع آگاهی فوقانی (مرتبه عالی) و تحتانی داریم - م.

۴ - آفرینش و اختراعات انسان همه از طبقه ذهنی می‌آیند - م.

می‌باشند و می‌توانند با تمامی سیستمهایی که امروزه در جهان یافت می‌شوند، مرتبط گردند. برای مشخص شدن این سه سیستم، سعی شده نقاطی از جهان را که این سه از آن نقاط سرچشمه گرفته‌اند مشخص گردانیم: تئوری عقلانی یا تئوری ذهنی اول بار در چین گسترش یافت.

تئوری آگاهی کیهانی یا علم‌الوجود از هند سرچشمه گرفت و در وداها که از اولین نوشتجات دینی نوع بشر است از آن سخن به میان رفته است. و آخرین آنها که تئوری سفر روح می‌باشد از درون گذشته‌های مه‌آلود زمان سرچشمه گرفته و ما رده آن را در سرزمین مو^۷ یا «لموریا» می‌یابیم که توسط اساتید حقّ تعلیم داده می‌شده است.^۸ توضیح اینکه هر نتیجه‌ای که من به آن دست یافته‌ام ممکن است کاملاً متفاوت با نتیجه‌ای باشد که یک دانشجوی تعلیمات معنوی از طریقی دیگر بدان رسیده باشد. درجه حقیقتی که ما قادر به تعیین آن هستیم وابسته به مرحله‌ای از آگاهی معنوی است که در خود توسعه می‌دهیم.^۹ عیسی مسیح در تمثیل «کاشتن در خاک (زمین) خوب» این موضوع را توضیح داده است.

تئوری عقلانی یا ذهنی بر این اساس بنا شده که اصل، ذهن است و مبدأ مقدس ذهن خود خداست. همه چیز در این نقطه شروع شده و در همین نقطه پایان می‌یابد و ما باید آماده باشیم که پاداشی را که مستحق

۶ - به طور کلی تمام گرایشها و فعالیت‌های ماوراءالطبیعه انسان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ذهنی یا عقلانی، علم هستی و سفر روح

۸ - بعدها دوباره راجع به مو و لموریا توضیح داده خواهد شد که دوران طلایی بشر در کره زمین بوده است و تا صد هزار سال قدمت داشته.

۹ - هر چقدر که ما بتوانیم این آگاهی را در خود توسعه دهیم به همان نسبت می‌توانیم بگوییم که چقدر به حقیقت نزدیک شده‌ایم - م.

در یافتنش هستیم، همین جا دریافت کنیم تا اینکه منتظر زندگانی بعدی باشیم. چینی‌ها، تئوری ذهن را در دوران امپراتوری چاو^۱، چند صد سال قبل از مسیح، توسعه دادند. آنها آنچنان بلوغی در ذهنیت به بار آوردند که از لحاظ فهم عقلانی به مراتب از متفکرین غرب پیشی گرفته بودند.

کنفوسیوس و لائوتزه رهبران انتلکتوالیسم یا منطق‌گرایی در تاریخ قدیم چین بوده‌اند. آنها تصوف را به عنوان یک معیار عمومی برای توده نپذیرفته بودند. زیرا بر این عقیده بودند که فهم و تمرین تائو^۲ از عهدهٔ عدهٔ کمی برمی‌آمده است، بنابراین در کوششی برای ارتقای سطح تفکر مردم چین در جهت معنویت، کنفوسیوس در آثاری مانند «اُدز» یا (اُدس) و آنالگز (منتخبات)، اصول ذهنی را مبدأ قرار داد. سپس لائوتزه یک سری نوشته‌جات به عنوان اصول تائو (یا اصول طریق) مطرح کرد. بعدها تئوری ذهنی در غرب توسط کسانی چون جورج برکلی، کی‌پر که‌گارد، کانت، هگل، لوک و سپس از طریق کارهای قاضی توماس تروارد مؤسس تفکر جدید، مری بیکر اِدی پایه‌گذار علوم مسیحیت و نیز توسط کارهای ارزندهٔ آنی به‌سانت، اولین رئیس انجمن دین‌شناسی توسعه بیشتری یافت. آغازگران (پیشگامان) تئوری ذهنی مکان بسیار قابل توجه و ارزنده‌ای را در جهان معنوی ما اشغال می‌کنند. زیرا که تئوری ذهنی نقطه‌ای برای شروع و خیز گرفتن می‌باشد و ما اغلب سفرمان را برای رسیدن به بالاترین مراتب الهی از مرتبهٔ ذهنی آغاز می‌کنیم. قلمرو ذهنی، یک قلمرو علم روزمره نیست بلکه یک مرتبهٔ روانی است که ما به عنوان یک

۱ - Chaw

۲ - تائو یعنی راه و طریق تائوئیسم، یکی از ادیان چین است که پایه‌گذارش لائوتزه بوده است. خیلی از اصول تائوئیسم با اصول هندوئیسم و اکتکار مشترک است - م.

مبدأ، آیندهٔ خود را با مفاهیم ذهنی روزمره می‌سازیم.^۱ قلمرو ذهنی جهان بسیار ظریف و حساسی است که ما چه قبول داشته باشیم و چه نه، بسیار در آن زندگی می‌کنیم.^۲ تئوری ذهنی کلیدی است برای تحصیلات فرمال^۳ و راهگشایی است برای زندگی اجتماعی. در عین اینکه همین تئوری ذهنی تشکیل دهندهٔ قسمتی از بنیانی است که روی آن تئوری آگاهی کیهانی و سیستم سفر روح بنا می‌شود.

دومین از طبقه‌بندی سه گانه‌ای که انجام دادیم^۴ تئوری آگاهی کیهانی است که نه تنها در برگیرندهٔ اساس دین هندوست، بلکه چندین دین دیگر در خاور دور بر اساس این تئوری به وجود آمده‌اند. تئوری آگاهی کیهانی تار و پود زندگی هندی‌های شرق^۵ است. علی‌رغم آن چیزی که ما در آمریکا تصور می‌کنیم، تمام هندی‌ها آنقدرها هم مذهبی نیستند. گرچه هندوستان در زمینهٔ معنویت و روحانیت شهرت بسزایی دارد، یک هندی متوسط همانقدر توسط اصول و آیینها تنزل پیدا کرده که غربی‌ها توسط کلیسای ارتودوکس^۶. به طور کلی می‌توان گفت که هندی‌ها بیشتر از ما به فلسفه و مذهب علاقه‌مندند. اما از طرف دیگر فرقه‌هایی در هندوستان وجود دارند که شهرتشان مدیون مادی‌گرایی‌شان است، مانند «مارتاها».

۱ - قلمرو ذهنی یک علم روزمره نیست بلکه مفاهیم ذهنی است - م.

۲ - یعنی ما در مرتبهٔ ذهنی بسیار زیاد زیست می‌کنیم بدون اینکه از آن اطلاع داشته باشیم چون وقتی که از ارکان و مفاهیم ذهنی در زندگی خود استفاده می‌کنیم، خودیخود هماهنگی با نوسانات جهان ذهنی نشان می‌دهیم و بنابراین بدون اینکه خود قبول داشته باشیم در مرتبهٔ ذهنی زندگی می‌کنیم - م.

۳ - تحصیلات فرمال یعنی همان تحصیلات معمولی مثلاً از کودکستان تا دانشگاه - م.

۴ - (۱) تئوری ذهنی، (۲) تئوری علم‌الوجود، (۳) سفر روح - م.

۵ - East indians زیرا Indians به سرخپوستها نیز اطلاق می‌شود - م.

۶ - ارتودوکس به معنای اصولی است - م.

ذهن مذهبی هندی، بسیار عمیق و پیچیده است. یک هندی ابتدا مسئله را به عنوان کل می بیند و سپس از کل به طرف جزء حرکت می کند تا جهان پایین را که تماماً از جزء تشکیل یافته، بهتر درک کند. وداها که جزء اولین آثار جهان در زمینه نوشته جات مقدس (کتاب آسمانی) می باشند، تقریباً ده هزار سال قدمت دارند. ایدئولوژی علم الوجود از درون این نوشته جات باستانی بیرون می آید. این مفهوم تنها برای غربی هاست که به عنوان ساده خدانشناسی یا توحید مطرح است. تئوری آگاهی کیهانی حرکتی است متحد کننده و یکی کننده. این تئوری توسعه دهنده این درک است که ما همه برادریم و با هم زندگی می کنیم با همه مردم و همه چیزها، اینجا و در ماورا و خدا همه جا با ما است. ذهن ما به آرامشی دست خواهد یافت که سعادت و برکات ناگفتنی از آن شکوفا می شود. این درک اساس تمدن است و این درک است که به مردم حکومت می دهد و آنان را صاحب فرهنگ و جهتی در خور کار کردن برای کل می سازد. این وجدان اجتماعی بشر است که از طریق کانال معدودی انسان که خود را به این علیت^۱ واگذار کرده اند، فرستاده شده است. عصر ما متأثر از علم الوجودی است که از طریق بزرگانی چون عیسی، بودا، زرتشت، پولس رسول، لائوتزه و امرسون در میان ما توسعه پیدا کرده است. اینها در واقع پیرو اصول اکنکار بوده اند.^۲

باری، آگاهی کیهانی اساس و بنیان تمامی سازمانهای مذهبی حاکم بر همه جهان است و این خود به تنهایی منجر به اجتماعی و متمدن شدن آگاهی (وجدان) عمومی نژادهایی گردیده که اکنون به عنوان اقلیتهای مختلف در طول تاریخ بشر سکنی پیدا کرده اند.

۱- که این علیت همان علم الوجود یا آگاهی کیهانی است - م.

۲- البته زرتشت و لائوتزه جزء اکیستها بوده اند - م.

سیستم سوم، سیستم سفر روح است که تحت عناوینی که قبلاً ذکر شد مورد توجه واقع شده و انتقادهای بسیاری نیز هم از طرف فیلسوفها و پشتیبانهای تئوری ذهنی و هم از طرف روانشناسی جدید دریافت نموده است. حتی پیروان مفاهیم آگاهی کیهانی نیز آن را آشکارا نپذیرفته اند. علی رغم تمام این اختلافات، زمینه اکنکار به سرعت از میان طرق مختلف دیگر، رشد و توسعه یافته است. این منشعبات عبارتند از: یوگای آناهاد، صوفیسم (صوفی گری) و لامانیسم، که این آخری سیستم خود من است که به صورت روشهای مختلف سفر روح مدون گردیده است.^۱ اکنکار طریق باستانی سفر روح است و من، تنها آن را مدون کرده ام. آنچنان که بسیاری از دانشجویان معنوی معتقدند، هیچ دلیل خاصی وجود ندارد که اکنکار را تنها در ارتباط با طبقه اثری بشناسیم. سفر روح عملاً طریقی است برای اعطای قدرت سفری آزادانه به تمامی مراتب بالا تا بالاترین مرتبه که ما به عنوان سوگماد می شناسیم. سفر روح مسلماً نمی تواند موقعیتی مشخص در طبقه ای خاص برای خود داشته باشد. بسیاری از طرق عملی سفر روح توسط شعرا و نویسندگانی در عربستان و هندوستان از قرن هشتم تا یازدهم توسعه یافته و اشاعه داده شدند. آنهایی که در اصل، مسؤلیتی در ارتباط با توسعه سفر روح داشته اند عبارتند از: تولسیداس، جلال الدین رومی، حافظ، کبیر و شمس

۱- اکنکار از درون سه مکتب به صورت بارزی رشد پیدا کرده است. آناهاد یوگا، صوفیسم (که همین عرفان خودمان است) و لامانیسم. لامانیسم به عنوان مکتب الاسرار در کوهستانهای تبت حفظ شده است. پال تویچل از طریق ریازارتاز که خود یک لاماست ره یافته به طور کلی مقامات خیلی بالای روحانی تبت لاما نامیده می شوند. اینان همیشه جانشینان مشخصی دارند که خودشان انتخاب می کنند و تنها عده مشخصی می دانند که جانشین آنها کیست مثلاً یک عده از لاماها همان سفیدپوشانی هستند که با چشم بسته در کوهستانها حرکت می کنند، به دنبال جانشین بعدی لامای خود هستند و معتقدند که لامای آنها تناسخهای پی در پی بود است. این اعتقاد آنهاست و ما به صحت و سقمش کاری نداریم.

تبریز، که ما آنها را در ادبیات، علم‌الاسرار و نوشتجات معنوی به عنوان پیشتازان عمده این هنر می‌شناسیم.

آپولونیوس تیانا، رهبر معنوی و شاعر قرن اول یونان ثابت کرد که انسان بدون هیچ شک و شبهه‌ای دارای یک بقای معنوی است. او از طریق مساعی خود و با اتکا به قدرتها و استعدادهای درونش قادر بود هر کجا که اراده کند ظاهر شود. آپولونیوس معمولاً در دو نقطه مختلف در آن واحد دیده می‌شد. اصل اساسی سفر روح این است که انسان می‌تواند کنترل کالبد روحانی خود را که ما به عنوان آتماساروپ می‌شناسیم، به دست گیرد و از طبقات محسوس به جهانهای نامحسوس (نامرئی) حرکت کند. او قادر است روح افراد در گذشته را یاری دهد و دست آنان را در دست دوستانشان قرار دهد. او همچنین قادر است دستورالعمل داده و دیگران را به سمت مراتب بالاتر راهنمایی کند.

گورونانک، مؤسس فرقه سیک در ترک بدن به اراده، استادی فراوان داشت. از او در ارتباط با سفرهایش در جهانهای الهی و ملاقات با ارواح، فرشتگان و فرمهای بالاتری از موجودات معنوی، مطالب بسیاری ثبت شده است. او ثابت کرد که سفیران روح، آنهایی که می‌توانند به اراده بدنشان را ترک گفته و دوباره بدان بازگردند ملاً همکار خدا می‌شوند تا اینکه بخواهند در کنار رحمتش سکنی گزیده و در اتحاد با او زندگی کنند. برخلاف آن چیزی که دانشجویان ماوراءالطبیعه ادعا می‌کنند، مبنای اعتقادات مسیحی بیشتر سفر روح است تا آگاهی کیهانی. مسیح بود که ثابت کرد انسان در روح آزاد است.^۱ گرچه بسیاری از مقدسین مکتب

مسیح به عنوان جستجوگران زمینه آگاهی کیهانی و یا جویندگان ذهن منور^۱ مطرح شده‌اند، مدارک به دست آمده از آنان دلالت بر این دارد که در واقع پیرو مکتب سفر روح بوده‌اند. این جزء نیازهای انسان است که مادامی که در طبقه زمینی زندگی می‌کند به اراده بدنش را ترک گوید و در کالبد معنوی اش ساکن شود و یا در طبقات دیگر بسر برد. بشر، خواه ناخواه این جسم را روزی بالاجبار ترک خواهد گفت. بنابراین بهتر است با آموختن نحوه خارج شدن و بازگشتن به بدن در هنگام مرگ بسیار راحت تر و بدون هیچ گونه رنج جسمانی بدن خود را ترک کند.^۲

در شروع این فصل، راجع به جستجوی انسان برای امنیت صحبت کردم ولی اکنون می‌آموزیم که انسان هنگامی احساس امنیت خواهد کرد که آزاد باشد چه، این آزادی است که برای او امنیت به ارمغان خواهد آورد. این روند مستقل شدن (فرد شدن)، آگاهی انسان است. در حالی که در آگاهی کیهانی به امنیت و اتحاد می‌رسیم در سفر روح به فردیت و آزادی دست پیدا می‌کنیم. چه چیز می‌تواند مستقل تر و فردی تر از این باشد که بتوانیم بدنمان را به اراده ترک گفته و به طبقات دیگر سفر کنیم و به انتخاب خود تحت آموزش وجود معنوی که قرن‌ها پیش از این جهان را ترک کرده، درآییم. چه کسی می‌تواند بیش از این آزادی داشته باشد. هیچ چیز بجز سفر روح قادر به انجام این کار نیست.

روشهای خارج شدن از بدن بسیار متنوعند. بعضی از آنان آنچنان از هم متفاوتند که ما را به شک وامی‌دارد که آیا آن را به درستی

هنوز فردیت نگرفته و روح کل است. بنابراین لازم است که ما ابتدا این دو را از هم تفکیک کنیم بنابراین روح فردی Soul و روح کل Spirit است - م.

1 - Enlightened mind

۲ - معمولاً مرگ لحظه درناکی را برای فرد پیش می‌آورد - م.

۱ - در اینجا لازم است که در مورد دو کلمه Soul و Spirit توضیح دهیم. این دو کلمه گاهی به صورت مترادف به کار می‌روند اما اکثر اوقات منظور از Spirit روح خدا یا Spirit روح القدس و یا همان چیزی است که ما به آن ECK یا حق می‌گوییم. ECK معادل Spirit است یعنی روحی که

فهمیده‌ایم؟ در میان روشهای بسیاری که برای سفر روح استفاده می‌شوند می‌توان از روشهای زیر نام برد: خلسه بی‌واسطه^۱، رقص چرخان دراویش، روش خواب و رؤیا، انعکاس بی‌واسطه و مستقیم و تکنیک عبادتی و تفکری^۲. حقیقت سفر روح تنها بر آنهایی آشکار می‌شود که در جستجوی آن، وقت کافی گذاشته و زحمات مقتضی را متحمل می‌شوند. هر کسی که حتی دانش بسیار کمی در این مورد داشته باشد خواهد دانست که این وجه پنهان خدا به عنوان دانایی‌ای کاملاً متفاوت با دانش و فلسفه نویسندگان کتب آسمانی و یا معلمینی که پیروان خود را به ثبت کلام خود واداشته‌اند، وجود دارد.^۳ کسانی که این دانش را در اختیار دارند معمولاً تمایلی برای در اختیار عام قرار دادن آن ندارند، حتی اگر این امر به موفقیت تلاش انسان در مقابل تزویر و بدی و جهل کمک نماید.

بسیاری از ما یک نکته را در ارتباط با سفر روح نادیده گرفته‌ایم و آن اینکه این دانش هرگز از چشم مردم پوشیده نبوده است. واقعیت این است که اکثریت عظیمی از مردم این دانش را نمی‌خواهند. آنها از سهم خود می‌گذرند و حتی آن جیره‌ای که برایشان در نظر گرفته شده را نمی‌پذیرند. بنابراین دانش نمی‌تواند متعلق به همگان باشد و حتی نمی‌تواند متعلق به بسیاری باشد. این قانون روح است.^۴ این همان واقعیتی بود که پروردگار به جرمیه^۵ گفت و به همین دلیل است که

۱- Direct transe یا ذن و یا مراقبتی که در حالت خلسه آدم را می‌برد - م.

۲- Meditating technique, Meditating دو معنی دارد یکی تفکر و دیگری عبادت، که عبادت نیز در واقع از اندیشه ریشه می‌گیرد - م.

۳- یک نوع دانستن (و نه دانش) که کاملاً مجزا و متفاوت از هر گونه علم و فلسفه‌ای است - م.

۴- قانون Spirit یا روح کل و یا حق است - م.

۵- جزمیه (ارمیا) یکی از پیامبران بنی اسرائیل است - م.

عالمین چنین موعظه می‌کنند که انسان برای فرصتی که در کسب دانش الهی به او داده می‌شود باید سپاسگزار باشد. حتی عیسی چنین گفت که به تنهایی قادر به انجام کاری نیست و این پدر درون او (روح) است که کارهایش را انجام می‌دهد. در جهانهای مادی دانش «طریق روشن»^۱، از آنجایی که با ماده مختلط است، بسیار محدود است و این بدان علت است که ما با دو قانون کار می‌کنیم، قانون خدا و قانون انسان و باز به همین دلیل است که هیچ فردی در این هستی نمی‌تواند به تنهایی تمامی حقیقت را صاحب گردد. مادامی که در این بدن جسمانی زندگی می‌کنیم، مانند فرزندان ناخلفی هستیم که از خانه پدر رانده شده‌ایم. ما فراموش کرده‌ایم که چیستیم و کیستیم و نیز اینکه پدر کیست و چیست. ما آنچنان در انشعابات سرگردان شده‌ایم که راه اصلی را گم کرده‌ایم. ما افتاده‌ایم، زخم برداشته‌ایم و نور چراغ اشراقمان خاموش شده، به طوری که دیگر نمی‌دانیم چرا و به چه دلیل اینجا هستیم. ما فراموش کرده‌ایم که برای کسب تجربه بدین جا آمده‌ایم که آگاه و هوشیار باشیم از اینکه در بازگشت به اقلیم بهشت همکار خدا خواهیم شد. همانطوری که روغن و آب مخلوط نمی‌شوند، روح مقدس و ماد دیگری تفکر را نیز اختلاط ممکن نیست. ما می‌بایست آن دریچه هوشیاری معنوی درون خود را بگشاییم و اجازه دهیم که روح حق از طریق ما به جهان خارج تراوش کند. بنابراین ما در اینجا به عنوان نمایندگان خدا برای یک مقصود دوگانه زیست می‌کنیم. یکی اینکه باید پیاموزیم که هوشیاری (آگاهی) معنوی خود را تحت هر شرایط و در هر تجربه‌ای حاضر بداریم و دوم اینکه به عنوان یک ابزار و مجرا عمل کنیم که از طریق آن روح بی‌شکل خدا بتواند به جهان بیرون راه یابد. مقصود معنوی هر روح این است که

این هوشیاری معنوی را تا حد یافتن دید ۳۶۰ درجه شکفته کند^۱ و اینجاست که صرف نظر از اینکه در کدامیک از طبقات هستی واقع شده مجرای کاملی برای عبور هوشیاری **خدایی** (وجدان الهی) خواهد شد.^۲ این روح بی شکل یا هر نام دیگری که بر آن نهیم که از درون و از مرکز تمام کیهانها، جایی که معمولاً به آن تخت پروردگار می گویند به بیرون جریان دارد، حیاتی است که بر اساس آن همه چیز چه در این جهان و چه در جهانهای دیگر که از چشم نامحرمات مخفی است، وجود دارد. آنانی که طالب حقیقتند می بایستی حداقل در تلاش یافتن منبع و منشأ این دانش باشند و سپس به طرف آن بروند. آنها می بایست از کمکها و تأکیداتی که در اختیار همه قرار گرفته حسن استفاده را بنمایند؛ همان کمکها و تأکیداتی که به عنوان یک قاعده کلی مردم نمی خواهند ببینند و تشخیص دهند. دانش، بدون اینکه تلاشی از جهت تو صورت گیرد، نمی تواند به طرف تو بیاید.

عجیب این است که بیشتر اشخاص تصور می کنند که حصول حقیقت بدون تلاش زیاد میسر است. این غلط است چه، در همین زندگی فیزیکی کسب دانش در سطوح عالی بسیار مشکل است. سالها و گاهی تمام عمر وقت لازم است تا اصول طب، نقاشی، نویسندگی و یا موسیقی فرا گرفته شود.

در بسیاری از اوقات تلاش مستقل یک فرد به تنهایی هیچ نتیجه ای برایش به بار نخواهد آورد. حقیقت معمولاً از کسانی کسب می شود که صاحب آنند. بنابراین ما باید از کسی بیاموزیم که می داند. **سفر روح** باید

۱- بدین معنی که دور تا دور خود را ببیند و از چیزی غافل نشود - م.

۲- یعنی هر کجا که باشد وقتی این هوشیاری درونی اش شکفته شد، هوشیاری الهی از درون این مجرا به بیرون راه پیدا می کند - م.

به عنوان فرصتی تلقی شود که به واسطه آن بدن خود را ترک گوئیم و به عنوان یک روح به نیرویی که همه جا در جریان است و از مرکز هستی سرچشمه می گیرد اجازه دهیم که از درونمان عبور کند.^۱ این نیرو که ما به عنوان روح خدا یا حق و یا **اک** می شناسیم، دو جنبه دارد: یکی اینکه خود را به صورت نیروی حیات، خلاقیت و آفرینش نمود می دهد و دیگری بینش و فراست^۲. این دو جنبه از هم تفکیک ناپذیرند؛ گرچه فراست را به عنوان منشأ **آگاهی** می شناسیم. بنابراین نیروی حیات خودآگاه است و آن چیزی که **خودآگاهی** است همان نیروی حیات است. ما معمولاً این خودآگاهی را به عنوان فراست می شناسیم. از طرف دیگر این فراست و کنش (فعالیت) نیروهای **الهی** یا نیروی حیات در درون انسان هستند. از آنجایی که این **خودآگاهی** و فعالیت از یکدیگر غیرقابل تفکیک هستند و از آنجایی که هر دو در یک بدن زندگی کرده و با هم آن را ترک می کنند، مادامی که در بدن باشند بدن را زنده و با ترک آنها بدن را مرده می گوئیم. با مرگ بدن، **روح جذب آگاهی حیات** یا آن چیزی می شود که به آن **اک**^۳ یا **روح خدا** می گوئیم و اندوخته های ادراکات حسی خود را همراه برده و در فرمی دیگر تجلی شان می دهد. این نیروی حیات در درون خود به صورت بالقوه شامل تمامی آرزوها، ادراکات و تمایلات زندگی های قبلی ماست. خویشتن واقعی در این نیروی حیات

۱- یا آن نیرو را به درون خود بکشیم. زیرا وقتی به عنوان روح جسم را رها کردیم آنوقت است که می توانیم با آن نیروی حیات در تماس باشیم - م.

۲- واژه مناسب دیگر در اینجا «خبر» است به معنای آگاهی (معادل Intelligence) اما به علت زمینه ذهنی که در مورد این کلمه وجود دارد یکی از واژه های بینش و فراست مناسبتر به نظر می رسد. البته این توضیح لازم است که مطابق همان کاری که پال تونچل در کتاب **انکار کرده** ما سعی می کنیم واژه هایی متفاوت انتخاب کرده و خود آن را توضیح دهیم تا برداشتهای پیشین و معناهای دیگر همراهش نباشد - م.

پیچیده شده است. بخشی از آن به صورت ذهنیات (مانند قدرتهای حسی) تجلی می‌یابد در حالی که بخش دیگر آن به صورت موضوعات حواس نمود پیدا می‌کند.^۱

نیروی حیات یا روح کل یک انگیزه منفی دارد. این نیروی انگیزاننده اولیه تنها برای نمود دادن خرد و عشق و آزادی‌ای است که احساس می‌کند خود جزئی از آن است. بنابراین طبیعت روح همان حقیقت، اصالت و زیبایی‌گرایی یا زندگی، عشق و زیبایی است. روح کل یا حق نمی‌تواند در شرایط «خاص» عمل کند مگر آنکه خود آن «خاص» شود. به همین ترتیب روح کل تا موقعی که درون یک فرد نمود پیدا نکرده، نمی‌تواند در طبقه مادی یا هر طبقه دیگری فعال باشد.^۲ بنابراین فردیت یک مکمل ضروری برای روح حق است.^۳ تمامی مسئله هستی یافتن رابطه فرد و روح کل است. قدم اول در اینجا درک این مطلب است که چنین قدرتی باید به خودی خود باشد. اگر روح خدا قانونی بر خود^۴ و نمود دهنده خرد، عشق و آزادی باشد، جواب تنها باید در آگاهی (وجدان) انسان جستجو شود. هیچ کس نمی‌تواند از وجود چیزی آگاه باشد مگر آنکه رابطه‌ای را بین خودش و آن چیز درک کند. او می‌بایست به ترتیبی از آن چیز متأثر گردد در غیر این صورت از وجود آن مطلع

- ۱- یکی فهمی است و یکی جسمی است. یک قسمت به عنوان ذهنیات و نیروهای حسی مطرح می‌شود و بخش دیگر همان موضوع حواس پنجگانه است در این جسم و یا هر جسم دیگری - م.
- ۲- روح کل ژنریک است یعنی شکل خاصی ندارد پس ایداً نمی‌تواند در شرایط خاص عمل کند و اگر بخواهد باید یک فرد شود یعنی باید از کل به جزء تبدیل شود و از مجراهای جزء عبور کند تا اینکه بتواند در شرایط خاص عمل کند. زیرا شرایط خاص تنها برای فرد وجود دارد یعنی باید نقطه‌ای بیابد که نسبت به آن بتواند شرایط خاص وجود پیدا کنند. برای کل شرایطی وجود ندارد زیرا که در برگزیده شرایط است - م.
- ۳- در غالب فردیت است که شرایط خاص را تجربه می‌کند - م.
- ۴- بدین معنی که خودش برای خودش قانون است - م.

نخواهد بود. بنابراین تشخیص این ارتباط بستگی به طریقی خواهد داشت که روی او تأثیر می‌گذارد. این خودشناسی انسان است که وقتی دامنه‌اش تا حد معنوی، روحانی، عقلانی و فیزیکی وسعت داده می‌شود بنیانگذار درک انسان از زندگی می‌گردد. انسان، فرد، جهان کوچک (عالم صغیر) قابلیت تولید (دوباره سازی) تمام خواص خدایی یا اَبَر روح را دارا می‌باشد. نتیجتاً انسان باید بیاموزد که روح است، محصولی از اَبَر روح که نقشی از خود، مشابه نقشهایش در جهانهای دیگر به تصویر کشیده است. بنابراین حقیقت این است که مرکز کنترل، روح یا همان واحد آگاهی یا واحد هوشیاری یا آن چیزی است که به سادگی به آن «من» یا علیت می‌گوییم. این «من» است که از طریق یک سیستم بازسازی (رله) عاطفی تمامی فعالیت‌های کالبدی و محیطی انسان را هدایت می‌کند. مجموعه عملکردهای «من» یا روح در برآورد تلاش خلاصه می‌شود.^۱ این سر بسیار عمیق اکنکار است که باستانی‌ها به خوبی از آن مطلع بودند. فیثاغورث از جمله استادان اسرار مغان بود.^۲ او به دانشجویان خود تعلیم می‌داد که تمرکز روی چاکراهای بدن و یا مراکز مختلف ستون فقرات برای یک واصل بیهوده است و به آنان توصیه می‌کرد که از طریق بالای سر خود خارج شده و کنترل بدن و محیط را از فاصله‌ای به دست گیرند. در بالای سر نقطه‌ای است که در آن عنصر انسانی و عنصر معنوی اختلاط می‌یابند. اطفال بسیار کوچک در این مکان نقطه‌ای نرم دارند که هنوز

- ۱- این تلاشی است که برای هر فعالیتی در هر زمینه‌ای لازم است و این مجموعه عملکردهای فرد را تشکیل می‌دهد. پس اگر بتواند تنها این برآورد را درست انجام دهد، بقیه زندگی‌اش درست خواهد بود - م.
- ۲- مغان یا Magi تحریفی است از کلمه مجوس به معنای ساحر. لکن این نظام پیران مکتبی است که در آن اسرار الهی فاش بوده‌اند و چهره آنان همواره در جوار عمده‌ترین جنبشهای معنوی زمین دیده شده است - م.

مجرایش بسته نشده است. تنها کافی است که به چشمها و حالت اطفال توجه کنیم تا مشاهده کنیم که در مقایسه با بزرگسالان در رابطه نزدیکتری با خدا قرار دارند. هر چه این نقطه بسته تر می شود، حالت و نمود خارجی طفل بتدریج دنیوی تر می شود.^۱ آنهایی که در طلب وصول به وجدان الهی که به قلمرو درون تعلق دارد، می باشند باید مانند اطفال کوچک شوند. این بدان معناست که این دریچه باید چون نقطه نرمی در بالای سر باقی بماند که این می تواند در کالبد معنوی ما اتفاق بیفتد (و لازم نیست که دوباره در کالبد فیزیکی مان ایجاد شود). بعضی از اساتید به هر حال به واسطه یک دسته تمرینات معنوی و صوتی این نقطه را نرم نگاه می دارند. استاد حق تبتی «میلاریا» این مرحله را طی کرد و از پیروان نیز چنین انتظار داشت.^۲

دریچه‌ای که بالای سر انسان قرار دارد به عنوان معبر باریک مشهور شده است. این نام به آن در کوچک اما بسیار مهم و محافظت شده‌ای اطلاق می شود که محل ورود و خروج کالبد معنوی از بدن جسمانی انسان است. از طریق این دریچه است که هوشیاری معنوی (وجدان الهی یا آگاهی کیهانی) اتفاق می افتد. تمام اساتید به این نکته واقف بوده اند، اما این حقیقت سالها از دیدگان پنهان بود تا زمانی که مغان (سن‌ها) از آن به عنوان راهی برای دستیابی به اقلیم باشکوه خدا، جهت مبتدیان، استفاده کردند. معمای سفر روح این است که معلم هر کسی روح اوست

۱ - هر چه این دریچه در طفل بسته تر می شود حالت دنیایی او بیشتر شده و کم کم از حالت معصومیت به در می آید. زیرا ارتباطش با روح کل بتدریج قطع می شود - م.

۲ - راجع به میلاریا قبلاً صحبت کرده ایم. او همان کسی بود که آن خانه سنگی را چند بار ساخت. میلاریا سفر جسمانی را فرا گرفته بود و مثلاً می توانست به راحتی در هوا پرواز کند و از آنجایی که از قابلیت‌هایش به عنوان جادوگری استفاده کرد، پذیرفته شدن توبه‌اش آنقدر سخت بود.

در عین اینکه روح او نیست. او استاد است در عین اینکه استاد نیست. او در درون هر چیزی است و در عین حال نیست. این بزرگترین ضد و نقیض (جمع اضداد) زندگی است. این سؤال بزرگی است که هر روحی را که در جستجوی خود و خدا باشد، به شگفتی وامی دارد. او هست و در عین حال او نیست. زندگی، آنطوری که ما در زمین زیست می کنیم، شامل یک سری سؤالهای ضد و نقیض به همین ترتیب است. اگر ما در خدا زندگی می کنیم چرا باید مراحل دردناک (پاسخگویی به) چنین سؤالهایی را از سر بگذرانیم؟ جوابی مشخص برای این سؤال وجود دارد که در یک کلمه خلاصه می شود: تعلق! تعلق و وابستگی به تمام چیزهایی که در زندگی بیرونی و درونی مان به ما داده شده است. تعلق یک جزء ذاتی از توشه ذهنی ماست. ما هنگامی که به دنیا می آییم توشه ذهنی فراوانی با خود حمل می کنیم. ما از تمام جهات با کلمات چاپ شده و گفته شده محاصره شده ایم و فضا آکنده از نکات منفی ای است که از رادیوهای بشر به گوش می رسد. اینکه ما بسختی قادریم به مسائل معنوی فکر کنیم، تعجیبی ندارد. اما همچنان که انسان به سوی سرزمین خدا سفر می کند مآلاً به دروازه اولین جهان هستی^۲ می رسد. در اینجا است که به او دستور توقف داده می شود، زیرا قبل از ورود به دروازه باید به موانعی که خود برای خود آفریده تسلط یابد. آنوقت است که می تواند از آستانه عبور کند، چه آگاهانه و با کمک یا راهنما در این وادی قدم گذاشته باشد و چه به صورت اتفاقی و هنگام سرگردانی در جهانهای دیگر خود را در این مکان یافته باشد.

بسیاری از ارواح، هنگامی که تن جسمانی شان در خواب است و بر

۱ - Attachment (تعلق، بستگی، وابستگی، دل‌بستگی)

۲ - منظور اولین جهان بالاتر از جهان مادی است - م.

آنچه در جهان بیرونشان می‌گذرد آگاهی ندارند در این مکان^۱ سرگردان می‌شوند. این موانع یک سری عوامل بازدارنده در زندگی درونی انسان هستند. هر عملی که انجام می‌دهد و یا هر اندیشه‌ای که در سر دارد، گویی در مقابل او برمی‌خیزد. بهترین دوستانش از او انتقاد کرده و ترکش می‌کنند. تمام جهان و همینطور خانواده‌اش با او مخالفت می‌کنند. گویی تمام متعلقاتش از دست می‌روند و او به تنهایی در لبهٔ زمان و مکان، می‌ایستد؛ جایی که توسط نیروی الهی آورده شده تا به تنهایی با واقعیت خود روبرو شود. در اینجا او به درهٔ وسیع و ترسناک هرج و مرج در جهان خارج می‌نگرد، جایی که زمان نامحدود است و مکان افقی ندارد و او هیچ تکیه‌گاهی جز خود ندارد. چه می‌تواند بکند و به کجا می‌تواند برود؟ او می‌باید قبل از گذشتن از آستانهٔ دری که به جهان اثری باز می‌شود، خود را از شر بسیاری از توشه‌هایی که با خود حمل می‌کند، خلاص نماید و این را به عنوان تعالی روح می‌شناسیم. این شک او را درهم می‌شکند و برای روزها، هفته‌ها و شاید سالها او را از وحشت به لرزه وا می‌دارد. «کل»^۲ یا آنچه ما به عنوان نیروی منفی می‌شناسیم، تمامی ایمان او را به خدا متزلزل کرده و باعث می‌شود که به همه چیز شک کند. تمام حساسیتهای درونش مانند پوستی که از دانهٔ گندم جدا می‌شود از او گسسته شده و برای روبرو شدن با اولین جهان، روحش تا مرحلهٔ درک هماهنگی ظریفتری از تکامل تازیان زده می‌شود.^۳ چنین وظیفه‌ای که ما در زندگی معنوی خود به عهده گرفته‌ایم چندان آسان نیست و تنها شروع

۱ - دروازهٔ جهان دوم - م.

2 - Kai

۳ - منظور از این تازیان، رنج تزکیه است. یعنی آنچه او را در برگرفته به ضرب تازیان باید از او جدا شود - م.

راهی است برای سفر به سرزمینهای بسیار دور کیهانهای هستی خدا. ما این طریق تکامل را با کمک گرفتن از مسافرین روحی که همواره کنار ما ایستاده و منتظر ندای ما برای کمک هستند، طی می‌کنیم. یکی از موانعی که هر کس در گذشتن از آستانهٔ هر یک از جهانهای درونی با آن مواجه می‌شود این است که می‌باید پروردگار همان طبقه را ملاقات کند. بسیار اتفاق می‌افتد که کسانی که در پهنهٔ مرزهای اولین جهان بالا سرگردان شده‌اند و چه بر حسب اتفاق و چه به عمد و به اراده یا راهنمایی الهی با این مقام عظیم روبرو شده‌اند و او را به جای خدا گرفته‌اند، در اثر این روبرویی، آنچنان تغییرات فاحشی در طبیعت اساسی بعضی از آنان واقع می‌شود که ذهنشان کاملاً تعادل خود را از دست می‌دهد و می‌پندارند که در الگوی خلقت خدا جایی برای یک رهبری الهی برای آنها در نظر گرفته شده است.^۱ ما با بسیاری از این گمراهان مواجه شده‌ایم که به غلط تدریس کرده و پیروان خود را به جای آوردن به راه خدا از آن باز می‌دارند. حال می‌خواهیم به اصل توضیح در مورد این ملاقات بپردازیم. در ابتدا باید طریق گذشتن از مرزها و پردهٔ توهم را بیاموزیم. بسیاری از اوقات این روبرویی تصادفی نیست زیرا که مقدمات لازم آن توسط مسافر روحی که علاقه‌مند به سعادت درونی شماست فراهم آمده است.^۲ او ممکن است به سادگی از نردبانی که

۱ - یعنی احساس رسالت توهمی کرده‌اند - م.

۲ - بسیاری اوقات ارواح تنهایی هستند که به علت برخی از مسائل و وابستگی‌ها و ناآگاهی‌ها و یا بر حسب اتفاق با زمینه‌ای که بدانان آگاهی می‌دهد اصلاً روبرو نمی‌شوند اما استعداد فوق‌العاده زیادی برای تزکیه و تکامل روح دارند. گاه اتفاق می‌افتد که یکی از مسافرین روح، گاردشان است و بدون اینکه خود بدانند آنها را در مسیرهایی انداخته و تربیتشان می‌کند. مثلاً در هنگام خواب سفری کرده و وارد مرحله‌ای از آگاهی می‌شوند. بنابراین در بسیاری از اوقات این روبرویی‌ها تصادفی نیست و ترتیب بسیاری از تدارکات و مقدمات و مراحل لازمی که روح باید از آنان بگذرد تا آبدیده شود، توسط مسافر روح داده شده است - م.

اصطلاحاً «مقیاس (معیار) واقعیت» گفته می‌شود، شما را بالا آورده باشد. روش اصلاً پیچیده نیست. ذهن و قلب هر کسی که در آرزوی سفر به جهانهای درون باشد از این آستانه یا «در خویش درون»^۱ می‌گذرد و مراحل لازم تزکیه را با استاد حق طی می‌کند. ما می‌بایست همه چیز را کنار گذاشته و به او اعتماد کامل داشته باشیم. ما می‌باید ذهن خود را از لرزش ناشی از ترس و وحشت بازداریم. تمام وابستگی‌ها باید از ذهن ما زدوده شده و تنها یک چیز برایمان باقی بماند، عشق برای تعلیم درون و عشق برای نور و صدای جهان هستی.^۲ ما سپس به مرحله‌ای از بودن وارد می‌شویم که بدون احساس و فکر است. سپس صدایی شبیه «هام»^۳ که به غرش رعد می‌ماند شنیده می‌شود و سپس یک صدا، نه یک صدای فیزیکی بلکه یک صدایی که به نظر می‌رسد از درون (سکوت) سخن می‌گوید، صحبتی شبیه به این می‌کند: «من آنم که تو به عنوان خدا می‌شناسی. اما من خدا نیستم. من درون هر انسانی هستم در عین اینکه درون هر انسانی نیستم»^۴ عشق من در توست، اما نه در تو. وقتی که این معما را حل کردی به معماهای بالاتر قدم بگذار. این معمای بزرگ زندگی است و هر جوینده خدا، برای آنکه مقبولیت لازم برای رسیدن به بالاترین مراحل زندگی معنوی را داشته باشد باید آن را حل نماید. این به سادگی چنین معنی می‌دهد که وقتی شما جنبه‌های خاصی از خدا را تشخیص دهید در درونتان تمامی تغییرات اتفاق خواهد افتاد و آنگاه قادرید با چنان سهولتی وارد جهانهای دیگر شوید که باعث شگفتی شما

۱ - Inner self - خود درون

۲ - نور و صدا یا نور و ندا که این ندا را شمس شیدا می‌نامد - م.

۳ - Hum - 3

۴ - نکته بسیار مهم در این ضد و نقیضها مسئله هست و نیست است. آنچه هست خلق خداست و خود خدا نیست، هیچ نیست. چنین مسائلی تنها وقتی پیش می‌آیند که ذهن با انسان است - م.

گردد.

خدا فارغ از کلام است و آنگاه که در قالب هستی درمی‌آید، نامش کلمه خداست و تمامی جهان ظاهراً بازتابی از وجود اوست. خدا یا هر چه آن^۱ را بنامیم به صورت نور و صوت درک می‌شود این صوت یا «ندا» از طریق صدای درون با آغازگر سخن می‌گوید. اما از طرف دیگر چنین به نظر می‌آید که این صدا از درون نور می‌آید و به ما می‌گوید که «آن» خداست و همه چیزها نمود وجود اوست. در حالی که «آن» خدا نیست که تبدیل به نمود شده زیرا که خدا مرکز تمامی نمودهاست و از او تمام خلقت جاری می‌شود. به این ترتیب تمام خلقت هیچ گاه در او وجود نداشته است. این چند کلمه آخر را به خاطر بسپارید: «خلقت در شما و من وجود ندارد اما ما قدرت آفرینش و خلاقیت را دارا می‌باشیم». امیدوارم که این نکته برای همه روشن باشد. بنابراین، ما به این فهم می‌رسیم که خدا در مورد آنچه در جهان می‌گذرد بی تفاوت است، زیرا که این دنیا چون ماشینی است که پس از روشن کردن آن خودبخود به کارش ادامه خواهد داد. تمام آنچه پس از آن باقی می‌ماند، نظارت خداست به جهان و عملکردهای مکانیکی آن.

نتیجتاً خدا بالاترین و پایین‌ترین است. آنهایی که چشم درونشان باز شده خواهند دید که تمام آفرینش در اوست. به این معنا که تمام آن نمایش الهی در درون او اتفاق می‌افتد و او در تمام خلقت.^۲ این بدان معنا است که او در همه چیز دست دارد و این نکته باید درک شود که او بدون وابستگی (یا بی تفاوتی)^۳ است، آنچنان که گویی آفرینش هیچ گاه

۱ - «آن» و نه «او» زیرا «او» به فردیتی اطلاق می‌شود که مذکر و مؤنث هم داشته باشد - م.

۲ - هم خلقت را در او می‌بیند و هم او را در تمام خلقت - م.

۳ - Detached یعنی جدا، مجزا، بدون ارتباط و وابستگی و تعلق. او کاملاً از آفرینش جداست و

در او وجود نداشته است. جهت اطلاع شما خدا، آن مقام عظیمی است که در رأس اولین جهان واقع شده، همچنان که در رأس تمامی جهانها برای ادامه دادن عملکردهای هر طبقه به تجلی درآمده است.^۱ او در تمامی طبقات وجود دارد. این چنین است که ما می‌توانیم فراتر از همهٔ قانونها و مراتب بالا برویم و مآلاً وارد قلمرو نهایی بهشت (آخرین بهشت) شویم. بنابراین خدا در درون همه چیز وجود دارد اما در مورد هر چیز زنده در این کهکشانش یا در سرتاسر جهان هستی بی تفاوت است. به عنوان یک مقام الهی در هر مرتبه‌ای او می‌بایستی نگران زندگی در آن مرتبه باشد.^۲

او جدا و فارغ از بشر است. زیرا انسان به عنوان یک روح مستقل یا چیزی که آن را «توزا» می‌نامیم روزی به بالاترین قلمرو بهشت باز خواهد گشت. اگر قرار است که یک میلیون سال طول بکشد تا روحی درک کند که خانهٔ حقیقی‌اش کجاست. چرا باید خدا نگران باشد؟ به عنوان تمامی

برای او بی تفاوت است - م.

۱ - Lord of each plane به معنی پروردگار هر طبقه است. اینها ارواحی هستند که قبلاً روح انسان بوده‌اند و اکنون به این تکامل رسیده‌اند که تجلی آفریننده در هر طبقه شوند. خدا در واقع همهٔ اینها هست. هم اولینش و هم آخرینش. در حال حاضر ما یک تجلی از روح خدا هستیم و با تکامل یافتن، تجلی دیگری از روح خدا خواهیم بود. اما باز فردیت حفظ خواهد شد و این نیست که روح خدا شویم. روح خدا یک است و هیچ حالت مشخصی ندارد. چنانچه حتی پروردگار طبقات نیز نمی‌تواند باشد. این حالت مشخص باید در درون یک فرد و یک روح صورت گیرد، روحی که از مراحل معدنی شروع شده تا به این مقام دست یافته. سرنوشت هر روحی گذشتن از تمام این مراتب است. اینجاست که همکاری با خدا معنا می‌گیرد - م.

۲ - به این عنوان هست ولی در کل سوگماد نگران هیچ چیز نیست. انسان هر مرتبه‌ای از آگاهی را هم که دارا باشد وقتی هنوز در کالبد فیزیکی است، هنوز نگرانی این زمین را دارد. اما خدا هیچ گونه نگرانی نخواهد داشت. اما وقتی خدا از درون یک وجه مشخص به صورت یک فرد تجلی می‌کند، آن فرد در رابطهٔ خودش و جهانی که زندگی می‌کند، نگرانی‌هایی دارد. زیرا وظیفه دارد و مشمول زمان می‌شود - م.

خلقت او همه چیز را می‌داند اما به عنوان روح متجلی شده که ما به عنوان سفیر روح می‌شناسیم، او مجاب است که راه را به هر پویشگری برای سفر کردن به سوی دروازه‌های بهشتی نشان دهد.^۱ به این ترتیب است که می‌بایستی هنر سفر روح به انجام برسد. این نکته باید فهمیده شود که رهبر (راهنمای) معنوی، عملاً استاد حق است در حالی که استاد حق نیست. او بالاترین و پایین‌ترین است و هر گاه بخواهد به پویشگری کمک کند هیچ انسانی نمی‌تواند در مقابلش بایستد، زیرا که او رفتار یک پدر مهربان را نسبت به فرزند خود دارد. هر روحی که به کمال برسد می‌تواند شاهد بر این مدعا باشد. تمام آنانی که به مرزهای اولین جهان رسیده‌اند و بر درهای این آستانه کوبیده‌اند و وحشت ورود به جهانهای ناشناخته را حس کرده‌اند، باید بدانند که شجاعت و ایمان به خودشان جواب تمام سؤالهایشان است. اگر آنها این قدم را بردارند، دیگر هیچ مانعی در راه اکتشاف و سیاحت جهانها از طریق سفر روح برای آنها وجود نخواهد داشت.^۲

۱ - یعنی اجرای هر گونه عملی که در هستی وجود دارد مستقیماً از طرف خدا نیست، بلکه از طرف یک روح مستقل است که در ارتباط با آن مسئله آفریده شده و در او تمام فعل و انفعالاتی که در معادلات انجام کار است گذاشته می‌شود تا به عنوان تجلی خدا در هر مرحله‌ای عمل کند پس خدا، بدون واسطهٔ روحهای مستقل هیچ عملی انجام نمی‌دهد. این نکته بسیار اهمیت دارد و در مورد آن توضیح بیشتری خواهد آمد - م.

۲ - این قدم را برداشتن، یعنی ایمان به خود داشتن و شجاعت - م.



روشهای شگفت‌انگیز سفر روح

گرچه این فصل «روشهای شگفت‌انگیز سفر روح» نامیده می‌شود به این معنا نخواهد بود که ما روشهای بی‌شمار و پیچیده‌ای را برای خارج شدن از بدن مطرح می‌کنیم. گرچه امروزه به تعداد زبانهای موجود، روشهای انعکاس خارج از بدن برای گروههای مختلف در سرتاسر جهان وجود دارد، ما در قید یادگیری تمامی روشهای به انجام رسانیدن این پدیده نیستیم و تنها به آن تعداد معدودی از روشها علاقه‌مندیم که مسئله سفر روح را برای ما حل کند.

یکی از مفاهیمی که در طول قرن اخیر توسعه یافته است در اولویت قرار دادن ذهن و بدن و رها کردن روح در یک وضعیت نامشخص می‌باشد. فیلسوف فرانسوی دکارت گفته است: «من فکر می‌کنم پس هستم.» این عبارت حقیقتاً عبارتی ماتریالیستی (مادی) است و در مخالفت مستقیم با تمامی علوم الهی و معنوی قرار دارد. می‌توان مطمئن بود که هنر سفر روح قادر است بلافاصله چنین مفاهیم ماتریالیستی را از هم پاشیده و منجر به روی کار آمدن دانش فوق‌الطبیعه‌ای گردد که ماورای علوم این جهانی است.

سفر روح به معنی جدا شدن روح از بدن جنبه‌ای از دانش الهی است که نمی‌باید به آسانی کنار گذاشته شود و به همین ترتیب برخلاف

روشهای بسیاری که در گروههای معنوی و مذهبی توسط پیروانشان مورد استفاده قرار می‌گیرد، اجرای آن مشکل نیست و می‌تواند توسط هر آغازگری در راه جستجو برای نیل به مراتب بالای وجدان الهی به کار رود. بسیاری از سیستمهای گوناگون تمرینهای معنوی اصلاً مناسب طبیعت جستجوگر خدا در جهان امروز نیست. این عمدتاً حقیقت دارد زیرا که سرعت زندگی، هدفها و محیط در جهان امروز بسیار متفاوت از جهان دیروز می‌باشد. به عبارت دیگر آن چیزی که برای یک جستجوگر شرقی دیروز کاملاً طبیعی جلوه می‌کرد برای یک انسان مدرن ممکن است کاملاً غیرعادی باشد. چنین نتیجه می‌گیریم که بسیاری از روشهای به کار گرفته شده توسط عارفین^۱ (صوفیان) قدیم شرقی، قابلیت انطباق برای یک امروزی^۲ را ندارد. به طور مثال امروزی‌ها نه وقتی و نه تمایلی به استفاده از طریق رقص درویشان برای خروج از بدن دارند. از طرف دیگر بسیاری از ما با روشهای معنوی «سن اینگوتیوس لایولا» آشنا نیستیم و اگر هم بودیم از آنها استفاده نمی‌کردیم. اکثر روشهایی که مکاتب قدیمی دانش اسرار در فلسفه شرق به کار می‌برند بر رهبانیت یا تحمل سختی (مرتاضی) مانند رژیمهای سخت، دوری کردن از جهان، ریاضت بدن، روزه‌ها و بسیاری تمرینات معنوی دیگر تأکید داشته‌اند که امروزه نه انجامشان می‌دهیم و نه تمایلی به پیروی کردن از آنها داریم. از طرف دیگر چون سفر روح پدیده‌ای طبیعی برای انسان است، هیچ احتیاجی نیست که در این جهان مادی به طریقی جز آنچه اقتضای طبیعت این جهان است زندگی کنیم. انسان، علی‌رغم شرایط محیطی و شرایط رژیمش و تمامی شرایط دیگری که در زندگی‌اش تأثیر دارد، قادر است که

۱ - Mystic به معنی صوفی و عارف می‌باشد - م

۲ - Oriental به معنی شرقی است - م

سفر روح را به انجام برساند. هیچ کدام از این حدود افراطی را احتیاج ندارند. بزرگترین تمرین سفر روح کنترل عواطف، هوشیاری و نهراسیدن از شرایطی است که در موقعیت خارج از بدن ممکن است وجود داشته باشد. از آنجایی که تکنیکهایی که من در اینجا توسعه داده‌ام نتیجه سالها تجربه در این زمینه است و تکنیکها کاملاً طبیعی می‌باشند، بسیار مهم است که هر کس برای خود معیار سنجشی برای اندازه‌گیری تجربیاتش در اختیار داشته باشد که از طریق آن، تجربیات خود را بسنجد و معنی آن را دریابد. همانطوری که در این داستانها و موضوعات، عمیق‌تر می‌شویم درمی‌یابیم که بیشتر کسانی که این موضوع را به صورت جدی مطالعه می‌کنند و یا در آن موفقیتی به دست می‌آورند، تجربیات پیشین خارج از بدن داشته‌اند و اکنون قادرند که آن را تشخیص داده و به نوبه خود تجزیه و تحلیل کنند.

در مطالعات خود در مورد سفر روح یک دانش اصیل باستانی را دوباره کشف کردم. دانش وارد و خارج شدن از بدن که نام آن اکتکار (همکار خدا) است. این دانش از چهار روش تشکیل یافته است. این روشها به ترتیب عبارتند از: روش عاطفی^۱، روش صوتی^۲، روش رمزی^۳ و روشهایی که با استاد است^۴. ما این روشها را یک به یک برخواهیم گزید و مطالعه خواهیم کرد، آنچنان که آنها را از برخواهیم دانست و قادر به انجام آنها خواهیم شد تا اینکه هر یک آنقدر برایتان آشنا خواهد شد که خوردن و خوابیدن، البته چندین روش دیگر وارد و خارج شدن از بدن

1 - Emotional technique

2 - Spund technique

3 - Secret technique (که برای هر کس کلمه رمزی وجود خواهد داشت)

4 - Master technique

هم هست که من آنها را توسعه داده‌ام و به موقع تشریح خواهند شد. روش باید طبیعتاً مناسب دانشجو باشد و نه بالعکس. شما خواهید آموخت که روشهایی در تناسب و تطابق با استعدادها، قابلیت‌ها و فردیتهای خودتان ابداع کرده و توسعه دهید. به هر صورت روشهای فوق‌الذکر، روشهای اساسی‌ای می‌باشند که باید ابتدا یاد گرفته شوند. به عبارت دیگر مانند فراگیری هر مهارت خلاقه، پیش از آنکه قادر به انجام امور مشکل باشیم باید به اساس آن تسلط پیدا کنیم. بزودی خواهید آموخت سیستمی که من در اینجا به شما تعلیم می‌دهم پس از مدتی آزادی و فردیتی به شما اعطا می‌کند که قبلاً هرگز آن را تجربه نکرده‌اید. سهولت لیز خوردن بیرون از بدن و ورود به ابعاد دیگر تحت هر گونه شرایطی (هنگامی که دردی کشنده داریم و یا در هنگام انجام کار در آشپزخانه و یا مشغله‌های عادی زندگی) باعث شگفتی کسانی می‌شود که این روش را فرا می‌گیرند.

در غیرواصلین یا آنهایی که هیچ دانشی از سفر روح ندارند، روح عموماً از ناحیه مرکزی خورشید^۱ یا ناحیه معده، بدن را ترک می‌کند. در مورد کسانی که از روشهای اثیری استفاده می‌کنند روح از طریق غده صنوبری^۲ یا چشم سوم^۳ به بیرون می‌رود. نقطه دیگری که برای ترک روح وجود دارد، ناحیه پشت سر است، جایی که بصل‌النخاع قرار گرفته. گل هزار برگ نامی است که معلمین هندو بدان داده‌اند و ما آن را به عنوان غده هیپوفیز می‌شناسیم که در مرکز سر قرار گرفته است. و آخرین نقطه، ناحیه قلب است که هندوها آن را به عنوان آناهاتا می‌شناسند.

1 - Solar plexus

2 - Pineal gland

۲ - Tisra til که بین ابروها واقع است

معمولاً پیران یوگای بهاکتی از این طریق برای جدایی روح از بدن استفاده می‌کنند.

مسیر زمان، یکی از عوامل دیگری است که مختصراً در مورد آن توضیح می‌دهیم. مادامی که در این جسم و یا غلافهای^۱ دیگر خود هستیم و تا طبقه پنجم که تمام کالبدها به دور ریخته شده و بجز روح خالص چیزی باقی نمی‌ماند، ما با مسیر زمان مواجه خواهیم بود. این همان مسیر گذشته، حال و آینده‌ای است که مادامی که در طبقات پایین بسر می‌بریم و در این مسیر زمانی هستیم چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم در آن زندگی می‌کنیم. اما هنگامی که زمان و لحظه حاضر را (آن قسمتی از مسیر زمان که اکنون در آن زندگی می‌کنیم) درک کنیم، کارما و ابدیت را خواهیم شناخت. اگر در آگاهی کامل هر لحظه زندگی کنیم، از تمام چیزهایی که در کیهان اتفاق می‌افتد آگاه خواهیم شد. ما احتیاجی نداریم که در گذشته زندگی کنیم زیرا که تمام چیزهای گذشته در حال حاضر تجربه شده‌اند. آینده لازم نیست، زیرا که ما در ابدیت زیست می‌کنیم. ما همه در حال تجربه کردن واقعیت خدائیم. در این لحظه، نه در آینده و نه در گذشته بلکه اکنون. این بودن خداست. خدا هست.

این نکته باید در ذهنهای شما ریشه بگیرد زیرا که یکی از بنیانهای فهمیدن خدا در مطالعه اکنکار است. بنابراین اگر در لحظه حاضر یا در حضور لحظه زندگی کنید، در بودن تمام واقعیت شرکت دارید و لزومی نخواهد داشت که به آینده فکر کنید. عیسی با این عبارت در «موعظه کوه» بر این مسئله تأکید کرد: «در فکر آن چیزی که می‌خورید و می‌نوشید و یا فردا نباشید، زیرا خدا تمام آن چیزهایی را که احتیاج دارید به شما

۱ - Sheath یا غلافها که شمس از آنان به عنوان غلاف یا حجاب نام می‌برد - م

خواهد رساند.»

این زیستن در لحظه حال است. شما با زیستن خارج از بدن قادر به انجام این کار هستید، اما باید خود را در جهانهای بهشتی منعکس کنید تا بتوانید از مسیر زمان خارج شوید.^۱

با اکتساب قابلیت کنترل کالبد معنوی، می‌توانید خود را به گذشته منعکس کنید. به این معنی که می‌توانید در مسیر زمان به عقب و یا جلو رفته و هر مسئله‌ای را که باعث ناراحتی‌تان می‌شده تصحیح کنید.^۲

۱- Time track به معنی مسیر زمان یا تسلسل زمان می‌باشد. ما زمان را به صورت بعدی که در یک جهت حرکت می‌کند می‌شناسیم. این حرکت برای خودش مسیری یا خطی به وجود می‌آورد که به آن Time track می‌گوییم. مادامی که در جهانهای دوگانه زیست می‌کنیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم در این بُعد زندگی می‌کنیم و این بُعد در زیست ما مؤثر است. اما برای روح که یگانه است، زمان مطرح نیست. زیرا زمان بُعدی است که تعیین‌کننده ترتیب وقایع است همانطوری که فضا بعدی است که تعیین‌کننده ترتیب اشیا است. اما این وقایع هنگامی رخ می‌دهند که خلقت جهانهای دوگانه اتفاق می‌افتد. در واقع می‌شود گفت که زمان حاصل حرکت است. یعنی اینکه اگر زمان برای ما وجود نداشته باشد همه چیز بی حرکت می‌ماند و تنها از یک دید و یک وجه و یک جانب می‌توانیم اشیا را در فضا مشاهده کنیم. وقتی که از یک نقطه نظر به نقطه نظری دیگر دربیاییم و هنگامی که نقطه نظرمان نسبت به نظاره اشیا تغییر می‌کند، بُعد زمان برایمان به وجود می‌آید. پس با در نظر گرفتن زمان خواه ناخواه فضا و شیء در نظر گرفته می‌شود. خارج از آن، زمان اصلاً قابل تعریف نیست. اینجاست که جهان در دوگانگی است، جایی که حجم وجود دارد. حجم خود چیست؟ هنگامی که صحبت از اتم می‌کردیم مسئله حجم تا حدودی توضیح داده شد. فاصله بین مرکز اتم و مدارهای خارجی است که حجم را به وجود می‌آورد. بنابراین اینها همه در دوگانگی است. در اینجا می‌گوید که اگر بخواهیم از مسیر زمان خارج شویم باید روحمان را به جهانهای یگانه منعکس کنیم. سؤال این است که آیا درک زمان برای جسم امکان‌پذیر است؟ درک لحظه تنها برای جسم میسر است. هر چیزی برای جسم همین است که در حال حاضر وجود دارد. نه گذشته‌ای وجود دارد و نه آینده‌ای. در جهانهای پایین و در جسم هیچ احساسی از آینده و گذشته نمی‌توان داشت زیرا زندگی از یک سری اکنونهای پشت سر هم تشکیل یافته و به هیچ وجه گذشته و آینده نیست بلکه تسلسل اکنون و حال است. محتوای تمام آنچه ما هستیم تنها در لحظه حاضر برای ما معنی دارد - م.

۲- یعنی می‌توان لحظات را دوباره، آگاهانه به نحوی زندگی کرد که عواقب مسائل در رنجاندن ما در لحظه حاضر زندگی مؤثر واقع نشود. بسیاری اوقات اتفاق می‌افتد که برخی از استادان حق

این بخشی از روند کنترل حالت بیرون از بدن است. پس از آنکه تا درجه‌ای به این کنترل دست یافتید می‌توانید آن را روی مسائلی که تا به حال آزارتان می‌داده آزمایش کنید. تقریباً هیچ تصور و یا تفکری نیست که در طبقه زمینی اصل بوده و در طبقات بالا وجود نداشته باشد.^۱ این مسئله بخصوص در جهان اثیری مصداق دارد. کاربرد فکر در جهان ذهنی و کاربرد تصور یا تخیل در جهان اثیری می‌باشد. قدرت تخیل یا تصور ما انعکاس آن چیزی است که در حال حاضر در جهان اثیری وجود دارد.^۲ بنابراین روشهای سفر روح به طور کلی چیزی بیشتر از یک عملکرد اثیری نیست، زیرا انجام این روشها از طریق حرکت کالبد معنوی توسط تصاویر^۳، تصورات^۴ و ابتکارات^۵ صورت می‌گیرد. در جهان اثیری، به واسطه عواطف و اندیشه است که کالبد معنوی آدمی را حرکت می‌دهد.^۶

و یا مهدیسه‌ها یعنی واصلین طبقه‌های بالا، واصل را به زندگی‌های قبل می‌برند تا به نامه اعمالشان به نحوی تعادل و توازن دهند که لحظه حاضرشان بدون کارما باشد. پس مدار زمان آنطوری که ما فکر می‌کنیم، غیرقابل دسترسی نیست. ما هویت خود را می‌توانیم عقب بکشیم اما در مورد جسممان نمی‌توانیم این کار را بکنیم. روح ما در برگیرنده زمان است زیرا که ابدی است و تمامی زمان برای او لحظه‌ای هم نیست - م.

۱- یعنی خود و اصلش نیست و انعکاس چیزهایی است که در طبقات بالاتر هم هست - م.

۲- چیزی نیست که ما بتوانیم تصور کنیم و مادیت و جسمیت نداشته باشد با این تفاوت که مادیت و جسمیت آن متعلق به طبقه اثیری است. یعنی در واقع ما با بستن چشم خودمان و تصور کردن هر چیزی، چه معقول و چه نامعقول، چه مطابق قاعده و چه خارج از قاعده دید اثیری خود را روی چیزی که در آن بعد وجود دارد متمرکز (Focus) می‌کنیم - م.

۳- تصاویر یا دید Visions

4 - Imaginings

5 - Mock up

۶- در سفر روح در طبقه اثیری توسط عواطف و افکار ماست که حرکت به وجود می‌آید. گرچه قبلاً گفتیم که جهانهای پایین از چهار طبقه ذهنی، علی، اثیری و مادی تشکیل شده به ترتیبی می‌توان گفت که فقط از دو طبقه اثیری و ذهنی تشکیل یافته است. به این ترتیب که مراتب پایین طبقه ذهنی همان طبقه علی و مراتب پایین اثیری همین طبقه مادی است. یعنی در واقع

از آنجا که این روشها محدود (ولی آسان) است، صادقانه باید بگویم که ماورای طبقهٔ ائیری کاری انجام نمی‌دهد.^۱ گرچه شما ممکن است روشهای دیگری را یاد بگیرید به این روشها بارها و بارها بازخواهیم گشت.^۲

تمام اختراعات از طبقهٔ ائیری ریشه می‌گیرند. بیشتر تقدیر انسان در این دو طبقه کار می‌شود و بسیاری از مسائل انسان در اینجا حل می‌شود. در پایتخت جهان ائیری که مسافری روح آن را به نام «سahasradal کانوال» می‌شناسند، موزهٔ عظیمی وجود دارد. در این موزه یک نمونه از تمام چیزهایی که بشر ممکن است اختراع کرده و یا بیافریند (در طبقهٔ زمینی) وجود دارد. گفته شده که ادیسون، مارکونی، نیکولا تسلا، برادران رایت، گراهام بل و بسیاری از مخترعین دیگر در بدن ائیری‌شان (در حالت خواب یا انعکاس مستقیم) از این موزه بازدید کرده‌اند. بعضی توسط عبادت و برخی در حالت خلسه به این شهر آمده‌اند، اما به هر حال آنها این نمایشگاه عظیم را سیاحت کرده‌اند و جواب سؤالاتشان را در آنجا پیدا کرده‌اند. گفته شده که بسیاری از نویسندگان، هنرمندان، رهبران نظامی و بسیاری از کسانی که در زمینه‌های آفرینندگی دست داشته‌اند، زمانی دیر یا زود از این موزه بازدید کرده‌اند و به آنها سرنوشت

نوسانهای پایین‌ترش مادی و نواس بالاتر آن ائیری و نورانی است. چگونگی حرکت در این طبقه‌ها باز به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌شود: انعکاس روح در طبقهٔ مادی و ائیری از نظر تکنیک و روش یکسان است و در جهانهای مادی، پس از انعکاس به واسطهٔ عواطف است که حرکت صورت می‌گیرد. در حالی که در طبقات ذهنی و علی از واسطهٔ فکر استفاده می‌کنیم. به این ترتیب، تکنیکها برای حرکت کردن یکی است. روش انعکاس به هر یک از چهار طبقهٔ فوق‌الذکر تفاوت می‌کند اما همانطوری که گفتیم از نظر روش فرقی نمی‌کند و به دو بخش می‌تواند تقسیم شود. م.

۱ - اکثر روشهایی که در ابتدا باید امتحان شوند بالاتر از طبقهٔ ائیری عمل نمی‌کنند. م.

۲ - زیرا اگر انسان بتواند تا آن درجه خود را منعکس کند بالا رفتنش از آن پس آسان است. م.

زندگی‌شان نمایش داده شده است. آن تصویری که به صورت الهام برای جورج واشنگتن در ولی فورج^۱ به وجود آمد، در آن شب وحشتناک که او در شرف دست کشیدن از جنگ بود، در این موزهٔ طبقهٔ ائیری بود. جورج واشنگتن به صورت یک وجود بدون بدن در هنگام دعا از بدنش خارج شد و تصویری از سرزمینی که پهنه‌اش از اقیانوس اطلس تا آرام کشیده شده بود و حاکی از آیندهٔ سیزده ایالت (آمریکا) بود بدو نشان داده شد. این تصویر بر او قدرتی دمید تا جنگ استقلال را به پایان ببرد؛ جنگی که منجر به عظمت آمریکا شد.

روش تخیلی (یا تصویری)^۲ از یک قانون مکتوم پیروی می‌کند که چنین می‌گوید: «صورتی در زیر دارد هر چه در بالاست»^۳، پس برای انعکاس یافتن توسط روش تخیلی، کافی است خود را در مکانی معین و زمانی مشخص تصور کنید، کالبد معنوی شما به آن موضع زمانی و مکانی منعکس می‌شود.^۴ به عنوان شروع، آسانترین راه این است که خود را در

1 - Valley forge

۲ - ما در زبان فارسی فاصلهٔ کمی بین تصور و تخیل داریم و این دو تقریباً به یک معنی به کار برده می‌شوند. اما گاهی تخیل با توهم اشتباه می‌شود. زیرا خیال تصویری است ولی توهم امری است جداگانه که از موهومات می‌آید. تخیل یک نوع دید است. در واقع چشمی که بدن ائیری ما از درون آن می‌بیند تخیل است و دیدن آن تصور است. پس قوهٔ متخیله، قوه‌ای نیست بلکه عضوی است که همان چشمهای بدن ائیری ماست. م.

۳ - یعنی پایین انعکاسی است از بالا، هر چیزی که در بالا باشد خودش را در پایین منعکس می‌کند. م.

۴ - جایی نیست که شما تخیل کنید وجود نداشته باشد. البته این تمرینها از جهان مادی و از مکانهایی شروع می‌شود که می‌شناسید. پس از آن تصاویری به ذهن می‌آید که همه وجود دارند ولی در واقع ساختهٔ خود ذهن هستند. اما اینها را ذهن نمی‌تواند بسازد، مگر آنکه عوامل آنها را یکی یکی توسط دید ائیری پیدا کند و کنار هم بگذارد و این کنار هم گذاشتن کمپوزیسیون است که در جهان ائیری وجود دارد. یعنی جهان ائیری پهناورتر از آن است که بتوانی تصور کنی و مجموعه‌ای نیست که آنجا وجود نداشته باشد. م.

یک محل مشخص در این جهان فرض کنید و در این صورت است که به آنجا منتقل خواهید شد، آنجا را خواهید دید و خواهید توانست در بازگشت، جزئیات آن مکان را شرح دهید.^۱ فرض می‌کنیم که شما هرگز تایم اسکوئر^۲ نیویورک را ندیده‌اید و مایلید که آنجا را در کالبد معنوی تان سیاحت کنید. روح قادر است عملاً خود را در کالبد خیالی یا کالبدی که ما به عنوان فرم اثری می‌شناسیم، بدانجا منتقل کرده و تایم اسکوئر را درست به مانند کسانی که در بدن جسمانی خود بدانجا رفته‌اند، تشریح کند. این بخشی از واقعیت سفر روح است. جهان اثری در واقع برای همه جهان خیالی است و این اصل در اختیار همه گذاشته شده که بتوانند طریق معوجی را که برای سفر به جهانهای دیگر است مستقیم نمایند.^۳ قانون جهان تخیلی چنین است که هر کجا فکر برود، کالبد ملزم به پیروی از اوست. این یکی از قوانین فیزیک است که ما در جهان مادی

۱ - لازم نیست محلی را که تصور می‌کنید قبلاً دیده باشید. کافی است از نظر موقعیت بشناسیدش. چند بار اول لازم است که انسان به خود ثابت کند که چنین سفری واقعیت دارد. به این طریق که در سفر به مکانی که تا به حال نبوده، جزئیات را به خاطر بسپارد و با جزئیات مشاهده شده در سفر واقعی مقایسه کند - م.

۲ - Time squaer

۳ - سرنوشت هر روحی بالاخره رسیدن به جهانهای بالاست. این رسیدن بدون آگاهی و در روند طبیعی به این ترتیب صورت می‌گیرد که مرحله به مرحله در هر زندگی تعادل و تسویه حساب کارمیک و تقدیری در کارنامه اعمال شخص صورت می‌گیرد و پس از میلیونها بار بازگشت به هر جهان به جهان بالاتر می‌رود تا بالاخره به سر منزل مقصود برسد. و این در واقع راهی بسیار پیچیده و طولانی است. در اینجا منظور همین است که با استفاده از قدرت متخیله مان می‌توانیم این راه را برای خود بسیار هموار و کوتاه کنیم، به طوری که در این زندگی بتوانیم به طبقه اثری برویم و به این ترتیب از اندوختن کارمای اضافی در این زندگی خودداری کنیم و یا دانش اکتکار بتوانیم این کارما را تسویه حساب کرده و نه تنها تا مرحله اثری بلکه تا مراحل بسیار بالاتر از آن هم پیش رویم تا اینکه در روند طبیعی پس از میلیونها سال به آنجا برسیم، میان‌بُر زده و با استفاده از قدرت متخیله خود این راه پر بیخ و خم را به راهی کوتاه و مستقیم بدل کنیم - م.

با آن آشنایی داریم و در مورد کالبد جسمانی بسیار خوب کار می‌کند.^۱ در طبقه اثری این قانون بسیار سریعتر از طبقه فیزیکی عمل می‌کند. هر کجا که فکرمان را قرار داده و سیر کنیم (نه آنکه تمرکز دهیم)^۲، کالبد چاره‌ای جز تبعیت نخواهد داشت. شگرد این روش بدین ترتیب است که افکار تان را در یک نقطه اثری گذاشته و اشتیاقی خارج شدن از بدن و انعکاس به نقطه‌ای که بدن فیزیکی قادر به تبعیت نیست را در خود پرورش دهید. لازم نیست که یک تصویر مشخص از مکان مورد نظر در ذهنتان ایجاد کنید، اما افکار تان را در جهت شعله‌ور کردن اشتیاق بودن در آن مکان سوق دهید، حتی اگر نقطه مورد نظر در چشم سومتان به تصویر در نیامده باشد. این روش، فرایندی تصویری (تخیلی) است. روی یک صندلی راحت بنشینید و یا روی یک کاناپه دراز بکشید. حتی می‌توانید روی زمین بنشینید. اما پشت را به صورت عمودی و سر را بالا نگاه دارید. به بدن حالت استراحت داده و چشمانتان را ببندید. هر گونه کشش را از بدنتان دور کنید. اگر فشار و یا کششی در بدنتان وجود دارد با ذکر یکی از آیات مذهبی به عبادت پروردگار بپردازید.^۳ معمولاً این فشارهای عصبی پس از مدتی شما را ترک می‌کنند. حال با چشمهای بسته مستقیماً به آن نقطه‌ای نگاه کنید که ما به آن چشم سوم می‌گوییم، نقطه‌ای که بین ابروهایتان قرار دارد. گاهی اوقات به این چشم، چشم

۱ - اگر انسان به مکانی آنچنان علاقه‌مند باشد که ذهن و فکرش دائم آنجا سیر کند بالاخره جسمش هم بدانجا خواهد رفت و یا اگر شما آنقدر به یک نقطه از جهان علاقه داشته باشید که خودت را به آنجا برسانی همانقدر که فکرش را در سرت نگه داری بالاخره به آنجا می‌رسی و اگر فکرش را ترک کنی دیگر نمی‌رسی. این قانون است که در اینجا هم صلیق می‌کند - م.

۲ - تمرکز دادن معادل Concentration و سیر کردن معادل Contemplation است.

۳ - منظور یک نوع ذکر است که تفاوت نمی‌کند چه جور ذکر باشد - م.

معنوی، چشم ذهن^۱، نیز گفته می‌شود. آن چیزی که در ابتدا به آن نگاه می‌کنید باید یک پرده خالی بوده و هیچ چیز در آن نباشد.^۲ سپس مقصدی را که در آرزوی بودن در آن هستید روی این پرده خالی قرار داده و نگذارید محو شود.^۳ بهترین طریقه نگه داشتن تصویر در چشم سوم این است که به آن علاقه‌مند شده و ببینید که چند عامل حسی می‌توانید از آن دریافت کنید.^۴ محیط را احساس کنید و سعی کنید رنگها را ببینید. حتی می‌توانید رایحه گلها و درختها و نباتات را بو بکشید. به هر حال اگر نمی‌توانید مجسمشان کنید در موردشان فکر کنید و حداکثر سعی خود را در دریافت این احساسها به کار بندید.

روند تفکری معمولاً همانقدر کار می‌کند که روند تخیلی. برای برخی چه بسا روش بهتری^۵ است. ناگهان کشف می‌کنید که این واقعیت است.

۱ - Ajna و Tisra till لغات سانسکریت برای چشم سوم هستند - م.

۲ - دست یافتن به این پرده خالی مستلزم داشتن دیسپلین و تمرینی مخصوص به خود است. در واقع ذهن باید خالی شود - م.

۳ - زیرا که این تصویر تمایل بسیاری به محو شدن دارد. ذهن انسان آنقدر تغییرناپذیر است که یک تصویر نمی‌تواند برای مدت زیادی در آن ثابت بماند و این خود انضباط دیگری را اقتضا می‌کند.

۴ - پس باید عوامل حسی خود را در آنجا به کار اندازیم و ببینیم چه بویی می‌آید، چه رنگی هست و یا مثلاً احساس کنیم نسیم در حال وزیدن است. احساسات به عواطف بسیار نزدیک است و برای پایدار نگه داشتن تصویر روی پرده ذهن باید تا جایی که می‌توانیم دریافت‌های حسی متنوعی از مکان مزبور داشته باشیم - م.

۵ - برای کسانی که ذهنشان فعال است، فکر کردن بهتر از تخیل است. آدمهای عاطفی می‌توانند به راحتی تخیل کنند. ذهن را به میمونی در قفس تشبیه می‌کنند که دائم بالا و پایین می‌پرد. بدین معنی که ذهن را هیچ‌گاه نمی‌توان ثابت نگه داشت. شگرد کنترل ذهنی، ساکن نگه داشتن این میمون در قفس است. هرگاه توانستیم ذهن را ثابت نگه داریم آنوقت می‌توانیم از آن استفاده کنیم زیرا که قدم اول در کنترل ذهن و مهار آن است. ذهن انسان دائم در تلاطم است و یک لحظه هم غفلت از آن ممکن نیست. می‌خواهی به موضوعی فکر نکنی، می‌بینی به موضوع دیگری مشغول می‌شود. در حالی که بتدریج این قدرت در انسان پدیدار می‌گردد که مطلقاً به

شما در وسط مکانی که راجع به آن فکر می‌کرده‌اید ایستاده‌اید. این نیز همان قانون کهن جهان اثیری است و من در اینجا آن را تکرار می‌کنم که هر کجا کالبد فکری‌تان را قرار دهید، بقیه وجودتان بالاجبار از آن تبعیت کرده و همراهش می‌رود. البته این بدان معنی است که اگر فکر خود را در نقطه‌ای واقع در طبقه اثیری متمرکز کنید، کالبد اثیری‌تان بدانجا رفته و کالبد فیزیکی‌تان را پشت سر خواهد گذاشت.^۱ هنگامی که خارج از بدن

هیچ چیز فکر نکند. در بسیاری از عبارات گفته شده که مرد خدا آن است که قادر باشد بنشیند، به چیزی فکر نکند و هیچ کاری انجام ندهد. اینکه بتوانی به چیزی فکر نکنی خود عبادت است - م.

۱ - یعنی انتظار نداشته باشید که با تصور مکانی در جهان اثیری بدن جسمانی‌تان نیز بدانجا انتقال یابد. اگر کالبد ملموسی بدانجا انتقال یابد کالبد اثیری است. البته باز هم باید متذکر شد که در روشهای سفر روح، روح به تنهایی و بدون هیچ کالبدی از بدن خارج می‌شود. زیرا که عنصر آگاهی همان روح است و احتیاجی به این نیست که همراه آن یک سری اعضای حسی نیز حرکت کنند، زیرا روح این اعضای حسی را برای تماس با جهانهای مشخص در طبقه‌های مشخصی از نوسان احتیاج دارد ولی برای گرفتن تمام آن علایم حسی احتیاجی به این اعضای حسی نخواهد داشت. مگر آنکه بخواهد نمود کالبدی داشته باشد. بنابراین آگاهی وقتی که از جسم خارج شد می‌تواند سیر و سفر کند و تمام علایم حسی را بدون وجود کالبد دریافت دارد. در روشهای سفر روح از طریق اکتکار، یعنی سفری که با توجه به محتوای اصول آموزش داده شده توسط اکتکار انجام می‌گیرد، محافظت وجود خواهد داشت. یعنی چه به آن آگاه باشی و چه نباشی یک استاد حق همواره از انسان در مقابل خطرات احتمالی مراقبت به عمل می‌آورد. بنابراین در این گونه موارد حتی خارج شدن کالبد اثیری و انعکاس آن به طبقات پایین طبقه اثیری هیچ خطری در بر نخواهد داشت. در حالی که در روشهای دیگر شناخته شده که از تلفیق و اختلاط چندین روش به وجود آمده‌اند، گاه کالبد اثیری به مراتب بسیار دور انتقال می‌یابد که در آن صورت در برگشتن، شخص ممکن است دچار مشکل شود و یا آنکه از نظر تلاقی بعد زمانها برای شخص اشکالاتی به وجود بیاید و بسیار خطرات دیگر که بعضاً عدم تعادل‌های وحشتناکی در زندگی شخص به وجود می‌آورد (بخصوص عدم تعادل‌های عاطفی) که برخی از اینها روانی نیز می‌شوند. خطرناکترین این روشها استفاده از داروهای توهم‌زاست. چنین عدم تعادل و حالت عصبی که بر اثر استفاده از داروهای توهم‌زا، پس از مدتی پیش می‌آید ناشی از این است که کالبد اثیری بدون استفاده از هیچ روش یا تکنیکی و نیز بدون هیچ‌گونه محافظتی به خارج از بدن منعکس می‌شود و پس از مدتی سلامتی خود را از دست می‌دهد. یکی از نشریاتی که اکتکار چاپ می‌کند *Mystic world* یا جهان عرفان نام دارد. اوایل این نشریه به صورت یک روزنامه کاهی چاپ می‌شد که بعدها به نشریه‌ای با چاپ آبی و مرغوبتر بدل شد. در این نشریه عکسی از یک کالبد اثیری قبل و بعد از

واقع شویم، ضرورت دارد که کالبد معنوی خود را در کنترل داشته باشیم، زیرا افکار می‌توانند کالبد معنوی را در یک چشم بر هم زدن از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر انتقال دهند. در اینجا تفکر به معنای حرکت کردن این طبقه است.^۱

هنگامی که به این مرحله رسیدید (مرحله خارج از بدن)، به راحتی می‌توانید از آن نقطه به هر نقطه دیگری که مطلوبتان است حرکت کنید. پیشنهاد می‌کنم که قبل از مبادرت به گرفتن فواصل طولانی در اطراف خانه خودتان حرکت کنید. هیچ صدمه‌ای به بدنتان وارد نخواهد شد زیرا که یک استاد حق همواره در مجاورت شما خواهد بود تا اتفاقی نامطلوب برایتان پیش نیاید. هر زمان که بخواهید به بدنتان بازگردید می‌توانید به آرامی به درون آن سر بخورید. طی چند بار نخست انجام این تجربه، ممکن است همه آن را خیالات و یا تصورات بیندازید، اما با پرورش

استعمال حشیش برداشته شده بود. (زیرا که می‌توان از بدن اثری عکس برداشت.) بدن اثری انسان حالت تخم‌مرغی شکلی دارد. قبل از استعمال خطوط کالبد همه موازی هم بودند مانند خطوط تلویزیون. اما پس از کشیدن حشیش همه معوج شده بودند به طوری که کالبد در حال به هم ریختن بود. کارلوس کاستاندا این به هم ریختن را به صورت تشکیل یک سری خلل و فرج و سوراخ تشریح می‌کند. پال توتیچل چنین می‌گوید که این حفره‌ها در واقع راه دسترسی وجودهای شیطانی به کالبد عاطفی انسان هستند یعنی با ایجاد این سوراخها، بدون آنکه خود بدانی آنچه به داخل نفوذ می‌کنند و کالبد اثری انسان از آن پس محافظتی نخواهد داشت. از آنجایی که کالبد اثری مرکز احساسات و عواطف آدمی است، بین که استعمال این گونه مواد از لحاظ عاطفی چه انسانی می‌سازد. بنابراین استفاده از این داروهای توهم‌زا یکی از بزرگترین خطرات است، گرچه در بسیاری اوقات خود علاج خواهد بود. این داروها از نظر عاطفی انسان را کاملاً نامتعادل می‌سازند، در حالی که پس از آن به او ثباتی اهریمنی می‌بخشند. م.

۱ - در خوابهای دوران بچگی، به خاطر می‌آورم که هر چه سعی در حرکت داشتم موفق نمی‌شدم. زیرا که می‌خواستم از فرمانهای لازم برای حرکت دادن دست و پا استفاده کنم. در حالی که اگر راجع به نقطه دیگری در خواب فکر کنی فوراً به آنجا انعکاس پیدا می‌کند. در واقع شگرد کار فکر کردن است نه راه یافتن یا بال زدن. بدین معنی که انرژی حرکتی و وسیله نقلیه انسان فکر او خواهد بود. م.

تدریجی اعتماد به نفس در خود درخواهید یافت که بسیار واقعی‌تر از زندگی فیزیکی است و چنان آزادی‌ای نصیبتان خواهد شد که بسر بردن در وضعیت آگاهی معنوی را به آگاهی بدن جسمانی ترجیح خواهید داد. شگرد واقعی، انتقال توجه ارادی از وجود جسمانی به آگاهی معنوی است. یکی از روشهایی که در این جهت می‌توان انجام داد، سلب توجه از خود و معطوف کردن و نگاه داشتن توجه به یک نقطه سیاه در سقف می‌باشد. شما به نقطه دیدی تبدیل می‌شوید که در تمام جهات می‌بیند، زیرا که در این موقعیت (که کالبدها از بدن انسان حذف می‌شوند.) دیدی ۳۶۰ درجه خواهید داشت (و دور تا دور را خواهید دید.) اگر در دفعات اول چنین دیدی نداشتید جای نگرانی نیست، چه دیر یا زود این اتفاق خواهد افتاد. یکی از عواملی که ممکن است در ابتدا شما را آزار دهد، آن چیزی است که به عنوان آگاهی دو گانه شناخته شده است. بدین معنی که توجه به دو قسمت می‌شود، یک قسمت به بدن جسمانی و قسمت دیگر به خود معنوی معطوف می‌گردد.^۱ البته هیچ دلیلی برای هیجان و یا ناراحتی وجود ندارد، چه دیر یا زود چنان کنترلی بر توجه و رفتارتان کسب خواهید کرد که هر دوی اینها، بخشی از شما شده و بالنسبه به آسانی خواهید توانست توجه خود را از وجود جسمانی به وجود معنوی انتقال داده و بیرون از بدنتان واقع شوید.

۱ - بدین معنی که تمام توجه را از بدن به روح منتقل نکرده‌اید. توجه شفه شده و در عین اینکه شخص یک آگاهی از نقطه نظر روح دارد، آگاهی دیگر از نقطه نظر جسم خواهد داشت. بعدها این دو آگاهی قابلیت تجزیه پیدا می‌کنند به طوری که روی هر کدام کنترل خواهیم داشت، اما اوایل ترکیب شده و این مایه آزار است. در دنیای مادی بیشتر اعمال ناآگاهانه انجام می‌شود هنگامی که شخص به چیزی عادت کرد از آن پس فکر نمی‌کند که چه دارد می‌کند. پس آن مقدار از توجهی که لازم است تا رفتار عادی جلوه کند، معطوف به بدن فیزیکی کرده و بقیه توجه‌اش را با خود برمی‌دارد و سیر معنوی می‌کند و این آن مواقعی است که هنگام کار سفر روح هم انجام می‌گیرد. م.

روش دوم برای سفر روح، روش صوتی است. این روش، عملاً همان روشی است که توسط اولیا و عارفین در کوههای هیمالیا استفاده می‌شود. ربازارتارز، لامای تبتی که دانش اکنکار را به من تفویض کرد در روش صوتی تبحری خاص دارد. اما فقط در درجات دوم از آن استفاده می‌کند. او معمولاً روش انعکاس مستقیم را (برای سفر روح) به کار می‌بندد. زیرا که این روش، برای آنهایی که در میان مردم کار کرده و به کمک من و شما نیاز دارند بسیار قابل انعطاف‌تر است. ما هم می‌توانیم به کسانی که قادر نیستند، ناتوانند و رنج می‌برند کمک کنیم.

در اینجا می‌خواهیم در مورد «سفر روح به طور ارادی» بحث کنیم، واژه‌ای که برای از بین بردن ابهام موجود در ارتباط با سفر روح ابداع شده است و به معنی خارج و وارد شدن به بدن تحت کنترل خود شخص می‌باشد. اگر قرار است که ما از طریق کالبد معنوی مان در جهانهای ماورای این طبقه سفر کنیم، چنین سفری باید تحت کنترل و اراده خودمان باشد نه آنکه به اجبار و برای همیشه تحت کمک شخص ثالثی انجام گیرد. هیچ استاد حقی رابطه‌اش را با مبتدی به همان شکلی که از ابتدا داشته، حفظ نمی‌کند، زیرا که مبتدی برای کسب مهارت در فن سفر روح و محکم کردن جای پای خود در مرتبه پنجم که مرتبه خالص روح است، دیگر احتیاجی به استاد حق نخواهد داشت.^۱ اگر توجه کرده

۱ - این توضیح خود اشاره‌ای است به رابطه بین استاد و شاگرد در مکاتب دیگر که نمونه آن را در هندوستان زیاد سراغ داریم. در اکثر این گروهها استاد سعی می‌کند که رابطه خود را با شاگرد هیچ‌گاه قطع نکند (به خاطر منافع مادی) و همواره می‌خواهد خود را به صورت واسطه‌ای غیرقابل اجتناب بین جهان ماورا و شاگردش معرفی کند. اینجا در برائت از چنین اتهامی می‌گوید که رابطه بین یک استاد حق و یک چلا هیچ‌گاه برای همیشه ادامه نخواهد داشت و با مهارت یافتن شاگرد در اثر ممارست نیازی به وجود استاد نخواهد بود. وجود استاد موقعی لازم است که شاگرد احتیاج به کمک داشته باشد. ضرورت وجودی استاد پرورش استقلال فردی در شاگرد است. در بسیاری موارد که از طرف جستجوکننده ترسی در مبادرت به بعضی سفرها وجود دارد،

باشید، درمی‌یابید که ما ندرتاً از کلمه چلا استفاده می‌کنیم، زیرا که خواننده با پذیرفتن چنین مفهومی، خودبخود از آن رنگ خواهد گرفت. در ضمن، این یکی از جنبه‌های پایین تعلیمات متافیزیکی است، زیرا که یکی را بالا برده و دیگری را پایین می‌آورد. یکی را در مقام استادی و دیگری را در مقام شاگردی قرار می‌دهد. از آنجا که از نقطه نظر معنوی، ما همه مساوی هستیم، هیچ استاد حقی، علی‌رغم مقامی که ممکن است در طریق معنوی کسب کرده باشد، تأکیدی بر این ندارد که در سطح بالاتری از دیگران واقع شده است. استادان نظام باستانی و ایراگی^۱ چنین می‌گویند که دانش نهان در درون هر شخص وجود دارد و اگر در وجود کسی مراتب بالاتر آن نمود پیدا می‌کند به دلیل این است که شخص دانش درون خود را زودتر تشخیص داده است. (پس این دانش در همه هست و هر شخصی در طول زمان به حد مشخصی از آن پی می‌برد). به هر حال با در نظر گرفتن اینکه چنین دانشی در درون هر کسی وجود دارد با یافتن روش آن، بالاخره آن را تشخیص خواهیم داد. این تشخیص حقیقت درون^۲ را به نام خودشناسی^۳ می‌شناسیم. این پدیده تنها پس از رسیدن به مرتبه پنجم^۴ برای انسان واقع خواهد شد و این اولین قدم قابل توجه در اکتساب خدانشناسی است.^۵ گرچه بیشتر ما در جهان

از جانب استاد وادار به انجام خواهد شد تا به اصطلاح ترسش ریخته و در چنین کاری مهارت یابد - م.

۱ - نظام و ایراگی Vairagi همان حلقه‌های برادری است که بین استادان حق وجود دارد و از قدیم به این نام خوانده می‌شود - م.

2 - Self-recognition

3 - Self-realization

۴ - مرتبه پنجم همان مرتبه روح است - م.

۵ - که در همان جمله معروف حضرت علی (ع) است: «خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی» - م.

انسانی و در حیطة انسانی زیست می‌کنیم و برای خود موانعی به وجود می‌آوریم و اصرار بر این داریم که هرگز اتفاق نخواهد افتاد، حداقل نه در این زندگی. دوباره اشاره می‌کنم که مشکل ما در عدم وجود یک فرهنگ لغات مشترک در زبان معنوی است. هنگامی که ما قدرت درک را از آنهایی که تجربه معنوی دارند دریافت می‌کنیم، قادر خواهیم بود به خودشناسی و در مدت کمی پس از آن به خداشناسی دست یابیم. شکست این مانع اهمیت بسیاری دارد.^۱ و یکی از بهترین راههای آن این است که تجربیات قابل مقایسه داشته باشیم.^۲ بدین ترتیب معیاری برای سنجش حقیقت در دست خواهیم داشت. چنین روشهایی آنقدرها هم که در باور ماست پیچیده نیست.

بسیاری از معلمین شرقی چنین می‌گویند که سالها طول می‌کشد که به خودشناسی و سپس خداشناسی دست پیدا کنید و اینکه چنین مقصودی تنها از طریق آنها (و به واسطه آنها) عملی می‌گردد. هیچ چیز به اندازه این گفته نمی‌توانداز حقیقت به دور باشد. گرچه ممکن است شما چیزهای بسیاری از یک استاد حق بیاموزید، اما زمانی فرا خواهد رسید که به عنوان امری طبیعی از تمام اساتید دست بردارید. علت این امر آن است که هر چه روح در عوالم معنوی بالاتری سفر کند، تزکیه بیشتری خواهد یافت و تمام آنچه غیرطبیعی است از او جدا خواهد شد. بعضی غذاها، الکل، سیگار، اساتید، کتابها و بسیاری دیگر از جنبه‌های زندگی پایین از زندگی او حذف خواهند شد.^۳

۱ - منظور مانعی است که خودمان برای خود درست کرده‌ایم - م.

۲ - یعنی تجربیات خود را با اظهاراتی که دیگران از تجربیات خود می‌کنند مقایسه کنیم.

۳ - حتی کتابها نیز از زندگی انسان حذف می‌شوند (کتاب به معنای کلام نوشته)، یعنی پس از مدتی چنان خرد و دانشی از مراتب بالاتر کسب می‌کند که دیگر احتیاجی به کتاب ندارد. در رابطه شمس و مولانا به این قضیه زیاد برمی‌خوریم. در اینجا شمس نمی‌خواست رابطه استادی

قابلیت یک فرد در تمرکز تمامی افکار پراکنده‌اش در یک مرکز که چشم معنوی یا چشم روح اوست، تمام جریانهای معنوی را که در تمامی سطوح بدنش جریان دارد در این نقطه جمع خواهد کرد. اینجا بین ابروها و در پشت چشمها موفقیت حصول فرصتی برای سفر به جهانهای دیگر و به تبع آن کسب دانش این جهان و آن جهان، نهفته است. راه به آزادی عملاً از طریق تماس مستقیم و آرامش درون گشوده می‌شود. نه آنکه این گشایش به واسطه یک ضربه ناگهانی که انسان از به اصطلاح نیروها دریافت می‌کند حاصل آید.^۱ از آنجایی که تنها یک نیرو وجود دارد و آن حضور مطلق خداست، ما خود را با تعلیمات قدیمی ماوراءالطبیعه که صحبت از دو نیروی مثبت و منفی می‌کند، درگیر نمی‌سازیم. تنها یک قدرت وجود دارد و در تمام جهانها کار می‌کند؛ چشمه حیاتی که در آن هر چیزی وجود دارد، صرف‌نظر از جهانی که در آن قرار گرفته است. ما نمی‌توانیم به این حضور مطلق خدا چیزی اضافه کرده و یا چیزی از آن برداریم، مگر آنقدر که به یک سطل اسباب‌بازی بخواهیم اقیانوسی را خالی کنیم، اما می‌توانیم درون او زندگی کرده و وجودمان را از او داشته باشیم. به این عنوان ما می‌توانیم یک اتم منور (ذره نورانی) سوگماد باشیم که وظیفه‌اش یافتن راه خانه اصلی‌اش در جهانهای بهشتی است.^۲ این جنبه اصلی سفر روح است: رهایی روح از بدن و بازگشت او به سوی

و شاگردی مطرح شود و یکی از علل دوری‌های شمس از مولانا همین بود و دیگر اینکه به این طریق به او استقلال می‌داد و این در تعلیم به عنوان یک اصل مطرح است - م.

۱ - هر کسی انتظار دارد که یکباره واقعه‌ای عجیب به او ضربه‌ای بزند تا چنین اتفاقی برایش بیفتد که بدین شکل نیست و درست بالعکس است. یعنی در تماس با آرامش درون است که این دانش بتدریج کسب می‌شود و نه آنکه معجزه‌ای رخ دهد. هر کسی که در انتظار یک اتفاق است خودش را فریب می‌دهد. اتفاقی به آن ترتیب رخ نخواهد داد. استثناً چرا ولی قانوناً خیر - م.

۲ - در یکی از اشعار عرفانی نیز اشاره شده که هر ذره‌ای اشتیاقی به بازگشت به سوی خدا دارد - م.

خدا. از آنجایی که این امر گاهی می‌تواند کاری کمرشکن باشد، اولیا روشهایی را برای رفتن از بدن ابداع کرده‌اند که توسط یک تکنیک قدیمی به نام طریق صوتی یا ذکر یا مانترا^۱ صورت می‌گیرد و چگونگی آن به قدمت خود زمان است. این روش نیز با تمرکز روی چشم معنوی و به کارگیری نیروهای بدن برای ارتقا روح انجام می‌گیرد و به واسطه آن روح اولین قدمش را در سفر به جهانهای بالا برمی‌دارد.

بهتر است که در اینجا، در این فکر که ما همواره در میان قدرت سوگماد هستیم، مکثی نکنیم. هیچ راه‌گریزی از این وجود ندارد. به هر حال مفهوم نیروهای دو گانه اختراع خود انسان است هنگامی که اجازه داد رفتارش روی مقیاس بین قطبین حرکت نوسانی انجام دهد.^۲ بنابراین هر آنچه می‌بیند، تأثیراتی است که همان چیز روی رفتارش نسبت به زندگی می‌گذارد. برای مثال تمام نقطه‌نظرهای بیرونی برای انسان ناامید کننده‌اند، اما او اصرار دارد که به آن چیزی نگاه کند که متأثرش می‌کند و به این ترتیب خودش (شخص) نتیجه آن تأثیری می‌شود که به آن نظاره می‌کند. به عبارت دیگر او آن چیزی می‌شود که می‌بیند. از طرف دیگر اگر او علاقه‌مند باشد که به خدا و به درون خودش نگاه کند، جهانهای درون را تجلی می‌دهد. انسان با رفتار خود می‌تواند در هر یک از این قطبین واقع شود و بنابراین واژه مثبت بودن را برای ساحت الهی که در بالای نردبان ارزشهاست و منفی بودن را برای ساحت شیطانی که در پایین واقع شده، اختراع کرده است. چینی‌ها همین مفهوم را در فلسفه «یین و یانگ» داشته‌اند. انسان می‌تواند رفتار مثبت و یا منفی داشته باشد و یا بهتر

۱ - Mantra کلمه‌ای سانسکریت است که از آن به عنوان ذکر یا ذکر نیز نام برده شده است - م.
۲ - با بالا و پایین رفتن چیزی که می‌توانست معیاری برای ارزیابی رفتار انسان باشد دوگانگی اختراع شد - م.

بگوییم به دنیا از دو نقطه نظر متفاوت نگاه کند که این در سفرش به جهانهای دیگر تأثیر خواهد گذاشت. آنچه او باید به دنبالش باشد، یک نقطه نظر واحد است. بنابراین ما در جستجوی این نقطه نظر واحد یا قطب بالا که همان ساحت الهی است، بسر می‌بریم. برای اکتساب و رسیدن به این نهایت، ما با مانتراها، سرودنها، خواندن آیات مذهبی و تمرکز روی هر آنچه می‌تواند سمبلی از خدا برای هر کدام از ما باشد، دائماً در این زمینه کار می‌کنیم. البته قطب مثبت به این معنی است که وسعت پهنه آگاهی ما گسترش می‌یابد، در حالی که در قطب دیگر وسعت آگاهی مان به اندازه یک دایره کوچک تنگ می‌شود. به همین دلیل است که از نظر ظواهر بیرونی زندگی، ما باید همیشه شاد، خوشحال و مثبت باقی بمانیم. چنین رفتار مثبتی، پهنه آگاهی ما را گسترده نگاه می‌دارد و ما را برای حرکت آزادانه روحمان آماده می‌سازد. در حالی که در نهایت دیگر این قطب، جایی که روحیه ما در بردارنده ناامیدی، شوربختی و افسردگی است، آگاهی ما تنگ شده و برای روح ترک بدن مشکل خواهد بود، اگر اصلاً قادر به ترک بدن باشد.

استفاده از یک سمبل در مراقبت^۱ بزرگترین احتیاج یک چلاست. سمبلهای بسیاری می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد از قبیل چهره به تصویر درآمده یک استاد، کلمه خدا و یا چهره‌ای که در هنگام عبادت بر عبادت‌کننده مصور شده است. در موقعیتهایی استثنایی فرم‌هایی یک سفیر روح، روی پرده ذهن کسی که به مراقبت نشسته ظاهر می‌شود و منتظر می‌ماند تا شخص خود را برای خروج از بدن آماده کند. این مسافر روح^۲ او را تا اقالیم معنوی مشایعت می‌کند تا با قدمهای سفری که یک

۱ - Contemplation

۲ - مسافر روح در واقع همان استاد حق یا ECK Master است - م.

روز به تنهایی باید بردارد، آشنا شود.

فرا رفتن از بدن بالاترین وسیله‌هاست برای رسیدن به خدا. از طریق تمرینات معنوی اکتکار است که شما می‌توانید به این قلمروهای اعلا دست یابید. جایی که در حالت نیر - وی کالپای جادویی^۱ قرار خواهید گرفت، یک نوع استغراق^۲ عمیق که در آن شخص خود را از موضوع عبادت تشخیص نمی‌دهد و هر دو یکی می‌شوند. این همان هنر بودنی است که من بسیار راجع به آن در سراسر کشور صحبت کرده‌ام. در تمرکز و به مراقبت نشستن روی سمبل خدا، باید چیزی شویم که توجه ما روی آن جستار^۳ می‌کند.

در اینجا لازم است بر اهمیت رفتار و توجه تأکید کنیم چه این دو جنبه از جهان ذهنی بسیار به کار ما می‌آیند. اگر ما از این دو عامل به طریق صحیح استفاده کنیم، آمادگی ترک بدنمان را کسب کرده و می‌توانیم به سامادهی (استغراق) در نور و صدا و دانش دست یابیم.

هنگامی که کسی به یقینی در این حد می‌رسد، ناگهان راز اعصار را درمی‌یابد، ساده‌ترین مفاهیم را و آن اینکه ما خود حقیقت هستیم، حقیقت زنده و تجسم خود خدا.

بودن^۴ کلیدی است برای تمام آن چیزی که ما برایش زحمت می‌کشیم و تلاش می‌کنیم. اگر ما بدانیم که در آن نقطه‌ای هستیم که

۱ - Mystical Nirvikalpa به معنی نیروی کالپای جادویی است. نیروی کالپا خود مرحله بالایی از آگاهی است - م.

۲ - Samadhi به معنی استغراق است.

۳ - جستار کردن واژه فارسی برای فوکوس (Fucus) کردن است - م.

۴ - بودن در اینجا به معنای عمل بودن (The act of being) است که با بودن یا هستی (Being) تفاوت دارد. زیرا ما دو جور بودن داریم: یکی آنکه چه عملی انجام بدهیم و چه ندهیم، هستیم؛ اما دیگری بودنی است که به عمد و اراده باشد که مطلوب نظر ما می‌باشد - م.

همیشه می‌خواستیم باشیم، آنجا خواهیم بود.

حال به این دوباره‌سازی جمله قبل توجه کنید. اگر ما بدانیم که در این نقطه هستیم، جایی که همیشه می‌خواستیم باشیم، اینجا خواهیم بود. ملاحظه می‌کنید که دو کلمه این و اینجا کل معنای جمله را تغییر می‌دهد، زیرا که ما هیچ‌گاه آنجا نیستیم، ما همیشه اینجا هستیم، همین الان و در این لحظه حاضر.^۱

۱ - هر بار که صحبت از آرزوهای خود می‌کنیم جمله‌ای مانند جمله اولی ادا می‌کنیم آنچه از بیان جمله اولی مستفاد می‌شود این است که مقصد انسانی جایی است بجز جایی که الان هست. این تقریباً شبیه آن چیزی است که در ارتباط با انتظار وقوع یک واقعه گفتیم. آنچه در اینجا می‌گوید این است که آنجایی وجود ندارد و هر چه هست اینجا است. خط ظریفی این دو مفهوم را از هم جدا می‌کند. یعنی نباید صبر کنی تا اینکه به جایی برسی. همه چیز الان و همین لحظه است. تمام لحظه‌های گذشته و آینده و تمام ابدیت در لحظه حاضر خلاصه می‌شود. آنجایی هم که تو می‌خواهی برسی همین جایی است که الان هستی. بنابراین احتیاجی نیست در انتظار رسیدن از جایی به جایی باشی، همین لحظه حاضر باید آتی باشی که می‌خواهی باشی. این را می‌گویند هنر بودن. بنابراین تمام قابلیت‌ها و تمام پتانسیل‌های اصلی باید بتواند در همین لحظه در وجود انسان تجلی کرده و از درون به بیرون تراوش کند. اگر قرار است که ما وسیله‌های باشیم برای انجام کاری جهت خدا، نباید در انتظار تبدیل شدن به این وسیله باشیم ما از همان اول به عنوان این وسیله خلق شده‌ایم. بنابراین باید همه توشه‌هایی را که برداشته و با آن برای خود زندگی درست کرده‌ایم دور بریزیم (توشه‌های اضافی). در مورد سفر روح نیز این مطلب صدق دارد. علمی را که انسان کسب کرده می‌تواند در لحظه استفاده کند پس آن چیزی را که بتواند تصور کند می‌تواند سفر کرده و کسب کند. موانع و سدها چیزهایی است که ما از نظر ذهنی برای خود به وجود آورده‌ایم. وقتی اظهار ناتوانی کنیم، ناتوان می‌شویم. پس وقتی بگوییم حالا نمی‌توانیم، اشتباه است. زمانی بجز حالا وجود ندارد و همیشه همین حال است. مطلب دیگری که اهمیت زیادی دارد، این است که سفر روح در بسیاری از اوقات به صورت ناخودآگاه اتفاق می‌افتد (یا بدون یک هدف مشخص). یعنی هنگامی که شما برای پاسخگویی به سؤال شخصی سفر روح نکنید تجربیات شما در قالب کلام در نمی‌آید و انگار هیچ جوابی نگرفته‌اید. دانش کسب شده در این سفر بسیار کلی است. بعدها که دوباره به همان نقطه سفر می‌کنید، اگر به منظورهای جدا از هم ولی مشخص باشد، جوابهایی می‌گیرید که اگر دقت کنید می‌بینید، قبلاً هم گرفته بودید اما چون هدف خاصی نداشته و در پی جوابی خاص نبوده‌اید نمی‌دانستید که جواب سؤال‌های را گرفته‌اید. در زندگی انسان خواناخواه سؤالاتی پیش می‌آید که با دانش تا آن لحظه کسب شده‌اش جوابی برای سؤال‌هایش نمی‌یابد. دوباره سفر می‌کند و می‌بیند که چون به منظور

روشهای سفر روح:

۱- یکی از روشهای بهتر و ساده‌تر که می‌تواند توسط هر کس به کار گرفته شود، درست پیش از به خواب رفتن است به این منظور که سفر در هنگام خواب صورت گیرد. روی تخت دراز بکشید، چشمانتان را ببندید و روی بودن در یک نقطه مشخص چه در این جهان و چه در جهانهای دیگر عمیقاً تمرکز دهید. اشتیاقاتان برای منعکس شدن باید بسیار شدید باشد. عموماً شما در این حالت به خواب می‌روید و ناگهان مشاهده می‌کنید که گویی بالای بدنانتان پرواز کرده و از بالا به آن نگاه می‌کنید. حرکت بعدی، البته مشروط به اینکه شما با این پدیده به آرامی روبرو شده باشید، این است که راجع به نقطه‌ای که در نظر داشتید بروید فکر کنید. به سرعت یک چشم بر هم زدن به آن نقطه خواهید رفت، صرف‌نظر از اینکه نقطه کجا باشد، اینجا در این جهان یا در سیاره‌های دیگر و یا اصولاً در جهانهای دیگر.

۲- این روش مشابه روش خود تمرکز^۱ یا هیپنوتیزم است. شما از مرحله آگاهی جسمانی خارج شده و با تمرکز روی یک شیئی براق مانند سکه، وارد نوع دیگری از آگاهی خواهید شد. به این سکه که نور را از خودش منعکس می‌کند و یا یک آینه کوچک که نور را از یک لامپ الکتریکی یا خورشید دریافت می‌کند خیره شده و بر روی خارج شدن از

خاصی سفر کرده و کانال ذهنی خود را برای پاسخ به این سؤال بازگذاشته درست به طرف پاسخ هدایت شده. زیرا که آن جهان بی‌نهایت و بی‌انتهاست. و تنها کافی است در آن جهت داشته باشی تا در رابطه با جهتی که داری برداشت کنی. از آنجایی که انسان نمی‌تواند ذهنش را کنار بگذارد، سوالات پی در پی مطرح می‌شوند و او ناچار است که برای پاسخگویی به آنها دوباره سفر کند اما باید دانست که در زمینه کلی دانشی که جذب کرده و به آن خرد می‌گویند جواب تمام این سوالات هست. م.

1 - Self - Concentration

بدن تمرکز کنید. در مدت تمرکز می‌بایستی این دستور را برای خودتان تکرار کنید: من در حال ترک بدنم هستم. من در حال رفتن هستم (به هر محلی که می‌خواهید). و این را آنقدر تکرار کنید تا تبدیل به واقعیت شود. ناگهان خود را بیرون بدنانتان پیدا می‌کنید که در حال نگاه کردن به آن در وضعیت اولش هستید، حال می‌خواهد نشسته باشد یا دراز کشیده در رختخواب.

۳- در این روش روی زمین بنشینید، در حالی که چشمها را بسته و پاها را به طرف جلو دراز کرده‌اید (با زانوهای سفت). نفس عمیقی کشیده و پاهایتان را در حالی که به جلو خم می‌شود با نوک انگشتان دستانتان لمس کنید. درست مانند اجرای حرکت کالیسته‌نیک^۱ در همین حال کلمه **سوگماد** را زمزمه کنید که در دو بخش ادا می‌شود. هنگام خم شدن بخش اولش را که «سوگ» Sug باشد زمزمه کنید و در حال برگشتن به حالت نشسته کلمه را با زمزمه «ماد» Mad تمام کنید. هر دو بخش کلمه، سیلابهای دراز و کشیده هستند و هر دو با بیرون دادن تنفس زمزمه می‌شوند. این حرکات آگاهی انسان را باز کرده و آن را به جهانهای دیگر انعکاس می‌دهد. این نکته اهمیت دارد که حرکت را در ابتدا هفت بار انجام داده و پس از مدتی استراحت پنج بار دیگر به انجام برسانید. پس از یک بار استراحت طولانی‌تر دوباره این سیکل را اجرا کنید. هیچ کدام از این تمرینها نباید بیشتر از نیم ساعت ادامه یابد مگر آنکه در حال نتیجه‌گیری باشید.

۴- روی صندلی راحتی بنشینید، چشمها را بسته و کلمه «گوپال» را زمزمه کنید که نام یکی از محافظین معابد حکمت زرین است، جایی که

۱- این حرکت همان رساندن نوک انگشتان دست به پاها در حالت نشسته می‌باشد

ذهن می‌شناسیم) عبور کند. به آرامی نفس بکشید و به ذهنتان اجازه بازی دهید. و سپس سعی کنید که به پرده خالی نگاه کنید. اگر بتوانید روی تیسراتیل یک پرده خالی ایجاد کنید، استاد حق در قید ظاهر شده و شما را در سفری به جهانهای بالاتر مشایعت خواهد کرد. از آنجایی که این استاد حق شکل و شمایل مشابیه استاد حق در قید حیات در بیرون خواهد داشت، چندان تعجب نکنید.^۱

مورد شک است که در این حالت هیچ مفهومی از زمان برایتان وجود داشته باشد. اما نگران این قضیه نباشید. فقط به استاد حق در قید حیات^۲ و تجربیاتی که در سفر با او برایتان پیش خواهد آمد فکر کنید. او تنها وسیله‌ای است که از طریق آن می‌توانید به جهانهای بالاتر برسید. بنابراین هوشیار باشید و این روش را به طور صحیح اجرا کنید. کمک اضافه دیگر می‌تواند زمزمه کردن لقب او باشد که تأکید بسیاری در امر روبرو شدن با او خواهد داشت. لقب او «ماهانتا» به معنای معلم بزرگ و نور دهنده است، که می‌تواند در سه سیلابل ما (Ma)، هان (Han) و تا (Ta) ادا شود. این عمل باعث می‌شود که استاد حق در قید حیات^۳

چهارمین بخش کتاب «شریعت کی سوگماد»^۱ نگاهداری می‌شود. این کتاب آسمانی پیروان «اکنکار» است. کلمه در دو سیلابل زمزمه می‌شود. این اسم مقدس می‌بایستی به این ترتیب ادا شود: گو (Go) و بعد پال (Pal). اسم این وجود متعالی به نام «گوپال داس» (Gopal Das) است که محافظ و تعلیم دهنده نوشته‌های الهی «شریعت کی سوگماد» می‌باشد. این زمزمه را با یک ذهن خالی ادامه بدهید و ناگهان خود را خارج از بدن جسمانی خواهید یافت که در حال گوش دادن به درسهایی در مورد «شریعت کی سوگماد» هستید که توسط آن استاد حق مشهور در اولین مرتبه بالاتر از زمین و در معبد حکمت زرین قرائت می‌گردد.^۲

۵ - موقعیت راحتی روی صندلی یا زمین به خود بگیرید و مطمئن باشید که می‌توانید آن را برای مدت حداقل نیم ساعت حفظ کنید.^۳ موقعیت شما باید طوری باشد که هیچ گونه ناراحتی از نظر شرایط فیزیکی و جسمانی و محیطی نداشته باشید. چشمانتان را ببندید و به نقطه‌ای بین چشمها در سطح ابروهایتان نگاه کنید.^۴ اجازه دهید که تصاویر ایجاد شده از درون چشم درونتان (یا چیزی که ما به عنوان پرده

1 - Shariyat-Ki-Sugmad

۲ - گوپال داس در معبد «اسکله پوسیس» Askeleposis که در شهر ساهاسرادال کانوال واقع است، تدریس می‌کند. این شهر مرکز طبقه ائیری Astra plan است. با این تمرین شما خود را در آن معبد می‌یابید، در حالی که به تدریس کتاب شریعت - کی - سوگماد توسط گوپال داس گوش می‌کنید - م.

۳ - سؤال: آیا این روش را در حالت خوابیده نیز می‌توان اجرا کرد؟

پاسخ: بعضی از صندلی‌های راحتی (Easy chair) حالت خوابیده هم دارند. اما بهتر این است که پشت انسان بالا باشد. حتی در حالتی که روش در حالت خوابیده است توصیه می‌شود که بالش بلند در زیر سر و قسمت بالای پشت گذاشته شود. در این موقعیت ورود و خروج روح از بدن تسریع می‌شود - م.

۴ - این مکان که Tisratil یا چشم سوم نام دارد، یک بند انگشت داخل پوسته جمجمه بین دو ابرو است - م.

۱ - در هنگام نوشتن این کتاب Paul Twitchell ماهانتا بوده است. (استاد حق در قید حیات) - م.

۲ - Living ECK master استاد حق زنده.

۳ - Living ECK Master استاد حق در قید حیات یا قطب حق است. هر سفیر روحی را استاد حق یا ECK Master می‌گویند، اما به ماهانتا، استاد حق زنده یا Living ECK Master گفته می‌شود، یعنی استاد حقی که در قید حیات است. البته استادان حق دیگر نیز می‌توانند در قید حیات باشند. به طور کلی هر واصل حلقه پنجمی که آن را مهدیس (Mahidist) می‌خوانیم می‌تواند در مراقبتهای افراد ظاهر شده و به آنها کمک کند. این واصلین حلقه پنجم به بالا که مسکن است در قید حیات نیز باشند، استاد حق یا مسافرن روح نام دارند. اما واژه استاد حق زنده یا Living ECK Master فقط اختصاص به ماهانتا دارند - م.

سریعتر به مدار شما آمده و تا جهانهای دیگر مشایعتتان نماید.^۱

۶- در این روش باید اتاقی نیمه تاریک با حداقل نور را پیدا کنید. شاید یک چراغ کم وات یا یک چراغ رومیزی با آباژور سنگین برای این منظور مناسب باشد. موقعیتی را روی یک کاناپه اختیار کنید و به پشت دراز بکشید. سپس یک دایره با رنگی که اینتنسیته بالایی داشته باشد (مانند نارنجی خیلی روشن یا آبی) روی پیشانی‌تان بین دو ابرو قرار داده و حداقل به مدت ۵ دقیقه بدون چشم برهم زدن به آن خیره شوید. فشار وحشتناکی به روی چشم‌تان وارد خواهد شد، اما با رسیدن به این نقطه شروع به حالت استراحت دادن به آن کرده و تنها بدان خیره شوید. محیط بتدریج شروع به محو شدن خواهد کرد و بجای آن صحنه‌ای کاملاً متفاوت ظاهر خواهد شد که در آن معمولاً یک استاد بزرگ حق در حال توضیح دادن این مطلب است که شما کجا هستید و چه اتفاقی برای شما رخ می‌دهد. پس از مدت کوتاهی خود را در خوابی عمیق خواهید یافت. وقتی بیدار شدید این تجربه برایتان همانقدر واقعی خواهد بود که دستها و پاهایتان.^۲

۱- در مورد زمزمه‌ها و تأثیرات آن باید گفت که اگر زمزمه از درون و یا به صورت بیرونی با صدای حنجره آدا شود، از ترکیب صداهای این زمزمه یک مجموعه فرکانسها یا تناوبهای نوسانی منتشر می‌شود. این مجموعه نوسانات هماهنگهای خود را از جریان حق بیرون می‌کشند. چون جریان حق مجموعه‌ای از نوسانات است که در هستی و در هر نقطه آن وجود دارد. و با زمزمه آن، دسته‌ای از نوسانات را که با اصوات زمزمه هماهنگ هستند، بیرون می‌کشیم و در اطراف مدار وجودی خودمان تقویت می‌کنیم. به این ترتیب کانالی باز می‌شود که هم برای حرکت ما درون این جریان حق و هم برای تماس با وجودهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. که درست مانند چشمک زدن در جریان هستی است. همانطور که شما وجود یک اتومبیل را در تاریکی با نور فلاشرهای آن درک می‌کنید، مسافرین روح چنین علاماتی را از طریق نوسانات زمزمه شما دریافت می‌کنند و این خود باعث می‌شود نوسانات وجودی ما ارتقا پیدا کرده و به سطوح بالاتری بروند. زمزمه در واقع همان ذکر است که واژه سانسکریت آن Mantra می‌باشد. م.

۲- شش تکنیکی که در اینجا ذکر شد در واقع تکنیکهایی است برای شروع، که هنوز دستهبندی

نشده و چگونگی عملکرد این تکنیکها توضیح داده نشده است. هر کس باید با این روشها شروع کرده و روش مناسبی را که با او سازگار است پیدا کند. بارها گفته شده که روشی را پیدا کنید که با شما سازگار است نه اینکه خودتان را با روشی سازگار کنید. یعنی که باید روش مناسب طبیعت خودتان را پیدا کنید. حال ممکن است هیچ یک از این شش روش مناسب یک شخص نباشد، حتی ممکن است که او ۲۰ روش دیگر را نیز امتحان کند و برای او جواب ندهد. اما یکبار روشی را بیابید که برایش جواب می‌دهد. به همین دلیل است که روشهای متعددی در کتابهای مختلف ذکر شده. فرضاً در جایی که توضیحی متفاوت داده می‌شود، روشی معرفی می‌گردد. گاه پیش می‌آید که فرد برای خود یک روش بیابد و این وقتی است که یک دانش نسبی به موقعیتهای مناسب خودش و طبیعت خود پیدا کند که او را قادر سازد روشی مخصوص خودش بیابد که سریعتر و آسانتر جواب می‌دهد. م.



سفیران روح و روشهای آنها

دانش نهان **اکنکار** در سه تکنیک آخرش، بسیاری از اطلاعات گم شده در ارتباط با سفیران روح را شامل می‌شود. این اساتید یا نمایندگان خدا درگیر مصلحت‌انگیزی هستند که در طبقات پایین‌تر از جهان روح زندگی می‌کنند. این راهنمایان **معنوی**، عملاً معرف حضور همه کسانی که به ترتیبی به امور **معنوی** علاقه‌مندند، می‌باشند. این وجودها با نامهای مختلفی خوانده شده‌اند: راهنمایان **معنوی**، محافظین، فرشتگان، ابرروح ارواح، ارواح آسمانی، سفیران روح، نمایندگان خدا یا خدامردان، ست‌گوروها^۱ و بسیاری اسامی دیگر که دیر یا زود هر کسی باید به درک آنان نائل آید.

این سفیران دارای وظایف مشخصی تحت امر خداوند متعال می‌باشند. آنان طالب خیر برای تمامی ارواحند، صرف‌نظر از اینکه آن روح در کدام مرتبه قرار دارد. آنان نمایندگان خدایند و همکاران او. نقش آنها مشابه نقش سفیران سیاری است که موظف به انجام اموری، خارج از حیطه کار دیپلماتهای مستقر در هر کشورند. آنان تمامی موجودات را در تمام طبقات زیرنظر دارند تا مطمئن گردند که در مطابقت با قانون الهی عمل می‌کنند. آنان همچنین علاقه‌مند به امور کسانی هستند که

می‌خواهند در راه خدا پای گذارند و یا آنکه به راه خدا بازگشت کنند. آنها هر کسی را که در هر لحظه خاص محتاج کمک باشد، چه در بدن باشد و چه در خارج بدن، یاری می‌دهند. آنها بخصوص مراقب کسانی هستند که بدون اراده و غیرداوطلبانه از بدنشان خارج می‌شوند و نیز مبتدیان سفر روح را مواظبت می‌کنند.

سفیران روح عمدتاً با کسانی سر و کار دارند که روحشان به طبقاتی پایین‌تر از طبقه پنجم که همان طبقه روح است، انعکاس پیدا می‌کند. هنگامی که پاهای معنوی آدمی در طبقه روح جای گرفت، آزاد خواهد بود که به انتخاب خود به هر کجا چه در طبقات فیزیکی و چه در جهانهای معنوی سفر کند.

بنابراین اولین اصل راه نورانی این است که پیش‌تر باید دست از جستجوی خدا بردارد. این بیان در رابطه با مطلوب تمام کسانی که معتقدند تنها راه رسیدن به حق تعالی داشتن یک اشتیاق سوزان در قلب است، معمای عجیبی به نظر می‌رسد. ولی هیچ چیز دورتر از این عقیده به حقیقت نیست. تمام مسافرین روح به این حقیقت واقفند و سعی دارند که هر آغازگری را در این زمینه آگاه سازند که هدف خود را از جستجوی خدا به کشف وظیفه‌ای که در دست دارد، انتقال دهد.^۱ هر چه فرد زودتر این نکته را بیاموزد به همان نسبت زودتر به راه خواهد آمد و سر به سوی قلمرو زندگی کامل خواهد گذاشت. او کشف خواهد کرد که این روش به صورت دفعی و بدون طی زمان طولانی و مراحل طاقت‌فرسا او را در رسیدن به نتیجه نهایی جهت هدفهای خودش یاری داده و بسیار

۱ - یعنی باید هدف انسان از اینکه دائماً در جستجوی خدا باشد تغییر یابد به اینکه کشف کند که وظیفه‌اش در آن لحظه چیست؟ چون انجام وظیفه‌ای که در لحظه به عهده ماست خود در جهت رسیدن به خداست - م.

سریعتر به کسب دانش الهی نزدیک می‌کند. بدین وسیله او همچنین می‌تواند به جمودی که از ناامیدی نتیجه می‌شود و همچنین توجه غیرمتمرکز فائق آید.^۱

اینطور به نظر می‌آید که بعضی به اصطلاح معلمین عمداً نوعی ناامیدی را به عنوان هدف دانشجویانشان پایه‌گذاری می‌کنند.^۲

بزرگترین اشتباه، معمولاً انفعالی است (بی‌عملی) که دامنگیر کسانی می‌شود که می‌خواهند به جهانهای بهشتی و به خدا برسند. ما می‌بایست این کلاف سردرگم را ببریم و بلافاصله به واقعیت دست یابیم. برای عهده‌دار شدن این مسؤولیت هیچ راه دیگری وجود ندارد، زیرا ما باید «این آگاهی را» به عنوان جرعه‌ای از آگاهی الهی در درون خود تشخیص داده و درون آن کار کنیم. هیچ لزومی ندارد که برای یافتن مسیر و دستیابی به هدف واقعی در یأس به خود بیچیم.

در سال ۶۰۰ بعد از میلاد مسیح، «سن تسه آن» سومین پیرو مشهور مدرسه بودیسم «چان» واقع در چین، شعری در ارتباط با همین سؤال شگفت‌انگیز و پیچیده^۳ سرود تحت عنوان «به قلب اعتماد کن». او پرسید

۱ - به این ترتیب که با تغییر آن هدف نامعلوم و دور از دسترس و درک این نکته که وظیفه آن لحظه‌اش چیست، یکباره خواهد دید که دانش الهی در اختیارش قرار داده شده است - م.
۲ - دائماً از مشکلات و جنبه‌های منفی سخن می‌گویند و هیچ هدف مثبتی را مشخص نمی‌کنند. بسیاری از معلمین که نمونه آنها در میان واعظین خودمان نیز بسیارند، دائماً عجز بشر را به او تبلیغ می‌کنند به عوض آنکه توانایی‌های او را به او بشتانانند. اینها هستند که بجای هدف انسان ناامیدی بنا می‌گذارند و انسان را به خودش عاطل و باطل معرفی می‌کنند - م.

3 - Sen Ts'an

۴ - منظور همان کلاف سردرگمی است که به آن اشاره رفت. اینکه برای خود این همه هدفهای دور دست قائل شویم که هیچ وقت به آن دست نخواهیم یافت و خود را کاملاً ناامید فرض کنیم و در این ناامیدی مرتباً بغلیم و دست به دعا برداریم و از خدا بخواهیم که ما را به جایی برساند، بجای آنکه حرکتی و عملی انجام دهیم و درک کنیم که همین است. همه چیز در همین لحظه است و باید به قلب خودمان اعتماد کنیم - م.

که آیا باید به دنبال خدا بگردیم یا آنکه دست از همه چیز برداریم و یا اینکه آنچه در دست داریم بپذیریم. به نقل از این دانشجوی بزرگ عرفان چین با اعتماد کردن به قلب که ما آن را آگاهی تعبیر می‌کنیم، می‌توانیم تمام عوامل بازدارنده را که مربوط به دلایل منطقی است، پشت سر گذاشته و آن درک ماورایی را که هدف حقیقی ماست کسب کنیم. این ما را به هر حال از جهان محسوسات جدا نمی‌کند، بلکه جهان محسوسات را به سادگی با واقعیت و معنای حقیقی‌اش می‌پذیرد.

سن تسه آن، می‌گوید که راه تکامل برای آنهایی که خرده می‌گیرند و انتخاب می‌کنند، سخت است.^۱ ما می‌بایست خوشایندی و ناخوشایندی را کنار بگذاریم تا همه چیز برای ما روشن شود. از آنجایی که بین درک ماورایی و احساسات فیزیکی بیشتر از یک تار مو اختلاف نیست، ما بایستی از این خط در یک حالت نه وابسته و نه غیروابسته^۲ عبور کنیم. تا هنگامی که ما در حالت فعلی، بدون هیچ گونه حرکتی هستیم، پیشرفت ما در کسب وجدان متعال به تأخیر می‌افتد. این درگیری همانطور که کریشنا به ارجونا در **بهاگاوادگیتا**^۳ می‌گوید، انسان را تبدیل به **صحنه** نبرد می‌کند. به عبارت دیگر اگر ما آرامش را از خدا قبول کنیم، تمام موانع ناپدید می‌شوند و هر کدام برحسب طبیعتشان از بین می‌روند.^۴

۱ - یعنی برای کسی که در جزئیات و سواس بی‌حد نشان می‌دهد، تقریباً رسیدن به هدف غیرممکن است - م.

۲ - Non - Detached - یعنی در حالی که نه وابسته و نه غیروابسته‌ایم باید از این خط عبور کنیم تا اختلاف را حس کرده و درک کنیم - م.

۳ - Bhagavad Guita یکی از کتب مقدس هندوست.

۴ - یعنی نه با چیزی بجنگیم و نه به چیزی دل بستگی نشان دهیم. چون همه اینها کشمکش و درگیری‌هایی بسیار متراکم ایجاد می‌کند. در اینجا چنین گفته شده که باید از خوشایندها و ناخوشایندها پرهیز کنیم تا در پیشرفتمان در کسب وجدان الهی تأخیر ایجاد نشود. چون همانطور که کریشنا خطاب به ارجونا در کتاب **بهاگاوادگیتا** می‌گوید این درگیری، انسان را به

بنابراین اگر حرف زدن و فکر کردن را متوقف کنی، هیچ چیز نیست که نتوانی بفهمی.

اگر در تعقیب روشن‌بینی **معنوی** باشی، ناپدید می‌شود. اگر خودمان را به عنوان انجام دهنده از خدا جدا کنیم، جستجوگری خواهیم شد که همواره سرگردان و همیشه در تلاش برای یافتن واقعیت نهایی است.^۱ ما هیچ گاه نه در جستجوییم و نه چشم به راه، زیرا که همه آن چیزی که می‌خواهیم همین جاست، همین الان. برای به دست آوردن نقطه نظری بی‌طرفانه و بی‌غرضانه باید فراتر از بدن رفت. زندگی، در تعادل بودن است.^۲ **«جی - دلیو - دان»** در کتاب خود به نام **«یک تجربه در زمان»** صحبت از خروج از بدن به هنگام خواب و نظاره مسیر زمان آینده

صحنه نبرد مبدل می‌کند و در این نبرد انسان نابود شده و از او چیزی باقی نمی‌ماند. اما اگر به دنبال آرامش در وجود خدا باشیم تمام موانع یک به یک و به نوبه خود از میان برداشته می‌شود این مسئله‌ای است که بسیار بر آن تأکید می‌شود و از مهمترین چیزهاست که برخلاف آنچه همیشه تصور می‌شود با مخالفت نمی‌توان چیزی را از زندگی بیرون کرد بلکه با بی‌تفاوت بودن نسبت به آن است که از زندگی انسان خارج می‌شود. به عنوان مثال اگر از دست کسی عصبانی باشیم برایش نقشه‌هایی طرح می‌کنیم و در جهت انتقامجویی تصمیماتی می‌گیریم. تمام اینها همانقدر برای ما درگیری ایجاد می‌کند که اگر با او دوست بودیم. زیرا که دائماً فکر ما را مشغول کرده است. در حالی که مثلاً یک نفر را که جزء بستگان و یا نزدیکان ماست، آنقدر به او فکر نکرده‌ایم که بکلی از ذهن ما خارج شده و فراموش کرده‌ایم. بنابراین با بی‌تفاوت بودن نسبت به هر امری است که از زندگی انسان خارج می‌شود و نه با درگیری یا آن - م.

۱ - یعنی به تنهایی و بدون در نظر گرفتن اینکه خدا با ماست به دنبال حقیقت باشیم - م.

۲ - مسامحه یکی از فازهای مربوط به یکی از نفسانیات است. یکی از عادات انسان است که برای آنکه در حال حاضر کاری را انجام ندهد، آن را موکول به اتفاقی در آینده می‌کند که مثلاً یک نفر از عالم غیب بر او ظاهر شود و به او مأموریت دهد که فلان کار را انجام دهد. مثل اینکه باید حتماً یک مأموریت الهی به او داده شود تا کوچکترین کار زندگی خویش را که توسعه امور روانی و معنوی است انجام دهد. نه بدین شکل نیست. همه چیز در همین لحظه است. ما نباید در انتظار چیزی باشیم. همه چیز در اینجا منتظر است. اصلاً جهان در انتظار انسان خلق شده، در انتظار بازگشت انسان به راه خدا. اینجا می‌گویند که هیچ گاه دنبال خدا نگردد و چشم به راه چیزی نباش. همه چیز همین جاست. همین الان شروع کن! همه چیز لازم را در اختیار داری - م.

می‌کند. خواب بجز همان حالت خلسه در درجات بالاتر نیست. هر رابطی^۱ که به حالت خلسه درمی‌آید، در واقع وارد همان مرحله‌ای می‌شود که ما آن را خوابیدن می‌نامیم که گاهی سبک و گاهی بسیار عمیق است. آن چیزی که در اینجا اتفاق می‌افتد این است که عامل به فراسوی زمان و مکان قدم می‌گذارد. به محض واقع شدن در قالب روح، رفتار او نسبت به همه چیز بی‌طرفانه می‌شود، او می‌تواند ببیند، نگاه کند و بر آن چیزی که در طبقات معنوی می‌گذرد واقف شود. او به زندگی فیزیکی نگاه کرده و آن را به صورت یک معمای هزار تکه (جیگ سا)^۲ می‌بیند.

پدیدهٔ زمان عاملی است که تنها در جهانهای مادی و یا فیزیکی حاضر است زیرا که انسان آن را این چنین ساخته است. زمان یک واحد اندازه‌گیری و یا معیاری برای اندازه‌گیری و ترتیب وقایع در این گیتی و درون مکان است. مادامی که به زندگی در کلهکشانهای فیزیکی ارتباط داریم با زمان سر و کار خواهیم داشت. اما به محض آنکه به خارج از بدن انعکاس پیدا کنیم و ماورای آن قدم گذاریم، بعد زمان معنایی نخواهد داشت و ارزیابی اشیاء و وقایع بدون ارزش خواهد بود. این معنا، منتج از این واقعیت است که در جهانهای دیگر هیچ چیز فیزیکی معنی‌ای نخواهد داشت و بنابراین بدان هیچ توجهی نمی‌کنیم. تنها هنگامی با آن سر و کار داریم که توجه‌مان را به خاطر حل مسائل مربوط به سلامتی، اوضاع مالی و دیگر مشکلات طبقهٔ مادی به جهانهای پایین برمی‌گرداند. این مسائل می‌توانند توسط ما از ماورا مورد تصحیح قرار بگیرند. برای تنظیم هر گونه رابطهٔ بین موقعیتها، نتایج و شرایطی که در این طبقه

۱ - Medium - منظور احضار کنندگان هستند که نقش رابط را با ارواح بازی می‌کنند.

وجود دارند، هر گونه پیمان موافقتی که با آنان بسته‌ایم، باید به دست فراموشی سپرده شود. این عمل آنها را تنظیم کرده و اگر مایل باشید، باعث می‌شود که از زندگی‌تان خارج شوند. اگر چیزهای بخصوصی در زندگی‌تان می‌خواهید باید با آنها از در موافقت درآیید. برای مثال اگر رابطه‌ای با خدا مطلوب شماست، باید با خدا از در موافقت درآیید. این امر ممکن است برای بیشتر ما به صورت معما جلوه کند، اما سادگی آن شگفت‌انگیز است.

از آنجایی که خدا همان آگاهی‌ای است که در حال کار و فعالیت در تمام موجودات است، چنین نتیجه می‌شود که ما باید با وجود خود به توافق برسیم و در واقع از ملاحظاتی که وجود حقیقی ما وضع کرده تابعیت کنیم.

بودا این نکات را در هشت حقیقت اصیل خود، شامل: زندگی کردن درست، کلام درست و غیره فاش کرد، در حالی که عیسی اینها را در خطبهٔ مشهورش «خطابهٔ روی کوه» بیان نمود. تمام ناجیان و مقدسین، راه رسیدن به این موافقت با خدا را به ما نمایانده‌اند تا ما بتوانیم از طریق سفر روح به بالاترین مراتب آگاهی برسیم. رباتارز با بیان این مطلب که حقیقت اصیل به سادگی، همان در آرامش با خود زیستن است، توجه ما را به این رابطه می‌کشاند.^۱ به هر صورت برای اینکه بتوانیم با خود در هماهنگی زندگی کنیم، باید دارای دیسپلین باشیم. دیسپلینی که هر یک از ما باید روی خود اعمال کنیم، اجازه دادن به روح است برای کنترل ذهن و نادیده گرفتن نفسانیات پنجگانه.

۱ - حقیقت اصیل به همین سادگی به دست می‌آید که کسی بتواند با خودش بسازد و با خود صلح داشته باشد - م.

وقتی که ذهن مستولی می‌شود، عموماً یاغی^۱ و خارج از کنترل شده و تحت تأثیر انگیزه‌های^۲ یکی یا بیشتر از این نفسانیات واقع می‌شود.^۳ وقتی که چنین اتفاقی می‌افتد،^۴ فرد معمولاً به سوی انهدام پیش می‌رود. نفسانیات پنجگانه عبارتند از: شهوت، خشم، طمع، وابستگی بی‌دلیل به چیزها و خودستایی. این نفسانیات در درون خود دربردارنده تمام حالات تاریک ذهن و سایر وضعیتهای مخرب ذهنی‌اند.

هنگامی که به ذهن اجازه داده شود که یاغی شده و از کنترل روح خارج گردد، این «نفسانیات» عنان اختیار را به کف می‌گیرند. در سه جهان پایین، ذهن قدرتمندترین ابزاری است که در دسترس روح قرار دارد و به محض آنکه ذهن از کنترل خارج می‌شود مخرب می‌گردد. هر چه ابزاری، هنگامی که تحت کنترل قرار دارد، قابل استفاده‌تر باشد با خارج شدن از کنترل، به همان نسبت مخرب‌تر خواهد بود. به همین دلیل باید دهنه محکمی توسط روحمان به ذهن ببندیم^۵ و به آن چیزهایی که در وجود حقیقی‌مان وجود دارند، اجازه دهیم که به زندگی‌مان مسلط شده و زندگی را در مسیر خودش براند.

حتی تا موقعی که در چنگال نفسانیات پنجگانه هستیم، می‌توانیم سفر روح داشته باشیم، اما نتایج این سفر توأم با رنج خواهد بود. زیرا از آنجایی که تحت تأثیر نفسانیات پنجگانه قرار داریم، نتیجه هر عملی که

۱- یاغی ترجمه کلمه To run wild است که معنی آن از دست دادن نظم و ترتیب و رعایت نکردن هیچ حدی است - م.

۲- ترجمه کلمه Impulse است.

۳- ذهن مرکز نفسانیات است و اکثر عکس‌العملهایی که از خودش نشان می‌دهد تحت تأثیر انگیزه‌هایی است که از این نفسانیات پنجگانه دریافت می‌کند - م.

۴- یعنی وقتی که ذهن جای روح را فرا گرفته و بر آن مستولی می‌شود - م.

۵- به عبارت دیگر کنترل باید همیشه به دست روح باشد و هیچ‌گاه به دست ذهن نیفتد - م.

انجام می‌دهیم، آنچنان تأثیر منفی سریعی روی ما می‌گذارد که ما را بهت زده خواهد کرد.^۱

این بدان دلیل است که در جهانهای دیگر فکر و کردار با پاسخ لحظه‌ای عمل می‌کنند.^۲ هر عملی که انجام می‌دهیم، روی ما عکس‌العملی به دنبال خواهد داشت.^۳ بنابراین بهتر است که ما در زمینه حرکاتی که به بقای‌مان منتهی می‌شود قدم گذاشته و فعالیت کنیم، حرکاتی که برای ما، فرصتهای آنی جهت بقای بهتر، پیش خواهد آورد.^۴

۱- هنگامی که هر یک از کالبدهای ذهنی، علی، اثیری و جسمانی را همراه داشته باشیم، تمام درک ما از حقیقت به واسطه این کالبدها خواهد بود و بنابراین شامل یک محدوده زمانی خواهد شد. برای مثال ممکن است یکی از تأثیرات محیطی زخم شدن ناگهانی پایت باشد. در آن صورت ممکن است دو هفته طول بکشد تا پایت خوب شود. در حالی که عکس‌العمل واقعی در یک لحظه واقع شده. مثلاً عمل تو دوییدن و عکس‌العمل تو زمین خوردن و نتیجتاً زخم شدن پایت بوده است. یا فرضاً اگر بخواهی با دانش مثلاً یک کتاب برخورد کنی، دو هفته طول می‌کشد تا آن را بخوانی زیرا که ذهن و جسم شامل زمانند اما برای روح این گونه محدودیتها وجود ندارد. روح در لحظه، لحظه‌ای که بدون هیچ گونه استمرار است، عکس‌العمل نشان می‌دهد و تأثیرش را هم دریافت می‌کند. برای همین است که در اینجا می‌گوید وقتی سفر روح می‌کنیم، اگر در قید نفسانیات خود باشیم، تأثیرات منفی‌ای که متابعت از این انگیزه‌های نفسانی به ما برمی‌گرداند، بلافاصله نصیبمان خواهد شد. و به همین دلیل شگفت‌زده می‌شویم که چقدر سریع تأثیرات را دریافت کرده است و برای همین است که در اینجا گفته شده، سفر روح برای کسانی که نفسانیات خود را تحت کنترل قرار نداده‌اند، دردناک و توأم با رنج خواهد بود زیرا امکان سفر روح برای کسانی که در چنگال نفسانیات خود باشند هم وجود دارد - م.

۲- یعنی عکس‌العملشان بلافاصله رویشان منعکس می‌شود - م.

۳- این قضیه در واقعیت زندگی مادی ما نیز وجود دارد اما به کندی صورت می‌گیرد زیرا شامل زمان می‌شود - م.

۴- یعنی در جهانهای دیگر بجای اینکه اسیر نفسانیات باشیم، فکر مثبت کنیم چون تنها غریزه در روح بقاست. هیچ چیز دیگر ندارد و اینکه هر چند زنده با تمایلی شدید می‌خواهد به موجودیت خودش ادامه دهد، بخاطر تابعیت از یک غریزه جوهری و نهادی روح که آن هم بقا است. به محض اینکه روح از کالبدی خارج می‌شود، آن کالبد از هم می‌پاشد و دیگر هیچ گونه بقایی ندارد. با وجودی که جسم خودش پایداری دارد، پایداری‌اش نسبی است و آن مقدار پایداری‌اش هم از طریق روحی است که این مجموعه کالبدی را حفظ می‌کند بقای مجموعه

این یکی از جنبه‌های سفر روح است که به عاملش منفعت می‌رساند. طبیعتاً این شکل اصلی در عمل کردن در جهانهای پایین است، مگر آنکه بتوانیم عواطف خود را تحت کنترل درآوریم در غیر این صورت امکان اینکه مدیریتی در سفر روح مان داشته باشیم وجود نخواهد داشت.^۱

این پایه و اساس اصول خارج شدن از بدن است. مادامی که ما با خدا مخالفت نشان دهیم، تقریباً تمام کاری که در طبقات پایین برای تغییر دادن موقعیتهای و وضعیتهای خودمان و ایجاد توسعه در شرایط اقتصادی، اجتماعی و مادی مان انجام می‌دهیم، با شکست روبرو خواهد شد.^۲ این چنین است که راه رسیدن به این پیمان موافقت با خدا یا سوگماد، هماهنگ شدن با طرقتی است که او در روند ساختن هر یک از ما به عنوان یک مجرا یا کانال الهی در نظر گرفته است. این هماهنگی کامل از طریق کنترل عواطف، ندادن اجازه به هر چه که باعث آزار ما شود و سعی در

کالبدی مستلزم وجود روحی است که این کالبد را ایجاب کرده است - م.

۱ - حال چرا در اینجا یکباره صحبت از عواطف می‌شود، زیرا عواطف ما هم باز از ذهنیات ما سرچشمه می‌گیرد. اینکه نسبت به کدامیک از عواطف عکس‌العمل نشان دهیم یا ندهیم قبلاً در ذهن تصمیم‌گیری شده و به ذهن ناخودآگاه فرستاده شده است. بنابراین تمام واکنشهای انسان می‌بایستی از مراحل ذهنی، عاطفی و غیره بگذرد و آنگاه در جسم واقعیت یافته و پدیدار شود. به همین دلیل صحبت از ذهنیات به صحبت از عواطف کشیده شد. مسیر طبقات خواهان خواه از بالا به پایین وجود دارد. در ابتدا علامتی به وجود می‌آید، آنگاه از ذهن می‌گذرد و سپس از کانال عواطف عبور کرده و خود را در رفتار ما نشان می‌دهد. بنابراین تا هنگامی که کنترل عواطف خود را در دست نداریم نمی‌توانیم خود را در سفر روح اداره کنیم. زیرا ما منقطع شدن احساسات و عواطفمان به گوشه‌ها و جزئیات محیطی که در آن سفر می‌کنیم و یا حتی به ذهنیات درون خودمان، عکس‌العملهایی بلافاصله به ما برگشت می‌کند. مثلاً ممکن است در سفر روح خاطراتی از گذشته‌ها به یادمان بیاید و در آن صورت فوراً خود را در آن لحظه احساس می‌کنیم و فکر هم همیشه تحت تأثیر ذهنیات و عواطف ما قرار دارد - م.

۲ - قبلاً گفته شده بود که باید به یک پیمان موافقت با خدا دست یابیم. در غیر این صورت در تمام جنبه‌های زندگی مان دچار شکست خواهیم شد - م.

کسب بی‌تفاوتی و عدم وابستگی که در بهاگاوادگیتا بسیار خوب تعلیم داده شده، حاصل می‌آید.^۱ دیگران به آن قانون فیض گویند.^۲ این همان قانون رحمتی است که با وارد شدن به آن از تمام جوانب زندگی ما مراقبت خواهد شد، همانطوری که عیسی در خطابه روی کوه قول آن را به ما داد.

واقعاً تمام آنچه باید انجام دهیم، این است که سفر روح را یاد بگیریم، به طوری که بتوانیم به عنوان یک فرد وارد مرتبه پنجم شویم، مرتبه وجد و مرتبه‌ای که به عنوان طبقه روح خالص شناخته شده است. در اینجا مانعی برای روح توسط هیچ کدام از غلافهایی که در جهان پایین آن را دربر گرفته‌اند، وجود نخواهد داشت و قادر خواهد بود که در زمینه آزادی و خرد به فعالیت بپردازد. او از قید ریسمان نقره‌ای^۳ که کالبدهای مادی اش را به جهانهای فیزیکی وصل می‌کند آزاد شده و می‌تواند در هر کجا که بخواهد عمل کند.

۱ - منظور از این بی‌تفاوتی، بی‌خیالی نیست. منظور این است که اگر جهان را به تو بدهند یا از تو بگیرند برای تو تفاوتی نکند. در واقع منظور تعلق نپذیرفتن است - م.

۲ - Law of grace، یعنی اگر روح، رحمت خدا را که جاری است حس کند، دیگر هیچ گونه غصه و ناراحتی نخواهد داشت و آن حالت عدم تعلق در آن به وجود می‌آید - م.

۳ - Silver chord یا ریسمان نقره‌ای مجرای قابل رؤیتی است که از پشت گردن انسان شروع شده از کالبد ذهنی می‌گذرد و به روح اتصال می‌یابد. این ریسمان است که نیروی زیست را به سمت هر چهار کالبد هدایت می‌کند. با وجود این ریسمان نقره‌ای، روح (اگر کالبدهای دیگری همراه داشته باشد) نمی‌تواند فواصل زیادی از بدن بگیرد زیرا که این ریسمان کش می‌آید و در ناحیه معده که ذهن ناخودآگاه قرار دارد انسان احساس درد می‌کند. و چنانچه ریسمان پاره شود کالبدها می‌میرند و به همین دلیل است که با رهاکردن این ریسمان انسان به هر کجا که بخواهد سفر می‌کند. چنانچه گفته شد هنگامی که روح به طور خالص و بدون همراهی کالبدها سفر می‌کند این ریسمان کش نخواهد آمد، زیرا که دیگر این رابطه مادی وجود ندارد و از هر فاصله‌ای روح قابلیت کنترل کالبدها را در دست دارد. البته همیشه اینطور نیست و گاهی روح در سفر خودش یک یا بیشتر از کالبدها را همراه دارد.

هنگامی که روح به جهانهای مادی پایین برای ادامه زیست موقت خود بازمی‌گردد. دوباره این کالبدها را به تن کرده و در نهایت وارد کالبد جسمانی می‌شود. با این رابطه نزدیک شخص اساساً با چیزی کار می‌کند که به آن سامادهی (خلسه یا استغراق) و نیرویکالپا (خلسه عمیق) می‌گوئیم، همان گونه که در زبان هندو آنان را چنین نامیده‌اند.^۱

حالت استغراق،^۲ حالتی است که در آن ارتباط با جهان بیرونی قطع شده و تنها ارتباط با جهان درونی برقرار است، ارتباطی که آن را به نام وجدان الهی (یا آگاهی از خدا)^۳ می‌شناسیم. در چنین حالتی بود که راماکریشنا پیامبر جدید هندو، بیشتر روزهایش را در روی زمین بسر برد.

۱ - درصد بسیاری از واژه‌های زبان هندو از زبان سانسکریت گرفته شده است. در عصر حاضر قدیمی‌ترین ادبیات موجود ادبیات هندو می‌باشد، چون ادبیات و تاریخی ثبت شده، باستانی‌تر از «وداها» و نوشته‌های «نغ کل» نداریم که ده تا پانزده هزار سال قدمت داشته و اولین نوشته‌های الهی و کتب آسمانی است که البته محل پیدایش آنها، نه هند بلکه نواحی مشترک بین ایران و هند بوده است که پارس نام دارد و ایران فعلی در آن نواحی واقع شده است. در این نواحی زبان سانسکریت استفاده می‌شده و از آن هنگامی که تعدد زبانها به وجود آمد، زبان بشریت از یک زبان مشترک که همان سانسکریت بوده به زبانهای مختلف تقسیم می‌شود. البته به اسطوره‌های مربوط به اینها که مثلاً برج بابل از آن جمله است کاری نداریم. اما آن چیزی که مهم است این است که در طبقات خارج از زمین تنها یک زبان وجود دارد و آن هم سانسکریت است و به همین دلیل است که بسیاری از کلمات در این نوشته‌جات هم هندو و هم سانسکریت است. زیرا که ریشه اصلی زبان هندو سانسکریت است. در واقع ریشه تمام زبانهای دنیا در حال حاضر زبان هندوست که به آن هند و اروپایی، هندوشرقی و هندومیانه‌ای می‌گویند که از شعبه‌های مختلف این زبان تمام زبانهای دیگر دنیا به وجود آمده‌اند و زبان هندو هم چنان که گفتیم از سانسکریت نتیجه شده است - م.

۲ - حالت استغراق (Trance) که گاهی به آن حالت خلسه هم می‌گویند اما ترجیح می‌دهیم که واژه استغراق برای آن به کار رود زیرا که خلسه می‌تواند منتج از مواد مخدر و یا عوامل بیرونی دیگری نیز باشد، اما استغراق در حالات طبیعی انسان و در حالت عبادت، تمرکز و یا مراقبت به انسان دست می‌دهد - م.

۳ - God consciousness یا وجدان الهی و یا آگاهی از خدا.

بسیاری دیگر هم از این سیستم برای رسیدن به قلّه کیهانها^۱ استفاده کرده‌اند. بعضی‌ها با این روش مستقیماً به سوی خدا رفته‌اند و برخی بر فراز طبقات پایین به منظور ارتباط با موجودات اثیری از این روش استفاده کرده‌اند.

به هر حال ثابت شده که روش استغراق یکی از قدیمی‌ترین و بهترین روشهاست که از طریق آن انسان می‌تواند به فراسوی خود به طرف خدا سفر کند. هیچ دلیل دیگری برای استفاده از روش استغراق وجود ندارد و اگر کسی از این روش صرفاً برای تماس با موجودات روحانی و یا بستگان درگذشته‌اش استفاده کند، عملاً وقت خود را تلف می‌کند. به هر حال روش استغراق مسلماً یک وسیله سرگرمی نیست که از طریق آن شخص به طبقات روانی^۲ سفر کند. چون در این صورت تبدیل به آلت دست برای زندگان می‌شود.^۳ این اتفاقی است که برای معدودی افراد که کنترل قابلیت‌های خودشان را برای تماس با جهانهای دیگر از دست می‌دهند، می‌افتد.^۴ همچنین بسیاری از اولیا در اثر استفاده از این روش، دچار

۱ - منظور از قلّه کیهانها همان طبقات بالاست - م.

۲ - Psychic planes یا طبقات روانی شامل طبقات اثیری، ذهنی و عالی است. Psych به معنای روان است و واژه‌ای است که اول بار مولانا یا همین تعبیر از آن استفاده کرد که شامل ذهن، عاطفه و حافظه می‌شود - م.

۳ - در اینجا گفته شده که این روش برای سرگرمی و تجربه کردن شخصی طبقات روانی نیست. خطاب در اینجا به کسانی است که به منظور گپ زدن یا موجودات طبقات روانی با آنان ارتباط برقرار می‌کنند - م.

۴ - منظور در اینجا احضار کنندگان روح است که بعضاً امکان تماس گرفتن با مراتب بالا را دارند ولی در واقع او آلت دست کسی واقع می‌شود که دلش برای دوست و یا بستگان درگذشته‌اش تنگ شده و می‌خواهد با او تماس بگیرد. چنین ارتباطی برای احضار کننده روح نه تنها نفعی به دنبال ندارد بلکه با بازگذاشتن کالبدهای پایینی خودش یا در واقع سوء استفاده و به بازی گرفتن این کالبدها، به ترتیبی به وجودهای اهریمنی طبقات بالا اجازه دخل و تصرف در کالبدهایش می‌دهد. این افراد معمولاً برای خود کارهای سنگینی اندوخته می‌کنند و مکان زندگی آنان تا

توهم شده و تصور می‌کنند که خواست خدا بوده که منفعل شوند و اجازه دهند که نیرویی از درونشان عبور کند. چنین توهمی مسلماً حقیقت ندارد، زیرا جریانی که در حالت استغراق از درون انسان می‌گذرد باید تحت کنترلی استثنایی واقع شود و این دیسیپلینی است که ارزش زیادی دارد، برای هر کسی که از آن استفاده می‌کند.^۱

روح، البته قادر است هر لحظه بخواهد کنترل را به دست گیرد و احتیاجی نیست که از چیزی دیگر تأثیر گرفته باشد.^۲

برای کسانی که چشم بصیرت^۳ ندارند، روش استغراق بسیار غیرمعمول و تخیلی جلوه می‌کند، چه از ظاهر امر چنین برمی‌آید که شخص در یک حالت آگاهی تبدیل یافته که هیچ گونه کنترلی روی خود ندارد، نشسته و قادر نیست بفهمد که در اطرافش چه اتفاقی می‌افتد. این گفته حقیقت ندارد، زیرا که در وضعیت استغراق، در حالی که کالبد نورانی انسان به مراتب معنوی بالاتر سفر می‌کند، وارد شدن به بدن و کنترل آن کار بسیار آسانی است. تحت چنین شرایطی است که شخص می‌تواند راهنماهای معنوی را بیابد، زیرا آنان همیشه حضور دارند و اگر مسافر برای چنین تجربه‌ی باشکوهی آماده باشد به او در رسیدن به مراتب نورانی

مدتها پس از انجام چنین عملیاتی تحت تسلط و محل رفت و آمد عناصر اهریمنی قرار گرفته و باید پاکسازی شود. این موجودات بدون تن و اهریمنی هر موقع که اراده کنند مانند فرماندهای به شخصی که تحت تسلط قرار گرفته دستور داده و با او هر چه بخواهند می‌کنند و اغلب در هنگام خواب نزد او آمده و به او دستوراتی می‌دهند و بعدها او نادانسته اعمالی مطابق با خواست آنان انجام می‌دهد - م.

۱ - این تکنیک با کنترل و دیسیپلین، تکنیک بسیار ارزشمندی است و بدون کنترل و دیسیپلین بسیار خطرناک است - م.

۲ - منظور این است که قابلیت به دست گرفتن کنترل از طریق روح وجود دارد، مشروط بر اینکه انسان خود را برای آن تربیت کرده باشد - م.

۳ - Unenlightened یعنی آنهایی که نور ندیده‌اند یا چشم بصیرت ندارند - م.

یاری خواهند رساند.

مسافری که دارای تجربه باشد، می‌تواند بلافاصله از طریق استغراق به حالت خلسه درآید.^۱ اما کسانی که در استفاده از این روش تازه‌کار هستند، ناچار به استفاده از بعضی اعمال مکانیکی‌اند تا بتوانند حضور موفقیت‌آمیزی در جهانهای دیگر داشته باشند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، دیسیپلین عامل اساسی در انعکاس است. دیسیپلین یک کنترل تام است که هر کس باید بیاموزد. با کسب چنین کنترلی ما بر خود استیلا خواهیم داشت و نه بر دیگران. این نکته آخری برای ما از همه چیز مهمتر است. تمام اشخاص، تمام ارواح، تمام وجودها و تمام موجودات می‌بایست در زندگی به حال و به اراده خود رها شوند. تمامی اشخاص در سطحی از آگاهی هستند که خودشان برای خودشان به وجود آورده‌اند و نمی‌بایستی برای رفتن به مراحل بالاتر تحت فشار واقع شوند. یک فرد در رابطه با آگاهی‌اش مانند یک گیاه و یا یک گل است. اگر به درستی تغذیه شود، رشد می‌کند و در غیر این صورت روی شاخه پژمرده می‌گردد. «یا توبل ساکابی»^۲ استاد حق والامقام گفته است که هر کدام از ما یک میوه یا یک خوشه از درخت خداییم و هیچ یک از ما نمی‌توانیم بدون خدا زنده باشیم. آنچه او می‌گوید، این است که هر یک از ما در آگاهی‌مان، جرقه‌ای (شراره‌ای) از خدا داریم. این جرقه خدا که ما آن را وجود حقیقی‌مان خواهیم شناخت و درون تمام مردم وجود دارد، آن قسمتی است از ما که در قالب آن سفر روح می‌کنیم. این بخشی است از وجود انسان که بدن را ترک می‌کند، به جهانهای معنوی دیگری وارد

۱ - یعنی اگر انسان در امر استغراق مجرب شود، بدون آنکه تدارکی دیده باشد می‌تواند هر لحظه اراده کند، بدون استفاده از روشهای گفته شده برای مراقبت به حالت خلسه درآید - م.

می‌شود و خود را به عنوان وجودی جاودانه درمی‌یابد. این بخشی است از انسان که با خدا ارتباط برقرار می‌کند، خود را به عنوان بخشی از طرح الهی تشخیص می‌دهد و آزادانه عمل می‌کند؛ آزاد و رها از جهانهای پایین و مادیگری‌شان.^۱

۱- واژه‌ای که پال تویچل از آن بسیار استفاده کرده واژه Psychic است که در اینجا راجع به آن توضیحی می‌دهیم. کلمه Psyche یک کلمه لاتین است که معنای آن روان است. روان را علم جدید و عامه مردم، حتی روشنفکران با روح اشتباه می‌کنند. کلمه Psyche که در واقع ریشه لاتین و یونانی دارد، اصلاً به معنای روح است ولی در روانشناسی از همان بدو تأسیس واژه Psychology را روان معنی کرده‌اند که ریشه واژه انگلیسی روانشناسی Psychology می‌باشد.

روان و روح دو چیز متفاوتند و تنها در عرفان و تصوف و یا دانش حق و یک بوده است که وجه تمایز این دو به خوبی تشخیص داده شده است و هر یک از این دو به خوبی شناخته شده‌اند. روح، بنابراین روان نیست، جان هم نیست (جان در واقع همان Lifeforce یا نیروی حیات و نیروی زیست است که از طریق روح توزیع می‌شود اما نه روح است و نه روان). روان کالبدهای سه گانه ماست یعنی کالبدهای علی، ذهنی و اثیری و جهانهای روانی سه مرتبه هماهنگ با این کالبدها هستند یعنی جهانهای علی، ذهنی و اثیری. پس هر کجا به Psychic Worlds یا جهانهای روانی برخورد کردیم، منظور جهانهایی است که فیزیک دارد، اما ورای مادیت و جسمیت است و بین ۱ تا ۳ طبقه بالاتر از ما قرار دارند. علتی که هر سه این جهانها در یک گروه گذاشته شده‌اند این است که هر سه ناملموس و نامحسوس برای جسم هستند. بشر همواره این بخش از خودش را حس می‌کرده است و می‌دانسته که وجودی دیگر هم جز همین کالبد فیزیکی در اختیار دارد و به آن روان می‌گفته همچنین از وجود بخش دیگری هم که روح باشد، آگاه بوده است. اما چون نتوانسته آنها را از هم تفکیک کند در روانشناسی و علم جدید آنها را مترادف شناخته در صورتی که به هیچ وجه چنین نیست. روح وجود اصلی انسان است، آگاهی انسان است. روح است که انسان است، بقیه تنها کالبدند و همانطور که تن می‌میرد، ذهن هم می‌میرد، روان هم می‌میرد. اما از طریق روح است که نیروی حیات بین این کالبدها توزیع می‌شود. این نیروی حیات را در فارسی «جان» می‌گویند. این نیرو، نیروی خدا و هستی است، اما نه خداست و نه هستی. جان قوه محرکه‌ای است که عامل انتقال آن از کل هستی به جزء که همان کالبدها هستند، روح است.

در مقالات شمس چنین آمده: «از جسم که بگذری و به جان رسی به حادثی رسیده باشی...» بنابراین جان حادث است. و در نزول روح از بالا به پایین و در پذیرفتن کالبدها جان در کالبدها دمیده شده. اما چنین مقایسه‌ای که مثلاً جان لطیف‌تر از کالبدهاست، درست نیست. مثلاً اتومبیل را با سوختش نمی‌توان مقایسه کرد. بنزین و اتومبیل دو چیز متفاوتند. بنزین جان است و اتومبیل کالبد است. غذا و یا نفس، جان است و بدن انسان کالبد است. روان، بنابراین همین

کالبدهای انسان است منهای کالبد جسمانی که روح در سیر نزولی اش آنان را به تن کرده. اگر روح کالبد را ترک کند، جان دیگر وجود نخواهد داشت. حداقل برای کالبد جسمانی دیگر وجود نخواهد داشت. اما کالبدهای دیگر ممکن است موجود باشند زیرا که آنها هنوز به دور انداخته نشده‌اند. و جان برای آن کالبدها هنوز هست. از آنجایی که عمر کالبدهای اثیری، علی و ذهنی به مراتب طولانی‌تر از عمر کالبد جسمانی است، با ترک کالبد فیزیکی جان در کالبدهای دیگر وجود دارد و با تناسخ در کالبد فیزیکی جدید همان کالبدها ممکن است به بر شوند. مثلاً ممکن است که شخص با یک کالبد ذهنی میلیونها بار متناسخ شود. جان، رابط بین ذهن و کل است. روح در واقع جان را از روح خدا (که همان حق یا ECK باشد) می‌گیرد. آن هم از روح خدا و نه خود خدا. زیرا که خود خدا (ذات الهی) هیچ گونه پدیده‌ای حتی به صورت روح ندارد. اولین تجلی‌ای که خدا از خودش آفریده، حق یا یک است. یعنی که او اول روح خودش را آفریده. یک تجلی‌ای است از خدا که همه جا هست و شامل نیروی زیست اوست در درون خودش. تمامی ارواح از این روح است که منفرد شده و تجرید پیدا می‌کنند. آن وقت است که این نقطه هندی و غیر فیزیکی که بدون بُعد است، این تمرکز آگاهی در یک نقطه، مجرای می‌شود برای جریان نیروهای وجود خدا درون یک کالبد. و برای این است که این بخش از وجود انسان در واقع منتج از روح خداست و روح انسان در وجود خداست که معنی می‌یابد. منتهی از این مجرا جوهر هستی که همان جان است عبور می‌کند و جان است که وقتی به کالبدی می‌رسد آن را پدید آورده و متحرک می‌کند. در ادامه جملات مقالات شمس چنین آمده: «... حق قدیم است. کجای آورد حادث قدیم را. از قدیم رشته‌ای به تو پیوسته است که آن عشق است...» یعنی که جان حادث است، اما روح یا حق قدیم است. روح یکی است. در ابدیت متولد شده. در عین اینکه اصلاً رابطه‌ای که روح خدا با روح فرد دارد همان عشق است. دلیل وجودی اش عشق است. البته این در مراتب بالاست. در مراتب پایین این عشق به شعباتی تقسیم می‌شود. زیرا که هستی دوگانه می‌شود و خشم و نفرت به وجود می‌آید. آن روحی که مسؤولیت تجلی خدا را برای آفرینش در جهانهای پایین به عهده دارد، دو وجه دارد، یک وجه آن غضب و وجه دیگر آن عشق دارد و آمیخته‌ای از این دو است که در وجود ماست. اما ادیان این دو را کاملاً از هم جدا می‌کنند: اهریمن و ایزد. در حالی که این دو وجه دو تصویر مثبت و منفی هستند که کامل کننده یک واحدند و برای همین است که یک وجه از این خدا می‌خواهد انسان را به فساد بکشد و وجه دیگر آن می‌خواهد که نجاتش دهد. در این کشاکش است که تقدیر انسان نوشته می‌شود و کارمای انسان در اینجاست که در کالبد علی اش به ثبت می‌رسد. تأثیری که در این جهان از کالبد علی می‌گیریم همان حافظه ماست. حافظه ما انباری است که نامه اعمالمان در گذشته و آینده در آن موجود است. آن بخش از کالبد علی که برای ما قابل استفاده در این جهان است به ما این امکان را می‌دهد که مطالب لازم را حفظ کنیم. بدین ترتیب که این اطلاعات در قشرهای بیرونی حافظه ذخیره می‌شود. به قشرهای درونی‌تر حافظه تنها از طریق سفر روح می‌توان دست یافت. این بایگانی «اسناد آکاشیک» نام دارد که با

تراوشات انرژی به درون یک فرد و نه یک روح، عملاً تأثیراتی هستند که از عوامل دیگری گرفته می‌شوند. این عوامل می‌تواند یک کلیشه،^۱ یک

خواندن آن می‌توانیم تمام گذشته خود را ببینیم. البته روح تنها می‌تواند یک جور تجربه کند و آن هم با بودن دوباره است یعنی که دوباره به زمان مورد نظر برگشته و واقعه را دوباره تجربه می‌کند. در Eck Vidya به تکنیکهای آن اشاره شده است.

اکتکار همه ساله در شروع هر سال، یک سمینار سه روزه برگزار می‌کند که در آن کارگاههایی تشکیل می‌شود. در این کارگاهها تنها واصلین حلقه دوم به بالا می‌توانند شرکت کنند. یکی از این کارگاهها، کارگاه «اک ویدیا» است که معمولاً یک واصل حلقه هشتم (یعنی بالاتر از مهدیس) مسؤول آن است. او در یک زمان به ۵۰ الی ۶۰ نفر تجربه اک ویدیا می‌دهد و همه را در یک زمان به زندگانی گذشته می‌برد. در واقع او از ماهانتا اجازه دارد که افرادی را که قادر به استفاده از تکنیک نیستند به زندگی‌های گذشته و یا آینده‌شان ببرد. من خودم در این کارگاه شرکت نداشته‌ام، اما یکی از آشنایان شرکت داشت و به دو زندگی در گذشته و یکی در آینده سفر کرد. هر کسی که می‌خواهد تجربه خود را بیان کند، چنین می‌گوید که یکبار دیده است که «او» اینجا است یا «او» به چنین کاری مشغول است و فرضاً می‌گوید که کسی را دیده که چنین کاری می‌کرده و آن کس او بوده است. زیرا که لحظات مربوط به زندگی‌های گذشته دوباره عیناً تجربه می‌شوند. از آنجایی که مدار زمان بسته است در حین سفر روح می‌توان از کانالهای مختلف وارد این مدار شد که ممکن است ۱۰، ۱۰۰ و یا هزاران سال پیش بوده باشد و یا حتی ممکن است زمان آینده باشد. البته تعداد زندگی‌های گذشته به قدری زیاد است که ممکن است حتی یک عمر برای سر کشیدن به تمامی آنها کفاف ندهد، بنابراین در سفرهایی که از طریق اک ویدیا انجام می‌گیرند تنها به زندگی‌هایی بازگشت می‌شود که تأثیراتشان از زندگی‌های گذشته به زندگی فعلی حمل شده باشد. و بدین ترتیب انسان می‌تواند دلایل وجودی برخی از خصائص خود را در این زندگی شناخته و ارزشیابی کند و در صورت وجود هر گونه ایراد، در صدد رفع آن برآید. و این دلیل عمده سفر در بُعد زمان از طریق «اک ویدیا» است و چنانچه ملاحظه می‌شود به هیچ وجه برای سرگرمی نیست که فرضاً انسان بداند که بوده و چکار کرده و از زندگی‌های گذشته‌اش داستان تهیه کند. زیرا در این صورت زندگی هر کدام از ما داستانی خواهد داشت. علت اصلی، ریشه‌یابی ایراداتی است که ممکن است از لحاظ شخصیتی در زندگی فعلی وجود داشته باشد. بدین ترتیب انسان تشخیص می‌دهد که کدامیک از این ایرادات از زندگی‌های قبلی باقی مانده است و حتی قادر خواهد بود که این خطاها را تصحیح کند. پس از بازگشت ملاحظه می‌کند که عارضه‌ای در او باقی نمانده است، زیرا که ریشه وجودی آن در گذشته قطع شده است. م.

۱- Facsimile به معنی رونوشت، کپی و یا کلیشه است. کلیشه در روانشناسی به مجموعه‌ای از رفتار یا پندار گفته می‌شود که انسان از محیط (و یا به نحوی دیگر) کسب می‌کند. اما آنچنان مطابق اصل است که تصور می‌کند جزو خصوصیات ذاتی خودش است. و این بیشتر در مورد

شخص و یا موقعیتی دیگر باشد که از آن تأثیر می‌گیریم. تراوشات به درون جریانهایی از انرژی‌اند که اگر قدرتشان خیلی زیاد باشد، یک سری مانع یا حصار در حوزه مغناطیسی اطراف هر شخص ایجاد می‌کنند.^۱ افراد مسن، عموماً، تحت تأثیر چنین تراوشاتی از انرژی هستند که طی سالها به وجود آمده است. و این همان چیزی است که قابلیت انعکاس بیرون از بدن را، از فرد می‌گیرد.^۲ عمدتاً به دلیل عدم آگاهی از نحوه برخورد با این انرژی‌ها، این گونه افراد بر اثر تأثیرات جریانهای انرژی روی حوزه مغناطیسی‌شان سخت و جامد می‌شوند.^۳ اگر شخص اشتیاق

کسانی پیش می‌آید که زیاد مطالعه می‌کنند، بدین ترتیب که تصور می‌کنند کتاب مورد مطالعه را خودشان نوشته‌اند و یا آنچه می‌خوانند پیش از این می‌دانسته‌اند و جزو دانش خودشان است. در حالی که نیست! و یا در مورد هنرپیشه‌ها گاه آنچنان در شخصیتی که در نقش او بازی می‌کنند غرق می‌شوند که پس از مدتی شخصیت او را با شخصیت خود اشتباه می‌گیرند. و این در واقع برداشت از همان فکسیمیلی است که اشاره شد. م.

۱- هر فرد در اطراف خود دارای یک حوزه مغناطیسی می‌باشد که این حوزه باید همیشه صاف و یکنواخت باشد. در غیر این صورت Ripple یعنی موج یا حرکتی ایجاد می‌کند که مانع از تماس بیرون به درون و بالعکس می‌گردد. مثلاً هنگامی که روح بخواهد کالبد را ترک کند باید از این حوزه بگذرد و به علت صاف و پاک نبودن این حوزه و ایجاد چنین شکستگی‌هایی در آن، مانعی برای روح در ارتباط بیرون و درون ایجاد می‌شود و یا عدم تعادلهایی که در یک فرد بخاطر تأثیرپذیری شدیدش از شخص دیگری به وجود می‌آید ناشی از این تراوشات قوی انرژی از بیرون به درون است (و نه بالعکس). از آن جمله است، هنگامی که شخص تحت نیروی هیپنوتیزم کسی دیگر واقع می‌شود و یا خوابی می‌بیند که تحت تأثیر آن شخصیتش تغییر می‌کند. اگر انرژی از اک (ECK) یا اصل کسب شود چنین عدم تعادلهایی به وجود نخواهد آمد، زیرا که انرژی از طریق روح کسب شده است. اصولاً کالبدهای ما مطابق قاعده، باید چنین عملکردی داشته باشند یعنی که روح باید مجرای توزیع نیرو باشد. و اگر چنین نباشد یعنی تأثیر از بیرون به درون باشد، عدم تعادل به دنبال خواهد داشت. م.

۲- زیرا که طی سالها این انرژی‌ها از بیرون به درون جریان داشته و جریان بالعکس بسختی به وجود می‌آید و آنان دیگر قادر نیستند که از درون به بیرون حرکت کنند و بنابراین قابلیت سفر روح را از دست می‌دهند. م.

۳- چون افراد عمدتاً از وجود چنین انرژی‌هایی آگاه نیستند، چه برسد به اینکه بدانند یا آن چه می‌کنند. م.

کافی داشته باشد، می‌تواند این انرژی‌ها را به طور کامل تحت کنترل بگیرد. در ابتدا، می‌باید هنر عدم مقاومت را فرا بگیرد. اجازه دهید که این جریان انرژی از درونتان رد شود و یا آنطوری که در «بهاگاوادگیتا»^۱ تعلیم داده شده نسبت به همه چیز بی‌تعلق شوید.^۱ این تشعشع^۲ جریان انرژی در یک انسان جوان و سالم و کنجکاو در مورد طبیعت خدا در حد اعلی خودش است. آنهایی که میانسال هستند^۳ و نیمه دوم سالهای زندگی خود را شروع می‌کنند، عموماً دارای تشعشع خوبی هستند.^۴ اما این بار نیز، این مسئله بستگی به فرد دارد. او می‌باید قابلیت ایجاد یک ارتباط خوب را با دیگران دارا باشد: البته بهترین حالت، دادن و گرفتن است. یعنی اینکه تا حدی علت و تا حدی معلول باشد، منتها، دانسته و به عمد.^۵

اگر شخص نسبت به معلول بودن (یا تحت تأثیر بودن) خود، تا درجه خوبی کنترل داشته باشد، هیچ ایرادی به چنین معلولیتی وارد نخواهد

۱ - بی‌تعلق ترجمه واژه Detached است که قبلاً هم راجع به آن صحبت کردیم. Detached به معنی رها هم هست. کسی که Passive باشد به عبارتی Detached هم هست. پس Detached به کسی می‌گویند که تأثیرپذیری‌اش را از عوامل محیطی به ترتیبی در کنترل دارد. نه آنکه آن را از دست بدهد بلکه تنها تحت کنترل خود درآورد - م.

۲ - تشعشع ترجمه واژه Outflow است. برعکس Inflow که جریان به داخل است، Outflow تشعشع یا انتشار جریان به خارج می‌باشد - م.

۳ - منظور از میانسال (که البته برای افراد مختلف تفاوت می‌کند) سنی بین ۳۰ سالگی تا ۴۰ سالگی است - م.

۴ - در سنین جوانی انسان مجبور به جذب انرژی است. در افراد مسن این جذب دیگر وجود ندارد. اما میانسالان دارای تشعشع خوبی هستند. زیرا که مقداری انرژی جذب کرده و حال باید تا حدی روی محیط تأثیرگذاری کنند. این اشتیاق به تأثیرگذاری است که تشعشع از درون به بیرون ایجاد می‌کند که تشعشع نسبتاً شدیدی هم هست - م.

۵ - بهترین حد تعادل، البته در یک رفتار متقابل دادن و گرفتن به دست می‌آید که در واقع علت و معلول بودن با وجود آگاهی است. یعنی اینکه بدانیم در هر لحظه خاص علت واقع شده‌ایم یا معلول؟ تأثیر گذاریم یا تأثیر پذیرنده؟ - م.

بود.^۱ این بدان معنی است که ما در تمام لحظات باید در یک موقعیت فرماندهی نسبت به هر لحظه زندگی‌مان قرار داشته باشیم. اگر این حقیقت باشد، اکثریت مردم، همیشه قادرند از بدن خود خارج شده و به اکتشاف بپردازند.^۲

سرزندگی^۳ از عوامل بسیار مؤثر در امر انعکاس است. این البته بدان معنی نیست که افراد خسته و مریض قادر به انعکاس نیستند، زیرا که تقریباً هر کسی، علی‌رغم شرایط فیزیکی‌اش، می‌تواند بدنش را ترک کند. سالکین طریق **اک** بر این نکته واقفند. بسیاری از مردم برای نجات یافتن از درد، خستگی جسمانی، خطر و سایر مسائلی که برای جسم فیزیکی‌شان پیش می‌آید، مبادرت به ترک بدن خود می‌کنند. گاهی اوقات چنین عملی به اجبار انجام می‌گیرد و گاهی بدون آنکه فرد از اساس آن خیر داشته باشد. اما در سایر موارد شخص با کنترل کامل پدیده دست به این کار می‌زند.

البته این در ارتباط مستقیم با سطح پذیرش هر فرد است. زیرا کسانی

۱ - یعنی اینکه شخص بداند تا چه حدی تحت تأثیر واقع می‌شود. عموماً معلول بودن منفی و علت بودن مثبت است. چون روح منشأ علت است و همیشه باید خاصیت تأثیرگذاری داشته باشد. اما اکتساب علم و دانش و تجربه تنها با تأثیر گرفتن از محیط قابل امکان است. از طرف دیگر تأثیرات منفی محیط نسبت به تأثیرات مثبت آن، دارای آنچنان درصد بالایی است که می‌توان گفت که همیشه تأثیرات محیطی به طور کلی منفی هستند و به همین علت است که در ایجاد نحوه کنترل فرد روی تأثیرپذیری‌اش از محیط، آموزش داده می‌شود. بار دیگر تکرار می‌کنیم که «تحت کنترل درآوردن» تأثیرپذیری از محیط و نه «از دست دادن» چنین تأثیراتی است. در اینجا گفته شده که بهترین تعادل در یک رفتار متقابل دادن و گرفتن یعنی علت و معلول بودن به طور آگاهانه به دست می‌آید و انسان نمی‌بایستی خود را به تأثیرات محیطی بسپارد و دیگر اینکه معلول بودن هیچ بد نیست مشروط بر اینکه میزان تأثیرپذیری تحت کنترل درآید - م.

۲ - که البته این چنین نیست. نه آنکه نتوانند، بلکه نمی‌دانند که می‌توانند - م.

۳ - Vitality به معنی سرزندگی و شادابی است.

که سفر روح می‌کنند با مطلوبی به نام بقا روبرو می‌شوند. اگر این ضریب بقا^۱ در انعکاس یابنده پایین باشد، قادر نخواهد بود که تحت شرایط عادی از بدنش خارج شود.^۲ اما اگر در نقطه بالایی روی معیار بقا واقع شده باشد، می‌تواند خود را در تمامی کیهانها منعکس کرده و تحت شرایطی کار کند که به راحتی به دست می‌آیند. هر کسی که روی این مقیاس بقا، مرتبه بالاتری اختیار کرده باشد، با عناصری چون شادی، اشتیاق، خلاقیت، درجه قابل توجهی آرامش و بی‌تعلقی سر و کار خواهد داشت. او قابلیت انجام کارهایی را خواهد داشت که برای انسانی با سطح بقای پایین، ناممکن است. قرار داشتن در سطوح پایین مقیاس بقا ملازم با صفاتی است چون خشم، انزجار، غم و غصه.^۳

مراتب بالای مقیاس بقا شامل سه عنصر است: بودن،^۴ دانستن^۵ و مشاهده کردن.^۶ کسی که عمل انعکاس را به یک محل مشخص انجام می‌دهد، عملاً در حال انجام فعل بودن است. یا این چنین است و یا اصلاً

۱ - Survival factor ضریب بقا، عامل بقا و یا عامل تأثیرگذارنده در بقا معنی می‌دهد - م.

۲ - اگر شخص غریزه بقایش کم باشد، نمی‌تواند از بدنش خارج شود و کالبدش را ترک کند - م.

۳ - بنابراین تمام خصوصیات و صفاتی که به انسانی شاداب، سرحال، خندان و سرزنده، مربوط می‌شود، تسهیل کننده سفر روح می‌باشند. چنین انسانی در مرتبه بالایی از مقیاس بقا قرار دارد و ضریب بقای او بالا می‌باشد. از طرف دیگر ثابت شده که انسان تحت هر شرایطی زنده می‌ماند و از دست نمی‌رود و به عبارت دیگر اتصال به درون، آگاهانه یا ناآگاهانه، برقرار بوده و به سادگی قطع نمی‌شود. اما قرار داشتن در مراتب پایین مقیاس بقا، انسان را به مراتبی مانند خشم، عدم خوشحالی و غم و غصه (Apathy) تنزل می‌دهد. بنابراین چنین صفاتی مخصوص انسانهایی با ضریب بقای پایین است که سفر روح برای آنها به راحتی ممکن نیست - م.

۴ - بودن (Being)

۵ - دانستن (Knowing)

۶ - مشاهده کردن (Looking) چنانچه ملاحظه می‌شود در موارد ۴ و ۵ و ۶، و ۱ صفحه بعد، کلمه به صورت مصدری استفاده شده، و نه حالت فاعلی دارد و نه حالت مفعولی. برای مثال Being به معنی وجود و یا موجود نیست بلکه «بودن» معنا می‌دهد - م.

در آن محل نیست.^۱ اما در فرهنگ لغات^۲ سفر روح، ما قید مکانی «آنجا» را که به معنی رفتن به جایی دیگر است عوض کرده و بجایش قید مکانی «اینجا» را می‌گذاریم.^۳ این ممکن است تا حدی گیج کننده به نظر آید، اما همیشه به بودن در «اینجا» و «الان» فکر کنید و اینکه به دلیل هستی واقعیت^۴ احتیاجی ندارید که خود را به جایی دیگر منعکس کنید.^۵ ما در وضعیت حاضرمان، همیشه در حضور خدا سکنی داریم و هیچ گاه نمی‌توانیم بجز «اینجا» و «حالا» جایی دیگر باشیم.

تفاوت میان ما در بهره گرفته (یا نگرفتن) از قانون فیض الهی^۶ نیست، بلکه به نسبت فهمی است که از این قانون داریم.^۷ تمام روند فیض یا آن چیزی که ما برکت مقدس الهی می‌نامیم در درون خود، شامل به جلو راندن دائمی روح الهی است برای تجلی از طریق فرد و یک روح انسانی.^۸ بنابراین روح خدا^۹ در وجوه مختلفه‌اش، زندگی و محتوای

۱ - یعنی یا هنر بودن را می‌داند و یا اصلاً نمی‌تواند انعکاس یابد - م.

۲ - Terminology در واقع لغت‌سازی و یا ریشه‌یابی کلمات است - م.

۳ - یعنی اینجایی که همین الان هستیم! و احتیاجی نیست که به جایی دیگر برویم. در اوایل کتاب نیز در جمله‌ای بجای «در آینده» و «آنجا» از کلمات «الان» و «اینجا» استفاده کرده بود. یعنی هنر بودن باید چنان فرا گرفته شود که نگوئیم از آنجا برویم، بلکه الان آنجاییم همان گونه که از نظر زمانی بجز لحظه حاضر، لحظه دیگری وجود ندارد از نظر مکانی هم برای انسان بجز اینجا جای دیگری وجود ندارد. این بودن در لحظه، حالا و اینجاست - م.

۴ - هستی واقعیت ترجمه The iseness of reality است.

۵ - زیرا که تمام واقعیت در لحظه وجود دارد و کافی است ما آن را به درون خود بکشیم، نه آنکه خود به داخل آن برویم - م.

۶ - «قانون فیض الهی» یا «قانون رحمت» ترجمه Law of grace است.

۷ - یعنی به عنوان انسان همه ما به یک اندازه شامل قانون رحمت هستیم، اما هر کسی به نسبتی از این قانون دریافت می‌کند که آن را درک کرده است و این نسبت است که تفاوت را میان دو نفر ایجاد می‌کند - م.

۸ - «روح انسانی» ترجمه Particular است که به معنی روح فردی انسان می‌باشد. از آنجایی که روح خدا هیچ گونه جلوه خاصی ندارد و در عین حال دربردارنده تمامی ویژگی‌هاست، از طریق

زندگی در سرتاسر هستی است. اگر قرار است که تجلی‌ای از فیض الهی وجود داشته باشد، تنها از طریق نشان دادن همان خصوصیات و کیفیاتی امکان‌پذیر است که در روح خدا وجود دارد. اگر (این تجلی) بجز این، صورت می‌گرفت، تنها به نوعی مکانیسم تبدیل می‌شد که برای مجرای توزیع خود احتیاجی به موجود متفکر نداشت؛ چه در جهانهای پایین و چه در جهانهای ذهنی که به عبارتی مترادف با رحمت الهی هستند.^۱ به

روح انسان است که تک تک این ویژگی‌ها تجلی می‌یابد. حال ببینیم روند فیض الهی که در اینجا آمده چیست. انسان باید دائماً در این تلاش باشد که آن مقدار از ویژگی‌ها و کیفیات ویژه روح حق را که در استعداد خود می‌بیند در درون خودش به عنوان یک فرد انسانی توسعه دهد. این همان فهم و درکی است که ممکن است از فیض الهی وجود داشته باشد. و اینکه هر کس چه مقدار از این ویژگی‌ها را می‌تواند در خود تجلی دهد، تفاوت بین افراد را به وجود می‌آورد. این ویژگی‌ها تعلق به روح خدا دارند. اما هنگامی که ما بنا به قابلیت‌ها و شرایط وجودی‌مان دسته‌ای از این کیفیات را تجلی داده و وجود ما بر چنین کیفیاتی دلالت کند، تعلق به ما خواهند داشت - م.

۹- «روح خدا» ترجمه واژه Spirit است که در ۹۰٪ اوقات وقتی که به تنهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، چنانچه قبلاً نیز گفته شد، به معنای روح خدا یا اگ است - م.

۱۰- در اینجا صحبت از این است که تمام خصوصیات و کیفیات در کل هستی، به صورت بالقوه در روح حق وجود دارد و پدیدار کردن و یا تجلی دادن فیض الهی تنها از طریق بیان کردن یا نشان دادن و یا به واقعیت ملموس درآوردن این کیفیاتی است که به صورت بالقوه در روح حق وجود دارند. و به همین دلیل است که یک موجود متفکر چون روح انسان با در اختیار داشتن اراده و اختیار می‌تواند این خصوصیات را تشخیص داده و متجلی کند. بنابراین از چنین مجرای برای تجلی این کیفیات استفاده شده است. اگر به غیر از این بود، تجلی این خصوصیات می‌توانست مثلاً در نباتات باشد و کاملاً به طور ناخودآگاه اتفاق بیفتد. به همین علت است که صحبت از تفاوت بین مرتبه انسانها شد و چنان که گفته شد این تفاوت به خاطر فطرت و خلقت و یا سرشت نیست، بلکه در درک کیفیاتی است که در روح حق وجود دارد و انسان از خود متجلی می‌کند. حال ممکن است بسیاری از این کیفیات طبیعت منفی داشته باشند و بسته به درجه وجدانی و مرتبه آگاهی انسان است که کدامیک را متجلی کند. پایین‌ترین این کیفیات در جهانهای بسیار پایین و بالاترینش در جهانهای ذهنی که مطابق آنچه گفته شده همان فیض الهی است. بدین معنی که آن کیفیات و خصوصیات در جهان ذهنی مترادف با فیض الهی هستند. در مراتب بالاتر از جهان ذهنی حتی آن فیض و رحمت الهی وجود ندارد - م.

همین دلیل است که گفته شده که انسان در شباهت و به صورت خدا خلق شده؛ زیرا که سوگماد عملاً مجرای توزیع اقیانوسی از رحمت به همه چیز و در همه جهانهاست.^۱ این نیروی بلاشرط یا چیزی که به آن فیض یا رحمت می‌گوییم، همواره از طریق انسان به جهان بیرون تراوش می‌کند. و این جهانهای بیرون در صورتی که انباشته از مردم نشده بودند، وجود خارجی نمی‌داشتند. قبل از آنکه انسان وارد عمل شود، جهانهای پایین در واقع تنها محلی برای زندگی معدنیات، نباتات، حیوانات و سایر شکل‌های آگاهی پایین بوده‌اند.^۲ به همین علت بود که جهانها نمی‌توانستند ارتقا یابند تا آنکه بشر با آن کیفیت وجدانی بالای خودش پا به عرصه وجود گذاشت تا به عنوان مجرای بزرگتر برای خدا خدمت کند. این نیروی بلاشرط و این فیض می‌بایستی از طریق فرد فرد ما عملکرد داشته باشد و این خود مقصود ما از بودن روی زمین است و تا هنگامی که این کار به انجام نرسد، هیچ یک از ما قادر نخواهد بود که وجدان کاملاً بازی برای جاری ساختن رحمت الهی بر جهان داشته باشد. این مسؤولیت ماست که به این فیض الهی فرصتی دهیم تا از فرد فرد ما به عنوان یک توزیع‌کننده کامل وجدان تعالی استفاده کند.^۳ بنابراین می‌دانیم که این جهان بلاشرط به حالات آگاهی یا مراتب وجدانی تقسیم

۱- از آنجایی که انسان نیز مجرای است برای توزیع نیروی حیات یا فیض الهی، انسان و خدا مشابهند. یکی فرد است و یکی کل. اما به هر حال مشابهت وجود دارد - م.

۲- یعنی جهانی به آن ترتیب وجود نداشت. تنها یک مکان و یک محل بود. جهان نبود و از آنجا که آگاهی و اراده‌ای وجود نداشت - م.

۳- این فرصت را ما در اختیار خدا قرار می‌دهیم تا از ما استفاده کند. ملاحظه کنید که چقدر به اراده و اختیار بشر قدر و منزلت داده شده است. در واقع اگر انسان اجازه عبور این فیض را ندهد نه تنها خود را محروم ساخته بلکه به طریقی خدا را نیز از استفاده از خود در جهت منظور الهی اش محروم نموده است - م.

شده است.^۱ برای مثال در میان انسانهایی که در این سیاره زندگی می‌کنند، دکتر، وکیل، تاجر، گدا و نویسنده یافت می‌شود. اینها همان مراتب آگاهی (یا حالات وجدانی) ای هستند که از طریقشان فیض الهی در این جهان عملکرد دارد و هر یک از این مراتب برای خود کیفیتی منحصر به فرد دارند.^۲ به این ترتیب در نگرش به بقیه هستی و طبقات ماورا، مراتب بی‌شمار دیگری هم یافت می‌شوند که چون نامی برای آن سراغ نداریم، آن را «فضا» می‌گوییم. اینها برای ما وجود دارند، زیرا که ما خود، آنها را از خرد و عشق خدا ساخته‌ایم. اما برای رسیدن به هر یک از

۱ - در اینجا توضیحی راجع به کلمه State می‌دهیم. State از آن کلماتی است در انگلیسی که راجع به آن شاید بتوان ۵۰ صفحه دیکشنری را اشغال کرد! State به معنای بسیار زیادی در دیکشنری آمده. از جمله اظهار کردن، بیان داشتن، دلالت کردن بر ایالت، استان، حکومت و... یکی از معنی‌های مهم آن نشان دادن حالتی است که خودش بر مرتبه دلالت می‌کند. گاهی State بیشتر به معنای «حالت» یا «کیفیت» است و گاهی بیشتر «مرتبه» معنی می‌دهد. در این جمله هر دو معنا را شامل می‌شود و اما Consciousness هم به معنای وجدان است و هم به معنای آگاهی؛ آگاهی از نفسانیات یا آگاهی از وجود خود و به طور کلی آگاهی هوشیارانه معنا می‌دهد. State of consciousness هم می‌تواند حالات مختلف آگاهی معنی شود و هم مراتب مختلف آن. وقتی که صحبت از روند تکاملی و طی مراحل مختلف آگاهی در یک فرد باشد، State of consciousness به معنی مرتبه آگاهی است. اما وقتی که در افراد مختلف باشد، حالات آگاهی خواهد بود که در این صورت کیفیت آگاهی است. یعنی که هر فرد بسته به قابلیت‌های وجودی‌اش می‌تواند کیفیات خاصی از وجدان الهی را از خود بروز دهد. حالات ممکن است متفاوت باشد که دلیل بر این نیست که در مراتبی بالاتر یا پایین‌تر قرار گرفته باشند. بنابراین کلمه State بسته به آنچه معنایش کنیم، این تفاوتها را دربر می‌گیرد و چنانچه گفته شد در مراتب تکاملی یک فرد، مراتب و در جمع افراد به معنی کیفیات یا حالات می‌باشد - م.

۲ - در واقع باران رحمت الهی همواره بر سر انسانها می‌ریزد. هر یک از این دکتر، تاجر و... بنا به قابلیت‌هایشان از این باران سهم می‌گیرند. اصلاً تعیین کننده فردیت انسان در واقع همین است که چه بخشی از این تقسیمات انجام شده را می‌تواند تجلی دهد. و این تعیین کننده کاراکتر و شخصیت و اسم و هويت او در جهان است؛ اینکه قابلیت او برای تجلی بخشی از آن فیض چه اندازه است. ما همیشه جزء هستیم و تنها جزء است که می‌تواند هویتی متفاوت از دیگران داشته باشد - م.

این مراحل، باید خود را به آن مرتبه وجدانی که معتقدیم امکان پذیر است، انعکاس دهیم. آن نمایی از واقعیت که اکثریت انسانها را محصور و زندانی می‌کند، به نظر می‌آید که در بعضی نقاطش برای اساتید و مقدسین کاملاً شفاف است. انسان همیشه در تلاش برقرار کردن حد تعادلی میان جهان بیرونی و قابلیت‌هایش برای زندگی در طبقات درونی بوده است. اکثر اوقات او سعی می‌کند که با اراده و قدرت خود، طبیعت یا آن چیزی را که ما به آن خدا می‌گوییم، شکست دهد.^۱ بنابراین انسان تنها حیوانی است که در مخالفت با خدا فعال است. زیرا که بجای سر تسلیم فرود آوردن و تطبیق دادن خود (با طبیعت)، دائماً در حال محاسبه است که (چگونه) خدا را فریب دهد و بهترین و بیشترین استفاده را از طبیعت بکند. این البته احمقانه است و به همین دلیل است که یک استاد حق با چنین اندیشه‌های مضحکی که انسان در رابطه خود با خدا توسعه می‌دهد، تنها با یک لبخند روبرو می‌شود. به هر حال این مسافری آن گونه که ما می‌شناسیم، ابرمردهای هستی‌اند. آنها یک قدم فراتر از انسان هستند، زیرا که قابلیت به مبارزه طلبیدن سرنوشت را دارا می‌باشند. آنان چون بتهوون پیر، مشت خود را مقابل رعد تکان می‌دهند که گرچه طبیعت از روح قویتر است،^۲ اما این روح است که با شجاعت و پشتکارش بالاخره پیروز است. یک سفیر روح می‌داند، مادامی که اراده روحانی‌اش فعال باشد، چیزی به نام شکست وجود ندارد. یک سفیر روح مانند انسان منفعل نیست. بجای آنکه در مقابل شکست به زانو درآید، برای مقابله با اضطراب پیش آمده، سرزندگی از درونش تراوش می‌کند. این حالت بیدار شدن سرزندگی و نیروی حیات که متضاد انفعال در مقابل

۱ - این خاصیتی است که انسان ناآگاه دارد - م.

۲ - در متجلی کردن قدرتهای لحظه‌ای - م.

طبیعت است در واقع می‌تواند توضیحی برای بیدار شدن از خواب باشد. واژه‌های بسیار زیادی جهت اطلاق به مسافربین روح و دیگر اشخاصی که به مراتب بالا در جهانهای دیگر دست یافته‌اند، به کار می‌روند. یک سفیر روح به آن معنا که ما در اینجا به کار برده‌ایم، معادل است با یک فرد مقدس، یک نماینده خدا و یک ست‌گورو که برای رساندن معنای واژه بسیار رساست. ست (Sat) به معنای حقیقی و گورو (Guru) به معنای نوردهنده می‌باشد. به عبارتی دیگر او نور دهنده حقیقی است. واسطه‌ای است برای سوگماد تعالی که ارتباط با جهان انسانیت را برقرار می‌سازد. در رأس اک، «ماهانتا»^۱ قرار دارد که به معنی رهبر معنوی یا مرد خداست. یک مسافر روح اصیل قبل از هر چیز ابر مرد نژادشناسها و فیلسوفهاست. او پیشرفته‌ترین انسان تاریخ است و در نتیجه به فضل این پیشرفت (توسعه)، او یک مظهر معنوی برای نژادهای این جهان و جهانهای پشت پرده پنهان است. اگر او در یک جسم زمینی و در روی زمین زندگی می‌کند، دارای کالبدی سالم، با اعضا و جوارحی سالم و یکپارچه است. گفته شده است که هیچ کس با بدنی ناقص و یا یک نقص عضو جدی، نمی‌تواند یک سفیر روح واقعی شود. ذهن ماهانتا بسیار تیز، باهوش و دارای قدرت قضاوتی بی‌نقص است. او طی پروسه تبدیل شدن به یک مسافر روح، تحت شدیدترین دوره‌های تربیتی، همراه با دیسیپلینی شدید در ارتباط با ذهنش قرار می‌گیرد. او بالاترین مرتبه یک انسان متمدن است، زیرا که او تمام فضائل لازم برای انسان را در بالاترین مرتبه تکاملش دارا می‌باشد.

استاد حق تنها انسانی است و یا باید گفت، تنها وجودی است که

قابلیت تجلی فردیت و جامعیت را در بیان کامل خود، دارا می‌باشد.^۱ او قانونی است بر خود. هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد. هر آنچه بخواهد در اختیار دارد. صرفاً به اراده خودش رفت و آمد می‌کند و از هیچ کس هیچ نمی‌خواهد. هیچ کس نمی‌تواند مانع اجرای اراده او شود و به همین ترتیب محبت دیگران را طلب نمی‌کند. تمام چیزها تحت حکم و امر او هستند. او بنده هیچ کس نیست. او در بند زمان نیست. هیچ قاعده و آیینی بیرون از خودش او را محصور و محدود نمی‌کند و او یک تابعه تمام جهانهای خداست. او فقط در مقابل خدا سر تعظیم فرود می‌آورد و نه در مقابل هیچ وجود و یا شخص دیگری، چه در این مرتبه و چه در مراتب بالاتر. و در آخر یک مسافر روح (همان) حد مطلوب در زندگی روحانی و معنوی است. در درونی‌ترین گوشه‌های قلمرو خدا، او در تمام جنبه‌های زندگی کامل است. او همه جا هست و در همه جا بالاترین است، مضافاً اینکه تعلیمات او مربوط به کل هستی است.^۲ زیرا، گرچه او یک سیستم مذهبی را تعلیم نمی‌دهد اما انسان را به طرف کاملترین و شادترین تجربه مذهبی سوق می‌دهد.^۳

۱- هر دوی Individualism و Universalism یا جزء و کل و یا فردیت و جامعیت را با تمام بیان لازم خودش متجلی می‌کند - م.

۲- Universal در اینجا به معنی جهانشمول و مربوط به کل هستی است - م.

۳- در اینجا لفظ شادترین تعمداً به کار رفته است. زیرا که غم و غصه و سایر خصوصیات کیفیات منفی به هیچ عنوان در زمینه اک پذیرفته نیست. در اکتکار ترس وجود ندارد، در متن اکثر ادیان چنین آمده که از خدا بترس، اما در اینجا نمی‌گوید از خدا بترس، می‌گوید به خدا عشق بورز. یعنی که تابعیت تو از خدا باید بخاطر عشق باشد و نه از ترس. زیرا که تازیانه را روی سر هر حیوانی بلند کنی از ترسش اطاعت می‌کند. اما شرط مرد خدا بودن این است که متابعت از دستورات خدا از روی عشق به خدا باشد و نه ترس از او. خصوصیات دیگری نیز به همین ترتیب در جهانهای پایین وجود دارد که ناشی از دوگانگی و تضاد موجود در این جهانهاست. مثلاً خشم! خشم اساساً از خصوصیات سوگماد نیست و به هیچ عنوان نمی‌توان خشم یا غضب را به سوگماد نسبت داد. غضب هنگامی متجلی می‌شود که عشق سوگماد در جهانهای دو گانه پایین به دو

قطب متضاد تجزیه می‌شود. بنابراین چنین صفاتی را تنها به تجلیات پایین سوگماد در جهانهای دو گانه می‌توان نسبت داد و نه خود سوگماد. در متن یک به هیچ عنوان از خصوصیات منفی‌ای که در سیستم دوگانه وجود دارد، صحبتی نمی‌شود و با این کیفیات سر و کاری نیست. بنابراین ما چیزی به نام غضب الهی نداریم. زیرا که خداوند متعال، یعنی بالاترین درجه خدا، تنها یک خصوصیت قابل اطلاق دارد و آن هم عشق است. بجز این هیچ خصوصیت دیگری ندارد و اصلاً تمام هستی بخاطر عشق اعلی‌الیین بر مخلوق است که حادث شده. منتها سوگماد در مراتب پایین در وجه‌های مختلف تجلی می‌یابد. تجلی او در مرتبه چهارم «برهم» است که معادل با «خدا»، «پهوه» و «هورا مزدا» است. ادیان شناخته شده با ۵ عنوان مختلف او را می‌شناسند و اوست که خالق جهانهای ذهنی و ذهنی به پایین است و اوست که دارای خصوصیات دوگانه است. البته در جهانهای دیگر خلق مادی وجود ندارد. برهم در واقع فرمانروای (Ruler) مرتبه ذهنی و ذهنی به پایین است. برای انسانی که در مرحله ناآگاهی بسر می‌برد، شناخت مراحل بالاتر از این، اصلاً لزومی ندارد، چرا که کلام از او می‌آید. برهم، تمام خصوصیات الهی را از یک طرف و تمام خصوصیات متضادش را از طرف دیگر دارا می‌باشد. این تجلی از خداست که خشم دارد، غضب دارد، جبار است و تمام خصوصیات متضاد پولاریته مثبت را که همان عشق است، دارا می‌باشد. اگرچه این خصوصیات پولاریته منفی را ادیان تحت عنوان شیطان مطرح می‌کنند، اما این دو در واقع دو وجه یک هستی‌اند و دو وجه یک روحند. در ادیان، تمام خصوصیات منفی، به عنوان خصوصیات شیطانی، از خصوصیات مثبت که به خدا نسبت داده می‌شود، منفک شده‌اند. در حالی که همانطور که اشاره شد این دو تصویر مثبت و منفی از یک هستی‌اند که وقتی روی هم قرار می‌گیرند، چهره هستی کامل می‌شود. «سوگماد» در واقع به خدا قبل از تجزیه شدن تجلی یافتن اطلاق می‌شود. سوگماد، حتی در جهانهای دو گانه در قالب روحهای فردی تکامل یافته متجلی می‌شود. زیرا بالاتر از طبقه روح که از آن به بعد جهانها یگانه می‌شود، هفت طبقه دیگر نیز وجود دارد. (بدون احتساب طبقه روح) که با طبقات مربوط به جهانهای دو گانه (فیزیکی، اثیری، علی و ذهنی) جمعاً ۱۲ مرحله می‌شود. واصلین تا مرحله هشتم فعالیت‌های زمینی دارند اما واصلین نهم و بالاتر دیگر دیده نمی‌شوند. مثل اینکه از صحنه محو شده‌اند. چنانچه گفته شد واصلین تا حلقه هشتم به فعالیت‌هایی از قبیل درس دادن، اشاعه دادن و دیگر فعالیتها در روی زمین می‌پردازند. مثلاً از جمله عرفای خودمان که از آنها نوشته‌هایی باقی مانده و تا مرحله هشتم رسیده بودند، امام محمد غزالی و یا قابوس عیاشه قلندر را می‌توان نام برد. در حال حاضر نیز واصلین مرحله هشتم به فعالیت‌هایی مانند نوشتن و یا درس دادن مشغول هستند. اما واصل حلقه نهمی پیدا نمی‌شود که مثلاً سخنرانی داشته باشد. انگار که این مرحله همراه با یک جور محو شدن در حقیقت است. به طوری که واصل را دیگر کاری به زمین نیست. طبقه دوازدهم طبقه سوگماد است. برای ماهانتا شدن واصل باید دو مرحله بالاتر از مرحله سوگماد را نیز طی کند، که این دو مرحله را تنها ماهانتا طی می‌کنند و هر روحی تا آن حد تحت آموزش و

تعلیم واقع نمی‌شود. وقتی که روحی تا مرحله سوگماد بالا رفت، چنان فردیت خود را از دست می‌دهد و چنان جذب می‌شود که دیگر خود را از خدا تشخیص نمی‌دهد، درست مثل قطره‌ای که به دریا پیوسته باشد. اما هنگامی که دوباره به مراتب پایین می‌آید، فردیتش به او بازمی‌گردد. اما در مرحله سوگماد استقلال معنایی ندارد و به همین دلیل است که در آنجا هیچ روح فردی‌ای به عنوان تجلی سوگماد وجود ندارد.

تمام آن چیزی که برایش روشن گفته شده و کلام و بیان برایش آمده و برای آن باید زحمت کشید، برای رسیدن تا مرحله روح است. سفر به مراتب بالاتر از مرحله روح است که سفرهای معنوی نام می‌گیرد. مراحل بالاتر از مرحله روح است که به نام طبقات روحانی یا معنوی (Spiritual planes) و یا بهشت، خوانده می‌شود. این مراتب روحانی یا معنوی از «Soul plane» یا مرتبه روح شروع شده و به Anami lok یا سرزمین بی‌نام می‌رسد که یک مرحله قبل از سوگماد است. در تمامی این مراتب یک روح فردی تکامل یافته به عنوان تجلی سوگماد وجود دارد و مثلاً تجلی سوگماد در مرتبه هشتم، فرمانروای مرتبه هشتم و هشتم به پایین است. تجلی سوگماد در مرتبه روح که مرتبه پنجم است، Sat nam، نام دارد و این طبقه پایین‌ترین مرحله دنیاهای معنوی است که از این طبقه پایین‌تر خلایی وجود دارد که مرتبه اشراق یا اثری (Etheric) است که تاریکی مطلق بر آن حکمفرماست و قابل سکونت نیست. از مرتبه اشراق به پایین است که دوگانگی آغاز می‌شود و در رأس جهانهای پایین‌تر از طبقه اشراق تجلی‌ای از سوگماد به نام «برهم» قرار دارد که در واقع خالق جهانهای پایین است و قبلاً نیز از او صحبت کردیم خصوصیات مثبت برهم تمام خصوصیات سوگماد است و خصوصیات منفی‌اش تمام خصوصیات متضاد با خصوصیات مثبت را در برمی‌گیرد. زیرا که جهان در اینجا دوگانه است و تعادل وقتی حفظ می‌شود که در مقابل هر دمی یک بازدم و در مقابل هر عملی، عکس‌العملی وجود داشته باشد. این قانون جهان هستی در طبقات دوگانه پایین است. هیچ چیزی به تنهایی و بدون سنگ کفه دیگر ترازو نمی‌تواند وجود داشته باشد. اینجاست که در مقابل هر مثبتی یک منفی است و در مقابل هر زنی یک مرد است و در مقابل هر مؤنثی یک مذکر وجود دارد. در اینجا لازم به توضیح است که اصل مذکر و اصل مؤنث به عنوان به ترتیب اصل مثبت و اصل منفی آفرینش شناخته شده‌اند. یعنی تمام خصوصیات مؤنث به عنوان خصوصیات منفی و تمام خصوصیات مذکر به عنوان خصوصیات مثبت مطرح می‌شوند. اما اینها را نباید با صفتهای مذکر و مؤنث اشتباه کرد. چون صفتها همواره آمیخته‌ای از خصوصیات را در بردارند. مثلاً خشم از نظر خصوصیات ظاهری و به عنوان یک پدیده، بسیار مترادف جلوه می‌کند با حرکتی که در اثر یک اراده کامل به وجود می‌آید و حتی به ترتیبی هم از آن نشأت می‌گیرد ولی بعدها تبدیل به خشم می‌شود که خصوصیتی است کاملاً منفی، و اینکه منشأ صدور هر دو یکی است، به این معنا خواهد بود که هر چه از آن مصدر صادر شود خوب بوده و منفی نیست. مثلاً همین خشم یکی از نفسانیات پنج گانه است و در عین حال یکی از غرایز انسان است که در مقابل تهاجم طبیعت و یا واقعهای نامأنوس

البته سفیر روح بیش از یک ابرمرد است، چرا که بر تمامی محدودیتهای انسانی فائق آمده است. با رهایی از بدن و محدودیتهای باریک آن، مسافر روح می‌تواند راهش را به طرف جهانهای بی‌شماری از نور شدید که در ماورا واقع شده‌اند، پیدا کند. او می‌تواند در وضعیت آگاهی کامل به این جهانها سفر کند و پس از بازگشت، هر آنچه را دیده، شنیده یا به ترتیبی دیگر تجربه کرده، گزارش دهد. او ثابت می‌کند که مرگ تنها یک ظاهر و یک توهم است که هر شخصی می‌باید بر آن غلبه کند. هنگامی که انسان جسم فیزیکی خود را در لحظه‌ای که آن را مرگ می‌نامیم، ترک می‌کند، صرفاً به بیرون از جسم و به درون جهانهای دیگر و بالاتری قدم می‌گذارد. او با خودش بدن ظریفتری برای استفاده در جهانهای دیگر، حمل می‌کند. از این بدن ظریفتر، او درست به همین نحوی استفاده می‌کند که از کالبد فیزیکی‌اش در این جهان.

یک استاد حق، می‌تواند نواحی بالاتر را کشف کند و هر کجا که مایل باشد برود، در حالی که خرجه‌ای از نور خدایی، از نور و خرد و قدرت و زیبایی‌ای که برای مردم زمین تماماً ناآشناست، به تن دارد. بسیاری از

به صورت دفاع کردن برانگیخته می‌شود. مثلاً اگر شما به یک حیوان سیخ نزدیک و او را آزار ندهید به شما حمله نمی‌کند. با آزردن حیوان غریزه خشم اوست که به صورت دفاع از حق خود برانگیخته می‌شود. اما این خشم در انسان از حد تدافع می‌گذرد و به مرز تهاجم می‌رسد. چرا که انسان، ذهنی حسابگر دارد و با محاسبه نتیجه می‌گیرد که در صورت تهاجم ممکن است منفعتهای بیشتری کسب کند. و اصولاً چون ارضای تمام نفسانیات توأم با لذت است، این خصوصیت غریزی را تا حد افراط پیش می‌برد و به خشم منتهی‌اش می‌کند. خصوصیتی که در ابتدا نه تنها بد نبود، بلکه ضرورت هم داشت، وقتی به حد افراط می‌رسد، منفی و شیطانی و اهریمنی می‌شود. از طرف دیگر یک مرد نباید فکر کند که تمام خصوصیات خودش مثبت و تمام خصوصیات زنش منفی است، چون او مذکر و زنش مؤنث است. در حالی که زن او می‌تواند صاحب تمام خصوصیات مثبت و خود او دارای تمام خصوصیات منفی باشد. انسان موجودی دوگانه است - م.

مردم بسختی می‌توانند این سفیران روح را باور کنند. اما یک نظر به این وجودهای برتر کافی است که زندگی ما را کاملاً عوض کند. ما درخواهیم یافت که قادر متعال، برای اعطای بصیرت و خرد الهی به ما (در مورد همه چیزها)، خود را در قالب این مسافر تجلی داده است.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا خدا می‌تواند با ما، مادامی که در جسم مادی هستیم، صحبت کند؟ پاسخ البته منفی خواهد بود. اما از طریق علم مطلق سوگماد^۱ و نه از طریق مغز یا هر گونه فعالیت فیزیکی دیگر، ما می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم.^۲ چنین ارتباطی، از دو طریق می‌تواند برقرار شود: یا از طریق جریان یافتن توسط یک مسافر روح و یا با علم به این واقعیت که ما به عنوان روح می‌توانیم ظرف چند ثانیه خود را به نواحی‌ای بالاتر از حیطة ذهن و جسم، حتی تا بی‌نهایت، ارتقا دهیم. در اینجا ما خواهیم توانست با یک مسافر روح و یا مستقیماً با خدا ارتباط برقرار کنیم. اما در بازگشت به زمین، تنها آن مقدار از موضوع این ارتباط را بخاطر خواهیم آورد که ممکن است در حیطة مغز بگنجد.^۳ تلاش ما در تماس با خدا، مادامی که در این بدن محصور شده‌ایم، عموماً توسط سفیران روح که به عنوان ابزار برای آگاهی از پیامهای خدا عمل می‌کنند، صورت تحقق به خود می‌گیرد. اشراق^۴ معمولاً در طبقه

- ۱ - یک یا سوگماد دارای سه خصوصیت است: علم مطلق، حضور مطلق و قدرت مطلق - م.
- ۲ - یعنی این ارتباط از طریق جسمانی نیست. حتی اگر در این کالبد باشیم، ارتباط از طریق اعضای حسی این کالبدمان برقرار نمی‌شود - م.
- ۳ - یعنی آن مقداری از موضوع ارتباط را به خاطر می‌آوریم که امکان ترجمه به زبان مغز را دارد - م.
- ۴ - Intuition یعنی همان قدرت دریافت و درک مستقیم که به آن اشراق می‌گوییم و این یکی از قدرتهای روح است. این کلام که به روح تعلق دارد در مراتب پایین نام مشخصی ندارد در لغتنامه برای Intuition معانی مختلفی ذکر شده: فراست، بصیرت، درک مستقیم، درک بی‌واسطه، اشراق، شهود و... به هر حال منظور، آن آگاهی است که هنوز از طریق مکانیسمهای ذهن عبور

مادی عملکرد دارد ولی همیشه قابل اعتماد نیست. زیرا مواقعی که مسیر این آگاهی بسته و یا مه‌آلوده باشد، نمی‌توانیم دسترسی چندانی به اقالیم بالا داشته باشیم. **سفیر روح** زندگی دهنده است. به عبارت دیگر او

نکرده و به خودی خود است و به همین دلیل است که عملکردش ابدأ وابسته به فهم و عقل نیست. در جوهر وجود هر انسانی اشراق وجود دارد. زیرا که اشراق در رابطه روح با خدا مطرح می‌شود و آگاهی که از آن سوی جریان می‌یابد، خواه ناخواه در بردارنده بصیرت است. بسیاری از مردم بدون اینکه آموزش خاصی دیده باشند، گاه به صورت غریزی و در مواقع اضطراری از خود عکس‌العملهایی بروز می‌دهند که از اشراق سرچشمه می‌گیرد. البته اشراق را با ذهن ناخودآگاه نباید اشتباه گرفت. اشراق یک مرتبه بالاتر از ذهن است. اما همان گونه که قبلاً ذکر شد آن را نمی‌توان یک مرتبه در نظر گرفت. در واقع اشراق یک حالت تبدیل آگاهی است. به این معنی که اشراق، مرحله، فاصله یا طیف تبدیل کیفیات و نوسانات آگاهی از مرتبه روح به مرتبه ذهن است که بسیار هم کوتاه است. لحظات بسیار کوتاهی است که نور دیده می‌شود. هنگامی که این نور به دل انسان نشست، بصیرت به وجود می‌آید و اشراق حاکم می‌شود؛ اشراقی که عقل نه می‌تواند تأیید کند و نه تکذیب. اشراق در اصل دانشی ذاتی است. و از آنجایی که چشم عقل در آنجا کار نمی‌کند تاریک می‌نماید. اشراق در واقع یک باند جداکننده میان طبقه ذهنی و جهان روح است. (یعنی طبقه چهارم و پنجم) و یا به عبارت دیگر مرز میان موطن روح و جهانهای پایین است. اما چنانچه گفته شد، اشراق مرتبه‌ای برای سکنی نیست و بجز تعداد کمی از مسافرین روح که در آنجا سکنی گزیده‌اند، هیچ روح دیگری پیدا نمی‌شود. اشراق، تنها یک منطقه گذر است؛ گذری بسیار مشکل و به همین دلیل است که اکثر افرادی که از مرتبه ذهنی به مرحله اشراق برمی‌خورند، تصور می‌کنند که مسیر به پایان رسیده و پس از آن چیزی نیست. زیرا که آنچه می‌بینند، تاریکی است. در مرحله اشراق تونلهایی مانند تیرکوتی و روم کینی وجود دارد (البته در آنجا ابعاد یا اینجا متفاوت است، اما ماهیت این تونلها به همان صورتی است که ما می‌شناسیم). و جهان ذهنی را به عالم ارواح اتصال می‌دهد. مسافر روح باید مسیر نور را از درون این تونلهای تاریک بیابد.

آن بصیرت و بینایی که تمام عرفا مشتاقانه به دنبال آن بوده‌اند، دسترسی به همین اشراق است. چیزی که در اینجا می‌گوید این است که بصیرت اشراق در طبقه مادی عملکرد دارد، ولی همیشه قابل اعتماد نیست. بصیرت یا اشراق در جایی عملکرد دارد که کانالی به سمت بالا باز شده باشد تا این آگاهی بتواند به سوی کالبدهای پایین انسان جریان یابد. اما از آنجایی که توجه ما عموماً متوجه مسائل دنیوی است، مجرای این آگاهی بسته است و به اشراق نمی‌توان اعتماد داشت. زیرا که اصولاً ماهیت اشراق چنین است که اگر با آن با اعتماد کامل و آگاهانه برخورد شود از طریق ذهن و عقل انسان عبور کرده و دیگر به آن اشراق نمی‌توان گفت. پس هنگامی که مه‌آلود باشد، مسیر این آگاهی قابل اعتماد نیست و نمی‌توان دریافت زیادی از اقالیم بالا داشت - م

آگاهی برتری است که در تماس با دیگران، قدرت را به جهان خارج جاری می‌سازد. **جوهر خداوند** در طبیعت حقیقی‌اش اغلب در یک مسافر روح دیده می‌شود. چنانچه ربازارتارز می‌گوید: «من مرکز هستی‌ام و تمام زندگی از خدا و از طریق من و بالعکس عبور می‌کند.»^۱

در نگاهی نزدیکتر، ما خود را به عنوان **آگاهی الهی** و در نوعی یکی شدن با **آگاهی** او می‌یابیم. پس این یک واقعیت است که خدا در مواقعی به مرتبه انسانی نزول پیدا می‌کند تا وظیفه رهبری روح را برای بازگشت به اقالیم خودش به انجام برساند.^۲

بسیاری می‌پرسند که چگونه می‌توانند **ماهانتا**، استاد حق در قید حیات را تشخیص دهند؟ جواب کاملاً گیج‌کننده است، زیرا همیشه یکی نیست. معمایی در مورد مسافرین روح وجود دارد که اکثر پویشگران راه خدا را که به دنبال یک معلم، استاد یا گورو می‌گردند به شگفت وامی‌دارد. **ماهانتا** هیچ یک از اینها نیست. او یک نماینده خداست که بر کسانی که می‌توانند ناظر او باشند به صورتهای متفاوت ظاهر می‌شود.

اولین چیز در مورد **ماهانتا** این است که او هرگز در مورد قدرتهای **معنوی** و اکتساباتش تکبر به خرج نمی‌دهد. ادعای یک شخص مبنی بر کسب بالاترین حد توسعه **معنوی** به خودی خود می‌تواند دلیل نهایی بر این باشد که او چیز زیادی کسب نکرده است. **ماهانتا** هرگز عیب‌جویی و گله نمی‌کند و از دست دیگران هم شکایتی ندارد. حتی اگر از وجود **ماهانتا** سوءاستفاده شود یا خشم پاسخ نداده و در مورد آن هیچ گاه

۱ - یعنی اینکه کاملاً با خدا یکی شده و وحدت و یگانگی برقرار گشته است - م

۲ - در پارگراف بالا از قول ربازارتارز گفته بود که: «من مرکز هستی هستم و تمام حیات از خدا و از طریق من و بالعکس جریان دارد.» اما در اینجا کاملاً از زبان خدا صحبت می‌کند که خدا از مرتبه بالا به مرتبه انسانی نزول کرده تا هادی ارواح برای بازگشت به اقالیم خودشان باشد - م

صحبت نخواهد کرد. آنها هرگز از بخت بد خود و یا عدم قدردانی (ناسپاسی) کسانی که به کمکشان شتافته‌اند، صحبتی نمی‌کنند. آنها هرگز سخن زیان‌آور به لب نمی‌آورند و دیگران را در مورد رفتار و کوتاهی‌هایشان، مخاطب قرار نمی‌دهند. آنها هرگز کسی را تنبیه نمی‌کنند و آن را به قدرتی وامی‌گذارند که قضاوت را به عهده دارد. آنها فقط نور و عشق خدا را نثار می‌کنند. آنها هرگز موافق اعمال ریاضت‌گونه و سختی‌های بی‌دلیل نیستند. آنها هرگز برای زندگی خود از دیگران چیزی نمی‌خواهند و زندگی خود را خود تأمین می‌کنند. این به خاطر آن است که یک مسافر همیشه دهنده است و هرگز اجازه سکون به پیروانش نمی‌دهد.

بزرگترین نکته‌ای که برای علاقه‌مندان به این طریق نورانی، روشن شده است، این است که هیچ مسافر روحی، هرگز برای نمایش عموم دست به معجزه نمی‌زند، او ممکن است در موقعیتهای خاص و به دلایلی ویژه مبادرت به چنین کاری بکند، اما در هر مورد، معجزه به عنوان یک راز از توده مکتوم نگاه داشته می‌شود. هیچ مسافر (روحی) برای به دست آوردن پیرو اقدام به معجزه نمی‌کند. این یک قانون ثابت در هستی است. برخی از یوگیست‌ها معمولاً به معجزاتی از قبیل شفا دادن مریض دست می‌زنند، اما یک مسافر روح حقیقی هرگز چنین نمی‌کند، مگر در مواقع استثنایی و به دلایل کاملاً اضطراری.

بنا به ادعای ادیان اصولی در این جهان، احتیاج آنچنانی به این راهنمایان معنوی وجود ندارد. اما هر کسی که سفر روح می‌کند، می‌داند که وجود اینان برای کمک و مساعدت چقدر ضروری است. آنها همواره آماده‌اند که به طرف هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، بروند. اما آنها سرخود در امور خیر هیچ کسی، چه مادی و چه معنوی دخالتی

نمی‌کنند، مگر آنکه از آنان خواسته شده باشد. وضعیت آنان همواره به همین منوال است که ذکر شد.^۱

آنها ناظرین^۲ انسانیت‌اند، ناظرین تمام مردم؛ اگر ساکنین مراتب دیگر را نیز مردم بنامیم. آنها نمایندگان خدا هستند. این سفیران اجازه دخالت در آگاهی دیگران را ندارند، مگر آنکه مشخصاً از آنها خواسته شده باشد و یا اینکه شخصی به طور ناگهانی مورد تهدید خطری واقع شده باشد.^۳ در این گونه مواقع آنها به صورت ناگهانی ظاهر شده و شخص را از وجود چنین خطری آگاه می‌کنند.

در موارد بسیار نادری، آنها به ما در رهانیدن از خطر یاری می‌رسانند، اما چنین امری زیاد اتفاق نمی‌افتد. این بدان معنی است که ما تنها می‌توانیم آن چیزی را که آنان پیشنهاد می‌کنند، بپذیریم و قضیه را خاتمه یافته تلقی کنیم. در هیچ موردی، ما نمی‌توانیم دورتر از آن چیزی که آگاهی‌مان در آن زمان بخصوص اجازه می‌دهد، پیش برویم.^۴

به هر حال برای هر کسی که تکیه‌اش به یک گورو، معلم، استاد، مقام روحانی یا یک سفیر روح است، ضرورت دارد که خود را برای لحظه‌ای

۱ - یعنی آنها فقط بر اساس استمداد و طلب کمک کردن دیگران است که به یاری‌شان می‌شتابند و به هیچ عنوان، به خودی خود در هیچ امری دخالت نمی‌کنند. مگر همان گونه که در مورد معجزات گفته شد در موارد بسیار اضطراری - م.

۲ - Watcher به معنای ناظر، تحت نظر دارنده و مواظبت کننده است - م.

۳ - یعنی خطر آنقدر ناگهانی باشد که فرصتی برای طلب مساعدت نباشد و نیز زمان کافی برای آنکه از جانی برای انجام این مساعدت، امری برسد، وجود نداشته باشد - م.

۴ - یعنی اگر سفیر روحی انسانی را در نائل آمدن به یک سفر با حد مشخصی از اکتساب یاری داد، بیشتر از آن طلب نکنیم، زیرا آن سفیر روح، حد آگاهی ما را تشخیص داده و بیشتر از این حد اگر به شخص فشار وارد شود، منجر به عدم تعادل خواهد شد. بنابراین در هر مرحله انسان باید تا آن حدی کسب کند که آگاهی‌اش اجازه می‌دهد. به همین دلیل است که بسته به موردش بعضی‌ها به سفرهای خیلی دوری برده می‌شوند. این بدان معنی نیست که دیگران محدود شده‌اند، بلکه در آن لحظه خاص، آگاهی‌شان اجازه نمی‌دهد که بیشتر از آن حد به پیش روند - م.

آماده کند که تنها در عالم رها می‌شود و فقط باید به خود متکی باشد.^۱ این شبیه رفتار پدری است که به فرزندش اجازه می‌دهد به او تکیه کند تا به سنی برسد که دیگر بچه نیست، بزرگتر شده و تجربه کافی برای آنکه یک مرد باشد را کسب کرده است. هر کسی که ادعای معلم بودن و یا استاد بودن دارد و به شاگردش اجازه می‌دهد که همیشه به او تکیه کند، نه با خودش صادق است و نه با شاگردش. یک چلا^۲ باید همیشه به تنهایی قدم بردارد. اوایل او به یک معلم که راه را به او نشان می‌دهد، متکی است. اما با رسیدن به مراحل بلوغ در این تعلیمات، مابقی راه را باید به تنهایی طی کند، چرا که از این بیعد معلم نمی‌تواند برای او کاری انجام دهد.^۳ جهان‌بینی سفیران روح، از سایر سیستم‌های مذهبی، کاملاً متفاوت است. زیرا که این جهان‌بینی طیف بسیار بزرگتری از علم را شامل می‌شود. دانش آنها بزرگتر و به دور از این جهان مادی است. دانش آنها راجع به خلقت و نظم هستی از مطالعه و کشف شخصی به دست آمده است. آنها با جزء جزء فضا از پایین‌ترین طبقات زمینی تا بالاترین طبقات بهشتی، آشنایی دارند. موارد غیرفیزیکی و ماورای حسی برای آنان همانقدر آشناست که رودخانه‌ها و کوه‌های کره زمین برای ما.

۱- یعنی چنین دوره‌ای همواره موقتی است و او همواره نمی‌تواند برای هدایت و مساعدت و نشان دادن اسرار جهانهای دیگر، متکی به کسی دیگر باشد. او باید خود را برای لحظه‌ای آماده کند که به خودش واگذاشته می‌شود. م.

۲- لفظی سانسکریت است، در انگلیسی معادلهایی چون Student (دانشجو) و یا Seeker (طلبه) دارد، اما پال توتیچل به عمد از این واژه استفاده می‌کند تا مفهوم آن مختص به اکتاگر باشد. م.

۳- این بدان معنی است که وجود سفیران روح در مراتب پایین فقط به منظور گذر دادن انسان از مراحل پایین تا مراحل بلوغ است که به آن خودشناسی یا معرفت می‌گوییم که با رسیدن به طبقه روح حاصل می‌شود، از آن بیعد دیگر به وجود سفیر روح احتیاجی نیست زیرا با رسیدن به این مرحله هر کسی در امر سفر روح تبحر پیدا می‌کند. م.

کسانی که قید زمان و مکان را شکسته‌اند، قادرند به کشف دانش آفرینش و نظم هستی و حتی در آن قلمرو که به آن قلمرو خدا می‌گوییم بپردازند. این عملاً یک دانش عام است، اما نه به آن معنا که به آسانی و در حد فهم یک انسان معمولی قابل تبادل باشد. ما هنگامی در طول راه نورانی به پیشرفت دست پیدا می‌کنیم که چیزها را آنطوری که هست بپذیریم و سعی کنیم از آنها، استفاده‌ای برای «الان» و «اینجا» ببریم. ما قابلیت آن را داریم که از ابعاد فراتر رفته و به جهانهای دیگر وارد شویم، جایی که تمام دانش به ما تعلق دارد و با گسترش آگاهی‌مان، تمام سؤالاتی که برای دریافت جوابشان عجله به خرج می‌دادیم، جواب داده می‌شوند و دیگر دست و پاگیر ما نخواهند بود. این سؤالات تا حد رضایت ما پاسخ داده می‌شوند. آنگاه است که ما دیگر به راهنمایی یک سفیر روح به عنوان یک همراه دائمی احتیاجی نداریم. او، سپس می‌تواند ما را به مسؤولیت خودمان رها کرده و به کمک کسانی بشتابد که در تلاش اکتساب یک جای پا در جهانهای معنوی هستند. از آن به بعد ما به طور محض به اختیار خود خواهیم بود، اما به عنوان یک روح، پاک و تزکیه شده‌ایم. ما در صحنه خودشناسی (معرفت) حضور خواهیم داشت و هیچ چیز قادر نیست در راه رسیدن ما به بالاترین اقلیم، یعنی خدانشناسی مانعی ایجاد کند. ما در ناحیه‌ای خواهیم بود که روح یک نماینده آزاد با احساس و خرد الهی است. در اینجا روح تشخیص می‌دهد که او هم به زودی یک سفیر روح شده و به عنوان همکار خدا، فعالیت خود را آغاز خواهد کرد.

روانشناسی خویش معنوی^۱

یادآوری این نکته جالب است که مطالعه کالبد معنوی انسان در جهان غرب به طرز غم‌انگیزی به دست فراموشی سپرده شده است. مسلماً، در جهان مادی افراد زیادی با روانشناسی معنوی انسان آشنایی ندارند. اوقات بسیار زیادی صرف توسعه عقلانی نوع بشر شده که محل بدی برای شروع شکفتگی خویش معنوی بشر نیست. بنابراین بیشتر ما در موقعیتی قرار داده شده‌ایم که از مطالعه در ارتباط با این طبیعت پا پس می‌کشیم، زیرا معتقدیم که چنین مطالعه‌ای ممکن است بسیار پیشرفته و یا بسیار مجرد باشد.^۲ گرچه این لزوماً حقیقت ندارد.^۳ ما تجربیات خود را باید از

۱ - Psychology of the spiritual self که می‌توان آن را «روانشناسی خویش معنوی» یا «روانشناسی روح» و یا «مطالعه رفتاری خویش معنوی» معنا کرد. توجه به این نکته لازم است که روح در جهانهای پایین دارای روان است - م.

۲ - عقل از عوامل مجرد خوش نمی‌آید و بیشتر مطلق‌گراست. عقل یکی از ارکان ذهن است. ذهن دارای ۴ رکن می‌باشد که رکن سوم را به نام عقل می‌شناسیم. ارکان اول و دوم ذهن، دریافت‌کننده علایم حسی‌اند. عقل به عنوان رکن سوم قضاوت‌کننده است و «آهنکار» که آخرین رکن ذهن است، مجری است و تصمیمات را اجرا می‌کند. عقل که آن را اکثراً با ذهن اشتباه می‌کنند و در انگلیسی بدان Intellect و در زبان سانسکریت آن را بودی Bodhi می‌نامند با مطلق سر و کار دارد. یعنی تمامی عوامل آن باید کاملاً شناخته شده و دارای محدوده معین و مشخصی باشد. به همین دلیل چون تجربیات و مطالعه عوالم معنوی مجرد است و برای هر کسی به ترتیبی خاص اتفاق می‌افتد، عقل معمولاً از آن دوری می‌کند. از طرف دیگر در عوالم بالاتر از جهان ذهنی، عقل ابداً عملکردی ندارد و چون آدمی همیشه تمایل دارد که ذهن خود را مسلط

سطح ذهن شروع کنیم. زیرا بسیاری از جنبه‌هایی که به آنها پرداخته می‌شود در رابطه با ذهن قرار دارند. این قدرتمندترین ابزاری است که در طبقه مادی، برای کمک به نائل آمدن به انسان داده شده است.

معنویت را نمی‌توان تعلیم داد، بلکه می‌بایست آن را کسب کرد. پس از آنکه شخص، اسرار معنویت را از استاد زنده حق (ماهانتا) فرا گرفت و در نتیجه از قوای زندگی سرشار شد، در تماس بودن با او دیگر ضرورتی نخواهد داشت. او می‌تواند در همه جا، حلقه اتصال با قدرت معنوی داشته باشد.^۴ او می‌تواند ملاقاتهای فراوانی در طبقات دیگر داشته باشد و گزارش سفرهای خود را ارائه دهد.

بنابراین اولین وظیفه انسان شناسایی خودش است. ما می‌توانیم، هر خدایی را که میل داریم پرستش کنیم، اما اولین وظیفه ما، مطابق تمام

بر اوضاع نگه دارد، در موقعیتهایی که احساس کند ذهنش در حال از دست رفتن است، دچار ترس می‌شود. این ترس هم یکی از احساسهای ذهنی انسان است و انعکاس آن روی کالبدهای دیگر به ترتیبی مشخص می‌شود. مثلاً در کالبد جسمانی روی قلب، تنفس و غیره اثر می‌گذارد. ترس، از نظر روانشناسی به عنوان یکی از عواطف در نظر گرفته شده است در حالی که ریشه آن ذهنی است. ترس یعنی آن احساس ناامنی که به انسان در هنگام روبرو شدن با یک خطه ناآشنا و یا هر عامل ذهنی ناشناخته برای ذهن، دست می‌دهد. در اینجا می‌گوید که چون توسعه ما در زندگی همیشه در جهت عقلانی است، هنگام صحبت از معنویات عقب می‌کشیم. چون در معنویات عقل آنچنان نقش مهمی به عهده ندارد - م.

۳- ذهن در قلمرو روح ظاهراً عملی انجام نمی‌دهد، ولی همان گونه که گفته شد، نردبان پله به پله برای رسیدن به چنین مراتبی را باید از مرحله ذهن شروع کرد. بنابراین مغایرتی که ما حس می‌کنیم، عملاً حقیقت ندارد و ترس ذهن برای از دست دادن اعتبار عقلانی‌اش کاملاً بی‌مورد است - م.

۴- حلقه اتصال در اینجا ترجمه واژه Link up است. در انگلیسی به هر یک از حلقه‌های زنجیر Link گفته می‌شود و به آن حلقه‌ای که دو حلقه اصلی را به هم وصل می‌کند Link up می‌گویند. در اینجا می‌گوید که چنین اتصالی با قدرت معنوی در واقع با یک برقرار می‌شود که همه جا هست. کسی که اسرار معنویت را از ماهانتا دریافت کرده باشد، می‌تواند بلافاصله این حلقه ارتباطی را برقرار نموده و از تمام موهبتها و رحمتی که در آن هست برخوردار گردد - م.

تعلیمات متافیزیکی و معنوی، این است که کشف کنیم، که و چه هستیم. خودشناسی، همانطوری که هزاران سال پیش سقراط گفت، اولین فرمان یک استاد حق است. این فرصتی بزرگ برای اکتشافی بزرگتر در هستی است، زیرا که ذهن انسان دارای ظرفیتی میلیونها بار بزرگتر از آن چیزی است که در حال حاضر از آن بهره می‌برد. دانشمندان ماتریالیست تأکید می‌کنند که یک انسان متوسط تنها درصد بسیار کمی از سلولهای مغز خود را مورد استفاده قرار می‌دهد. اگر ما قادر بودیم تمام مغز خود را بیدار کنیم، در حد معجزه، چنان قدرتهایی کسب می‌کردیم که تمام ناجیان و جادوگران را به تواضع واداریم. گرچه ما آنقدر تنبل و در بند اصول و آداب هستیم که بجز راحتی مادی خود به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کنیم.^۱ روانشناسی معنوی هر شخص یا آن چیزی که ما به عنوان دانش روح می‌شناسیم، اولین قدم اصلی برای موفقیت در سفر بیرون از بدن است. بنابراین پس از آنکه ذهن را تحت کنترل و تسلط روح درآوردیم، می‌توانیم تصویری داشته باشیم از اینکه فلسفه اکتکار درباره چیست؟ در غیر این صورت مانند این است که در تاریکی یا نی به طرف مرغابی‌ها تیر پرتاب کنیم.^۲

۱- دگم و آیین چیزهایی فیکس و ثابت هستند و انسان نسبت به آنها همواره عکس‌العمل مشخصی نشان می‌دهد. این ثابت بودن و این رفتار مشخص از پیش تعیین شده، به ترتیبی انسان را راحت می‌کند. چرا که او دیگر احتیاج به زحمت، خصوصاً زحمت ذهنی برای کند و کاو در این اصول و عقاید ندارد. مثل اینکه با اتکا به این آداب و رسوم و روشها، تکلیف او با جهت ماورایی زندگی کاملاً روشن شده است. و به این ترتیب با پرداختن به این اصول و عقاید و اجرای آداب و رسوم به آن، از اکتشافات و یا اکتساباتی جدید در خطه معنوی چشم‌پوشی می‌کند - م.

۲- این اصطلاح معادل تیری در تاریکی رها کردن است. اگر از این مرحله که ذهن را تحت کنترل روح درآوریم، نگذریم در واقع در تاریکی هستیم. دلیل آن نیز مشخص است. وقتی معیارها معنوی و معنوی باشند، ذهن بینش کافی ندارد. یعنی عوامل مطلق که به عنوان پارامترهای تعیین کننده مختصات در عالم معنوی، مطرح هستند وجود ندارند و بدون آن

بخش، بدن ظریفتری است که ما آن را به عنوان «سوخشام ساروپ»^۱ می‌شناسیم که در زبان هندو همان بدن ظریف معنی می‌دهد. دیگران آن را به عنوان «نوری ساروپ» یا کالبد نورانی می‌شناسند.

این کالبد، عموماً در میان دانشجویان موضوعات معنوی در غرب به عنوان کالبد اثیری^۲ شناخته می‌شود. کالبد اثیری، از بدن جسمانی سبکتر بوده و از نظر کیفیات ظریفتر می‌باشد و همانطور که بدن جسمانی در طبقه اول به عنوان غلاف روح عمل می‌کند، وجود کالبد اثیری، برای در برگرفتن روح در طبقه اثیری ضرورت دارد. این بدن از آن جهت بدن استرال^۳ نامیده شده که به چشم انسانهای روشن‌بین،^۴ مانند ستاره‌ها می‌درخشد. این کالبد در مالکیت و تحت کنترل ما است، گرچه اکثر اوقات، حتی از وجود آن نیز آگاه نیستیم.

این کالبد از طریق پنج حس خودش با بدن جسمانی و دنیای بیرون تماس می‌گیرد که ما آن را به عنوان تماسی از طریق کانالهای مراتب بالاتر می‌شناسیم.

گرچه هنگامی که مرگ بدن جسمانی فرا می‌رسد، روح معمولاً تا حد این کالبد عقب می‌کشد و در مکانی در طبقه اثیری در انتظار می‌ماند تا وارد بدن جسمانی دیگری شده و تناسخ دیگری در روی زمین داشته باشد. و این در صورتی است که روح ملزم به بازگشت باشد.

آنگاه او یک طفل تازه متولد را پیدا کرده و اگر تمام شرایط دقیقاً درست باشد، وارد آن جسم فیزیکی کوچک می‌شود تا شروع به طی کردن

وقتی که ما یک مسافر روح شویم و یا به آن مراتبی از خدا برسیم که همه چیز در محدوده قلمرو بالاترین همه چیزها واقع می‌شود، یاد خواهیم گرفت که چگونه قدرت دستکاری در نیروهای جهان پایین را به دست آوریم یا به عبارت دیگر قوانین طبیعت را تغییر دهیم، درست به همان گونه که یک راننده اتومبیل، مسلط به اتومبیل خودش می‌باشد. همچنان که هر کدام از ما استاد چیزهای مشخصی در این زندگی مادی هستیم، مسافر روح استاد این نیروهاست. هنگامی که به درجات خاصی می‌رسیم این قوانین می‌بایستی از ما تابعیت کنند، چرا که از آن به بعد ما دیگر دستخوش جریانات جزر و مد امور انسانی و معنوی نخواهیم بود.^۱

بخشهای حقیقی وجود انسان، عملاً کالبدهای متفاوتی هستند که انسان در طول اقامت خود در جهانهای پایین بر تن می‌کند. اولین بخش، جسم^۲ نام دارد که ما آن را به عنوان بدن فیزیکی و یا خویش حیوانی می‌شناسیم. این بدن جسمانی معمولاً به عنوان «ایستول ساروپ»^۳ شناخته می‌شود که در زبان هندو به همان معنای کالبد جسمانی است. این همان کالبدی است که به چشم دیده می‌شود، زخم برمی‌دارد، مریض می‌شود، مرگ را تجربه می‌کند و دوباره به زمین بازمی‌گردد. دومین

مختصات، ذهن در واقع کور است. مادامی که ذهنمان را تحت کنترل روح درنیآورده‌ایم، خودمان تحت کنترل ذهن خواهیم بود و هنگامی که ذهن گم شده باشد، ما در تاریکی محض قرار خواهیم داشت - م.

۱ - برای همین است که استادان حق همیشه بر قوانین طبیعت مسلط هستند، یعنی قوانین طبیعی از اراده آنان تابعیت می‌کند. استادان حق، قوانین طبیعت را بجز در موارد خاص خودشان تغییر نمی‌دهند. مگر در مواقعی که اکیداً آن را ضروری تشخیص دهند و یا بخواهند معجزه‌های صورت دهند - م.

۲ - Flesh به معنای گوشت تن است.

1 - Sukshsam Sarup

۲ - Astral body که ما آن را به عنوان کالبد اثیری یا کالبد استرال می‌شناسیم - م

۳ - Astral به معنای ستاره‌ای، اختری یا آسمانی است. که ما در اینجا Astral body را همه جا به

کالبد اثیری معنا کرده‌ایم - م

۴ - Clair voyant یا روشن‌بین کسی است که می‌تواند بیشتر از حد مادی ببیند - م

دوره‌ای دیگر در زمین کند.

درون کالبد اثیری و کاملاً متفاوت با آن کالبد علی^۱ قرار دارد که آن را «کاران ساروپ»^۲ می‌نامیم. از آن جهت این کالبد را علی می‌نامیم که نماینده کالبدی است که در آن تمام علتها و یا معلولهایی که ممکن است در زندگی بیرونی ما تأثیر بگذارند، جمع شده است.^۳ گاهی اوقات نیز به آن کارماساروپ^۴ می‌گوییم. کالبد علی در کیفیت همانقدر ظریفتر از کالبد اثیری است که کالبد اثیری از کالبد جسمانی.

کالبد علی، اغلب کالبد بذری^۵ نیز خوانده می‌شود. زیرا به غلافی می‌ماند که در آن، تمام علت‌های مربوط به کارمایی که باید در این زندگی پس دهیم، کاشته شده است.

۱ - Causal body یا کالبد علی

۲ - Karan Sarup

۳ - به عبارت دیگر این کالبد مانند آرشوی است که در آن کارمای انسان نوشته شده است - م.

۴ - Karma Sarup

۵ - Seed body یا کالبد بذری. تخم یا بذر، آینده را در خود نهفته دارد. چون در واقع شکفتگی‌اش در آینده است، یعنی درست است که بذر را امروز می‌کاریم، اما نتیجه‌اش را در آینده دریافت می‌کنیم. در کالبد علی انسان، وقایع مربوط به آینده به صورت بذر وجود دارند و هنوز شکفته نشده‌اند. وقایع گذشته به صورت تصاویر موجودند. اگر با زمزمه‌های خاص و روش‌های ویژه‌ای از طریق سفر روح به طبقه علی برویم به طرق خاصی می‌توانیم خود را به تصاویر گذشته زندگی خودمان نزدیک کرده و وارد این تصاویر شویم. در آن صورت در آن لحظه دوباره تصویری را که مربوط به زندگی‌های گذشته ماست، تجربه می‌کنیم. این همان سفر در بُعد زمان است. در واقع روح تنها می‌تواند یک لحظه را تجربه کند و توجه آن تنها می‌تواند معطوف به یک نقطه باشد. در واقع تجربه زندگی‌های گذشته مانند نظاره از بیرون نیست، بلکه آن لحظه دوباره تجربه می‌شود. اما آینده که حاصل فعل و انفعالات کارمیک انسان است تا حدی قابل تغییر است. یعنی کارمای آینده ثابت نیست مگر کارماهای جمعی و وقایع مهمتر و در مقیاسی بزرگتر که اهمیت بسزایی در زندگی عموم داشته و می‌بایستی اتفاق بیفتند. اما در موارد دیگر می‌توان تصاویر آینده را دید و از وقایع ناگوار پیشگیری کرد و این نیز خود یکی دیگر از فونکسیونهای سفر در بُعد زمان است - م.

غلاف بعدی به دور روح، آن است که ما به عنوان کالبد ذهنی^۱ یا «نیچ ماناس ساروپ»^۲ می‌شناسیم. بسیاری افراد آن را به نام تخم ذهن می‌شناسند. چرا که با «کاران ساروپ» یا «کالبد علی» که از کارمای تمام کالدهای دیگر انسان کشت شده، در انطباق است. اغلب ما تصور می‌کنیم که کالبد ذهنی همان ذهن عکس‌العملی و یا آن چیزی است که روانشناسها به عنوان ناخودآگاه می‌شناسند. این کالبد نگه‌دارنده گزارشی کامل از تمام تجربیاتی است که روح در اعصار بی‌پایان هستی‌اش، روی هر یک از طبقات جهان، پشت سر گذاشته است. همچنین تا حدی تشکیل دهنده کاراکتر یا مختصات شخصیتی انسان در جهان فیزیکی است و گذشته را در اختیار کسانی که قادر به خواندن پیشینه‌های آکاشیک^۳ باشند، قرار می‌دهد، و به همین ترتیب مشخص می‌کند که آینده هر فرد به چه صورت خواهد بود. ما معمولاً ذهن یا «ماناس» را به عنوان کالبدی اکیداً مجزا می‌شناسیم و این حقیقت دارد، چون ذهن به ترتیبی، یک غلاف دیگر به دور روح است، اما فقط به عنوان فرستنده پیامها و تأثیرات بین روح و سایر کالدها عمل می‌کند. به همین ترتیب علایم و تأثیرات را از کالدهای دیگر به طرف روح هدایت می‌کند. بنابراین ذهن چهارمین غلاف در ساختمان انسان است. کالبد ذهنی ظریف‌ترین و لطیف‌ترین کالدهاست و صرفاً به دلیل اینکه در رابطه نزدیکی با روح قرار دارد، نسبت به دیگر کالدها، از قدرتهای بزرگتری برخوردار است. این کالبد، آخرین کالبدی است که انسان قبل از وارد

۱ - Mental body یا کالبد ذهنی که در واقع اولین غلاف از داخل یا آخرین غلاف از بیرون

است - م.

۲ - Nij Manas Sarup نیچ یعنی درونی، ماناس یعنی ذهنی و ساروپ به معنی غلاف است - م.

۳ - Akashic records

شدن به طبقه روح از خود جدا می‌کند. آنگاه خود را به صورت روحی خالص نظاره می‌کند، روحی که از طریق درک و دریافت مستقیم و بدون اتکا به ابزار ارتباطی، عبادت و یا روشهایی دیگر که در طبقات پایین برای ارتباط با خدا، ملزم به استفاده از آنها هستیم، قادر است همه چیزها را بداند و از ضعف و شادی زندگی خالص، بهره‌ور شده و در جهانهای بالاتر زندگی کند.

فقط روح است که عمل دانستن و فراهم آوردن دانش الهی را به انجام می‌رساند. ذهن به خودی خود قادر به انجام چنین کاری نیست، زیرا که این رکن را دربر ندارد. او تنها فرستنده چیزهایی است که دریافت می‌کند. ذهن، در واقع، نوعی نیروی معنوی است که به عنوان ابزاری برای ارتباط با جهان پایین مورد استفاده قرار می‌گیرد. از آنجایی که روح دارای یک درک مستقیم است، به محض رسیدن به جهان پنجم، تمام دانش برایش آشکار می‌شود.^۱ ذهن، گاهی به دو بخش دیگر تقسیم‌بندی

۱ - در توضیح این جمله که «ذهن نوعی نیروی معنوی است» باید گفت: در اکتکار همه چیز به ترتیبی، معنوی قلمداد شده است. زیرا که این روح خداست که در تجزیه نیروی خودش به قطبین مختلف در طبقات مختلف، به صورت هستی‌های متفاوت و یا جهانهای متفاوت متجلی می‌شود. کلمه‌ای که گاهی مورد استفاده قرار می‌گیرد Spirit Material به جهانهایی گفته می‌شود که در آنها روح تبدیل به ماده شده است و چون تمام هستی، به هر حال تجلی روح خداست، هر نیرویی هر چند مادی هم باشد باز یک تجلی از علت یا عامل معنوی است که در روح وجود دارد و به عبارتی یک نیروی معنوی است. بنابراین، زمانی که از نیروها، انرژی‌ها و این گونه عوامل و عناصر غیر ملموس که در رابطه نزدیکتری با ماورا هستند سخن به میان می‌آوریم، از نظر فکر راحت‌تر می‌توان جنبه معنوی بودن را برای آنها در نظر گرفت.

روح خدا اولین تجلی است. اصولاً روح منشأ همه حرکتهاست و خارج از یک حرکتی در هستی وجود ندارد. بنابراین کلمه روح به یک منشأ همه هستی و حرکات است، اطلاق می‌شود و سوگماد در قالب یک است که هر گونه فعلیتی را آشکار می‌کند، چرا که سوگماد، خود هیچ گونه تجلی‌ای ندارد. یک در واقع مجموعه‌ای از تمام نوسانات زندگی است که گویی از مرکزی به طرف بیرون متشعشع می‌شود و در عین حال از دورترین حد و حصر هستی به طرف آن مرکز برمی‌گردد. یعنی در واقع نوسانات رفت و برگشت بر هم منطبق هستند، مثل دم و بازدم. منتهی

می‌شود. اولین بخش همان است که قبلاً نامش را «نیچ ماناس» یا «کالبد بذردهنی»^۱ گذاشتیم. این بخش، اولین غلافی است که در آن تمام اعمال ذهنی ما در طول زندگی‌هایمان در این جهان به ثبت رسیده است. بخش دوم، شامل «سانسکارا»^۲ آهای ماست که علایم تأثیراتی هستند که از زندگی‌های گذشته ما به نوعی متفاوت از کالبد بذردهنی وجود دارند. این کالبد را ما به عنوان کالبد سانسکارا یا خویش تأثیری^۳ می‌شناسیم. این کالبد، گاهی اوقات از طرف جویندگان علم‌الاسرار با بدن اثیری اشتباه گرفته می‌شود و آن را به عنوان کالبد عاطفی انسان می‌شناسند. واژه‌ای که من شخصاً به این کالبد داده‌ام، کالبد اتری است که باز هم اغلب از طرف بسیاری از نویسندگان با کالبد اثیری اشتباه می‌شود.^۴

هر دو در یک لحظه اتفاق می‌افتند و این گونه نیست که اول یکی و بعد دیگری. این نوسانات را می‌توان به یک ایستگاه رادیویی تشبیه کرد و یا کره‌های هم مرکزی که با انداختن یک سنگ به درون آب ایجاد می‌شود. به این ترتیب که در لحظه برخورد سنگ با سطح آب، امواج تشکیل شده به سمت بیرون حرکت کرده و یا برخورد به یک مانع به طرف داخل باز می‌گردند. اما در مورد نوسانات گفته شده در مورد یک، حرکت از داخل به سمت بیرون و از بیرون به داخل همزمان در سطح کراتی متحدالمرکز انجام می‌گیرد. در فواصل متفاوت از این مرکز، این نوسانات، طیف نوسانی خاصی از خود متجلی می‌کنند که این تشکیل دهنده طبقات مختلف است. آگاهی، اراده و تمام آن چیزی که ما به عنوان کیفیات حرکات و پدیده‌ها و به طور کلی زندگی می‌شناسیم، همه بر این موج سوارند و به اراده حق در هر طبقه پیاده و متجلی می‌شوند. بنابراین، همه چیز از حق و از این روح بزرگ است. این روح در انگلیسی، چنانکه قبلاً هم گفته شد، Spirit گفته می‌شود و گاهی از آن به روح القدس یاد می‌شود که البته درست است، اما تنها از طبقات ذهنی به پایین. پس در طبقات ذهنی به پایین یک همان روح القدس است - م.

۱ - Mental seed body یا کالبد بذردهنی.

2 - Sanskara

۳ - Impressional self یا خویش تأثیری.

۴ - یکی از معانی که برای اثر در دیکشنری فارسی دیده می‌شود، اثر است. اما این طبقه اتری که در اینجا مورد بحث است، طبقه اثیری نیست، بلکه طبقه اتری است که بالاتر از طبقه ذهنی است. طبقه اتری یا آسمانی (Etheric plane) در واقع همان طبقه اشراق است که چنانچه گفته شد تاریک است و نوری در آن وجود ندارد. این کالبد ذهنی که درونی‌ترین قسمت از غلافهای

صحبت کرد، مشخصه‌های آن را گفت و یا وجود تفاوت آن را با دیگر طبقات ذکر کرد. علت این است که تمام این تعاریف در قالب فعل و انفعالات ذهنی می‌گنجند. پس باید پایین‌تر از ذهن باشند تا بتوان راجع به آنان صحبت کرد.

چنانکه قبلاً هم گفته شد بین این دو طبقه در جهان هستی (منظور طبقه ذهن و طبقه روح است)، طبقه تبدیلی است که البته به عنوان یکی از طبقات قابل سکونت شمرده نشده است. گرچه یک سری از سفیران روح در این طبقه زندگی می‌کنند و حتی یک جلد از کتاب «شریعت کی سوگماد» در این طبقه وجود دارد که محافظ آن لاتی‌تسی است که از استادان حق قدیمی چینی است که در حال حاضر اکتکار را در معبد خرد طلایی واقع در آن طبقه تعلیم می‌دهد. البته بخشهای خاصی از این طبقه هستند که دارای نورند. بقیه این طبقه در تاریکی است، زیرا که در این طبقه یک نه هنوز به صورت خالص خودش تجلی دارد و نه به صورت تجزیه شده. به عبارتی دیگر یک نه به صورت یگانه و نه به صورت دوگانه در این طبقه متجلی نشده است. یعنی نه برای روح قابل حس است و نه برای ذهن. به همین علت، همان تأثیری را روی ذهن دارد که تاریکی. البته مجراهایی تونل مانند، با پهنای محدود از میان این طبقه گذشته و طبقه ذهنی را به طبقه روح اتصال می‌دهند. روح در سیر سفرش به طبقه روح حتماً باید از این تونلها بگذرد که البته لازمه‌اش آشنایی با این مسیرهاست. در یکی از این پهنه‌ها طبقه‌ای کوچک قرار دارد که نسبت به بقیه طبقات عظمت و جلال و شکوهی نداشته و همه چیز آن کوچک است. حتی معبد خرد طلایی که در این طبقه واقع شده، یک کلبه کوچک است. این طبقه را پال تونیچل طبقه اتری نامگذاری کرده و خود اثر را آن عنصر تجزیه نشده‌ای معرفی کرده که هنوز در حال تبدیل است. در حالی که اکثریت نویسندگان و محققان علوم ماوراءالطبیعه، اگر چه اثر را عنصر آسمانی می‌دانند، آن را به طبقه اثیری اطلاق می‌کنند. دلایلی این موضوع مختلف است ولی عمده‌ترین دلیل این است که اولین تجربه انسان بلافاصله بعد از تجربه عالم جسمانی، عالم اثیری است. اما به دلیل عدم وجود یک راهنما برای افرادی که بر حسب اتفاق به این طبقه می‌رسند، عالم اثیری با جهان نهایی یا صدرالمنتهی اشتباه گرفته می‌شود. از طرف دیگر چنین تصور می‌شود که تنها دو جهان وجود دارد، این جهان و آن جهان، که البته آن جهان با بهشت موعود اشتباه گرفته می‌شود. در حالی که نمی‌دانند که تازه به ابتدای راه رسیده‌اند. به همین دلیل است که عنصر تشکیل دهنده جهان استرال را به عنوان عنصر آسمانی شناخته‌اند. البته در مقایسه با جهان فیزیکی بالاتر است و به تعبیری آسمانی است، زیرا که بالای سر ما واقع شده، اما چنانچه اشاره شد، طبقه استرال (اثیری) یک طبقه دیگر از هستی است و ابتدای راه است بنابراین قبل از اینکه اثر به طبقات پایین برسد، عنصر هم نمی‌تواند به آن گفت. اصلاً نمی‌توان برای آن تعیین ماهیت کرد. تنها می‌توان گفت که ماده اولیه‌ای در حال تبدیل است که به قطبین تجزیه شود. در واقع ماده خام ماده استرا در عین حال در این طبقه، مجموعه آن چیزی که به عنوان دانش یا خرد و یا چکیده دانش الهی است وجود دارد. این دانش نیز مدوله شده و بر روی نوسانات یک که

روح است، نزدیکترین به اشراق است. در واقع به آن غلاف هم نمی‌توان گفت. کالبد سانسکرا که هیچ‌گونه جمعیتی ندارد، متعلق به طبقه‌ای است حد فاصل بین عالم روح و جهانهای پایین که در واقع مانند یک مبدل عمل می‌کند. ربازار تارز جهانهای ذهنی و ذهنی به پایین را Second grand division یا بخش اعظم دوم می‌نامد و First grand division یا بخش اعظم اول را شامل طبقه روح و بالاتر از آن می‌داند. همان‌گونه که بارها اشاره کردیم، اختلاف اساسی بین این بخشها در این است که در بخش اعظم اول که طبقات روح و بالای آن را در برمی‌گیرد، یک عنصری یگانه بوده و هنوز تجزیه نشده است. یا به عبارت دیگر کاملاً زتریک بوده و به قطبین تجزیه نشده تا از آن جهانهای خلق شده صاحب قوانین فیزیکی به وجود آید. قوانین فیزیک در جایی مطرح می‌شوند که چهار فاکتور مهم دخیل باشند: ماده، انرژی، مکان و زمان. پال تونیچل این چهار عامل را به همین ترتیب مطرح کرده و گاه کلمه «Mest» را در بیان این چهار عامل به کار می‌برد. در واقع کلمه Mest از ترکیب حروف اول این چهار عامل به زبان انگلیسی به وجود می‌آید که عبارتند از: Matter یا ماده، Energy یا انرژی، Space یا مکان و Time یا زمان. جهانهای پایین نیز گاهی Mest worlds گفته می‌شوند تا این چهار عامل جهانهای پایین بهتر به خاطر سپرده شوند. این چهار عامل لوازم اولیه فیزیک هستند و همواره لازم و ملزوم یکدیگرند. بدین معنی که هیچ یک بدون آن یکی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مثلاً انرژی به تنهایی و بدون ارتباط با جسم معنی ندارد. جسم هم بدون فضا بی‌معنی است. بُعدی که ترتیب اشیاء و اجسام را مشخص می‌کند، مکان نام دارد؛ که البته بُعد مکان در ریاضی به سه بعد فرعی تقسیم می‌شود. اینکه گاهی گفته می‌شود که «جهان سه بعدی است» اشتباه است. جهان فقط دو بعد دارد. بعد مکان و بعد زمان (که البته مکان به زمان تقدم دارد) بنابراین، طول و عرض و ارتفاع، ابعاد فرعی‌ای هستند که ما بر قوانین پرسپکتیو خودمان فرض کرده‌ایم. هر چه هست تنها بعد مکان است که در آن ترتیب اجسام یا اشیاء مشخص می‌شود. بُعد زمان هم مشخص کننده ترتیب وقایع است. خود در واقع ارتباطی است که اجسام با هم پیدا می‌کنند و برای تعیین موقعیت این وقایع است که ما از بعدی به نام بُعد زمان استفاده می‌کنیم. پس زمان عامل نسبی است و بدون واقعه زمانی وجود نخواهد داشت. به همین دلیل است که به نسبت تراکم وقایع، زمان تراکم می‌یابد. مثلاً در جایی که حرکت و سکون وجود ندارد، بُعد زمان آنقدر کشیده می‌شود که انگار زمان وجود ندارد. در First grand division یا طبقات بالاتر از روح هیچ یک از چهار عامل ماده، انرژی، مکان و زمان وجود ندارد. البته برای ذهن تصور اینکه بدون این عوامل زندگی وجود داشته باشد، بسیار مشکل است، اما این تنها برداشت ذهن است. ذهن کالبدی است که در جهان پایین مطرح شده، پس نمی‌تواند تصویری از جهانی بدون این عوامل داشته باشد. اصلاً ذهن با سر و کار داشتن با این عوامل است که وجود می‌یابد. به همین دلیل است که عوالم بالا و رای ذهنیات، استدلال، توضیحات و تعریف هستند و به همین دلیل است که هیچ‌گاه از طبقات بالاتر از روح چیزی به عنوان مشخصه داده نشده است. در مورد این طبقات هیچ‌گاه نمی‌توان مانند طبقات پایین‌تر

در مورد ذهن در ارتباط با دانش پژوهان ماوراءالطبیعه به مقدار زیادی آمیختگی واژه‌ها وجود دارد. ما اغلب در صحبت‌هایمان به ذهن معنوی، ذهن خدایی، ذهن اثیری، ذهن فیزیکی و بسیاری از واژه‌های گیج‌کننده دیگری اشاره می‌کنیم. ولی در واقع هیچ یک از اینها درست نیست. چون ذهن به خودی خود، آخرین غلاف لطیفی است که به دور روح پیچیده شده و آخرین کالبدی است که روح باید تا قبل از وارد شدن به اولین طبقه خالص با خود حمل کند. مادامی که ما در جهانهای پایین هستیم، می‌بایست کالبدهای گوناگونی را که غلافهایی به دور روح هستند، بخاطر وجود نوسانات هر طبقه همراه خود داشته باشیم. روح، در طول سفرش به جهانهای مادی، نمی‌تواند در مقابل نوسانات خشن جهانهای

از طبقه روح به طبقات پایین‌تر جریان می‌یابد، سوار می‌شود. البته چون این دانش از واسطه ذهن عبور نکرده، شامل ترتیب یا امر مقایسه و نیز هیچ یک از مقتضیات ذهنی نیست. چرا که هنوز به ذهن نرسیده، البته از بالا زیرا که فراتر از ذهن است. این همان اشراق است که در اینجا «دانایی» است و نه «دانش» به همین دلیل است که اشراق به آن بخشی از وجود انسان گفته می‌شود که به خودی خود می‌داند. البته ریشه کلمه اشراق، شرق است و شرق محلی است که از آن نور می‌آید. شاید بد نباشد به این مسئله اشاره کنیم که در اک، شرق، به عنوان جهت برای تمرکز توصیه شده است، البته شرق سمبولیک. چرا که شرق ما شرق کره زمین است و در سیستم منظومه شمسی، هر شرقی، خودش مرتباً در حال گردش است. اما از نظر سمبولیک، جهت مشخصی به دست ما داده شده تا ذهن بتواند جهت‌یابی و تعیین موقعیت کند. از طرف دیگر، شرق همیشه محل طلوع بوده است و این خود یک قانون است. حتی در منظومه‌های دیگر نیز آفتاب از سمت مشرق برمی‌آید. نور نیز خود به عنوان منشأ شناخته شده است و چون طلوع از شرق صورت می‌گیرد و ماهیت طلوع اشراق است به ترتیبی می‌توان گفت، موهبتی که به عنوان اشراق در انسان قرار داده شده در واقع همان دستیابی به نور است. در اینجا از اشراق به عنوان غلاف پنجم صحبت می‌کنیم که البته به آن ترتیب هم غلافی نیست. سانسکارها، یعنی تمام غلایم تأثیری که از زندگی‌های قبیل گرفته شده در اینجا دوباره به یک مبنای یگانه تبدیل می‌شوند تا در روح انسان به ثبت برسند، اما چون شامل زمان نمی‌شود هم متعلق به گذشته و هم متعلق به آینده است. این غلایم را ما به عنوان سانسکارا می‌شناسیم که در واقع Impressions و یا تأثیرات می‌باشد. کالبد مربوطه نیز Sanskara sarup یا کالبد تأثیری نام دارد. م.

پایین که در واقع بسیار پایین‌تر از نوسانات جهانهای خالصی است که روح یکی از ساکنینش است، طاقت بیاورد.^۱ بنابراین، برای حفظ خود، می‌بایست کالبدهایی را بپذیرد. این بدنها از عنصر ذهن کل ساخته شده‌اند که در واقع عنصر منفی است، چرا که در قسمتهای پایین طبقه برهماندا^۲ شکل داده می‌شود. ذهن در جهانهای پایین، بالاترین نظم ماده در جهان هستی است، اما از جهانهای اعلاهی روح خارج است. ذهن به نحو مناسبی قرار داده شده تا روح به هنگام نزول به نواحی مادی بتواند، تجهیزات لازم ذهنی را برای تماس با جهانهای مادی، همراه خود بردارد.^۳ این جهانی است که ما به نام براهم لوک می‌شناسیم که بخش تحتانی براهماندا، نقطه شروع بخش اعظم دوم است. اینجا محل سکناهی ذهن کل است و از این ناحیه است که تمام اذهان انفرادی مشتق می‌شوند و به همین ناحیه است که تمام ذهنها، باید، پس از جدا شدن از روح در سفرش به جهانهای معنوی بازگردند. همان گونه که روح از بالاترین جهانهای خالص معنوی یا روح کل نشأت می‌گیرد، ذهن نیز از نواحی‌ای به نام ذهن کل صادر می‌شود.

برای دوره‌ای که به آن اتحاد زمانی^۴ گفته می‌شود، قسمتی از این ذهن کل، به عبارتی، جدا می‌شود و جهت حفاظت به روح وصل می‌شود. آخرین کالبدها، خود روح است که در انگلیسی برای آن دو کلمه Soul و

۱ - یعنی جهانهای بالا دارای نوسانات بالاتر و جهانهای پایین دارای نوسانات پایین‌تری هستند، به عبارت دیگر فرکانس، تعداد ضربانها و یا تعداد ارتعاشات در جهانهای بالا خیلی بیشتر از جهانهای پایین است. م.

2 - Brahmanda Plane

۳ - یعنی کالبد ذهنی همان تجهیزات ذهنی است که روح برای تماس و ایجاد هر گونه برخورد در طبقات پایین نیاز دارد. م.

۴ - Time union. یعنی برای یک دوره زمانی با هم متحد می‌شوند. م.

Spirit به کار برده می‌شود.^۱ برای این مرکز درخشش الهی اسامی دیگری نیز وجود دارد: نفس برتر، فرشته نگهبان، آتما و یا تعدادی اسامی دیگر که توسط گروههای مختلف در نواحی مختلف جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این همان انسان واقعی است، جرقه‌ای از آن وجود الهی که ما به عنوان سوگماد یا خدا می‌شناسیم. در درون روح است که آگاهی سکنی دارد و به همین دلیل است که ما اغلب از آن به عنوان آگاهی الهی در انسان یاد می‌کنیم و یا آن را واحد هوشیاری می‌نامیم و یا اسامی دیگری که در رابطه با آگاهی هستند. تمام آنچه در هستی و در تمام جهانها وجود دارند، برای زندگی و فعالیتشان کاملاً تابع روح هستند. تنها به همین دلیل است که همه ما در تلاش بازگشت به شکل روح هستیم. بنابراین در سفر تصاعدی انسان به طرف آزادی و رهایی کامل همه چیز باید پس داده شده و یا دور ریخته شود. اگر بخاطر سفر موقت در جهانهای خلق شده پایین نبود، ما هیچ احتیاجی به این کالبدها و این ابزارها نداشتیم.

روح، به دلیل ظرافت فوق العاده نوساناتش نمی‌تواند با جهانهای مادی تماس حاصل کند، مگر آنکه در تطابق با طبقه خاصی که می‌باید در آن زندگی کند ابزاری در دسترس داشته باشد.^۲ و به همین دلیل است که خدا به خودی خود نمی‌تواند در جهانهای مادی تجلی پیدا کند و یا برای دادن دستورالعمل به کسی ظاهر شود. و به همین دلیل است که او برای پیش بردن منظورهایش در جهانهای مخلوق نیاز به سفیران روح، فرشتگان، مافوق فرشتگان و وجودهای دیگری دارد.

۱ - هر دو به معنای روح هستند. با این تفاوت که Spirit تنها به روح کل اطلاق می‌شود. اما به روح انفرادی هم Soul و هم Spirit گفته می‌شود. به عبارت دیگر Soul به روح کل اطلاق نمی‌شود - م.

۲ - زیرا که نوسانات روح بسیار بالاتر است و اگر قرار باشد که ابزارهایی وجود نداشته باشد، تماس و درگیری‌ای بینشان اتفاق نمی‌افتد - م.

اگر وجودی قصد داشته باشد که برای هر مدتی در جهان مادی باقی بماند به یک بدن جسمانی احتیاج دارد. اغلب به همین دلیل است که برخی از سفیران روح، برای رساندن پیام حقیقت به نیازمندی که در نواحی منفی^۱ زندگی می‌کنند، یک کالبد مادی را می‌پذیرند. فهم موقعیت روح در این جهان، اغلب از طریق کالبدهایش، بخصوص کالبد ذهنی، مورد قضاوت قرار می‌گیرد.^۲ این غلط است زیرا در بسیاری از اوقات ذهن

۱ - جهانهای منفی یا Negative regions جهانهای ذهنی و از ذهنی به پایین است. علت اینکه به این جهانها منفی گفته می‌شود (با وجودی که تعادل مثبت و منفی در همه جا وجود دارد) این است که اصولاً عنصر پوشیده و در مرکز است و تماس همواره با عنصر منفی است که در مدار عنصر مثبت در حال گردش است. بنابراین آنچه از بیرون مشاهده می‌شود، تنها نمایش عنصر منفی است. این شکل در واقع از همان شکل اتم متابعت می‌کند. اصولاً نوسانات بجز نوسانات اتم، چیز دیگری نیست. در ۴ جهان پایین، یک به دو قطب تجزیه شده که قطب مثبت در مرکز به دور خود می‌گردد و در مدارهای خودش قطب منفی را به گردش درمی‌آورد. ذهن نیز به همین شکل عمل می‌کند، منتهی با نوسانات بالاتر. اما از نظر سازمان وجودی، جسم با ذهن تفاوتی نداشته و هر دو شامل قوانین فیزیک هستند ولی هر یک به طیف نوسانی خود تعلق دارند. سرعت الکترون در جهان مادی ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است که تعیین کننده نوسان اتم است. اگر این ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر بر ثانیه به ۲۵۰۰۰۰ کیلومتر بر ثانیه تبدیل شود، مدارها بزرگتر می‌شوند، زیرا گریز از مرکز بیشتر می‌شود. آن وقت نوسان دیگری به وجود می‌آید. درست مانند دو موج رادیویی که با هم تداخلی ندارند، این دو نوسان نیز با هم تداخلی نداشته و هیچ کدام به وسیله دیگری حس نمی‌شود. این اختلاف نوسانات در طی طبقات به سمت بالا به چشم می‌خورد تا جایی که وقتی به جهان ذهنی می‌رسیم، نوسانات از لحاظ عددی قابل مقایسه با جهانهای پایین نیستند. در جهان ذهنی در مقایسه با جهانهای پایین تر، عنصر مثبت نمود بیشتری نسبت به عنصر منفی دارد. اما در جهانهای دوگانه، به هر حال همیشه تجلی منفی است. جهان ذهنی چون نزدیکترین جهان به روح است، مثبت‌ترین است. و از جهان ذهنی مثبت‌تر در خلق جهانهای دوگانه وجود ندارد. البته مثبت مطلق نیز وجود ندارد. بعد از جهانهای دوگانه آنچه هست خنثی است، نه مثبت است و نه منفی. چون اصولاً تجزیه صورت نگرفته است - م.

۲ - به عنوان مثال من شما را در رابطه با مشخصات کالبد فیزیکی تان می‌شناسم. اما تنها کالبد فیزیکی نیست و در واقع آنچه باعث تشخیص شما از دیگری هم می‌شود، مشخصات ذهنی و عاطفی شما هم هست. در اینجا نیز گفته شده که فهم موقعیت و تعیین هویت روح در این جهان معمولاً از طریق کالبدهایش و بخصوص کالبد ذهنی‌اش قضاوت می‌شود - م.

شدیداً تمایل دارد تا همه چیز را در جهان برای خود ساده کند.^۱ اما از طرف دیگر این در واقع موقعیت روح نیست زیرا که روح جزئی است از روح کل یا آن چیزی که ما به عنوان خدا می‌شناسیم و در عنصر یا ذات با او همجنس است. تحلیلی از ذهن می‌تواند به ما فهم بهتری از روانشناسی نفس معنوی انسان اعطا کند. روح می‌بایست در سفر به طبقات پایین، ذهن را مانند سایر کالبدها جمع‌آوری کند.^۲ این نزدیکترین کالبدها به روح است و بیش از همه کالبدها، برای برقراری تماس با جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، مورد استفاده دارد. البته جهانهای خالص معنوی را باید مستثنی کرد.^۳

به محض آنکه روح در اولین جهانهای روحی - مادی که پایین جهان ساچ خاند^۴ قرار دارند، قدم می‌گذارد، باید نقیصه داشتن یک ذهن را به خود ببیند.^۵ از لحظه‌ای که او پا به این جهان می‌گذارد، شروع به

۱- و برای همین هم هست که در چگونگی و کیفیت این قضاوتها سعی می‌کند از عوامل شناخته شده و ساده استفاده کند و بنابراین همیشه اشتباه می‌کند - م.

۲- یعنی ذهن هم، یکی از کالبدهایی است که روح در سفرش از بالا به پایین یعنی از طبقه معنوی به فیزیکی به دور خود جمع کند - م.

۳- یعنی این ابزار ذهنی را بیش از هر ابزار دیگری در برقرار کردن رابطه با جهانهای پایین به کار می‌برد اما در جهانهای بالا برای او استفاده‌ای ندارند - م.

۴- Sach Khand کلمه دیگری است برای موطن روح، اولین مرتبه از طبقات معنوی - م.

۵- در اینجا داشتن ذهن به عنوان یک نقیصه در نظر گرفته شده، زیرا ابزار ذهنی به هیچ عنوان نمی‌تواند تکاملی را که روح برای فهم و درک احتیاج دارد، برایش فراهم کند. و در واقع چون شامل بُعد زمان می‌شود و محدودیت دارد نمی‌تواند پاسخگوی گسترشی باشد که روح قابلیت جذب آن را در اختیار دارد. و بنابراین تمام روابط از آن به بعد باید از طریق ذهن گذر کند. البته باید گفت که این نقیصه از وقتی مطرح می‌شود که روح به مرحله انسانیت رسیده و به صورت انسان متجلی شود. چرا که در این مرحله، روح آنقدر تجربه کسب کرده و آنقدر تکامل یافته که بتواند به واسطه ذهن در مقیاس بسیار وسیعتری دریافت کند و با سرعت بیشتری میان‌بر بزند. در اینجا است که ذهن، به عنوان یک نقیصه و باری که روی شانه انسان سنگینی می‌کند، مطرح می‌شود. اما آن چیزی که مسلم است، این است که در بدو امر یک لازمه است، اما لازمه‌ای که

انباشتن کارما می‌کند. بنابراین می‌باید کالبدی دیگری به نام نیچ ماناس یا کالبد ذهن بذری^۱ به تن کند و پس از آن نیز کالبد دیگری به نام کاران ساروپ یا کالبد علی. روح، قبل از ورود به جهانهای مادی در طول سفرش، هیچ کارمایی نداشت، مگر کارمایی که توسط خودش کسب نشده بود، بلکه در ازل توسط خالق برای او تعیین شده بود.

در شرق این کارما را به نام «آدی کارما»^۲ یا «کارمای ازلی»^۳ می‌شناسیم. این کارما در تطابق با عمل نیروی خلاقه است که نور و صورت حقیقی است و عملکرد آن کمک است به روح برای حرکت به طرف طبقات مادی و شروع به انباشتن تجربه.^۴ این نهایتاً می‌تواند کمکی باشد به روح برای رستگاری و بازگشت به بهشت به عنوان یک روح مجرب که برای کمک کردن در اداره جهانهای پایین آمادگی دارد. حال روح در موقعیتی قرار داده شده که به اختیار خود تجربه کسب کند. این بدان معنی است که می‌باید قانون خودش را تأسیس کند و تقدیر خودش را بسازد. او شروع به برداشتن محصول کارمای خود و پرداختن کیفارش می‌کند. و به این ترتیب است که مسیر طولانی زندگی‌های مادی را آغاز

وقتی در مصدر حکومت واقع می‌شود، دیگر دست بر نمی‌دارد و بعد از آن به نقیصه تبدیل می‌شود - م.

۱- Mental seed body کالبد ذهن بذری. کلمه Seed یا بذر در اینجا به این معنا آورده شده که بذر تقدیری که هنوز شکفته نشده همه در این کالبد کاشته شده. بعد از این کالبد و بسیار نزدیک به آن، کالبد دیگری به نام کاران ساروپ (Karan Sarup) یا کالبد علی قرار دارد. گرچه از کالبد علی، علیت سرچشمه می‌گیرد اما انبار ذخیره آن باز کالبد دیگری است که نیچ ماناس نام دارد. کالبد علی مانند کالبدهای دیگر یک کالبد فعال است و تنها یک حافظه یا آرشیو نیست. آرشیو آن نیچ ماناس است.

2 - Adi Karma

3 - Primal Karma

۴- یعنی کارمای ازلی در حدی است که هر روحی در مطابقت با مفاد آن به جهانهای پایین بیاید و به اندازه کافی تجربه کسب کند و برگردد - م.

می‌کند تا اینکه نهایتاً به سمت خدا بازگردد. در تمام این فعالیتها ذهن او ابزار اصلی ساختن کارهای اوست، اگرچه ممکن است در مقاطعی اصلاً فعال به نظر نیاید.^۱ این ذهن است که همیشه در حال کار است، حتی تحت قانون علت و معلول، آن قانونی که برای ما در هر مرتبه‌ای که باشیم، کارها خلق می‌کند، مگر آنکه در مراتب بالا پذیرفته شده باشیم.^۲

۱- یعنی حتی در سکون محض انسان در حال خلق کارماست. ابزار ذهنی او در ساختن این کارما مناسبترین هستند - م.

۲- ممکن است سؤالی بدین شکل مطرح شود: «گفته بودیم که در سفر روح، تمام غلافهای روح به کناری نهاده می‌شود و روح بدون غلاف سفر می‌کند، آیا در طبقات پایین‌تر از طبقه روح، روح بدون غلاف می‌تواند باشد؟» پاسخ مثبت است. چنان که گفتیم روح این غلافها را برای حفاظت در مقابل نوسانات الکتریکی جهانهای پایین لازم دارد. از آنجایی که روح جسمیت ندارد و تنها یک مجراست، مادامی که در قیومیت بدن و کالبدهای خودش قرار دارد، به ترتیبی می‌توان گفت، هیچ‌گاه کالبدهایش را ترک نمی‌کند. حتی اگر فاصله‌ای دور با کالبدهایش داشته باشد، آن کالبدها برای روح جنبه حفاظتی دارند. چون همانطوری که روح مجرای است از جهان معنوی به جهان مادی، برای طی این مسیر به صورت عکس باید از طریق کالبدها گذر کرد تا به روح رسید بنابراین تمام تأثیرات دوباره از طریق کالبدها به روح می‌رسد. موقعیت هندسی و فیزیکی تنها برای ذهن ماست که اهمیت دارد. در حالی که در جهان خلقت موقعیتهای هندسی و فیزیکی اصلاً مطرح نیست. بنابراین مادامی که روح به کالبدها تعلق دارد، حفاظت لازم توسط کالبدها از پایین برای روح تأمین می‌شود. و تا موقعی که ارتباط نیروی حیات قطع نشده این جریان ادامه دارد. بنابراین گرچه روح و جسم در یک موقعیت قرار ندارند، چنین سپر حفاظتی برای روح وجود خواهد داشت. حال ببینیم از نظر موجودات طبقات دیگر این روح بدون غلاف چگونه دیده می‌شود؟ به شکل خودشان و یا شکل دیگری؟ موجودات (Entities) اگر سفر روح نکرده باشند، قدرت دیدن روح را ندارند. موجودات در هر کالبدی باشند، تنها با کالبدهای هماهنگ با خودشان می‌توانند ارتباط برقرار کنند. روح از آنجایی که خنثی است، نوسانات قابل حس ندارد. تنها در کالبد خود روح می‌توان روح را دید. یعنی موقعی که ارکان بینایی و شنوایی را از تمام کالبدهایمان قطع کرده باشیم و به محل اصلی اش یعنی خود روح، اطلاق کرده باشیم. تنها در این صورت است که این روح قادر به دیدن روحهای دیگر است. آن وجودها (Entities) نیز هر کدام در کالبد خودشان هستند و فقط در کالبدی که در تطابق با کالبد خودشان باشد می‌توانند حواسشان را گسترش دهند و نه در جهت دیگری. گذشته از اینها با تبحر در امر سفر روح و یاد گرفتن ۲۲ ویژگی یک، نامرئی شدن نیز میسر می‌شود. که این نامرئی شدن با انطباق نوسانات (که قبلاً صحبت آن را کردیم) صورت می‌گیرد که در این صورت شخص ممکن است

کالبدهایش را هم همراه ببرد ولی باز نامرئی باشد. این ۳۲ ویژگی که توسط پیروان یک کسب می‌شود، به غیر از نامرئی شدن Levitation (خنثی کردن نیروی جاذبه زمین)، سفر در بُعد زمان، Dejavu (خواندن تصاویر گذشته و یا طلب کردن فریمهای زندگی‌های گذشته هر فرد) و غیره را شامل می‌شود.

سؤال دیگری بدین شکل ممکن است مطرح شود که آیا ممکن است در طی سفر روح، یک یا بیشتر از کالبدهای انسان همراه روح سفر کنند؟ پاسخ منفی است. اگر سفر روح از طریق مانترهای یک باشد، هیچ یک از کالبدها همراه برده نمی‌شوند. کالبدهای مختلف وسایل ارتباطی انسان با جهانهای مختلف هستند. اگر کالبدها همراه انسان باشند، او قادر به انجام اعمال مکانیکی نیز خواهد بود. مثلاً اگر در طی سفر، کالبد اثیری تان را از بدن خارج کرده و همراه خود ببرید، می‌توانید فرضاً کالبد اثیری شخص دیگری را به قتل برسانید که در نتیجه کالبد فیزیکی او نیز به قتل می‌رسد چرا که ارتباط حیاتی از طریق کالبد اثیری برقرار شده است. و بنابراین اگر شخص چنین منظورهایی داشته باشد کالبدهایش را همراه خود می‌برد. اما در سفر روح تحت لوای تعلیمات اکتکار، تنها هدف، آموزش است. هدف از سفر روح تنها، فهم و درک است و قرار نیست که در طول سفر روح اتفاقی بیفتد. هیچ دخل و تصرفی نیز نباید در فعل و انفعالات مربوط به هستی انجام شود. بنابراین سفر باید منحصراً سفر روح باشد. مگر آنکه یک واصل حلقه‌های بالا به تأیید ماهانها تشخیص دهد که برای انجام عملی لازم است کالبدهای خود را همراه ببرد. در آن صورت با محافظت و در نظر گرفتن تمام محدودیتها و امکانات زمانی و مکانی، کالبد خود را به نقطه‌ای خاص منعکس می‌کند. کما اینکه بسیار دیده شده که یکی از استادان حق (که ممکن است در زمانی ماهانها بوده باشد) که هنوز فعالیت دارد، برای دادن پیامی به کسی از کالبدهای دیگران هم استفاده می‌کند. که البته اغلب کالبد حیواناتی نظیر گربه یا کبوتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع او بجای فراهم کردن یک کالبد مستقل برای خود که او را تا مستهلک شدن آن کالبد وادارد که در این طبقه زندگی کند، کالبد حیوانی قرض گرفته و در طبقه فیزیکی ظاهر می‌شود.

چنانچه گفته شد، گربه و کبوتر بیشتر از حیوانات دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که از قدیم کبوتر نقش قاصد را به عهده داشته است. پیامها اغلب از طریق نگاه و بدون کلام است. گاه دیده شده که از آن برخوردار به بعد در زندگی شخص سلسله اتفاقاتی می‌افتد که او بعدها به خاطر می‌آورد که مبدأ این اتفاقات فرضاً نگاه آن کبوتر بوده است و به تدریج معنای نگاه برایش روشن‌تر می‌شود. مطلب دیگر اینکه سفیران روح اگر مایل باشند می‌توانند کالبد فیزیکی‌شان را نیز با خود به نقطه‌ای دیگر منتقل کنند. مثلاً شمس گاهی در مواقع لزوم این کار را انجام می‌دهد. یکی از این دفعات هنگامی بود که تحت محاصره عده‌ای قرار داشت که قصد کشتنش را داشتند. او با سفر روح، از بالا خط محاصره را تشخیص می‌دهد و سپس کالبدش را به بیرون از خط محاصره منتقل می‌کند و سپس راه خود را ادامه می‌دهد و افرادی که به دنبال او

ذهن در واقع یک ماشین است زیرا که هیچ گونه قدرت تفکر، خودآگاهی و یا اختیاری از خود ندارد. ذهن شیئی است خودکار که وقتی روح در آن دمیده شود تا درجات بسیار بالایی حساس و قدرتمند می‌شود. از آنجایی که طبیعت ذهن مانند ماشین است، ناچار به انجام عملی است که روح می‌خواهد انجام دهد و خارج از الگوی روتینی که نفس جسمانی در اختیارش می‌گذارد، قادر به انجام کاری نیست.

ما به این عادت داریم که ذهن را صاحب خلاقیت بدانیم. در اینجا است که بسیاری از تئوری‌های متافیزیک سقوط می‌کنند، زیرا با بودن مثل یک ماشین، ذهن قابلیت خلق هیچ چیز را ندارد. هیچ اصالت و قوه ابتکاری نیز ندارد. ذهن، همان گونه که قبلاً اشاره شد، کالبد و یا غلافی است که وظیفه‌اش مخابره علایم و پیامها بین روح و سایر کالبدها و بالعکس است. ذهن تنها، هنگامی می‌تواند فعال باشد که توسط روح به تحرک درآمده باشد. در ادیان غربی و علوم ماوراءالطبیعه ذهن و روح به اشتباه مترادف شناخته شده‌اند. ذهن الهی یک واژه مشترک بین بسیاری از پیروان برخی تئوری‌های متافیزیکی است. از آنجایی که ذهن از ناحیه «داسون دوار»^۱ یکی از بخشهای تحتانی «براهم لوک» سرچشمه گرفته و از طبقات پایین برای سکونت استفاده می‌کند، نمی‌تواند به آن معنا که دانشجویان ماوراءالطبیعه در تلاش برای تفهیم آن هستند، الهی

بودند هر چه جستجو می‌کنند، موفق به یافتن او نمی‌شوند. این گونه اتفاقات برای شمس و دیگر سفیران روح بسیار می‌افتاده است ولی نه از آن صحبتی می‌شود و نه در نوشتجات قید می‌گردد. و یا از جمله این کارها پدیدار کردن روزی بوده است که در شرایط بسیار سخت که در شرف موت بر اثر گرسنگی بوده‌اند، بدین کار مبادرت می‌کرده‌اند که به آن To manifest opulence می‌گویند. یعنی متجلی کردن خوراک که در مواقع اضطراری چنین کاری می‌کرده‌اند و خوراک متجلی شده نیز معمولاً قرص نانی بیش نبوده است. چنین قدرتهایی نزد سفیران روح بسیار یافت می‌شده است چرا که تمام خلق خدا، سرانگشت آدم است - م.

یا مقدس باشد.^۱

از همه اینها گذشته، ذهن تنها یک جنبه منفی از حیات است و با نگاهی دقیقتر به «کل نیرانجان»^۲ و پیروانش، در می‌یابیم که آنها همچون ما صاحب ذهن هستند.^۳ به عبارت دیگر ذهن یک اصل اساسی در وجود انسان نیست، بلکه تنها وسیله‌ای است که بر دوش روح سنگینی می‌کند و جلوی نور و شکفتگی‌اش را می‌گیرد. اما مادامی که در این جهان مادی زندگی می‌کنیم، یک لازمه مطلق است. از آنجایی که ذهن مانند یک ماشین است، نه می‌تواند فکر کند، نه می‌تواند اراده کند، نه می‌تواند عشق بورزد، نه می‌تواند به خاطر بسپرد، نه می‌تواند رنج ببرد و نه می‌تواند هیچ گونه وجد و شعفی داشته باشد. اگر هم چنین خصوصیتی از خود بروز دهد، به این دلیل است که روح او را بنا به دلیلی که به نفع همه است، در جهت چنین حرکتی تحریک کرده است. به عبارت دیگر روح به خودی خود آن نیروی الکتریکی است که باعث حرکت ماده می‌گردد. بنابراین حرکت ذهن به عنوان یک ماده هنگامی صورت می‌گیرد که روح در آن جریان یابد. هنگامی که مجرا تمیز باشد، ذهن عکس‌العمل شدیدی در مقابل روح خواهد داشت. اما اگر انحرافات ذهنی بسیاری

۱ - در جمله قبل از «ذهن مقدس» یا «ذهن الهی» به عنوان واژه‌هایی معمول نام برد. در حالی که به اشتباه سعی می‌کنند که به ذهن تقدیس یا الهیت دهند. زیرا که اصلاً ذهن در طبقات پایین براهم لوک، جایی به نام «داسون دوار» متولد شده و شکل گرفته و به خاطر زندگی کردنش در طبقات پایین به آن صورت نمی‌تواند الهی باشد. منظور از جهانهای پایین همان جهانهای دوگانه مربوط به بخش اعظم دوم هستی است - م.

2 - Kal Niranjana

۳ - در حالی که کل نیرانجان قطب منفی هستی است. یعنی تجلی نیروهای منفی هستی یا به عبارت دیگر همان جنبه‌ای از دوگانگی که ما به عنوان شیطان می‌شناسیم. در اینجا گفته شده که «کل» و پیروان او هم دارای ذهن هستند، ذهنی درست شبیه ما. پس ذهن به آن صورت نمی‌تواند دارای صفات الهی باشد - م.

وجود داشته باشد، هر چه هم روح برای گذشتن از سد ارتباطی تلاش به خرج دهد و روی ذهن کار کند، امکان پاسخ به روح، از طرف ذهن، وجود نخواهد داشت.

نیروی **اک** در تماس مستقیم با ماده، همواره عکس‌العمل تیزی ایجاد می‌کند. بدون نیروی **اک**، ما هیچ گونه احساسی بر اثر وارد آمدن ضربه به گوشت تنمان نخواهیم داشت و به همین ترتیب درد را حس نخواهیم کرد. **اک** حتی علت انگیزه‌های جنسی‌ای است که در مردم جاری شده و باعث می‌شود که آنها نسبت به بعضی اعمال عکس‌العمل نشان داده و نتیجتاً تنازع بقا وجود داشته باشد. ما عادت کرده‌ایم که حرکت در بدن انسان را ناشی از ذهن بدانیم. اما این قضیه صحت ندارد. زیرا سیر فعالیت در تمام هستی توسط روح و تنها توسط روح، انگیزش می‌یابد. به هر حال، روح می‌بایستی از بسیاری از ابزارها در طبقات پایین استفاده کند و این دلیل بر این است که اندازه برای خدا ارزش دارد. عملکرد انسان بسان ابزاری است که از طریق آن، روح می‌تواند جریانی بزرگتر از هر ابزار دیگری در طبقات مادی داشته باشد. مقام این قابلیت‌ها به علت وجود ذهن است. ذهن خود به تنهایی زمینه آگاهی نیست و آن قدرت جاذبه‌ای نیست که روح خدا را به طرف انسان جذب می‌کند و به همین ترتیب از طریق ذهن نیست که روح خدا بر تمام جهانها جاری می‌شود. این زمینه آگاهی، عملاً روح انسان است و این روح است که باید پاک شود تا انسان توانایی دریافت تمامی جریان روح کل را پیدا کند. بنابراین ذهن ماده است، ولی در ترتیب عناصر بسته به طبیعت خودش بعد از روح واقع می‌شود.^۱ همانطوری که گفته شد، عملکرد اصلی ذهن این است که به عنوان یک ابزار برای روح کارکرد داشته باشد تا بتواند تمام

۱ - یعنی ذهن نزدیکتر به روح است - م

تماسهای روح را با جهان مادی برقرار سازد. ذهن، بنابراین ابزار بسیار مفیدی است به شرط اینکه تحت کنترل روح باشد. ذهن بهترین خدمتکار است اما تحت هیچ عنوانی یک ارباب نیست. در موقعیت یک ارباب، ذهن مانند یک اتومبیل بدون راننده است. هیچ اراده‌ای از خود ندارد، بجز آنچه ما به آن می‌دهیم. هیچ کاری بلد نیست، مگر کاری را که برایش آموزش دیده باشد. هیچ قدرت استدلال ندارد و صاحب عقیده و رفتار هم نیست.

ذهن را می‌توان از لحاظ عملکرد یا مرحله فعالیت به چهار بخش تقسیم کرد. گاهی این قسمت‌ها را به نام چهار آنتیشکاران^۱ می‌شناسیم که اسمی شرقی برای آنهاست. این چهار بخش ذهن عبارتند از: چیتا،^۲ ماناس،^۳ بودی^۴ و آهنکار.^۵

چیتا آن رکنی از ذهن است که از شکل، زیبایی، رنگ، ریتم، هماهنگی و پرسپکتیو الگوبرداری می‌کند. از میان اینها، از کیفیاتی که خوشش بیاید، لذت می‌برد و چیزی را که دوست نداشته باشد، شدیداً پس می‌زند. این علایم را چیتا، بیشتر از طریق چشمها و سایر ابزار حسی دریافت می‌کند و پس از قبول یا انتخاب آنچه دوست دارد، آن را به بودی رد می‌کند که ما آن را به عنوان عقل می‌شناسیم. ماناس عملاً عنصر ذهنی است. این، همان رکنی است که ما از آن در جهت ثبت علایمی که از طریق حواس بویایی، چشایی، شنوایی و لامسه دریافت می‌کنیم، بهره می‌بریم. مهمترین خصیصه ماناس مزه (یا حس چشایی) است. ماناس

1 - Antishkaran

2 - Chita

3 - Manas

4 - Buddhi

5 - Ahankar

هم در مورد تأثیرات ویژه به همان ترتیب عمل می‌کند که چیتا، مزه می‌کند، حظّ می‌برد، لذت می‌برد و آن چیزی را که دوست نداشته باشد دفع می‌کند. احساس و مزه^۱ در واقع یکی هستند و رکن ماناس هر دو را به صورت یک سری علامت ویژه دریافت می‌کند. البته عکس‌العملهایش خودکار هستند و از هر چیزی که در جهت لذت بردنش تربیت شده باشد، تمتع می‌برد.^۲ و به همین ترتیب عکس‌العملهایش فوری هستند؛ نه از مزه‌ای خوشش می‌آید و نه با آن مخالف است.^۳ و سپس این علایم را برای قضاوت نهایی به رکن بودی رد می‌کند. بودی رکن تفکر است.^۴ این رکن، عقل را در انسان به ظهور می‌رساند، آن نیرویی که از فکر به عنوان واسطه‌ای برای ارتباط با جهان خارج استفاده می‌کند. امروزه، عملاً بسیاری از مردم عادت دارند که ذهن و عقل را مترادف هم فرض کنند.

ذهن، تا اینجا که توضیح داده شد، ابزاری است منفی در انسان و با طبیعت ماشینی‌گونه‌اش به عنوان یک محل ذخیره برای بذر تمام افعال و کردار انسان عمل می‌کند. ذهن قادر به انجام هیچ کاری نیست، مگر عکس‌العملی که در مقابل روح انجام می‌دهد، هنگامی که تحت تأثیر

۱- مزه در واقع معنی سلیقه هم می‌دهد - م.

۲- یعنی از آن چیزی خوشش می‌آید که یاد گرفته تا خوشش بیاید - م.

۳- مزه، سلیقه و احساس همه از یک سنخ هستند، به این معنی که علامت تأثیری‌شان روی سیستم عصبی آدم یکی است - م.

۴- عقل بجز یک سری تصمیم‌گیری‌ها بر اساس منطقی نیست. منطقی هم از یک سری علایم تشکیل شده که بر حسب عادت در شبکه ذهنی جای گرفته‌اند. به همین دلیل منطقی هم قابل تغییر است. اگر شما را با فرهنگ امروزی‌تان در جامعه‌ای متفاوت با جامعه ما قرار دهند، بعد از مدتی به عادات و رسوم آن جامعه عادت می‌کنید و کارهایی خواهید کرد که در حال حاضر به نظر‌تان کاملاً غیرمنطقی به نظر می‌رسد. هر چه به آن عادت نداشته باشید با شبکه منطقی‌تان مخالفت می‌کند اما شبکه منطقی هم تغییر می‌کند و عقل انسان هم بر آن اساس تعیین می‌شود. به عبارت دیگر این عوامل تشکیل دهنده منطقی هستند که حاکم بر کیفیات عقلانی است - م.

واقع می‌شود. به همین ترتیب به صورت یک رابط برای رساندن پیامهای روح به سایر کالبدها و بالعکس عمل می‌کند.

فکر گرچه در طبیعت منفی است، هنگامی تشکیل می‌شود که روح ذهن را به تحرک درآورد.^۱ ذهن در مطابقت با یک الگوی خلاقه، اشکال مشخصی را تشکیل می‌دهد که این اشکال در طبقه‌بندی فرم خاصی به خود می‌گیرند. همینطور می‌تواند فرم سمبلها، افکار و مقاصدی را به خودش بگیرد که اینها در طبقه‌بندی ذهنی به چشم می‌آیند. سومین کاری که ذهن قادر به انجام است، تحریک کردن بعضی از الگوهای ذخیره شده در حافظه است، قسمتی از ذهن که ما آن را کالبد ذهن بذری می‌گوییم.

آن چیزی که ما به عنوان منطقی و دلیل می‌شناسیم تنها گرفتن یک الگوی رفتاری از زمینه‌های مشخصی چون علم و طبیعت انسان و غیره است و تطابق اینها با تجربیات فعلی‌مان و قوانینی که طبیعت یا اجتماع با آنها در تضاد است که اگر چنین باشد^۲ غیرمنطقی و بی‌دلیل جلوه خواهد کرد. به این دلیل است که ذهن عاشق منطقی و دلیل است، چرا که عاشق روتین است.^۳ بنابراین هنگامی که ذهن از طریق روح نیرو

۱- بنابراین ذهن و فکر اصلاً شباهتی به هم ندارند و به هیچ وجه نباید با هم اشتباه شوند. فکر عملکرد است. ذهن کالبد است، ماشینی است. کاری که انجام می‌دهد فکر نام دارد. هنگامی که ذهن در تماس با روح تحریک می‌شود فکر می‌کند - م.

۲- یعنی اگر در تضاد باشد - م.

۳- منطقی و دلیل همیشه بر اساس آن چیزی است که در ذهن به عنوان منطقی به ثبت رسیده باشد. هر چیزی را که ذهن پذیرفته باشد، دوباره درباره‌اش فکر نمی‌کند و پذیرش و رد هر چیزی منوط بر انطباق علایم رسیده با علایم موجود می‌باشد. ذهن به هیچ عنوان به خودش زحمت نمی‌دهد تا در شبکه منطقی‌اش تغییری ایجاد کند مگر پذیرش یا رد آن منجر به عواقبی آزاردهنده و یا خوشحال‌کننده شود و مرتباً هم تکرار گردد. بدین گونه به تدریج شبکه منطقی ذهن و در نتیجه اساس دلیل و منطقی تغییر می‌کند. تا ذهن به این مرحله نرسیده باشد میل دارد همیشه بر یک مبنا بیندیشد و این یکی از بزرگترین خطرات ذهن‌گرایی است. چنانچه انسان همواره در خطه‌اشنا بسر برد و با علایم آشنا برخورد کند احساس راحتی بیشتری می‌کند به این

ترتیب جلوی رشد ذهنی آدمی گرفته می‌شود. ذهن باید به همراه روح رشد کند چون قابلیت انطباق خود را با محیط تنها هنگامی می‌تواند حفظ کند که عادت به این تغییر را در خود از بین نبرده باشد. البته چنانچه گفته شد، ذهن همواره به عادات جاری اش علاقه دارد و کارهایش را با قدم گذاشتن در جای پای آشنا راحت‌تر انجام می‌دهد. بنابراین همیشه با تغییر مخالفت می‌کند، بخصوص چنانچه آدمی در انجام کاری ممارست به خرج داده و نتیجه‌ای نیز کسب کرده باشد، بالطبع علاقه‌ای نسبت به آن کار در خود ایجاد کرده است. حال اینکه این عمل تا چه حد مفید یا بیهوده باشد، تفاوت چندانی نمی‌کند. به همین دلیل است که جنبه‌های اعتقادی مردم بسختی قابل تغییرند زیرا که بر روی آنها مداومت بسیاری صرف شده است و برای مردم تغییر اساس اعتقادی‌شان بسیار مشکل است. یادگیری چیزهای جدید، جایگزین کردن آنها در ذهن و کامل کردنشان مستلزم توسعه شبکه منطقی و ایجاد دگرگونی یا ماجراجویی است که مورد پسند ذهن نیست. روح است که ماجراجوست و از ماجراجویی لذت می‌برد. چرا که در حین ماجرا مدام آموزش می‌بیند. ولیکن ذهن از روبرو شدن با عوامل ناآشنا و وقایع غیرمنتظره آکراه دارد چون یک ماشین است و ماشین بر اساس دسته‌ای از عملکردهای معین طراحی می‌شود. البته قابلیت انعطاف ذهن بسیار زیاد است. مثال می‌زنیم: چرخهای اتومبیل به منظور حرکت در مسیر مستقیم، چپ و راست طراحی شده است. حال چنانچه بخواهیم اتومبیلمان از پهلو نیز حرکت کند، تغییرات زیادی ضرورت خواهد یافت. ذهن نیز از همین طبیعت برخوردار است و تغییرات بسیاری را می‌طلبد. اما باید اقرار کرد که قابلیت انعطاف این دستگاه بی‌نهایت است. ذهن هم مثل ماشین میل دارد در همان مسیر آشنای پیشین حرکت کند. در عبارتی دیگر درباره ذهن این چنین گفته‌اند: ذهن ابزاری بسیار سودمند و کامل است، درست مانند یک اتومبیل ایده‌آل. ولیکن بهترین اتومبیل را انتخاب کرده، روشن کنید و بعد از گذاشتن در دنده یک آجر روی پدال گاز آن قرار دهید و خود از اتومبیل پیاده شوید. اینک مشاهده کنید اتومبیل چه جهتی را انتخاب می‌کند. ذهن نیز تا هنگامی که تحت فرمان روح نباشد در وضعیتی مشابه قرار دارد؛ فقط در مسیری قدم می‌گذارد که بر حسب اتفاق به آن سو کشیده شده باشد و برایش انتخاب وجود ندارد. انتخاب او بر مبنای تربیتی است که در راستای خوشایندها و ناخوشایندها کسب شده است. ذهن در واقع تشخیص و تمیزی در رابطه با انتخابی که می‌کند ندارد. از هر چه برایش لذتبخش باشد استقبال می‌کند. کما اینکه تمامی عادات ما ناشی از رفتار مکرر ماست که در طول زمان شکل گرفته است.

برای مثال، اگر دود سیگار را در صورت هر حیوانی قوت کنیم، فوراً خود را پس می‌کشد در حالی که آدمی سیگار می‌کشد چرا که ذهن او به این عمل عادت کرده است. همه عادات و الگوهای ما از ذهن ناشی می‌شود. ذهن از یک عمل (مثل سیگار کشیدن) تنها به این خاطر که تکرار شده است، لذت می‌برد بدون اینکه مفید یا مضر بودن آن را در نظر داشته باشد. چنانچه گفته شد قوه تمیزی برای ذهن وجود ندارد. مسأله فقط و فقط تکرار است.

می‌گیرد، می‌تواند «فکر» ایجاد کند و عملی که به این ترتیب انجام

چنانکه قبلاً هم اشاره شد، در روند ارتباط ذهن با روح تفکر پدید می‌آید. یعنی روح از ذهن به عنوان یک عامل واسط برای تماس با جهان بیرون استفاده می‌کند. طبق گفته حضرت علی (ع) که: «یک ساعت تفکر برابر هفتاد سال عبادت است.» در واقع تفکر عمیق، مدیتیشن (Meditation) و یا به مراقبه نشستن است. بدین معنی که توجه ذهن کاملاً در یک جهت مشخص، تمیز و تزکیه شده، هدایت شده و به تفکر پرداخته می‌شود. فکر عموماً یک قالب ذهنی به وجود می‌آورد. ذهن خود منشأ خلاقیت نیست ولیکن ابزار خلق را در دست دارد. بدین معنی که با فکر کردن قالبی به وجود می‌آورد که در طبقه اثیری قابل رؤیت است. افکار ما توسط کسانی که در طبقه اثیری زندگی می‌کنند، دیده می‌شود. به همین علت در آن طبقه برای اشکال فکری (Forms Thought) تدابیر استتار متفاوتی وجود دارد. کسانی که قادرند هاله (aura) انسانی را بخوانند، قادر به خواندن فکر هم خواهند بود و می‌توانند از روی اندیشه‌های وی از گذشته و آینده‌اش خبر دهند. در واقع این افراد از بینایی اثیری نیرومندی برخوردارند. البته دسته‌ای از اشکال فکری تنها در طبقه ذهنی قابل خواندن هستند.

گفتیم که ذهن از طرق تفکر یک قالب تصویری ایجاد می‌کند. مشخصات این قالب تصویری منطبق بر خواست و اراده کسی است که در حال تفکر است. اینکه اگر در ثابت نگه داشتن این قالب تصویری (خواست، آرزو و یا آرزوئی که بدان می‌اندیشیم) اصرار به خرج داده شود و این اصرار با اعتقاد شخص مبنی بر اینکه این تصویر قطعاً صورت تحقق به خود می‌گیرد همراه باشد، تردیدی وجود ندارد که این تصویر دیر یا زود به مرحله واقعیت در خواهد آمد و این اساسی و قانون دعا کردن را توضیح می‌دهد. چنانچه گفته شد، اگر در حین دعا ایمان داشته باشی که در همان لحظه دعایت مستجاب شده، یقیناً مستجاب خواهد شد. در اینجا نیز همان قانون حکمفرماست. یعنی اگر بتوان همان قالب فکری را که ذهن ایجاد کرده حفظ کرده، تردیدی در تحقق آن به خود راه ندهیم، مسلماً محقق خواهد شد. در اینجا، مسأله فقط مدت زمانی است که برای پر شدن این قالب ذهنی ضروری است. اگر به تمام پدیده‌های اطرافمان نظری بیاندازیم ملاحظه می‌کنیم که هر چیزی که به وجود آمده ابتدا یک قالب ذهنی بوده است. اما برای ایجاد این قالب نیازی به استفاده از ابزاری نظیر دست، پا و سایر اعضا نیست. مادامی که ذهن به تصور این قالب ادامه دهد، در جهت محقق شدنش فعال است. زیرا هر گاه قالبی در فضا و در نوسانات یک ایجاد شود، ناگزیر از پر شدن و به وقوع پیوستن است. منظور تجلی مادی این قالب ذهنی است (البته مشروط بر اینکه امکان تجلی‌اش در این واقعیت برقرار باشد) وگرنه این تصویر در طبقات دیگر به سرعت ایجاد می‌شود. عیسی در این رابطه می‌گوید: «اگر آرزو کنی که این کوه در مقابلت نباشد و ایمان داشته باشی که نیست، آنجا نخواهد بود.»

یعنی قالبی که ذهن می‌تواند از طریق تفکر ایجاد کند و اراده‌اش را در آن دخالت دهد، چنین قدرتی دارد. اساس فعل و انفعالات ذهنی در کتاب «ندای الهی: The Flute of God» توضیح داده شده است - م.

می‌دهد، تفکر نام دارد. به همین دلیل است که ما تنها در سکوت و عدم عوامل مزاحم می‌توانیم برای خود پُریدهای تفکر ایجاد کنیم.

رکن بودی، بنابراین، ابزار تفکر، تمیز و قضاوت است. به همین دلیل است که از دین بودا اغلب به عنوان مذهب عقل نامبرده می‌شود. دین بودا، به همان ترتیب که جنانا یوگا^۱ و تعداد دیگری از گروه‌های متافیزیکی و ادیان، علی‌الخصوص در این زمینه از ذهن (عقل) کار می‌کنند. پس از آنکه بخش بودی علایم و تأثیرات را از رکن قبلی، چیتا که عملکردش گرفتن علایم مربوط به فرم و زیبایی و رنگ و ریتم و هارمونی است دریافت می‌کند، عامل تفکر را به جریان انداخته و قوه تمیز ایجاد می‌شود و سپس تصمیم گرفته می‌شود که چه چیزی باید پذیرفته شده و چه چیزی باید رد شود.^۲ بعد از اینکه در مورد یافته‌های دریافت شده از دو رکن قبلی و یا هر کدام از حواس دیگر که ما می‌شناسیم، قضاوت شد، تصمیمات به قسمت نهایی ذهن که مجری دستورات است ارجاع می‌شود. این بخش از ذهن را ما به عنوان آهنکار می‌شناسیم. این بخش، تصمیمات سایر ارکان را از طریق رکن بودی دریافت کرده و دستورات را به مرحله اجرا می‌گذارد. این همان قسمتی است که ما به عنوان شاخه اجراییه ذهن می‌شناسیم. اینجا جایی است که انسان خود را از حیوان جدا می‌کند. زیرا در این رکن ذهن است که انسان خود را به عنوان بشر از طبیعت الهی تشخیص می‌دهد. در اینجا است که خود را به عنوان یک فرد می‌بیند و تفاوت‌های موجود میان

خود و چیزهای دیگر و افراد دیگر را تشخیص می‌دهد. همچنین این قدرت را در وی به وجود می‌آورد که بین منافع خود و دیگران در زندگی فرق بگذارد که اگر در این جنبه بیش از حد اغراق شود، منجر به غرور و خودپسندی خواهد شد.

مطالعه این چهار رکن اساسی ذهن اهمیت دارد زیرا که بسیاری از چراها را در ارتباط با انسان و اقامت موقتش در این جهان تشریح می‌کند. این بخش از روانشناسی معنوی است که دانشمندان ذهن‌شناس قادر به تشریح آن نیستند زیرا آنها هیچ‌گاه به ذهن جز از دریچه عمل و عکس‌العمل نگاه نکرده‌اند.^۱

تعداد انگشت شماری از روانشناسان هستند که به فلسفه شرق با عمق کافی و به منظور یافتن مفاهیمی نگریسته باشند که روشن‌کننده اعمال انسان در جستجوییش برای اقالیم بهشتی باشد.

بخش بعدی ذهن که ما مورد مطالعه قرار می‌دهیم، عامل تخریب است که هنگامی به مرحله ظهور می‌رسد که این چهار رکن اساسی ذهن، غیرنرمال و منحرف شده باشند. این عامل تخریب تشکیل‌دهنده یک نوع دوگانگی است که هر یک از عواملش، عاملی است دو گانه با یکی از ارکان چهارگانه ذهن. این کانالهای اعمال تخریبی که پنج عدد می‌باشند، نتیجه استفاده غلط از ارکان نرمالی هستند که در اثر حرکت رو به پایین نوسانهای مایا یا جهان ماده ایجاد می‌شوند و در ضمن با هر یک از غلافهایی که به عنوان کالبد، روح را پوشانیده‌اند، ارتباط دارد.^۲

۱ - روانشناسها با این گونه مطالب در مورد ذهن آشنایی ندارند. مطالعات آنها مختص به بررسی رابطه عمل و عکس‌العمل در ارتباط با ذهن می‌باشد، یعنی اینکه مثلاً در مقابل هر عملی عکس‌العمل ذهن چیست؟ بنابراین آنها فقط نسبت به عکس‌العملهای ذهن شناخت دارند و از ماهیت ذهن و ساختمان آن ابداً اطلاعی ندارند - م.

۲ - در مقابل هر یک از ارکان ذهن، همچون هر پدیده دیگری در جهان هستی، یک قطب

1 - Jnana Yoga

۲ - تمیز در واقع انتخابی است که با وجود فکر اتفاق می‌افتد. تمیز جزء عملکردهای عقل است و خود قسمتی مجزا از ذهن نیست. چنانچه گفته شد عملکردهای رکن بودی عبارتند از تفکر، تمیز و قضاوت - م.

درست همان ارکانی که توسط خدا برای استفاده انسان در جهت پیشبرد مقاصدش در سفر جهانهای پایین خلق شده‌اند، می‌توانند آنچنان خطازده^۱ شوند که به عوامل مخرب تبدیل شوند. بنابراین نام درستی برای آنها نهاده‌ایم: پنج نفسانیات مخرب طبیعت پایین. هنگامی که ذهن تحت شرایط نرمال و در محدوده درست فعالیتش عمل می‌کند از همان دستورالعملی تابعیت می‌کند که برایش منظور شده است. اما به محض اینکه کوچکترین انحرافی در روند طبیعی‌اش اتفاق بیفتد، این ارکان بسیار ظریف توسط آن پنج عامل مخربی که ما به عنوان نفسانیات می‌شناسیم تصاحب می‌شوند و آن وقت است که ذهن زمام امور را به دست می‌گیرد.^۲ این همان چیزی است که مذهبیبون بدان شیطان می‌گویند.^۳ اما تا هنگامی که روح کنترل ذهن را در دست دارد، این چهار رکن می‌توانند به درستی انجام وظیفه کرده و این نفسانیات در زندگی انسان ظاهر نمی‌شوند. اگر ذهن از کنترل خارج شده و توسط یکی از این

مخالف وجود دارد. به عبارت دیگر هر یک از این چهار رکن یک رکن متضاد دارند. یعنی به همان ترتیب که این ارکان جهت مثبت، زیست، سازندگی و آفرینش مطرح شده‌اند و وجودشان ضرورت دارد، قطبهای متضاد آنها نیز می‌بایست در جهت انهدام مطرح بشوند. به همین دلیل است که دو تصویر مثبت و منفی در حالت تعادل قرار گرفته و وجودشان امکان می‌یابد. هیچ چیز مثبت در این هستی وجود ندارد مگر آنکه قطب منفی آن نیز موجود باشد. به همین ترتیب است در مورد این ارکان ذهن و در اثر وجود نوسانات تحتانی جهان مادی که به آن مایا (Maya) یا Illusion (توهم) می‌گویند و تأثیر آنها روی چهار رکن ذهن، پنج قطب متضاد به وجود می‌آید که ارکان انهدامی و یا مخرب ذهن هستند - م.

۱ - خطازده، ترجمه واژه Aberrated است. Aberration معنایی گسترده‌تر از خطا دارد و در واقع نفس خطاست. وقتی چیزی دچار Aberration شود، روند حرکتی آن به نحوی خواهد شد که در آن همه چیز خطاست - م.

۲ - تا آن هنگام ذهن کنترل را در دست ندارد، بلکه عملکردهای روح را به مرحله اجرا می‌گذارد اما به محض آنکه کوچکترین انحرافی اتفاق بیفتد، ذهن مستولی شده و زمام امور را به دست می‌گیرد - م.

۳ - در واقع، شیطان ذهنی است که از حالت تعادل خارج شده است - م.

پنج فعالیت مخرب تصاحب گردد، جسم را با خود به راه نابودی و انهدام خواهد کشاند. این همان چیزی است که ما عموماً به عنوان زندگی در جهنم می‌شناسیم.

این پنج فعالیت مخرب عبارتند از کاما^۱، کرودا^۲، لوبها^۳، موها^۴ و آهنکارا^۵ که در زبان ما اینها را تحت عنوان نفسانیات جنسی یا شهوت^۶، خشم^۷، طمع^۸، وابستگی بی‌دلیل به زندگی مادی^۹ و غرور یا تکبر یا خودبینی^۹ می‌شناسیم. این پنج فعالیت عملاً در برگیرنده تمامی نفسانیات ذهنی هستند که گاهی اوقات ذهن را تصاحب کرده و باعث می‌شوند که از کنترل خارج شود.

ذهن خارج از کنترل بدترین نیروهای مخرب در جهانهای پایین است و عموماً منشأ تمام دردسرهای ما در هستی نیز هست. امپراتوری‌هایی که به خاطر ازدواج، نزدیکی دو انسان، پول، خرید دوستی و نقرتی که برای فتح دیگران به کار می‌رود فرو پاشیده‌اند، مثالهایی هستند از ذهن خارج از کنترل و اعمال این نیروهای مخرب روی آن. این وسیله یعنی ذهن، قدرتمندترین نیروهای منفی در اختیار روح در جهانهای پایین است و بنابراین باید در همه لحظات تحت کنترل باشد. این یکی از راههای تشخیص استاد حقی است که در زمینه آگاهی کل بسر می‌برد. او

1 - Kama

2 - Krodha

3 - Lobha

4 - Moha

5 - Lust

6 - Anger

7 - Greed

8 - Attachment

9 - Vanity

همواره ذهنش را تحت کنترل خود دارد.

تمام دردها و رنجها و غمهایی که ما به عنوان جنبه‌های پایین طبیعت می‌شناسیم، تنها یک وظیفه دارند که ما را دوباره به سوی خدا برانند. اما اگر می‌دانستیم که چگونه نیروهای ذهنی خود را بسیج کنیم، شاید تمامی جهان تغییر می‌یافت. تنها هنگامی نیروی روح انسان افزایش می‌یابد که انسان از لحاظ اخلاقی احساس مسؤولیت کند. تمام معجزات چیزی بجز اعمال ذهن نیستند. هنگامی که ذهن تحریک شده باشد، قابلیت انجام هر کاری را خواهد داشت، چه مخرب و چه سازنده. اما اگر ذهن به طریق صحیح بیدار شده، تربیت شود و از طریق روح بدان زندگی بخشیده شود، همان قدرتی را خواهد داشت که عیسی در نخستین روزهای پیامبریش دارا بود.

به هر حال برای آموختن این چیزها، شخص می‌باید دو جنبه اصلی از قانون تحتانی یا آنچه را که ما به آن قانون طبیعت می‌گوییم، بشناسد. اولین آن مسؤول بودن از لحاظ اخلاقی و دومین جنبه قابلیت شخص در کنترل ذهنش می‌باشد. در ادامه این روند او یک استاد و یا یک سفیر روح خواهد بود که نماینده خداست. او قادر است هر چه بخواهد در هر جهانی به مرحله انجام برساند، چرا که بر جهانهای قطب منفی مستولی شده است.

ذهن در جهانهای پایین قدرت بسیار بزرگی است. هر گونه تحریک، انگیزش و به هیجان آوردن ذهن در هر کدام از عملکردهایش، شکل فکری^۱ می‌آفریند که می‌تواند روی هر یک از طبقات دیده شود. هنگامی که این چهار رکن^۲ توسط هر عامل انگیزشی به حرکت درآیند، به طور

۱ - Thought form به معنای شکل فکری، فرم فکری یا قالب فکری است - م.
۲ - منظور همان چهار رکن ذهن است که قبلاً بحث شد - م.

خودکار شروع به ایجاد شکلهای فکری کرده و به دنبال آن بعضی حرکات موجی ذهنی را به وجود می‌آورند.^۱ این یک عمل خودکار ذهن است. ذهن، هیچ راهی برای صادر کردن فکر به طور مستقل از جانب خودش ندارد. به همین ترتیب نمی‌تواند برای هیچ گونه فرمول حرکتی، دلیلی بیاورد. ذهن می‌بایست در حیطة الگویی که قبلاً تثبیت شده حرکت کند. مثلاً به تبعیت از این الگوی روتین که عکس‌العمل خشم را در قبال بعضی تحریکات ایجاب می‌کند، در مواجهه با چنین تحریکاتی خشمگین خواهد شد.^۲

کودک با عادت ذهنی‌اش به طرف سنین بلوغ رشد می‌کند. عادات ذهنی‌ای که در شیارهای عمیقی که محل به انجام رسیدن اعمال ذهنی‌اش هستند، قرار گرفته است. بنابراین، اولین کاری که ذهن پس از تحریک شدن نسبت به یک عمل و شروع آن انجام می‌دهد، ایجاد شیاری است که ما به آن عادت می‌گوییم.^۳ ذهن، بعد از تکرار بسیار درون این شیارها به نرمی و روانی حرکت کرده و از اعمال خود نیز لذت می‌برد. اما هر کسی که در جهت عوض کردن این شیارها و عاداتها تلاش کند، متوجه خواهد شد که ذهن هر گونه تغییر را دفع می‌کند. انتقادی که مردم به دیگران به خاطر نحوه رفتارشان وارد می‌کنند از همین عادات ذهنی

۱ - این حرکات موجی ذهنی درست شبیه حرکات موجی است که در اثر برخورد یک شیء با سطح آب ایجاد می‌شود. فکر نیز به همین ترتیب ایجاد موج می‌کند - م.
۲ - بنابراین ذهن از عقل یا دلیل تابعیت نمی‌کند. بلکه از همان چیزی متابعت می‌کند که به عنوان الگو بدان داده شده است - م.
۳ - و این همان چیزی است که قبلاً در مورد ایجاد شبکه منطقی راجع به آن صحبت کردیم. ذهن بر اساس داده‌ها و آن چیزهایی که در این داده‌ها مشترک می‌یابد، بنیاتی منطقی درون خودش به وجود می‌آورد. در واقع جای پای، مانند همین شیارهایی که در اینجا صحبت شد، برای خود درست می‌کند که همیشه از آن عبور کند. هر چیزی که مخالف با آن باشد نمی‌پذیرد و این همان شبکه منطقی است - م.

سرچشمه می‌گیرد.^۱

ما حتی اگر بخواهیم، نمی‌توانیم جز این عمل کنیم، زیرا که اکثر ما راهی را انتخاب می‌کنیم که از طرف ذهنمان پیش پایمان قرار داده شده، مگر آنکه انگیزش جدیدی از طرف روح پا میان بگذارد.^۲ اما چنین چیزی در زندگی یک انسان متوسط زیاد اتفاق نمی‌افتد. زیرا اکثر مردم برده عادات ذهنی و آداب و رسوم هستند.

ذهنی بدون سؤال، آن چیزی را که به عنوان حقیقت یا عمل صحیح آموخته باشد می‌پذیرد. هیچ وقت نمی‌تواند چیز دیگری را بپذیرد مگر آنکه به او تحمیل شود. به همین دلیل است که با مطالعه راجع به هیپنوتیزم، این روش روتین ذهن بسیار غیرقابل فهم جلوه می‌کند.^۳ این به دلیل این است که عمل هیپنوتیزم، فعالیت بودی را از بین می‌برد و ذهن دیگر حتی بر اساس تجربیات شخصی خودش نمی‌تواند عمل کند. او تمام آنچه را بدو گفته می‌شود پذیرفته و باور می‌کند، بدون توجه به اینکه برای دیگران و یا خودش چقدر بیهوده ممکن است به نظر آید.^۴ استعداد یا نبوغ اغلب نتیجه ذهن تربیت شده تا بالاترین درجات

۱- سنتها را در نظر بگیرید که چقدر از هم متفاوتند. هنگامی که شخصی کاری را بر خلاف سنت انجام می‌دهد مورد انتقاد همگانی قرار می‌گیرد. زیرا خود عادت کرده‌اند که طبق آن سنت عمل کنند. بزرگترین اشکال آداب و رسوم همین تغییرناپذیری و عدم قابلیت انعطاف است که ذهن همواره کند باقی می‌ماند و قابلیت انعطاف در مقابل چیزهای غیرمنطقی را از دست می‌دهد. م.

۲- یعنی الگوی جدیدی از طرف روح اعمال شده و بر اثر تکرار جای خود را باز می‌کند تا ما بتوانیم بر خلاف الگوی قبلی عمل کنیم. م.

۳- زیرا در هیپنوتیزم شخصی دستوری را به ذهنی دیگر تلقین می‌کند و شخص تمام آن چیزهایی که در حالت عادی انجام می‌داده و برایش غیرمنطقی جلوه می‌کرده، اکنون انجام می‌دهد زیرا از طرف ذهن دیگری به او تحمیل می‌شود. م.

۴- این خود به دلیل این است که ذهن قدرت استدلال ندارد. به همین علت با از کار افتادن رکن بودی یا عقل و جایگزین شدن هر چیزی به جای آن، رکن آهنکار یا مجریه، جانشین عقل

می‌شود. هیپنوتیزم همین پدیده است! هیپنوتیزم چیزی بجز قطع رابطه بین بودی و آهنکار از یک طرف و چیتا و ماناس از طرف دیگر و برقراری این ارتباط از طریق هیپنوتیزور نیست. بدین معنی که هیپنوتیزور تمامی علایم و تأثیرات حسی را از طریق دو عامل گیرنده ذهن - چیتا و ماناس - به ذهن داده، عقل را در اختیار خودش گرفته و تصمیمات را مستقیماً از طرف خودش به آهنکار ابلاغ می‌کند. در این صورت است که هر چه به آهنکار داده شود، از سوی عقل قلمداد شده و توسط رکن آهنکار به مرحله اجرا گذاشته می‌شود. به کرات مشاهده شده است که در هیپنوتیزم شخصی را از زمین بلند کرده، پشت گردنش را روی لبه یک صندلی گذاشته و به او امر می‌کنند که در همان حال بماند و او نیز چنین خواهد کرد! این، نمایشگر قدرت ذهن است. در اینجا در واقع از قدرت ذهن و رکن آهنکار هیپنوتیزم شونده استفاده می‌شود. هنگامی که چیزی را به کسی تلقین کنید و او هم باور کند، آن چیز واقع خواهد شد. معجزات همگی به همین صورت رخ می‌دهند. مثلاً لویتیشن؛ Levitation که از جمله معجزات قلمداد می‌شود به واسطه همین قدرت ذهن تحقق می‌یابد. این معجزات چیزی جز باور بخش اجراییه ذهن نیست. در واقع باور هم نیست بلکه آهنکار تنها تصمیماتی را که از طرف رکن عقل به او می‌رسد، اجرا می‌کند. اینک می‌خواهد معجزه باشد و یا هر چیز دیگر. زیرا که ذهن بزرگترین قدرت در جهانهای هستی است. هیچ چیزی خارج از حیطه قدرت ذهن وجود ندارد. چنانچه ذهن بپذیرد که می‌تواند تمامی اتمهای کره زمین را منفجر کند، این نیت تحقق می‌یابد که البته در مقابل کل قدرت ذهن چندان به حساب نمی‌آید. پس، همان گونه که گفته شد، بالاترین قدرتها در جهانهای پایین قدرت ذهن است و این تنها با باور اتفاق می‌افتد. یعنی کافی است که رکن بودی (عقل) قبول کند و هیچ گونه شک و شبهه‌ای برایش وجود نداشته باشد. در هیپنوتیزم، این شک وجود ندارد زیرا که دستورات بدون اجازه شک کردن و از طرف هیپنوتیزور القا می‌شود و می‌بینیم که چه معجزاتی در همین پدیده اتفاق می‌افتد. مثلاً ممکن است حافظه شخص در طول مدت هیپنوتیزم برداشته شده و حافظه دیگری به جای آن گذاشته شود به طوری که او بر اساس حافظه جدید عمل کند. یا اگر در خلال هیپنوتیزم روتینی را به او بدهند و سپس او را به هوش آورند، تا لحظه‌ای که آن دستور را اجرا نکرده باشد، آرام نخواهد گرفت و این بدان علت است که آهنکار ملزم به اجرای فرماتی است که با واسطه عقل به او می‌رسد. بنابراین، چنانچه می‌بینیم، هیپنوتیزم به هیچ عنوان یک سفر روح نیست، بلکه تنها یک روش ذهنی است. به این ترتیب که موجهای ایجاد شده توسط ذهن، پیش از رسیدن به رکن اجرایی (که رکن چهارم یا آهنکار است) از طرف ذهن هیپنوتیزور دریافت شده و روی همان امواج، تصمیم هیپنوتیزور به رکن آهنکار ابلاغ می‌شود، درست مانند یک فرستنده و گیرنده. چنانچه گفته شد، آهنکار نه شک و تردیدی می‌کند و نه تصمیمی می‌گیرد. تنها تصمیمات دریافت شده از طرف رکن قبلی را اجرا می‌کند. این رکن از نقطه نظر قدرت هیچ گونه محدودیتی ندارد. به همین دلیل است که می‌گویند اگر یک طفل قابلیت انجام کارهای فیزیکی داشت، کارهای بسیار بزرگی را می‌توانست انجام دهد زیرا که یک کودک هر چه بخواهد

مهارت است. اما شروع آن با علایمی است که از روح دریافت می‌کند، همانطوری که موتزارت در سن چهار سالگی روی نوک انگشتان پایش بلند می‌شد تا دستش به کلیدهای پیانویی برسد که خواهرش تمرینات روزانه‌اش را بر روی آن انجام می‌داد. هر عادت ذهنی ممکن است به اکتسابی قابل توجه در موسیقی، نویسندگی، مجسمه‌سازی، نقاشی و یا هر کدام از رشته‌های هنرهای زیبا تبدیل شود. اما به هر حال ذهن در ابتدا می‌بایستی در جهت انجام خواسته‌های روح تربیت شده و به ابزاری جهت استفاده روح تبدیل شود. اگر ذهنی روی شی‌های بخصوصی به نحوی تنظیم شده باشد که اعمال سرچشمه گرفته از آن برای بدن مخرب باشد به این رویه غلط خود کماکان ادامه خواهد داد. ذهن به تحریکات ناشی از بعضی چیزهای خاص نظیر سکس، مواد مخدر، مشروبات و افراط در استعمال دخانیات علاقه دارد. به همین ترتیب انگیزشهای به وجود آمده در اثر خشم، تکبر و خودپرستی را نیز دوست دارد.^۱ ذهن، بدون در نظر گرفتن عواقب احتمالی از این گونه افراطها لذت می‌برد. مگر آنکه توسط ترس یا عامل انگیزش دیگری از طرف روح مهار شود.^۲ تنها هنگامی ممکن است ذهن افراطهای پیشنهاد شده را رد

با شدتی طلب می‌کند که ذهنش فوراً می‌پذیرد. به همین دلیل است که چنین قدرتهایی از کودک گرفته شده و بتدریج در مراحل رشد آگاهی به وی داده می‌شود. یعنی هنگامی که عقلش سر جایش آمد! چنین امکانی را می‌یابد. اگر به غیر از این بود یک کودک با خواسته‌هایش برای به هم ریختن جهان کافی بود - م.

۱ - گفته شد که خوشایندها و ناخوشایندها مربوط به دو رکن اول ذهن یعنی جیتا و ماناس است که این علایم را دریافت می‌کنند - م.

۲ - ترس یکی از عوامل مهار کننده تمام عادات ذهنی است و به همین دلیل است که در متن ادیان مرتباً از کبفر صحبت می‌کنند تا در مردم ایجاد ترس کنند. در مراحل اولیه همواره گفته می‌شود که از خدا ترس اما در مراحل عالی گفته می‌شود که به خدا عشق بورز - م.

کند که رکن بودی پا درمیانی کند.^۱ طبیعتاً اگر احساس درد کند، آن سیر حرکتی و فعالیت را بدون توجه به اینکه ممکن است در آینده به حالش مفید باشد، ترک می‌کند.

در بعضی مواقع این جنبه ذهن (بودی)، تا درجه‌ای از قدرت توسعه نیافته که برای کنترل انگیزه‌های ذهن کافی باشد. ذهن هیچ‌گونه اصول اخلاقی را نمی‌شناسد. زیرا راهی برای قضاوت ندارد، مگر آنکه رکن بودی تا این درجه توسعه پیدا کرده باشد. اگر رکن عقل برای به دست گرفتن کنترل کامل ذهن، به اندازه کافی تقویت شده باشد، همه چیز به قسمت آهنکار یا قدرت اراده بستگی پیدا می‌کند که برای به مرحله اجرا گذاشتن تصمیمات بودی قدرت کافی داشته باشد. بنابراین، چنانچه دیده می‌شود، این چهار رکن ذهن باید به تناسب و در هماهنگی با یکدیگر کار کنند تا بتوانند در کنترل ذهن مؤثر واقع شوند.^۲ در اینجا می‌توان دید که

۱ - این را می‌گویند عقل سلیم - م.

۲ - یعنی اساس، تعادل بین عملکردهای این چهار رکن ذهن است. زیرا که اگر در هر یک از اینها افراط شود و از حد خود گذر کند، فوراً به نفسانیات تبدیل خواهد شد. پس مهم است که همه به تناسب رشد کنند و قدرتهایشان متناسب افزوده شود. بنابراین در ذهنی که داده‌های مشخصی چون آداب و رسوم و غیره به آن داده شده و اجازه تفکر از آن سلب شده است، دو عامل عقل و اجراییه (بودی و آهنکار) ساکن مانده و مرتباً ضعیف می‌شوند. در این صورت ذهن همواره متکی به دریافت از بیرون خواهد بود و به یک ذهن پیرو تبدیل خواهد شد. چنین ذهنی تنها می‌تواند پیروی کند، نه می‌تواند از خود قریحه‌ای نشان داده و نه می‌تواند قدرت تصمیم‌گیری و یا اراده‌ای داشته باشد. این یکی از بزرگترین خطراتی است که اذهان را در جوامع بسته‌ای که با توجه به آداب و سنن آزادی، از افراد سلب می‌شود، تهدید می‌کند. و این خود یکی از عوامل پناه بردن قشر عظیمی از جوانان چنین اجتماعاتی به طرف مواد مخدر و فساد است. چرا که این گونه افراد هیچ‌گاه نمی‌توانند مستقلاً تصمیم‌گیری کنند و همواره به یک عامل انگیزش خارجی نیاز دارند تا از آن تابعیت کنند و قویتر از فساد و مواد مخدر هیچ چیز دیگری وجود ندارد. در جوامع سنت‌گرا، فردی که به سن بلوغ می‌رسد هیچ قدرت اراده‌ای از خودش ندارد. زیرا که همه چیز در الگوهای از پیش تعیین شده به او داده شده است. یعنی در واقع قسمت عقلاتی و ارادی ذهن هیچ‌گاه کاری انجام نداده‌اند و چنانکه گفته شد این یکی از بزرگترین خطرات زندگی در این

چرا ذهن از خودش هیچ گونه قضاوتی در ارتباط با اخلاقیات ندارد. زیرا تاریخ نشان می‌دهد که در تمرینهای مختلف افکار مختلفی به عنوان اخلاقی یا ضد اخلاقی معرفی شده‌اند.^۱ برای یک آدم‌خوار کشتن و خوردن دشمنش مسئله‌ای نیست، در حالی که در جامعه ما حتی فکر آن تا بدین حد موجب انزجار است.

مطالعات بسیار عالی «مارگارت مید»^۲ در مورد جوامع گوناگونی با طبیعت ابتدایی، نشان دهنده این بود که ایده‌آلهای اخلاقی و غیر اخلاقی آنها از یکدیگر تا چه حد متفاوت بوده و نیز این ایده‌آلهای، مانند روز از شب با اصول اخلاقی ما فرق داشته‌اند. بنابراین ما می‌دانیم که اخلاقیات مسئله‌ای است مربوط به رسوم، عاداتها و موقعیتها.^۳ تمامی عادات اجتماعی، مذاهب، سیاستها و اصول دینی بر اساس عادات ذهنی‌ای هستند که در شیارهایی قرار داده شده و از نسلی به نسلی دیگر انتقال داده شده‌اند. این عادات ذهنی خشک و غیر قابل تغییر هستند و اغلب باعث ایجاد جنگهایی می‌شوند که در طی آن میلیونها نفر به قتل می‌رسند. عادات ذهنی معمولاً ارباب نوع بشر می‌شوند. می‌توانیم بگوییم که تمام نژاد بشر برده عادات ذهنی است. شیار ذهنی ایجاد شده در یک شخص، پس از چند بار تکرار آنچنان عمیق می‌شود که در زندگی او حاکمیت اساسی پیدا می‌کند و به همین ترتیب روح در توانایی‌اش برای ایجاد تماس با آن شخص ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. روح نمی‌تواند با ذهنی که در طی سالیان عاداتی به این ترتیب برای خود تأسیس کرده،

جوامع است - م.

۱ - هر چه که ذهن را بدان عادت دهیم، اخلاقی تلقی می‌کند. ذهن به هیچ عنوان اخلاق شخصی ندارد - م.

۲ - Margaret Mead

۳ - یعنی ضرایب مکانی و زمانی در آن دخالت دارند و نه چیز دیگری - م.

تماس پیدا کند (مثلاً با افراد سالخورده)، مگر آنکه شخص ماورای تمام آرزوهایش به هر تلاشی برای رهایی از چنگ این عادات دست بزند.

ذهن اغلب به بخشهایی بجز این چهار عملکردی که دارد تقسیم می‌شود که عبارتند از: ذهن بالاتر و ذهن پایین‌تر. اما در روانشناسی معنوی به این ترتیب از هم جدا شده‌اند: اول ذهن پیندی^۱ یا ذهن جهان پایین است که در اعمال روزانه ما در این جهان مادی تجلی می‌یابد. دوم ذهن سوخشم^۲ است که بیشتر در طبقات اثیری کار می‌کند و سوم ذهن کاران یا نیچ ماناس است که به عنوان ذهن حقیقی یا علی شناخته شده و در طبقه برهماندا فعال می‌باشد.

این سه ذهن در تطابق با سه کالبد اساسی ما در سه بخش پایینی جهان هستند که در آنها انسان و کالبدهایش، هر یک در محدوده خودشان می‌باید بقا داشته باشند. هر یک از این بخشها را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش بالایی و بخش پایینی ذهن در تطابق با هر یک از طبقات. در هر طبقه‌ای تنها یک ذهن است که کار می‌کند، اما پایین‌ترین شکل هر ذهنی آن است که در بخش پایینی هر طبقه مشخص کار می‌کند.

ما در این جهان هر دو ذهن را در حال فعالیت می‌بینیم. ذهن تحتانی آن است که شیفته پول درآوردن، خوردن، شرب و افراط در هر یک از نفسانیات نفس تحتانی است. ذهن بالایی درگیر فعالیت‌های فکری مانند: فلسفه، ادبیات، موسیقی و نقاشی است. در اینجا بالاترین ذهنها، البته، نیچ ماناس است و پایین‌تر از آن هر بخشی از ذهن بیش از بخش قبلی‌اش توسط عناصر مادی مورد نفوذ قرار می‌گیرد تا آنکه به پایین‌ترین

1 - Pindi mind

2 - Suklsham

ذهنها می‌رسد که کمی بیش از یک حوزه الکترومغناطیس در این جهانی است که در آن بسر می‌بریم.

اما روح می‌بایست از طریق نور خودش عمل کند. تمامی هوشیاری، نور و صوت از طریق روح می‌آید، همان‌گونه که سایر خصوصیات معنوی. تمامی اینها از جانب روح به ذهن داده می‌شوند، همانطوری که یک نیروی الکتریکی از طریق یک سیم به یک لامپ داده می‌شود تا آن را روشن سازد.^۱ اما یک فکر ناخوشایند در مورد تمام اینها هست و آن اینکه روح می‌باید با یک نقیصه در این جهان زندگی کند، زیرا که قطب منفی محل اصلی زندگی او نیست. برای روح ضرورت دارد که برای تماس گرفتن با جهان خارج از طریق کالبدهای مختلف عمل کند و هر کجا که با مخالفت ذهن روبرو شد، چاره‌ای جز این ندارد که کناری ایستاده و ناظر سقوط و انهدام خود باشد. اینجاست که روح یک سفیر روح را به کمک می‌طلبد تا او را از درون این منجلاب نجات دهد.

از طریق مشاهده دقیق می‌توانیم دریابیم که چگونه پنج عمل مخرب ذهنی روی انسان مؤثر واقع می‌شوند. این پنج عامل توسط شهوترانی وارد عمل می‌شوند؛ بزرگترین لغزشی که ذهن می‌تواند به انسان تحمیل کند و البته کانالی است که او می‌تواند برای دعوت از این نفسانیات به داخل ذهن باز کند. هنگامی که این اعمال عنان اختیار ذهن را به دست می‌گیرند، عملکردشان شروع به ایجاد زنجیره‌ای از تقدیر^۲ بد برای فرد می‌کنند.

۱ - لامپ در اینجا تمثیلی است از ذهن. همانطوری که یک لامپ تا الکتریسیته دریافت نکند روشن نمی‌شود، ذهن هم بدون نور روح هیچ‌گونه فعالیت فکری و عقلانی درش وجود نخواهد داشت - م.

۲ - تقدیر یا کارما (Karma)

این پنج خواش نتیجه مایا^۱ هستند. اینها به انسان وعده‌های بزرگی از چیزهای شگفت‌آور سهل‌الوصولی می‌دهند. از جمله اینکه اگر بردبار باشیم و سعی کنیم با تمام موانع بر سر راهمان بجنگیم، ثروت، عمر طولانی همراه با شادی، عشق و لذتهای جسمانی نصیبمان خواهد شد. اما تنها ارمغان آنها تلاش خشنی است در مقابل جهان پایین، دره مرگ و یک دور بی‌پایان از تولدها و مرگها که منجر به گردش به دور چرخ هشتاد و چهار می‌شود.^۲

کاما یا شهوت، هر گونه عملکرد عادی است که بدان اجازه تقاضاهای غیرعادی داده شود و آن را به عاملی مخرب و تحقیرکننده تبدیل کند. کاما معمولاً به تمام اشتیاقهای غیرطبیعی جنسی اطلاق می‌شود اما مواد مخدر، الکل، تنباکو (دخانیات) و غذاها را نیز در برمی‌گیرد. کاما، تصور غلطی ایجاد می‌کند و دائماً این را به انسان القا می‌کند که جذابیتش از همه چیز بیشتر است و نیز اینکه انسان نباید به توصیه‌های روح در مورد خطراتی که بر اثر تکرار این عادات تهدیدش می‌کند وقعی بنهد.

بنابراین عملکرد اصلی کاما در این است که انسان را تحقیر کرده و او را تا حد اشتیاق حیوانی پایین آورده و در همانجا نگهش دارد. او انسان را وامی‌دارد که توجهش را روی مشترکات بین انسان و حیوان تمرکز بدهد. به خوبی دانسته شده که ذهن به روی هر چیزی تمرکز کند، جزئی از آن می‌شود. به عبارتی دیگر ما هر چه بیشتر شبیه چیزهایی می‌شویم که راجع به آن فکر می‌کنیم و هر چه تصور آن چیز صریح‌تر و روشن‌تر

۱ - مایا به معنی توهم است. این جهان را جهان توهم یا جهان مایا (Maya) می‌نامد - م.

۲ - چرخ ۸۴ نامی است که بودا به فلک و هستی داده. در آن هشت میلیون و چهار صد هزار گوناگونی کارما وجود دارد. (با ۸,۴۰۰,۰۰۰ زیستن متفاوت) که از معنی شروع شده و تا ذهنی بالا می‌رود. و هر صد هزار تای این زیستهای متفاوت را پوره چرخ می‌فرض کرده که کلاً ۸۴ پوره دارد و در حال گردش است - م.

انجام گیرد شباهت ما به آنچه در فکرمان است بیشتر می‌شود.^۱
کرودا^۲ یا خشم دومین از نفسانیات تاریک است. منظور آن عبارت است از برانگیختن نزاع، ایجاد اغتشاش و پریشان کردن توجه انسان با هدف بازداشتن او از تمرکز. خشم صلح را از بین می‌برد، عشق را خنثی می‌کند، نفرت برمی‌انگیزد و دوستان را به دشمنان تبدیل می‌کند. مقصود آن پایین آوردن انسان تا مرحله انهدام کامل است. بنابراین، خشم مجموعه آن چیزی است که ما به عنوان شیطان می‌شناسیم. خشم فرو می‌ریزد، می‌بلعد، نابود می‌کند، تضعیف می‌کند و تمام خصوصیات اصیل ذهن و روح را می‌سوزاند. او برای تمام کسانی که درش افراط کنند کارمای بد به وجود آورده و آنها را در بردگی خود نگه می‌دارد.^۳
تا هنگامی که خشم بر ذهن مستولی باشد، هیچ‌گونه پیشرفتی در طریق **معنوی** برای شخص ممکن نیست. خشم، خود را در قالب نقایبهای بسیاری ظاهر می‌کند. معدودی از اینها عبارتند از: افترا (تهمت)، سخن چینی، غیبت، بی‌حرمتی (هتاکی)، عیب‌جویی، انزجار، استهزا، بدخواهی و تندخویی^۴ و بی‌حوصلگی.
تنها محصول تابعیت از خشم در زندگی یک فرد، رنج و ذلت است.

۱ - و چون این خصوصیات مشترک میان انسان و حیوان است، هر چه بیشتر بدان فکر شود، بیشتر به سمت حیوانیت حرکت خواهد شد.

۲ - Krodha

۳ - در جایی دیگر از خشم به عنوان سرطان ذهنی نام برده شده و گفته شده که خشم جزء آن دسته از نفسانیاتی است که از یک زندگی به زندگی بعدی منتقل می‌شود و معالجه آن از سخت‌ترین کارهاست - م.

۴ - اینهایی که گفته شد، یک سری از فازه‌های خشم هستند، که البته تعداد این فازه‌ها آنقدر زیاد است که در کتابهای دیگر هر کدام پاراگرافی بزرگ را به خود اختصاص داده ولی در اینجا به ذکر مهمترین آنها بسنده کرده است. انسان اگر در خصوصیات خود بگردد چند تایی از این فازه‌ها احتمالاً پیدا خواهد کرد - م.

هیچ کس نیست که از عادت خشم پیروی کند و بتواند پیشرفتی در طریق **معنوی** داشته باشد. خشم یکی از کشنده‌ترین امراض انسان است و معمولاً به مصیبت‌های دردناکی منتهی می‌شود. خشم احتمالاً بیشتر از هر نفسانیت کشنده دیگر و مرض دیگری که می‌شناسیم غم و رنج برای این دنیا به ارمغان می‌آورد. هر کسی که در هنگام خشم سفر روح می‌کند، نتیجه بسیار کمی از انعکاس خود می‌گیرد، چرا که معمولاً به طبقات بسیار پایین طبقه اثیری که ساکنین آن پایین‌ترین وجودها هستند، منعکس می‌شود.

لوبها یا طمع یکی از سمی‌ترین نفسانیات است. مقصود طمع به بردگی گرفتن انسان برای چیزهای مادی زندگی و مخدوش کردن ذهن او برای ممانعت از دریافتهای ارزشهای بالاتر **معنوی** است. همانطوری که شهوت ما را در طبقه حیوانی اسیر می‌کند، طمع ما را به یک قدم پایین‌تر یعنی طبقه معدنی پیوند می‌دهد. طمع ما را به پرستش طلا و سایر فلزات گرانبها و جواهرات وامی‌دارد. با معطوف شدن توجه و عاطفه ما به سمت آنها، هویت ما در قالب اجسام مشخص می‌شود و تا موقعی که به جای **معنویت** به دنبال دولت یا ثروت باشیم، نتیجه آن بردگی خواهد بود.

همانطوری که شهوت تحقیر می‌کند و خشم می‌بلعد، طمع آگاهی انسان را سخت کرده و به بیرحم‌ترین برده‌دار در میان نفسانیات پنجگانه تبدیل می‌شود. هر ذهنی، تحت تسلط طمع به هوشی متحجر بدل می‌شود. برخی از فازه‌های طمع عبارتند از: دروغ‌گویی، دورویی، سرقت، ارتشا (رشوه دادن و گرفتن)، حيله‌گری و غلط‌اندازی.

موها یا وابستگی چهارمین از نفسانیات ذهن است. معنای آن وابستگی به یک چیز و یا احساس تعلق به یک شخص است. وابستگی،

احتمالاً فریبنده‌ترین و موذی‌ترین نفسانیات ذهن است. او در لباس احترام به روی ما می‌خزد و مقصودش به اسارت کشیدن ماست در قبال ارزشهای محیطی و اشتراکی به نحوی که روی آنها به غلط ارزیابی کنیم.^۱ پس از آنکه جذب آنها شدیم، دیگر برای هیچ چیز دیگر وقت نداریم. این دقیقاً منظور وابستگی است که یکی از بزرگترین جنبه‌های قدرت منفی است. این نقطه عطف مسامحه است؛ انتظار برای چیزی که قرار است ظهور کند، پیامبر موعودی که تمام بار را از دوش ما برمی‌دارد و البته هیچ وقت نخواهد آمد. این هیچ نیست مگر کاری که اسب عساری می‌کند و یا پریدن بدون نتیجه گنجشکی است در قفس. آخرین از پنج نفسانیات مهلک، آهنکارا یا خودپرستی است. این کلمه دو معنا دارد. اولین معنای آن یکی از ارکان ذهن است که به ما آگاهی از خود، قدرت تمیز خود از دیگران و من بودن^۲ اعطا می‌کند. این همان رکن است که دستورات بودی را در جهت منافع شخص اجرا می‌کند. اما از حالت طبیعی خارج شدن این رکن آن را به آهنکارا تبدیل می‌کند که خودپرستی یا خودبینی است.

آهنکارا از بزرگ‌نمایی خودش تغذیه می‌کند و هزاران راه مختلف دارد که ذهن را در فضایی همراه با احترامی بیش از آنچه شایسته آن است نگاه دارد. حق به جانبی یکی از بدترین قسمتهای خودپرستی ذهن است. انسانی که در خودپرستی غرق شده باشد، به ندرت دارای طبعی مزاحگو است. چرا که خودپرستی تاج خود را بر سر خود می‌گذارد و سرودهایی در

۱ - در این همنشینی‌ها ارزشهایی را برقرار می‌کند که در ظاهر ارزشهای والایی هستند در حالی که تنها وابستگی‌اند و ما به غلط آنها را ارزیابی می‌کنیم. مثلاً یک نفر به ملک و املاکش علاقه‌مند است ولی می‌گوید که من همه اینها را برای فرزندانم می‌خواهم. در حالی که اینطور نیست و او به جسم مادی این ملک و املاک علاقه‌مند است - م.
 ۲ - I-ness: من بودن.

مدح خویش می‌خواند.^۱ منظور اصلی خودپرستی ایجاد سدی در راه ما برای رسیدن به حقیقت است. چرا که او بزرگترین دوست خطاست.^۲ او کاملاً ما را گول می‌زند و در جایی که می‌بایستی راه خدا را جستجو کنیم ما را از خودراضی می‌کند. او به تأسیس و بنیانگذاری کیش و عقاید مذهبی و ساختن تشکیلات کمک می‌نماید. سپس از روی خودپرستی چنین می‌پندارد که بهترین راه را برای کسب حقیقت به دست آورده است.

آنهایی که خودپرست هستند، هر گونه تلاشی را در جهت روشنگری خودشان بشدت دفع می‌کنند. این همان خطایی است در انسان که جنگها را شروع می‌کند، نزاع میان ملت‌ها را تخمیر می‌کند و بذر نفرت جهانی را می‌پراکند.^۳

خودپرست به سرعت جبهه می‌گیرد و مانند فرد خشمگین بسیار حساس است و به هیچ وجه تحمل روبرو شدن با ضعف درون خویش را ندارد. به هر حال او بسیار عجولانه روی خطاهای دیگران انگشت می‌گذارد.

برخی از فازه‌های خودپرستی عبارتند از: تعصب، اعمال نفس، به رخ کشیدن مال و مکنت، پوشیدن لباسهای پر زرق و برق، ابراز رفتار تحکم‌آمیز، رئیس‌مآبی، سرکوفت زدن و عیب‌جویی. هنگامی که خودپرستی و خشم در یک فرد دست به دست هم دهند، او خود را در

۱ - انسانی که شوخ طبع باشد مجبور است خود را در مرتبه‌ای قرار دهد که با دیگران هم‌دیف شود و خودپرست چنین اتفاقی را دوست ندارد و بنابراین هیچ گاه مزاحگویی نمی‌کند - م.

۲ - این همان است که در اسلام بدان شرک گفته شده است - م.

۳ - یکی از بهترین راههای تحریک حس خودپرستی این است که در غالب بعضی شعارها به شخص نفرت القا کنند تا فوراً شمشیر به دست گرفته و حاضر باشد هر کسی را که بر سر راهش قرار می‌گیرد جدا کند - م.

همه چیز بالاترین فرد انسانی تصور می‌کند.

بنابراین، هر کسی که در تلاش انجام سفر روح است، ابتدا می‌بایستی نگاهی به پنج نفسانیات ذهن خود انداخته و شروع به تصحیح آنها نماید. او به راحتی می‌تواند با پیش گرفتن این فضائل در جهت خنثی کردن نفسانیات خود برآید: عفت، بخشش، قناعت، تبعیض، عدم وابستگی و فروتنی.

بنابراین ما می‌توانیم نژاد بشر را به دو بخش تقسیم کنیم.

اول آنهایی که از اوامر ذهن خود پیروی می‌کنند، تابع هوی و هوس هستند، آنچه را دوست داشته باشند به انجام می‌رسانند و بخاطر این انتخاب در چرخه مرگ و زندگی رنج می‌برند. دوم آنهایی که از اوامر روح پیروی می‌کنند و از طریق سفر روح تا مراتب بهشتی، جایی که نور و خرد و آگاهی وجود دارد، بالا رفته و به آزادی دست پیدا می‌کنند.

ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم از اوامر **یک** متابعت کنیم.^۱

۱- درباره نفسانیات پنج گانه در کتاب سرزمینهای دور (Far country) به تفصیل صحبت شده است. در این کتاب رینارتارز راجع به تمام فاهای این نفسانیات مفصلاً صحبت می‌کند. سرزمینهای دور شامل ۱۲ دیسکورس است که رینارتارز در کلبه خودش در هندوکوش برای پال تونیچل بیان می‌کند. هر دیسکورس یک فصل از کتاب را تشکیل می‌دهد. فصلی که راجع به نفسانیات صحبت می‌کند، Worship of kali یا پرستش کالی است. کالی (کالی) آن خدای مؤنث هندی‌هاست که ۶ دست دارد و همیشه مجسمه‌اش از آهن است. اصولاً عصر آهن را کالی یوگا (Kali Yuga) می‌نامند. کالی (کالی) در واقع یکی از تجلی‌های نیروی آفرینش است که در قالب مؤنث جلوه می‌کند. هنگامی که نیروها از طبقات بالا به طبقات پایین جاری می‌شوند پس از آنکه از مرحله اتوری رد شدند به عوامل دوگانه تجزیه می‌شوند. مثبتشان در قالب برهم جلوه می‌کند که در واقع خدای همه ادیان است و اسامی دیگرش: یهوه، الله و اهورامزدا است. و منفی آن در قالب کالی (کالی) ظاهر می‌شود. م.



اصول اساسی اِکِنکار

رمز سفر روح، جدایی روح از بدن، از سه اصل اساسی و بنیانی تشکیل شده است. سه پایهٔ مثلث این اصول عبارتند از: تفکر، نور و صوت. هر یک از این سه دارای نقشی در ترک ارادی بدن و بازگشت به آن می‌باشند. تا هنگامی که علاقه‌مندان به هنر سفر روح به اراده، با این سه عنصر اساسی آشنایی نداشته و آنها را به عنوان مجموعه‌ای از وسائط به کار نگیرند، موفقیتشان به سه جهان قابل رؤیت محدود خواهد بود.

تفکر، آن اصلی که به عنوان فعالیت می‌شناسیم، توسط قوهٔ تخیل به انجام می‌رسد. با قرار دادن نیتمان در موقعیت یا عملی خاص، کالبدهای درونی‌مان در محدودهٔ سه جهان اول، دنباله‌روی فکرمان خواهند بود.^۱ نیت اصلی در این است که با یک سفیر روح که می‌تواند ما را در کسب تجربه در حالت خارج از بدن یاری دهد، ارتباط برقرار کنیم.^۲ بخش دوم

۱- منظور از سه جهان اول، سه جهان بعد از جهان مادی (Physical) است که به ترتیب عبارتند از: جهان اثیری (Astral Plane)، جهان علی (Causal Plane) و جهان ذهنی (Mental Plane) یا قرار دادن نیت روی هر یک از این کالبدها، فکر در همان موقعیت و محدوده ایجاد شده و سفر در یکی از این سه جهان پائین آغاز می‌شود. م.

۲- ماهانتا (Mahanta) و هزاران هزار سفیران روح به نیت خیرخواهی و کمک به نسل بشر همواره آمادهٔ یاری رساندن هستند. تنها کافی است از طرف ما اجازهٔ این کمک بدانها داده شود. چون بدون صدور این اجازه سفیران روح هیچ‌گونه دخالتی در امور هیچ‌کس نمی‌کنند. آن کسی که بدون اجازهٔ شما و بدون آنکه از او خواسته باشید یا در میانی کند سفیر روح نیست. در موارد

از این سه اصل با نور هستی مربوط می‌شود که به نوبه خود مطالعه‌ای کامل است. طبیعت حقیقی این پدیده در این است که برای آنانی که به اندازه کافی خوشبخت هستند که نور را در شکل خالص دریافت کنند، خرد، عشق و برکت به ارمغان می‌آورد. این نور اغلب به صورت یک شعله گلی رنگ، مانند ردایی به دور شخصی که به عنوان کانال انتخاب شده می‌پیچد. یکی از موارد این چنینی برای ادوارد کارپنتر^۱، یک عارف قرن ۱۹ پیش آمد، که با دریافت این نور تصور کرد که در همسایگی‌اش آتش‌سوزی شده. تا اینکه کشف کرد که این نور تنها در اطراف خودش و فقط برای خودش قابل رؤیت است.

نهایت دیگر آن به صورت درخشندگی تابناکی است که خود را به دور شخص می‌پیچد، همانطوری که برای سائول تارسیس^۲ در مسیرش به دمشق اتفاق افتاد و تا چند روز او را کور کرد. بعدها او به عنوان پاولس^۳، رهبر بزرگ کلیسای مسیحیت، ظاهر شد.

نور خدا، هنگامی که خود را از طریق روح در یک فرد ملاقات می‌کند، تبعیض قائل نمی‌شود. این نور بر هر کسی که باز بوده و آماده دریافتنش باشد جلوه می‌کند. سنت تیرزای آویلا^۴ از یک خانواده ثروتمند و نجیب‌زاده بود ولی نور را دریافت کرد. مارکوس آئورلیوس^۵ امپراتور روم

استثنایی فرشتگان این عمل را برای شخصی که آمادگی یک جهش و یا انجام عملی خیر برای نسل بشر را دارد ولی مسامحه می‌کند، انجام می‌دهند. تنها با نیت پاک و خواستن می‌توان یک سفیر روح را خبر کرد. نیت باید کامل باشد چون افکار و نیت قابل رؤیت می‌باشند - م.

1 - Edward Carpenter

۲ - Saul of Tarsus پاولس رسول که در راه دمشق به روشنگری رسید - م.

۳ - سنت پاول پاپولس رسول در واقع بنیانگذار و تدوین کننده دین مسیحیت است - م.

4 - St- Teresa of Avila

5 - Marcus Aurelius

در هنگام لشکرکشی در صحنه جنگ نور را دریافت کرد. جورج فاکس^۱ مؤسس کواکریسم^۲ هنگامی که در زندان بود توسط این نور برکت داده شد.

صوت سومین و مهمترین بخش از این سه اصل اساسی در مطالعه سفر روح است. صوت یم اصلی تمام ادیان و نیروی آفریننده و حفظ کننده تمام جهانها، از جمله جهان مادی است. هنگامی که قدیس یوحنا^۳ در ابتدای انجیل نوشت که کلمه خدا بود و همه چیز از آن ساخته شده بود و بدون آن هیچ چیز وجود نمی‌داشت، از جریان صوت صحبت می‌کرد که در تمامی کتب مقدس نیز از آن ذکر می‌گردد.

این صوت مترادف همه آن چیزی است که خدای تعالی هست و همه آنچه در تمامی جهانها انجام می‌دهد.^۴ به عبارتی دیگر صوت تمامی وجود الهی در عمل است و تمامی خصوصیات او را دربر می‌گیرد. از طریق نور و صوت است که روح کل می‌تواند خود را بر آگاهی انسانی متجلی کند. هنگامی که وجدان معنوی (یا آگاهی معنوی) در یک شخص بیدار شود، به خصوص اگر آن شخص فن سفر روح را آموخته باشد، قادر به شنیدن جریان صوتی خواهد بود و هنگامی که آن را احساس کند، قدرت خدا را احساس کرده است. این صدا در واقع خدای عالی است که خود را در صورتی قابل دیدن و قابل شنیدن متجلی می‌کند.^۵

1 - George Fox

2 - Quakerism

3 - St- John

۴ - تنها از طریق این صوت است که هستی خدا و هستی تمام هستی معنا دارد - اصلاً فقط یک جریان صوتی وجود دارد و هر چه هست و نیست تنها همان است - م.

۵ - یعنی در واقع نور هم، تجلی مرئی صوت است که ما قادر به دیدن آن باشیم. جریان، فقط جریان صوتی است و بی، پس تمام آنچه که همیشه و در همه جا وجود دارد و همه آن نوساناتی که ما به عنوان اک می‌شناسیم، چیزی به غیر از یک جریان صوتی نیست. بعداً توضیح داده

هنگامی که شخص قابلیت سفر روح در خود را توسعه دهد، گوش معنوی او قادر به شنیدن صدا شده و از آن لحظه تزکیه ذهن و روح او آغاز می‌شود. اینها سپس برای دریافت نوسانات بالاتر پاک خواهند شد. کسی که قابلیت سفر روح دارد می‌تواند با نشستن در سکوت و به حالت استراحت مطلق درآوردن خود، آن را تمرین کند. هنگامی که این تجربه در چندین جلسه تمرین ادامه پیدا کند، تمرین کننده، درمی‌یابد که صدا توسط گوش درون کم‌کم شنیده خواهد شد و نور در پیش چشمهای معنوی شروع به ظاهر شدن خواهد کرد. رسیدن به این مرحله به تمرین نیاز دارد، گرچه روشهای دیگر برای کسب این پدیده معنوی همواره در دسترس می‌باشند، به دست آوردن این پدیده معنوی، با استفاده از این روشها بسیار سریعتر از وقتی صورت می‌گیرد که با شکیبایی در انتظار وقوع آن باشیم.

این سه اصل باید با هم یکی شوند، فکر، نور و صوت. نفس برتر ما^۱ هنگامی که خارج از بدن است با سطوح عظیمی از نور برخورد پیدا می‌کند، اما او می‌تواند توسط فکر^۲ - فعل جهانهای دیگر - در هر کجا مایل باشد گذر کند، زیرا که آن تمایل (یا خواسته) با آنچه فکر دستور می‌دهد مطابقت خواهد داشت.^۳

این اصول، جزئی از درون روح انسان خواهد شد و می‌تواند برای جنبه‌های انتفاعی خود انسان یا برای یک نیاز جهانی در میان

خواهد شد که برعکس آنچه در جهان مادی وجود دارد و صوت بر اثر حرکت یک جسم به وجود می‌آید، صوت به خودی خود حرکت دهنده همه هستی است - م.

۱ - نفس برتر ما همان روحمان است - م.

۲ - فعل در جهانهای دیگر همان فکر کردن است و عمل کردن با فکر کردن حاصل می‌شود - م.

۳ - در آنجا دیگر کالبدی ندارید که با مکانیزمی خاص حرکت کنید - حرکت در آنجا به واسطه فکر انجام می‌گیرد - م.

همنوعانش مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین هر کسی که در حال مطالعه اکتکار است، می‌بیند که صوت، اصلی اساسی در دانش سفر روح کنترل شده است. به عبارتی دیگر، صوت، سنگ طاق معماری تمام جهان در تمامیتش می‌باشد.

گرچه به هیچ وجه توسط روحانیت غرب درک نمی‌شود، صوت عملاً صدای سوگماد است. صوت، اغلب توسط اساتید نظام باستانی وایراگی، اک خطاب می‌شود. یونانیان آن را لوگوس^۱ می‌نامیدند. این همان کلمه گمشده نظم ماسونیک^۲ است. مکاتب اسرار نوافلاطونی نیز درباره صوت می‌دانستند و به آن کلام الهی اطلاق می‌کردند.

از این جریان صوتی به عنوان کلمه یاد می‌شود، همان گونه که در انجیل از آن صحبت شده، و یا به عبارت دیگر خدا در قالب آن، خود را به تمام مردم و تمام وجودهای عالم هستی می‌شناساند. صوت در واقع جریان موجی است که مجموعه تعالیم منتشر شده توسط خدا را دربر می‌گیرد. این یک نیروی حیات بخش و آفریننده است.

در سانسکریت به عنوان نام^۳ شناخته می‌شود. این کلمه بیان کننده همه آن چیزی است که خدا هست، گفته و یا انجام داده و تمام صفات او را شامل می‌شود. این تنها طریقی است که توسط آن روح کل خود را در آگاهی انسان متجلی می‌کند. بنابراین، هنگامی که خدای تعالی خود را در قالب ست نام^۴، در مرتبه پنجم، ناحیه روح خالص، متجلی می‌کند، برای اولین بار، کاملاً مجسم شده و صاحب کالبد می‌شود و به عنوان یک فرد،

1 - Logos

2 - Masonic Order

3 - Nam

4 - Sai Nam

تمامی خصوصیات و صفات الهی را متجلی می‌کند. در اینجا او باز سرچشمه‌ای می‌شود که از طریق او تمام نیروی صوتی صادر می‌گردد. این موج که ما به عنوان روح کل می‌شناسیم، می‌تواند توسط هر کسی که قابلیت حرکت خارج از بدن داشته باشد، به صورت نور دیده شود، به صورت صوت شنیده شود و با فکر دانسته شود. این موج می‌تواند توسط کسی که آگاهی بیدار کسب کرده شنیده و دیده شود، چرا که انسان وقتی آن را بشنود، خدا را شنیده است. هنگامی که او نور را ببیند، خدا را دیده است و هنگامی که آن را احساس کند، قدرت خدا را احساس کرده است. زمانی که آن را از طریق فکر تجربه کند، خدا را در آگاهی خود تجربه می‌کند. بنابراین، این صوت سوگماد تعالی است که از طریق آن خود را به هر دو شکل دیدنی و شنیدنی در تمام هستی متجلی می‌کند. این موج مانند رودخانه یا جریانی در یک بستر واحد نیست^۱، بلکه همچنان که قبلاً گفته‌ام، مانند موج رادیویی است که از مرکز اقلیم خدا به تمام جهات جریان می‌یابد. درست به این می‌ماند که سنگی را در وسط برکه‌ای بیاندازیم و موجهایی را که به کناره برکه خورده و برمی‌گردند نظاره کنیم. موج صوتی، بنابراین، دو جنبه دارد: یکی جریان خارج از مرکزی و یک جریان به طرف مرکز. این البته به معنی آن است که جریانی از مرکز اقلیم بهشتی به طرف خارج وجود دارد که همان جریان دوباره از بیرون به طرف داخل جاری می‌شود. با حرکت این موج چنان به نظر می‌آید که تمام نیرو و تمام حیات تا مرز هستی جریان یافته و با برگشت آن دوباره به طرف مولد مرکزی تمام خلقت، مرکز تمام چیزها، جایی که خود سوگماد سکنی دارد، بازمی‌گردد.

۱ - برخی‌ها در تجربیاتشان این موج را به رودی تشبیه کرده‌اند که به طرفشان می‌آمده است. در حالی که این موج بستری منفصل و مشخص ندارد. م.

از میان دو منشأ - جریان بیرون رونده و جریان بازگشت کننده - دومی است که بیشتر مورد مطالعه ماست. علت این است که ما برای بازگشت روح به مصدر اصلی خود، تابع این جریان برگشتی هستیم. هنگامی که یک سفیر روح با ما تماس می‌گیرد، سفر اصلی ما برای بازگشت دوباره به جهاتهای بهشتی آغاز می‌شود و این جهان فانی که همه چیز در آن دیر یا زود محکوم به نابودی است پشت سر گذاشته می‌شود.

این کلمه را وداها به نام «ندا»^۱ می‌شناسند و در ودانتا^۲ از آن به عنوان انرژی خلاقه صحبت شده است. این صوت، اگر قبلاً توضیح داده نشده باشد، همواره آفریننده است. برخی‌ها آن را «ندا برهما»^۳ می‌نامند که به معنای کلام آغازین برهماست که تمامی خلقت توسط او به هستی آورده شد. صوفی‌ها آن را «ودان»^۴ می‌نامند. هندوها به آن «شبدادهون»^۵ می‌گویند. گاهی از آن به عنوان «بنی»^۶ نام برده می‌شود که به معنای سخن بهشتی، یا نغمه خالص است. به علت این ندای موسیقی مانندی که دارد، بسیاری آن را موسیقی باشکوه بهشتی می‌نامند. مسلمانان به آن «کلام‌الحی» می‌گویند. گاهی نیز می‌شنویم که از آن به عنوان «اک آناهاد»^۷ یا «آناهاد یوگا»^۸ یاد می‌شود. مادام بلاواتسکی از آن به عنوان صدای کوچک ساکن یا صدای سکوت نام می‌برد. اما روی هم رفته، هیچ چیز بیشتر از همان جریان صوتی نیست که در اینجا به عنوان یکی از اصول

1 - Neda

2 - Vedanta

3 - Nada Brahama

4 - Vadan

5 - Shabdada Dhun

6 - Bani

7 - Eck of Anahad

8 - Anahad Yoga

اساسی سه گانه اکتکار درباره آن صحبت کردم.

برای دیدن، شنیدن و برقراری پیوند با آن، شخص باید در درون خود ایجاد هماهنگی کند. و این هماهنگی با حرکت بیرون از کالبد به وجود می آید. در آن هنگام است که روح ما قادر به دستیابی به طبقات بالاتر در جهانهای خدا خواهد بود. این صدا را در قالب کلمات نمی توان بیان کرد. به همین دلیل است که راهبین ذن^۱ تجربیات خود را از جهان ماورا با زبان علایم و زبان رمزی بیان می کنند.^۲ به سادگی باید گفت که به بیان نمی آید زیرا که کلماتی برای بیان زیبایی و شگفتی های آن وجود ندارد. زبان بسیار محدود است، چرا که در مکانهایی که قادرین بر خروج از کالبد می روند و به اکتشاف می پردازند، زبان استفاده ای ندارد.

این موج عملاً سوگماد تعالی است که در فعالیت است و در تمامی هستی نوسان می کند. این آن بخش از آفریننده است که به طرف تمام آنچه در تمام جهانهای حیات دارد، صادر می شود؛ آن چیزی که ما به عنوان اکتکار می شناسیم. به واسطه این موج است که خدا همه چیز را آفریده و همچنین آنها را نگاه می دارد. همانطوری که نویسندگان نوشته های آسمانی زمزمه می کنند: «ما در خدا زندگی می کنیم و وجودمان را به او مدیونیم»^۳

نور پس از آنکه فکر تلاش خود را انجام دهد، ظاهر می شود و متعاقب آن صوت می آید. این صوت از طریق چاکراهای^۴ مختلف گسترش می یابد. شش چاکرا در بدن جسمانی، شش تا در بدن اثیری، شش تا در

1 - Zen

۲. Sign Language یا زبان اشاره. زبانی که کر و لالها نوعی از آن را استفاده می کنند. سرخپوستان نیز نوعی زبان اشاره برای خود داشته اند. م.

3 - «In God we live and have our being»

4 - Chakra

بدن علی و به همین ترتیب شش چاکرا در کالبد ذهنی وجود دارد و تعداد چاکراها در کالبد معنوی یکی می باشد. اگر چه همه از یک منبع متشعشع می شوند، هر یک صدایی مخصوص به خود دارد. این اختلاف بر اثر عبور از طبقات مختلف و نسبت متفاوتی از مایا^۱ و روح که در اختلاطش شرکت دارند، به وجود می آید.^۲

صوت عملاً صدای مهممه اتمهایی است که از مرکز الهی صادر شده و به واسطه آن موج عظیمی که همه چیز را لمس می کند^۳ به جهانهای پایین جاری می شود. این صدا اغلب به صدای زنبورهای می ماند که در نور خورشید، به دنبال شهد گلها می گردند. این صوت به ترتیبی در تماس با طبقات مختلف پایین تر از اولین بخش اعظم هستی^۴ تغییر پیدا می کند. این صدا به علت تجلی اش از طریق ده خروجی متفاوت ذهن یا بدن جسمانی، توسط ده عامل گسترش می یابد. این صدا شبیه به غرش رعد، مهممه دریا، صدای زنگ زنگوله ها، صدای زمزمه آب در جویبارها، صدای زنبورها و چهچه پرنندگان است. صدای «هی یو»^۵ آغاز و پایان تمامی اصوات در تمامی حیات است. با توجه دقیق، می توانیم آن را در صدای موتورهای بخار، صدای ناقوس یا چرخش یک پروانه (فن) بشنویم، چرا که همه اینها صدای مشخصی از «هی یو» از خود منتشر می کنند. این همان کلمه ای است که محمد(ص) شنید، موسی آن را در

۱ - Maya مایا به معنی توهم است. جهان مایا همان جهانهای پایین است. م.

۲ - هر چه به سمت پایین بیاید تأثیرات مستقیم ارتعاشات روح در آن کمتر شده و مایا یا ارتعاشات جهانهای پایین در آن بیشتر می شود. بنابراین نوساناتش تغییر کرده و تغییر صدا می دهد. م.

۳ - این موج عظیم همان ECK است. م.

۴ - بخش اول هستی بالای طبقه روح است. م.

کوه سینا شنید، مسیح آن را در بیابان یافت، بودا آن را در زیر درخت بو شنید. شیوا همین صدای «هی یو» را در حالت خلصه عمیقش در غاری در هیمالیا شنید. کریشنا با فلوتش همین نوا را می نواخت و یائوبل ساکابی، همین صدا را به پیروانش در عهد باستان می آموخت. تمام خردمندان، اساتید، ناجیان و قدیسن آن را می شناختند و از آن برای سفر خارج از بدن بهره می بردند.

استادان حق نام دیگری برای آن دارند، یک مقدس. معنی آن آزادی بی حد و حصر است. این واژه برای بیان معنای آزادی روح از قید و بندهای دنیوی مورد استفاده قرار گرفته است. آنهایی که قادرند صدای یک را بشنوند از تمام غمها، ترسها و ناخشنودی های جهان رها می شوند. روح از اسارت حواس و از قید تن آزاد می شود و وارد آگاهی کامل الهی می شود.

تمام اصوات مرتبط با تشریفات مذهبی، مستقیم و یا غیرمستقیم به منظور بیدار کردن صوت درون شنوندگانشان به کار برده می شوند. زنگها و ناقوسهای کلیساها و معابد همین منظور را دنبال می کنند. آنها راهنمای بشرند از جهان بیرون به جهان ماورا، جایی که می تواند صلح و امید وجود داشته باشد.

زمزمه هایی که در کلیساهای غربی ادا می شود، بخصوص زمزمه های گرگورین ها^۱، ذکرهایی که توسط شرقیان ادا می شود، شامل «أم»^۲، بوق و کرناهایی که توسط یوگی ها زده می شود، نی دو صدای درویشها و بقیه آلاتی از این قبیل، به منظور بیدار کردن حواس خفته درون انسان و در جهت تقدیرش تعمداً نواخته می شوند.

۱ - Gregorian که ارامنه از آن دسته اند - م.

نام «هی یو» عملاً همان است که ما به عنوان سوگماد می شناسیم. او توسط اساتید اعصار شناخته شده و بی نام است. این کلام جوهر تمام صداها و کلمات است، در آن سوی تمام زندگی پنهان شده و تمام زمانها به او تعلق دارند. تمام چیزها و وجودها، برای یک بار هم که شده، این کلمه را ادا می کنند چرا که در تمام زبانها و فعالیت های زندگی وجود دارد. تمام مسافرین روح به این اشاره دارند که تجربه کردن صدای بهشتی، به سمت رهایی معنوی و آزادی هدایت کننده است. بدون داشتن سهم از این موج صوتی هیچ کس نمی تواند از دام کارما و تناسخ نجات پیدا کرده و یا هرگز حقیقتاً آزاد شده و استغراق و شمع نهایی را تجربه کند. بهره مندی از این موج صوتی باعث می شود که روح تولد دوباره بیابد و به اقلیم بهشتی، جایی که همه چیز منظم است، وارد شده و آزادی ای را تجربه کند که هرگز فکر نمی کرد وجود داشته باشد. همانطوری که تمام مسافرین روح در تعلیمات و نوشته هایشان اشاره کرده اند، هیچ کس آن را نمی شناسد مگر آنهایی که به واسطه نور و صوت آن را تجربه کرده باشند.

اکنکار راه را با سه بخش پیشنهاد می کند:

۱ - استاد حق در قید حیات

۲ - جریان صوتی

۳ - آزادی معنوی اینجا و الان

به این معنی که ما بدون اینکه لازم باشد برای تناسخات آینده انتظار بکشیم، آنچنان که توسط بسیاری از معلمین و یوگی ها گفته شده، می توانیم به آزادی کامل در همین زندگی دست پیدا کنیم. ما تمام اینها را از طریق دانش تمرینات معنوی یک به دست می آوریم. هنگامی که کسی بتواند از مرز حواس عبور کرده و به جهانهای ماورا و طبقات بالاتر تا اقلیم خدا دست یابد، به همان ترتیبی که روزی چنین خواهد کرد، از قید

و بند همه چیز آزاد خواهد شد. این کار را می‌تواند از طریق اکنکار به انجام برساند.

بیشتر عرفا و یوگیستها، فراتر از طبقات بالای طبقهٔ اثیری قدم نمی‌گذارند. معدودی از آنان خود را به جهان «براهم لوک»^۱ می‌رسانند، اما همانجا توقف می‌کنند، چرا که آنجا برایشان بهشت است و آرزویی برای ادامهٔ مسیر ندارند. در حالی که بیشتر آنها براهم را به عنوان خدای تعالی می‌شناسند، هر روحی که قادر باشد خود را به مرتبهٔ پنجم یا «ست نام» برساند، خواهد دانست که برهم نیز تنها، در سلسله مراتب عظیم هستی یک زیردست است. آنها هنوز تحت قانون کارما هستند و بنابراین هنوز در خطر افتادن به دام مایا هستند و اگر دست به دامان استفاده از جادوی دست چپ^۲ شوند، ممکن است انسان شده و یا حتی پایین‌تر از آن نیز بروند. آنها در بند همان قانونی هستند که حکمران این جهان براهم، و تمام وجودهایی را که او بر آنها حکومت می‌کند، شامل می‌شود. براهم خودش نیز یک مخلوق است و تحت همان قانونی بسر می‌برد که سایر مخلوقات در جهانهای پایین و باید تحت فرمان و زیر پرتو سوگماد متعال باشد.

انسان با یک دانش دوگانهٔ خود و خدا روبروست که نامش خودشناسی و یا دانش خود است که آن را با رسیدن به طبقهٔ پنجم یا جهان ست‌نام دریافت می‌کند. سپس نوبت به خداشناسی می‌رسد یا دانش الهی که با رسیدن به طبقات بالاتر از مرتبهٔ پنجم به دست می‌آید.

این بدان معنی است که ما می‌توانیم همین حالا و در این حیات و یا هر زمانی که بخواهیم در زندگی‌های آینده، وارد سرزمینهای بهشتی

۱ - Brahm Lok یا جهان ذهنی - م.

شویم، زیرا که اکنون در امر سفر روح استاد شده‌ایم. باز این بدان معنی است که اقلیم خدایی اینجاست، همین حالا و اینکه ما می‌توانیم به آن در همین زندگی و در حال حاضر دست پیدا کنیم. ما می‌توانیم همین حالا به آزادی دست یابیم، در حالی که تمام ادیان اصولی وعدهٔ کسب آن را پس از مرگ به انسان می‌دهند. این الزاماً در هیچ موردی حقیقت ندارد. از کجا می‌دانیم که در زندگی آینده کجا خواهیم بود و چه بر سرمان خواهد آمد؟

هیچ کس تا به حال با پروسهٔ منطق، متافیزیک، خواندن و گوش سپردن به سخنرانی‌ها، آزادی معنوی کسب نکرده است. اما به هر حال بیشتر بشریت در جهت این روشها تلاش می‌کنند. اکنکار این مشکل را با یک روش علمی به دقت ریاضیات حل کرده، زیرا هر روحی که تکنیکهای این دانش باستانی سفر روح را به کار می‌برد از سرچشمهٔ یک دانش الهی به واسطهٔ دیدن و دانستن، کسب خرد می‌کند.

هیچ لزومی ندارد که مبتدی به تمرین ریاضت بپردازد زیرا که این بدترین سیستم تعلیم در جهانهای پایین است. ریاضت به نیت کمک به پیروان در جهت کسب کمال معنوی برای قرنهای توسط ملیتها و گروههای مذهبی مختلف به کار گرفته شده است. بودا در این ارتباط مثال خوبی است، زیرا که او در هر موردی به نهایت این ریاضت را تجربه کرد تا آن که در شرف از دست دادن زندگی‌اش بود. آنگاه بود که او به راه میانه تغییر جهت داد و کشف کرد که تعادل برای او موفقیت به بار می‌آورد و اینکه هر کسی خارج از مسیر تعادل به تلاش بپردازد، در خطر افتادن به زحمت و در دسر است.

این، سپس ما را در موقعیتی قرار می‌دهد که غیر جستجوگر^۱ شویم.

من قبلاً هم در این کتاب گفته‌ام که ما نه باید از چیزی طرفداری کنیم و نه با آن مخالفت ورزیم و اینکه نباید به دنبال نور و صوت بگردیم و به هیچ طریقی آن را تعقیب کنیم.^۱ به بیانی دیگر، ما فلسفه «هیچ چیز»^۲ را تجربه می‌کنیم.

این فلسفه هیچ چیزی همانی است که در جهانهای ماورا باید در جستجوی آن باشیم. اگر ما خود را به جهانهای بهشتی منعکس کنیم و توقع داشته باشیم که همه چیز را بیابیم، ناامید خواهیم شد. ما باید به هیچ^۳ بودن سوگماد نظر کنیم تا بتوانیم آن چیزی باشیم که هستیم، جزئی از او و یک همکار برای او. این هیچ، همه چیز است. این معمای گیج‌کننده‌ای است، چون هنگامی که خود را به جهانهای ماورا منعکس کنیم، هیچ چیز آنجا وجود ندارد، بجز آنچه خودمان می‌سازیم. بنابراین ما سازنده آینده و الگوی زندگی خود هستیم و در جهت تحقق آن می‌باید خود را از همه چیزهایی که به دنیای ما، از این ناحیه و جهانهای ماورا پای می‌گذارند، خالی کنیم. تمام آموزشهایی که فرا گرفته‌ایم باید از خود دور کنیم و تمام چیزهایی را که در مورد ماده و زندگی معنوی آموخته‌ایم باید از ذهن و روحمان خالی کنیم.

ما دیگر نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که جهانهای ماورا بر اساس چهارچوبی که تا به حال بوده، پابرجا باشند.^۴ ما به عنوان سفیران روح باید مراتب را تشخیص داده و بدانیم که وجود دارند. ما به هر حال در مقابل هیچ کس یا هیچ چیز بجز سوگماد مسؤول نیستیم، حتی در مقابل

۱ - زیرا که همه اینها جزء فعالیت‌های ذهنی هستند - م.

2 - Philosophy of "no-thing"

3 - Nothing-ness

۴ - یعنی ما نباید انتظار داشته باشیم که جهانهای بالا بر اساس آن چیزی که می‌شناسیم برقرار باشند - م.

آنهایی که سکوت‌کنندگان^۱ نام دارند و دسته‌ای از وجودها هستند که مستقیماً تحت امر سوگماد در جهانهای بالا عمل می‌کنند. این کارکنان معنوی هرگز پایین‌تر از طبقه پنجم که همان طبقه روح است پای نمی‌گذارند. آنها بالاتر از تمام گروهها و حتی سفیران روح هستند و به ندرت با مخلوقات، روحها و یا ساکنین هر طبقه‌ای، از جمله طبقه فیزیکی تماس حاصل می‌کنند.

این وجودهای عجیب مسؤول اداره طبقات خدایی بر بنیان مکانیکی هستند. آنها به دلیل دارا بودن استعدادی عظیم در جذب نیروی هستی تا درجه‌ای بسیار تعجب‌آور، هرگز در کارشان شکست نمی‌خورند. همین امر است که آنها را در انجام وظایف گوناگونشان پابرجا نگه می‌دارد. آنها در اطاعت از اراده و خواسته پروردگار تمام جهانیان مثل یاد می‌آیند و می‌روند. با وجودی که آنها به ندرت خود را متجلی می‌سازند، دارای این قابلیت هستند که وظایف خود را حتی در مخالفت با حکام هر طبقه‌ای در جهان هستی، شامل برهم در طبقه برهماندا، و یا روحی که در جهنم^۲ عذاب می‌کشد، به انجام برسانند. وظیفه آنها فرمانبرداری بدون سؤال کردن است.

آنها به شکلهای متفاوتی در میان ساکنین تمام طبقات ظاهر می‌شوند. اینجا در طبقه زمینی آنها ممکن است تغییر قیافه داده و یا ناپدید باشند و شاید چنانچه جوابگوی منظورشان در به انجام رساندن رسالت آنها در مقابل فرمانروای تعالی باشد، به صورت یک انسان، حیوان، پرنده، ماهی و حتی یک سنگ درآیند. بسیار کمتر از آنچه که سفیران

۱ - Silent-ones یک دسته از فرشتگان اعلی هستند که هیچ چیز نمی‌گویند و اصلاً کلام ندارند - م.

۲ - Purgatory یا جهنم.

روح در مورد سوگماد می‌دانند، در ارتباط با این سکوت‌کنندگان که به سرعت در تمام هستی حرکت می‌کنند، دانسته شده است. استادان حق نمایندگان خود را دارند، همانطوری که تمامی پروردگاران و حکمرانان هر طبقه‌ای نماینده‌ای دارند که هر کدام به نوبه خود به مراتب بالاتر از خود گزارش داده و اوامر را از او دریافت می‌کنند. مسافری روح البته تنها به خدا گزارش داده و اوامر را از او دریافت می‌کنند، اما این مسافری ساکت در مقابل هیچ کس بجز خدای تعالی مسؤول نیستند، همان گونه که در مورد سفیران روح چنین است. این سکوت‌کنندگان می‌بایستی برای خدا کار کنند و برای آنها این یک حکم اجباری است. در غیر این صورت از بهشت اخراج شده و به امعاء و احشاء زمین فرستاده می‌شوند، همان گونه که لوسیفر^۱ در آغاز زمان چنین شد.

سکوت‌کنندگان، حکمران امواج بزرگ صوتی در تمام جهانهای هستی هستند. وظیفه آنها یاری دادن و ایجاد راحتی برای سوگماد در خانه ابدی‌اش، بالاترین بهشتهاست. آنها طبقات مختلف را در توازن و نظم نگاه می‌دارند و اگر یکی از ساکنین این طبقات طغیان کرده و قصد انهدام طبقه‌ای را از میان طبقات داشته باشد او را مانع می‌شوند.^۲ آنها مسؤول زمان، آفرینش، مکان و دیگر فازهای مکانیکی در جهانهای پایین هستند. آنها مراقب هستند که تمام سیارات در مدار خود آویزان بوده و هیچ تصادمی بین دو سیاره‌ای که در موقعیت مشخص خودشان قرار دارند روی ندهد.

۱ - Lucifer لوسیفر فرشته‌ای است که در آغاز زمان در مقابل امر خدا نافرمانی کرد و در جلوی انسان تعظیم نکرد، به عبارتی می‌توان گفت که همان شیطان است - م.

۲ - زیرا که انسان دارای چنین قدرتی می‌باشد و کسی که از اعمال چنین قدرتی جلوگیری می‌کند همان فرشته خاموش است - م.

آنها دارای قدرتی شگفت‌آور، خردی والا برای اجرای مأموریت‌هایی که از طرف سوگماد به ایشان محول شده، و البته آزادی‌ای بدون محدودیت هستند.

پس از سوگماد این سکوت‌کنندگان قدرتمندترین وجودهای تمام جهانها هستند و پس از آنها سفیران روح قرار دارند. پروردگاران و حکمرانان تمام طبقات در خطه خود دارای قدرت می‌باشند، اما آنها نیز تحت قانونی قرار دارند که بر آنها حاکم است و حتی برهم نیز، همان گونه که قبلاً گفتیم، باید روزی دوباره تناسخ پیدا کند. همه آنها در قدرت، خرد و آزادی محدودیت دارند.

سفیران روح می‌دانند که این فرشتگان خاموش چه موقع در اطراف می‌باشند و با آنها در همان سطحی که در آن به فعالیت مشغولند، همکاری می‌کنند. یک سفیر روح به یک فرشته ساکت پاسخگوست. گرچه آنها اجباری به این متابعت ندارند، چنین می‌کنند زیرا که می‌دانند فرشتگان خاموش مستقیماً تحت فرمان سوگماد می‌باشند. سفیران روح از شدت عشق و احترامی که برای سوگماد دارند با فرشتگان خاموش نهایت همکاری را می‌کنند، گرچه در بعضی مواقع انجام کاری را صحیح ندانند.

در جهت اداره کل هستی، سه مرتبه مستقل از کارکنان وجود دارند. اول، سوگماد که قادر مطلق است. دوم فرشتگان خاموش که پیامبران اویند و سوم استادان حق که نمایندگان سوگماد و فرشتگان خاموش هستند. این سه با هم کار می‌کنند.

عملکرد فرشتگان خاموش، برآوردن مقصود سوگماد در اداره جهانها و برقرار کردن قوانین و مقررات اوست. وظیفه سفیران روح نظارت در بازگشتن روح به اقالیم بهستی است.

همانطوری که مشهود است، فرشتگان خاموش، با اکنکار، ست نام یا گل نیرانجان^۱ کاری ندارند، زیرا که اینها خدایانی زیردست و تنها کارمندانی در سلسله مراتب سوگماد می باشند.^۲ آنها تحت سلطه قوانین جهانمایی هستند که در آن مشغول به فعالیتند.

همانطوری که قبلاً اشاره کردم فرشتگان خاموش به چنین قوانینی وابسته نبوده و در هر جنبه‌ای آزاد می باشند. روزی هر یک از ما به یکی از این فرشتگان خاموش بدل خواهد شد. این بالاترین مقامی است که در تمامی هستی می توانیم بدان دست یابیم.

ما به عبارتی هیچ گاه نمی توانیم خود سوگماد شویم، اما قادریم بخشی از او شده و با او همکاری کنیم.

گرچه می توانیم یکی از فرشتگان خاموش شده و در قلب سوگماد سکنی داشته باشیم. در جهت تحقق آرزویمان برای تبدیل شدن به یک فرشته ساکت، باید چنان آموزشهای شدیدی را بگذرانیم که هرگز، نه در این زندگی و نه در زندگی‌های پیشینمان روی زمین، تصورش را هم نمی کردیم. آموزشهایی که در مورد بعضی لامها اعمال می شود در مقابل آنچه این کاندیداها ملزم به انجام آن هستند، مثل بازی بچه گانه‌ای می ماند.

این کاندیداها بدون آنکه خود مطلع باشند از طبقات بالا انتخاب می گردند. بسیار بعید است که جهت این آموزشها کسی پایین تر از داسوان دوار^۳، طبقه روح، انتخاب شود. می توانم بگویم که نود درصد از این

۱ - Kal Niranjan

۲ - حتی آنها تحت قانون اکنکار نیستند، زیرا که آنها رها شده اند. منظور اکنکار برگرداندن ارواح است به پیش خدا و اینها همیشه نزد خدایند - م.

۳ - داسوان دوار Daswan Dwar

کاندیداها قبل از آنکه حتی در نظر گرفته شده باشند به طبقه خالص روح رسیده اند. فرشتگان خاموش هیچ علاقه‌ای ندارند که کسی را که زندگی اش را در جهانهای پایین به اتمام نرسانده است تحت آزمایشات و تمرینات قرار دهند. آنها خود بهتر می دانند زیرا که این به معنای از دست دادن روحی است که برای رسیدن به مرتبه مناسب تمرین و تلاش بسیاری کرده است و ناگهان در مقابلش چیزی ماورای فهم و توانایی اش قرار داده می شود.

این وجودهای عجیب انتخاب شدگانند. منظور آنها انجام مقاصد خودشان می باشد، چرا که آنها هیچ مسؤولیتی در قبال کسی بجز سوگماد ندارند.

از نقطه نظر قلب انسان^۱، اینها موجوداتی خونسرد و بی عاطفه به نظر می آیند و از جهتی چنین نیز هست، بجز در ارتباط با این واقعیت که آنها تحت نظر سوگماد جهان را اداره می کنند. در هر طبقه‌ای تعدادی از این فرشتگان خاموش تحت نظارت یک رئیس عمل می کنند، درست مانند یک سلسله مراتب منظم اداری که رئیس اجرایی و کارکنانی دارد.

این وجودها خود را با ارواح فردی در دسر نمی دهند، زیرا کار آنها تنها مکانیک هستی است. آنها آنقدر مشغول هستند که هیچ چیز دیگری برایشان اهمیت ندارد.

درگیری اصلی آنها با خصوصیات اصلی سوگماد است: هست (بود)^۲، در لحظه بودن^۳ و اینجا بودن^۴، تثلیث قادر متعال تمامی جهانها^۵.

۱ - منظور از نقطه نظر عواطف و احساسات انسانی است - م.

۲ - Isness هست یا بود.

۳ - Nowness الانیت، فعلیت.

4 - Hereness

۵ - یعنی به ترتیبی می توان گفت که آنها ایفاگر این سه خصوصیت سوگمادند و در واقع آنها این

به اختصار به تشریح تثلیث سوگماد می پردازیم. سادگی آن از دست ما به در می رود و این به علت وجود این واقعیت است که برای تشریح آن ناچاریم به دور آن بگردیم و هرگز قادر نخواهیم بود که به واقعیت اصلی این تثلیث دست پیدا کنیم.^۱

با نظری به این سه لغت، هست^۲، الان^۳ و اینجا درمی یابیم که هست، فعلی است که زمان حال است و به سوم شخص مفرد اطلاق می شود و مؤکد بودن^۴ یا آن چیزی است که به آن هستی^۵ می گوئیم. خدا هست یا بهتر بگوییم خدا باشد^۶ دوم، حالا یک قید است که تأکید کننده زمان حال است و سوم، اینجا قیدی است تأکید کننده این مکان. بنابراین، این طرز تفکر گویای این است که خدا همیشه حاضر است، هر کجا که ما حضور داشته باشیم بدون توجه به مکانش و هر کجا که حضور نداشته باشیم.

این همان شکل سؤالی را به خود می گیرد که معمولاً در کلاسهای

سه خاصیت را در عالم توسعه می دهند. تثلیثی که در اینجا با این واژه ها از آن یاد می شود اولین بار توسط پال توییچل مطرح شد. آنجایی که مولانا می گوید: پی خداوندیت بود بنده نیست، اشاره به همین Isness است. Hereness نیز به معنای اینجایی است. در واقع آنجایی وجود ندارد. زیرا آنجا شامل زمان می شود. در واقع Hereness حضور مطلق دائمی و پیوسته را بیان می کند. این حضور مطلق توسط فرشتگان خاموش برقرار می شود چه خود سوگماد عملاً هیچ فعالیتی را انجام نمی دهد و اداره امور به دست مخلوقاتش است. والاترین این مخلوقات همان فرشتگان خاموشند، و حتی این سه خصوصیت اصلی نیز توسط این فرشتگان برقرار می شود. انسانیت نیز یکی از مراحل تعالی روح است که در جهانهای پایین بالاترین مراتب است - م.

۱ - دلیل این امر این است که توضیحات همه در قالب ذهنی هستند و این تثلیث الهی در قالب ذهنی نمی گنجد و بنابراین ما تنها به دور آن گشته و به واقعیت آن نمی توانیم دست پیدا کنیم - م.

۲ - Is هست.

۳ - Now الان.

۴ - Be بودن.

۵ - Beingness هستی.

فیزیک و شیمی مطرح می شود. اگر درختی قطع شده و در جنگلی بیفتد، جایی که هیچ احساس فیزیکی اعم از حیوان، انسان و سایر فرمهای زندگی برای شنیدن وجود ندارد، آیا حقیقتاً صدای افتادنی وجود دارد؟ برای جوابگویی به این قیاس باید گفت که صدای افتادن علی رغم حضور و یا عدم حضور ما در آنجا وجود دارد. بنابراین باید به این مطلب اشاره کنم که ما فارغ از اینکه کجاییم، همواره روی زمینی مقدس ایستاده ایم. یا اینکه ما همواره بدون توجه به مکان، حالت ذهنی و زمانی که در آن قرار داریم در حضور خدا هستیم.

بنابراین باید به خاطر داشت که به علت وجود خدا در همه جا، هر آنچه هست، علی رغم اینکه در کدام نقطه از جهان واقع باشد، سرزمین مقدس است. آن^۱، تنها کلمه ای که می توان برای خدا و به عبارتی برای گفتگو از حقیقت، استفاده کرد، همانی است که در اعماق جنگلها، جایی که رد پای انسانی نیست و یا در جهانهای پیشرفته ای که ما در آن زندگی می کنیم، مورد استفاده قرار می گیرد.^۲

بنابراین، بود خدا بیشتر از تنها یک وسیله برای تشریح پروردگار ابدی همه چیزهاست. این کلمه ای است برای بازگو کردن هویت و تقریباً تنها کلمه ای است که از آن می توان در جهت ساختن مفهومی از پروردگار ابدی همه مخلوقات یاری گرفت. به این ترتیب ما سه کلمه در اختیار داریم که ما را در جهت بنا گذاشتن سه مفهوم ذهنی از بزرگترین اسراری که بشر سعی در حل و فایق آمدن بر آنها داشته است بسیار پیش می برد. اول، بود، که توضیح دهنده تمامی یا حضور مطلق خداست.

۱ - (آن) (IT) با حروف بزرگ.

۲ - خدا را با او خطاب نمی کنیم چون او به یک شخصیت خطاب می شود و شخصیت همه آفریده است - م.

دوم، در لحظه بودن،^۱ که توضیح دهنده بودن در زمان حال است و عملاً واقعیت خدا است. و سوم، اینجا بودن است که توضیح دهنده مکان است! خدا همیشه اینجا است. افق و تمام آنچه بر آن محیط است اینجا بودن خداست.

آنچه اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که خدا به صورت روحی تشریح می‌شود که در تمامی وجود همه چیزهاست، همین مکان و همین زمان. روح خدا^۲ یا **اک** به آن ترتیب که می‌نامیمش، عملاً خود سوگماد نیست، بلکه آن چیزی است که از او ساطع می‌شود، در بسیاری مواقع، نمی‌توان بین روح خدا و خود خدا وجه تمایزی قائل شد. خدا مؤنث - مذکر و آن است. اما روح خدا به صورت احساس و یا انرژی‌ای معرفی می‌شود که از خود منتشر کرده باعث عملکرد جهانها می‌گردد. او حفظ می‌کند همانطوری که خلق کرد.^۳

بنابراین ما سوگماد را به عنوان چیزی می‌نگریم که در جهانی آنچنان بالا قرار دارد که هیچ مفهومی از آن نمی‌توانیم داشته باشیم. ما می‌توانیم در مورد پروردگار شگفت‌انگیز به صورت اقیانوسی از عشق و یا چیزی بهت‌آور که ما را در آغوش خود گرفته، اندیشه کنیم. مانند اقیانوسی کوچک در دل اقیانوسی بزرگ. اما اقیانوس کوچک در واقع نیروگاهی است که از طریق آن حرکت به خارج و در درون اقیانوس بزرگ شبیه یک

۱ - Nowness حالت یا در لحظه بودن.

۲ - Spirit روح خدا.

۳ - این حفظ کردن به صورت لاینقطع است. به همین دلیل است که گفته می‌شود، همیشه الان است. و به این شکل نیست که بخواهی به او برسی، او همیشه هست و هر چیزی که در لحظه وجود دارد وجود همان است. او حفظ می‌کند همچنان که خلق کرد. یعنی همین الان به خلق مشغول است و اینطور نیست که خلقت به اتمام رسیده باشد. خلق یک ادامه است، همین الان است، همیشه است و یک لحظه است - م.

سری امواج وجود دارد. این حرکت را می‌توان مانند گردابی گرفت که از خود امواج عظیمی که خودش خلق می‌کند بیرون می‌فرستد و دوباره می‌مکد، در حالی که تمام زندگی با آن لمس شده و حفظ می‌شود.

بود خدا نقطه آفریننده‌ای است که همواره در کار است و همیشه به خلق زندگی می‌پردازد و بهتر بگوییم، در حرکت ابدی است.

حالت (در لحظه بودن) خدا، کم و بیش سکون، حرکت است. نشست، زمان حال است و از این نشستن است که برای ما فرصتی دست می‌دهد که تا ابد در این لحظه زندگی کنیم. در واقع به درازا کشیدن لحظه آفرینش است که به ما این حالت را اعطا می‌کند. این یک دوره فعالیت است، همانطوری که توسط ویشنو^۱ در تثلیث هندو^۲ ارائه شده است. در تثلیث مسیحیت، همان پسر است یا مسیح که حفظ کننده است. در بقای زمان حال است که ما با حرکت خود از نقطه‌ای به نقطه دیگر در امتدادی که زمان می‌نامیمش، مواجه می‌شویم. در این جهان، ما زمان را به دلیل موقعیت خورشید در طی حرکتش به دور زمین می‌شناسیم. برای راحتی انسان در قضاوت موقعیتش نسبت به زمان و نیز برای آنکه بتواند از فعالیت‌های مادی‌اش گزارش تهیه کند، این زمان به سالها، ماهها، روزها، ساعتها، دقیق و ثانیه‌ها تقسیم شده است.

اینجا بودن با مکان یا خالی بودن جهان مربوط می‌شود. در جایی که توجه ما به پر کردن این خلأ جلب می‌شود، مسائلی در ارتباط با ایده قرار دادن چیزی درون این فضا پیش می‌آید. این همان مانعی است که ما به عنوان یک روح در هر جهانی و در هر زمان مشخصی که زندگی می‌کنیم با

1 - Vishnu

2 - The Hindu trinity

آن مواجهیم.^۱

این عملاً فلسفه هیچ بودن^۲ است، بنیانی برای زندگی در جهانی از هیچ. ما تا هنگامی که به بالای جهانهای مادی - معنوی^۳ نرسیده‌ایم، عملاً در یک خلأ زندگی می‌کنیم.^۴ هنگامی که از تلاش برای پر کردن زندگی مان از این همه افکار مادی و بسیاری از آن چیزهایی که حقیقت می‌نامیم، اما در واقع در طبقات پایین حقیقت نیست، دست برداریم، آنگاه قادر خواهیم بود که در موقعیت دریافت و ایثار قرار بگیریم.

این دریافت و ایثار (یا دادن و گرفتن) عملاً بنیانی است که بر اساس آن روح به عنوان یک واحد هوشیاری در درون قدرت معنوی و الهی خدا عمل می‌کند.^۵ تا هنگامی که ما به عنوان واحدهای فردی فعال، هوشیاری خود را از همه چیز خالی نکنیم، قادر به یافتن حقیقت نخواهیم بود.

از آنجایی که زمان و مکان به یک مفهوم نسبی تخریب کننده و منفی هستند، ذهن خلاقه انسان کابوس وحشتناکی از آنها اختراع کرده است. این کیفیات به خداوند شیوا^۶ تعلق دارند که قسمتی از تثلیث هندوست. پس همانطوری که می‌بینید، بود، حالیت و حضور در لحظه، کم و بیش کیفیاتی از ابدیت بوده و نام دیگری نمی‌توان به آنها اطلاق کرد.

۱ - فضا در واقع خالی است و قدرت آفرینندگی روح قرار دادن چیزی درون این فضا است.

2 - Philosophy of nothingness

3 - Spirito-Material planes

۴ - چهار جهان پایین گاهی جهانهای مادی معنوی نامیده می‌شوند، زیرا که در اصل، روح است که متجلی شده و مادیت یافته است. بنابراین جهانهای پایین را نمی‌توان مادی خالص شمرد - م.

۵ - یکی دو بار اشاره کرده‌ایم که روح منبع ذخیره ندارد و همیشه دریافت می‌کند و می‌دهد - اگر بخواهد تنها دریافت کند و هیچ ندهد، دریافت او نیز قطع خواهد شد. درست به مانند مجرایبی است که اگر یک طرفش را ببندیم، طرف دیگرش هم بسته خواهد شد - م.

6 - Shiva

اگرچه در نظر ما این سیاره زمین کروی است، هنگامی که به بیرون از آن سفر کنیم، همه چیز به نظر مسطح خواهد آمد. طبقات معنوی مسطح هستند و خورشیدهایی که از آسمانهایشان آویزانند، حرکتی ندارند. آنها به این حرکت نیازی ندارند، زیرا که جهانهای معنوی ماورای براهم‌لوک شب ندارد. آنها احتیاجی به تاریکی ندارند. چه احتیاجی برای استراحت و خواب وجود دارد، در حالی که روح در حالت استغراق شیرین و صلح‌آمیزی در آغوش سوگماد قرار گرفته است.

انسان در قالب زمان به ابدیت فکر می‌کند. از آنجایی که زمانی در ابدیت وجود ندارد، مکانی نیز وجود نخواهد داشت. هیچ کدام از این کیفیات نسبی در جهانهای سوگماد، بالاتر از براهم‌لوک وجود ندارند. در واقع هیچ احتیاجی برای هیچ کدام از آنها نیست زیرا این پدیده‌ها تنها به جهانهای پایین مربوط می‌باشند.

موضوع فضا هیچ است. هیچ چیز در جهانهای بهشتی وجود ندارد مگر آنچه روح بخواهد که وجود داشته باشد. از آنجایی که سوگماد تمام جهانهایش را پر کرده است، ما به عنوان جزئی از سوگماد تمام این جهانها را پر کرده‌ایم. چه از آن مطلع باشیم و چه نباشیم؛ و بنابراین ما در همین لحظه خود اویسیم. پس در سفر روح احتیاجی به رفتن به جایی نیست. در واقع سفر روح واژه‌ای است که برای سفر در جهانهای مادی معنوی یعنی تمام جهانهای پایین طبقه پنجم استفاده می‌شود. عملاً هیچ احتیاجی به زمان و مکان وجود ندارد.

بنابراین هیچ دو چیزی نمی‌توانند فضای مشترکی را اشغال کنند، مگر دو روح. در ماورای بزرگ، هیچ فضایی وجود ندارد. به همین ترتیب ما در جهان جهانها سفر نمی‌کنیم، زیرا هیچ احتیاجی برای این کار نیست. ما هیچ جایی نمی‌رویم، زیرا که همه جا را اشغال کرده‌ایم، همانطوری که

خالق، فرشتگان خاموش یا سفیران روح. تمام آنچه باید انجام دهیم، بودن، دانستن و نگاه کردن است. تمام اینها ممکن است خیلی ساده به نظر آیند، اما با تخفیف این پیچیدگی به سادگی قادر به فهم آن خواهیم بود. اگر شما بالای ساختمان امپایر استیت نیویورک در کالبد معنوی نشسته باشید و بخواهید به شهر سانفرانسیسکو نگاه کنید، هیچ احتیاجی ندارید که بدانجا سفر کنید، مشروط بر اینکه بجای استفاده از فرمهای پایین تری که به صورت غلاف به دور روح پیچیده‌اند و تنها در جهانهای پایین کاربرد دارند از کالبد معنوی به عنوان ظرف انتقال استفاده کنید.^۱

دلیل آنکه احتیاجی به سفر، از طریق روح، به سانفرانسیسکو نخواهید داشت این است که در طبقه پنجم یا طبقه روح، تمام آنچه برای انجام عملی لازم است استفاده از سه جنبه از بالاترین جنبه‌های بقایاتان می‌باشد: بودن، دانستن و نظاره کردن. همه آنچه باید انجام دهیم، بودن در بالاترین مرتبه نردبان بقا و در موقعیتی است که قادر باشیم بقیه جهان را بدانیم و ببینیم.^۲

به بیان دیگر تمام آنچه روح ملزم به انجام آن است، باز کردن هوشیاری خود نسبت به وجود شهری به نام سانفرانسیسکو و انتقال واقعیت آن به ماست.^۳ تمام اینها در قلمرو آگاهی به انجام می‌رسد. ما باید یک آگاهی محیط (۳۶۰ درجه) از هر طرف در اختیار داشته باشیم تا

- ۱ - یعنی روح همه جا حاضر است و توجهش را به هر سو ببرد در همانجا حضور می‌یابد - م.
- ۲ - از آنجایی که در طبقه روح زمان و مکان وجود ندارد از یک نقطه می‌توانید ناظر کلی هستی باشید، به هر طرف که توجه را معطوف کنید همانجا خواهید بود. هنگامی که به جهانهای بهشتی برسید به ابدیت رسیده‌اید. ابدیت نه گذشته‌ای دارد و نه آینده‌ای و نه زمانی و نه مکانی. بنابراین فاصله زمانی هم برای دریافت خبر وجود ندارد. البته رسیدن به مراتب بهشتی معنی ندارد. همه مراتب همین جاست، کافی است بدان دست پیدا کنید - م.
- ۳ - در یک لحظه این ارتباط می‌تواند برقرار شود. از آنجایی که روح هیچ جسمانیتهی ندارد، واسطه زمانی و مکانی هم برای آن وجود ندارد. هم‌اکنون در لحظه است - م.

بتوانیم هر چیزی را در هر زمانی ببینیم و بدانیم.^۱

در جهانهای بهشتی برای حرکت احتیاج بسیار کمی وجود دارد، مگر آنکه روح چنین بخواهد و خواستن از کمترین انگیزه‌های مکانیکی در آنجاست. به علت شادمانی و شغف نسبی ناشی از در تماس بودن با سوگماد و حضور در جهانهای بهشتی، آرزوی بسیار کمی برای چیزی وجود دارد.

رابطه علت و معلولی را نمی‌توان به رابطه جهان روح و این دنیا اطلاق کرد چرا که در این رابطه علت معنایی نخواهد داشت. این نکته‌ای است اساسی که باید در تر مربوط به جهانهای بالاتر مطرح شود. معلول ابتدا هیچ معنایی ندارد و اگر هم معلول در جهانهای بالا وجود داشته باشد، تنها در رابطه با موقعیتهای محدود بودن در جایی است که تسلسل وجود دارد.^۲

علت، بنابراین، جدا از تغییر معنایی ندارد و از آنجایی که تسلسل نسبی است، علت به طور محض یک پدیده است و بنابراین به جهانهای پایین تعلق دارد. علت، یقیناً در محدوده تجربه بسیار مفید است، اما نمی‌تواند به عنوان چیزی مسجل و مطلق در نظر گرفته شود.^۳

- ۱ - در جهانهای بهشتی آرزو و اشتیاق و انگیزه بدان معنا وجود ندارد، مگر آنکه انگیزه‌هایی انسانی و برای منفعت عامه در میان باشد و یا رسالتی و دستوری وجود داشته باشد. در غیر این صورت دلخوشی شخصی و یا انگیزه شخصی برای رسیدن به چیزی وجود ندارد. زیرا که در واقع به همه چیز رسیده‌ایم - م.
- ۲ - تسلسل در بُعد زمانی باید وجود داشته باشد و در جهانهای بهشتی چنین تسلسلی وجود نخواهد داشت. به همین ترتیب رابطه علت و معلولی هم وجود ندارد. رابطه علت و معلولی رابطه تقدیر است یعنی کارما. کارما قانون علت و معلول است، علتی بنا گذاشته می‌شود و معلولی به عنوان تأثیر آن علت به وجود می‌آید. در جهانهای بالا تقدیری وجود ندارد. چون تقدیر تنها در رابطه زمانی و مکانی می‌تواند مطرح شود و در آنجا رابطه زمانی و مکانی نیست - م.
- ۳ - گرچه علت از بالا سرچشمه می‌گیرد، مسجل و مطلق نیست. همان گونه که معلول متغیر

عناصر اساسی زندگی در جهانهای بالا عبارتند از: تسلسل^۱، تصویرهای موجی^۲ و نقاط سکون^۳. تمامی اینها در رابطه با سه مجرداتی که راجع به آنها به تازگی بحث کردم مطرح می‌شود: بود، حالیت و فعلیت. اینها در چهارچوب تثلیث سوگماد قرار دارند. بنابراین ما می‌بایست پای‌بندها و زنجیرهایی که ما را در طبقات پایین اسیر کرده‌اند، بشکنیم و وارد جهانهای اعلی شویم تا آزادی‌ای را که در جستجویش هستیم کسب کرده و بقیه روزهایمان را در ابدیت بسر ببریم.^۴ منطق، بدان صورت که ما در جهانهای پایین می‌شناسیم در جهانهای بهشتی وجود ندارد.^۵ به عبارتی یگانگی هم در جهانهای بهشتی وجود ندارد. حتی، منطق و لزوم یک رابطه منطقی وجود ندارد. زیرا هیچ علتی برای آن نیست. اگر قرار بر این باشد که ما از زنجیره یگانگی ارتباطات حقیقی درونمان آگاهی پیدا کنیم، زنجیره علی گونه‌گونی در این جهان شکسته شده و هر واسطه‌ای برای به وجود آوردن واقعیتی قابل لمس نابود خواهد شد.

قوانین به طور ساده، مفروضات هستند. آزادی در این جهان بدین معنی است که خود برای خود قراردادهایی وضع کرده و تحت آن زندگی

است علت هم تغییرپذیر است و چیزی که در تغییر باشد جاودانه نیست و بالطبع از جهان جاودانگی نخواهد بود - م.

1 - Succession

2 - Wave pictures

3 - Rest points

۴ - این گونه توضیحات، ممکن است تا حد زیادی برای ذهن نامفهوم باشد چون در قالب ذهنیت درآوردن ارکان و اصولی که مربوط به جهان روح است بسیار دشوار است و هر چه هم در این جهت تلاش شود، ابهام در آن باقی خواهد بود. در این مواقع توصیه می‌شود که این مطالب را خواننده و از آن بگذرد تا در تجربه معنی آن را درک کنیم - م.

۵ - زیرا یگانگی در مقابل دوگانگی مطرح می‌شود - م.

کنیم.^۱ در چهارچوب مادی ما ملزم به زندگی تحت قوانینی هستیم که دیگران برای مصلحت عامه می‌سازند. دلیل آن نیز ساده است. ضعیف احتیاج به دفاع در مقابل قوی دارد اما در جهانهای خالص معنوی ضعیفی نیست که احتیاج به حمایت ما داشته باشد. بنابراین هر کس برای خود قواعدی می‌سازد و بدون آنکه کوچکترین صدمه یا خسارتی به دیگری وارد کند، در چهارچوب آنها زندگی می‌کند.

در جهانهای بهشتی ما در روح خالص یا آن چیزی که به عنوان موج صوتی می‌شناسیم، زندگی کرده و از آن تغذیه می‌کنیم. اما اینجا در طبقه مادی، ما باید کالبدی حمل کنیم، نگرانش باشیم و سعی کنیم آن را به نرمی و با نظمی مکانیکی به کار اندازیم.

زندگی، در این نواحی، به خودی خود هیچ گونه تنشی از خود نشان نمی‌دهد. همانطوری که به سوی بالا سفر می‌کنیم، درمی‌یابیم که خلاقیت، در جهانهای پایین است که نیازمند این همه جهد و کوشش است و در جهانهای بالا، خلقهای ظریف‌تر بدون تلاش حاصل می‌آیند. هر چه مقاومت انجام شده در مقابل خلاقیت کمتر باشد، خلق بهتری صورت می‌گیرد.^۲ حرکت آزاد زندگی بدون آنکه مقاومتی سر راهش باشد، تجربه‌ای والاست که ما آن را تنها در بیان خود می‌یابیم زیرا برای چنین حرکتی هیچ پایان مشخصی وجود ندارد. آزادی معنوی، به وراي خود رفتن کامل از جهانهای پایین و علیتها را ایجاب می‌کند.

هنگامی که سفر روح را آغاز می‌کنیم، فهم این جهانها شروع به واضح

۱ - آزادی بی‌حد در جهانهای پایین وجود ندارد و آزادی در چهارچوب یک سری مفروضات و قواعدی که خود وضع کرده‌ایم محصور شده است. اما آزادی در جهانهای بالا به هیچ عنوان محدودیتی ندارد - م.

۲ - چون در این جهان ثقل وجود دارد مقاومت زیاده‌تر است. ولی در آنجا مقاومت کمتر است پس اینجا خلق ناقص‌تر و در آنجا کاملتر است - م.

شدن می‌کند. این مطالب، تا هنگامی که شخص جهانهای خالص‌تر را در نزدیکی قطب مثبت تجربه نکرده و ندیده و نشنیده و با روحهای ساکن این نواحی دارای مواهب اسرارآمیز همراهی نکرده است، عمدتاً تئوری است.^۱

نمونه‌های نادر تاریخی سفیران روح

موارد خاص در تاریخ قدیسین، قهرمانان معنوی، مردان مقدس و صوفیانی که سفر روح انجام داده‌اند، آنقدر زیاد است که مجلدات بسیاری را پر می‌کند. علی‌رغم اینکه کسی به انعکاس خارج از بدن معتقد باشد یا نه، در هنگام سفر در راه خدا، دیر یا زود، این تجربه وارد زندگی‌اش خواهد شد.

همچنان که سابقاً اشاره شد، سه مکتب افکار ماوراءالطبیعه، متفکرین را در این زمینه، به صورت مجزا تقسیم‌بندی می‌کنند. اول تئوری ذهنی است که توسط معتقدین به عقلگرایی^۱ پیروی می‌شود. دوم، شعور کیهانی و سوم تئوری سفر روح هر کدام از این مکاتب با قاطعیت معتقدند که راهی را که انتخاب کرده‌اند به واقعیت نهایی خواهد رسید.

مشهور است که پوئس رسول طلبه و عمل‌کننده به سیستم آگاهی کیهانی بوده است، در حالی که او به اعتراف خود در نوشتجاتش، سفر خارج از بدن را به رسمیت می‌شناسد. در بخش دوم کتاب کورانتیان^۲، پوئس چنین می‌گوید: «در حدود ۱۴ سال پیش مردی را در دین مسیح می‌شناختم (نمی‌توانم بگویم در جسم بود یا خارج از جسم، خدا

۱ - به عنوان حاشیه‌ای مهم باید گفت که نباید انگشت روی جزئیات بگذاریم. در کتاب «سرزمینهای دور» که در واقع دیکته ربازار تارز است به پال توشچل در هیمالیا، بر این نکته تأکید شده که سعی نکن فرضاً سه ماه بر سر یک جمله معطل شوی، بروا وقتی که جمله‌ای را نمی‌فهمی بدان که با روحت صحبت می‌کند. آن را دریافت کن و رد شو - زیرا که این کلمات به ترتیبی آمده‌اند که ممکن است تنها برای روحت قابل هضم باشند و ذهنیت آن را درنیابد. بعدها اینها کم‌کم و به طور خود به خودی به واقعیت ترجمه می‌شود و آنوقت است که در این رابطه علت و معلولی ذهن آنچه را گفته شده می‌فهمد. بسیاری از مفاهیمی که در این کتابها هستند چنین طبیعتی دارند. در این کتاب خاص (اکتکار) چنین مسئله‌ای زیاد پیش نمی‌آید. اما در کتابهای دیگر برخی جملات را حتی از نظر دستوری نمی‌توان سر هم کرده و از معنی آن سر درآورد. گاه اتفاق می‌افتد که پس از ۶ ماه که از خواندن مطلبی می‌گذرد، معنی آن با دوباره خواندن روشن می‌شود. در حالی که سابق بر این فهم آن ناممکن می‌نمود. مطلب مهم دیگری است که باید در اینجا ذکر شود. مطالعه این کتابها، دانشی را که تا به حال با آن آشنایی نداشته‌ایم در اختیارمان می‌گذارد و چون این دانش به وسیله ذهن باید تحلیل‌گرایی و جایگزین شود، باید به بخشهایی تقسیم شود. گاه در بخشهایی رابطه‌ها درک نمی‌شود. علت عدم انتقال این مفاهیم را، چنانچه گفته شده، می‌توان با Jigsaw puzzle (تساویز تکه‌تکه) توضیح داد که تا وقتی تمام تکه‌ها کامل نشده، نمی‌توان معنای شکل را فهمید. به همین ترتیب در مورد این کتابها ناچاراً فصل فصل، بخش بخش و کتاب به کتاب باید جلو آمد و پس از خواندن ۵، ۶ کتاب، یکباره دیده می‌شود که تمام مطالب مجزا از هم، انطباق پیدا کرده و دید و جهان‌بینی انسان به یکباره عوض می‌شود، و تمام آن از سؤالهایی که هیچ‌گاه برایمان جواب نداشته، جواب داده می‌شود. بنابراین به برخی از سؤالهایی که یک شخص عجول و کنجکاو (که این خاصیت طبیعی بشر است) می‌کند، هنوز نمی‌توان پاسخ داد. باید او را به شکیبایی دعوت کرد تا ترتیبی که در این کتابها مشخص شده طی شود - م.

1 - Intellectualism

2 - Corinthians

می‌داند)، یک چنین شخصیتی در بهشت سوم سکنی داشت. اینکه چگونه در بهشت درگیر شده بود و کلماتی غیرقابل ادا می‌شنید، برای انسان مجاز نیست که ادا کند.»

پولس رسول به وضوح بیان می‌کند که این انسان یک تجربه باشکوه انعکاس خارج از بدن داشته است. مادامی که هنوز یک کالبد فیزیکی را اشغال می‌کنیم، این یک هدف نهایی است که می‌توانیم بدان دست پیدا کنیم. او با این گفتار ادامه می‌دهد که به چنین انسانی که دارای فرصتی این چنین برای بودن در فردوس خداست غبطه می‌خورد. اما پولس در این فکرش که این واقعیت تمام هستی است در اشتباه بود، زیرا که خدا به مراتب بالاتر از بهشت سوم است.^۱

ما، روزانه با این موارد برخورد داریم. بسیاری از مردم نمی‌دانند که برایشان چه اتفاقی می‌افتد و برای سنجش تجربیاتشان به نوعی معیار احتیاج دارند. عموماً، بهترین معیار در شروع، خواندن درباره افرادی است که قادر به انجام سفر روح‌اند و نیز وقایعی که برای آنها، مادامی که خارج از بدن هستند، اتفاق می‌افتد.

بسیاری موارد ثبت شده از کسانی در دست است که در هنگام حبس در زندان، موفق به انعکاس خارج از بدن شده‌اند. مورد پیتر ایبتسون^۲ از یک قطعه تخیلی به همین نام از نوشته‌های دوموریه^۳، داستان نویس و هنرمند انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم، استخراج شده است. پیتر ایبتسون که برای جنایتی که مرتکب نشده بود، محکوم به حبس ابد گشته بود، هر شب در کالبد اتری به ملاقات معشوقه‌اش می‌رفت.

۱ - فردوس جزء جنات تحتانی است و به جهان دو گانه تعلق دارد - م.

2 - Peter Ibbetson

3 - George Dumaurier

ماریا کورلی^۱، مؤلف مشهور بسیاری از داستانهای پلیسی در قرن اخیر یکی از معتقدین بنام سفر روح بود. مبنای بسیاری از رمانهایش بخصوص اردات^۲ انعکاس خارج از بدن بود.

یکی از مهمترین موارد کلاسیک، مورد اد مورل^۳ بود که چهار سال در زندان ایالتی آریزونا محبوس بود. تجربیات او توسط فرماندار جورج دبلیو. پی. هانت و جک لندن مورد تأیید قرار گرفته‌اند و جک لندن بود که داستان مورل را تحت عنوان ستاره نورد^۴ نوشت و منتشر کرد.

زندانبانها مورل را مورد شکنجه‌هایی معادل آنچه به عنوان شکنجه‌های طاقت‌فرسای اسپانیولی^۵ گفته می‌شود، قرار دادند. مورل را محکم داخل لباسهایی تنگ^۶ می‌بستند و برای ساعتها و در یک مورد پنج روز و نیم نگاه می‌داشتند. هر بار او بدنش را ترک می‌کرد و به گشت و گذار در جهان بیرون از جمله نواحی ستارگان می‌پرداخت. او که بر اثر شکنجه‌های وارده به حالت خلسه می‌افتاد، خود را در حال پروازی آزاد بیرون از دیوارهای زندان پیدا می‌کرد. گرچه او در سلولی زیرزمینی بدون در و پنجره و نیز بدون هیچ مصاحبی بجز زندانبانان ددمنش، محبوس بود، صحت بیشتر آن چیزی را که در بیرون مشاهده می‌کرد، پس از کنترل مورد تأیید قرار می‌گرفت. پس از آنکه مورل آزادی خود را کسب کرد در کمال تعجب متوجه شد که بجز تحت شرایط رنج طاقت‌فرسا قادر

1 - Maria Corelli

2 - Ardath

3 - Ed Morell

4 - Star rover

۵ - Spanish inquisition اسپانیایی‌ها در دوران جنگ مکزیک از روشهای بسیار ددمنشانه همراه با شکنجه‌هایی بسیار آزار دهنده استفاده کرده‌اند که به این نام مشهور شده بود - م.

6 - Stait-Jackets

به انعکاس خارج از بدن نیست.

یکی از بزرگترین موارد در تاریخ مذهبی، مورد شانکار است که در دوره قرن نوزدهم، بدنش را در حالی که در تنه یک درخت مخفی شده بود ترک می‌کرد و اوقاتش را به عنوان شوهر یک زن می‌گذراند تا بتواند در یک سری مباحثات مشهور مذهبی با ماندانا میشا^۱ و زن به همان میزان آموزش دیده‌اش، اوبایا باهاراتی^۲ پیروز گردد.

هنگامی که او بر ماندانا میشا غلبه کرد، از طرف همسر او به مبارزه‌ای در ارتباط با سکس دعوت شد، موضوعی که آن زن در آن بسیار مهارت داشت و شانکار جوان بدون تجربه جنسی ابداً تبحری نداشت. اما او تقاضا کرد که مباحثه را یک ماه به تعویق بیندازند. در این فاصله او قادر بود که از قدرتهای یوگیک^۳ خود استفاده کند. او بدنش را در داخل تنه یک درخت در اعماق جنگل قرار داد و بعد وارد کالبد فیزیکی یک پادشاه در حال مرگ به نام آماروکا^۴ شد و تمامی اسرار سکس را فراگرفت. هنگامی که یک ماه بسر رسید، شانکار برگشته به مباحثه ادامه داده و آن زن مشهور آکادمیسین را شکست داد.^۵

در میان رهبران اولیه این جنبش اسامی شمس تبریز و مولانا رومی از ایران بسیار بارز می‌باشد. بعدها کبیر^۶ را می‌یابیم که یک صوفی هندی

1 - Mandana Misha

2 - Ubhaya Bharati

3 - Yogic Powers

4 - King Amaruka

۵ - سکس مانند هر چیز دیگری می‌تواند وارد ذهنیت شود. سیدهارتانی نیز چنین بود که زنی به او سکس را آموخت و این آموزش تنها از راه عملی نبود، بلکه از نظر ذهنی باید آن را آموخت. در مبحث مربوط به Kali این مطلب را بیشتر توضیح خواهد داد - م.

6 - Kabir

قرن شانزدهم بود و سپس تولسیداس^۱، گورو نانک و پیروان نه‌گانه‌اش و پیروان آنها.

در میان اینها در می‌یابیم که شمس تبریز، یک صوفی قرن هفتم ایرانی، در خارج و وارد شدن به بدن استاد بود. یک بار هنگامی که بین دو شهر اصلی ایران سفر می‌کرد، او که دائماً به خاطر عقاید دینی‌اش توسط متعصبین مورد حمله قرار می‌گرفت، قادر شد که از بدنش خارج شده و با نگاه کردن از بالای جاده، افرادی را ببیند که پشت تپه‌ها پنهان شده و چماق به دست آماده کشتنش هستند. در نتیجه راه دیگری را از پیش گرفت و به طور کامل خود را از دام رها کنید.

سودار سینگ، یک گورو، در خط استادان حق، یکی از پیروان ر بازار تارز بود. هنگامی که مرد بسیار جوانی بود، یک سادهو به او گفت که به آگرا رفته و ر بازار تارز را بیابد تا او را از طریق سفر روح به بهشت هدایت کند. در سال ۱۸۸۵ او استاد را یافت و از او جوایب اثبات شد. به او گفته شد که اگر به عبادت نشسته و چشمهایش را ببندد، برایش اثبات خواهد شد. آنگاه، مطابق مدارک ثبت شده به حضور استادش در شکل نورانی، تا طبقه سوم ارتقا داده شد، چرا که در اینجا استادی وجود داشت که قادر بود خود را هم در قالب بیرونی و هم در قالب درونی ظاهر کند.^۲ می‌گویند که استاد حق یائوبل ساکابی، پیرو خود و استاد بعدی قویی کوانتز را قبل از اینکه در قالب جسم ببیند، برای مدت هفت سال در کالبد معنوی ملاقات می‌کرد و به او اسرار جهانهای بهشتی را می‌آموخت. اینها چند نمونه از نمونه‌های فراوان در خط اساتیدند.

1 - Tulsi Das

۲ - بعضی از استادان فقط در عالم بیرون و برخی تنها از درون با پیروانشان تماس می‌گیرند. اما استادی قابلیت اتکای کامل دارد که هم در جهان بیرون و هم در جهان درون فعالیت کند - م.

برای مثال، پاراماها نسا یوگاناندا در کتاب اتوبیوگرافی مشهور خودش، زندگی یک یوگی، صحبت از خروج از بدن و دید ۳۶۰ درجه می‌کند.^۱ بعدها در کتابی راجع به استاد قدیمی‌اش، سری یوکتسوار صحبت می‌کند که در کالبد دیگرش از ماورای پرده مرگ بازگشته و به او خوش آمد می‌گوید. هنگامی که این فرصت برایش پیش آمد که استاد قدیمی‌اش را دوباره در آغوش بگیرد، بسیار شاد شد چون گویی او را در کالبد جسمانی‌اش در آغوش گرفته است.

بدون شک امانوئل سوئیدنبورگ که در سال ۱۶۸۸ در استکهلم به دنیا آمد، یکی از قابل ملاحظه‌ترین منعکس‌کنندگان خارج از بدن در تاریخ مذهبی بوده است. او قادر بود با مرده‌ها ملاقات کرده، به اراده خود به جهنم و بهشت مسافرت نموده و در عین حال خود را به طرز قابل ملاحظه‌ای برای نسل و کشورش مفید قرار دهد.

او بیشتر از بیست و پنج نسخه از گزارش سفرهایش به جهانهای دیگر و اینکه چگونه قربانیانی را از گودالهای جهنم نجات داده و از طریق یک نوع حرکت عمودی آنان را به بهشت رهنمون شده، به جای گذاشته است. او می‌گفت که این افراد را از روی محبت و از جانب خدا که از قرار معلوم او را به عنوان یک سفیر روح در چنین اموری مأمور کرده بود، از گذراندن وقت در جهنم می‌داده است. و این احتمالاً به درخواست خود آنان بوده است.

یکی از شاهکارهای برجسته سفر روح او، ملاقات برخی از دوستانش

در گوتنبرگ بود که ۳۰۰ مایل از استکهلم فاصله دارد. در خلال یک میهمانی شام و در حضور بیش از پانزده نفر گزارش داد که یک آتش‌سوزی خطرناک در جنوب استکهلم صورت گرفته و به سرعت در حال گسترش است. ساعاتی بعد او گزارشش را این‌گونه کامل کرد که آتش درست سه خانه مانده به خانه او خاموش شده بود.

دو روز بعد قاصدی از استکهلم رسیده و خبر همان آتش‌سوزی را که سوئیدنبورگ هنگامی که خارج از بدنش بسر می‌برد دیده بود، به اطلاع همگان رساند. بسیاری دیگر از تجربیات قابل ملاحظه خروج از بدن در زندگی این فرد به ثبت رسیده‌اند که تمامی آنها به همین اهمیت می‌باشند، اما فضا اجازه نقل تمامی آنها را نمی‌دهد. یکی از این موارد اطلاع او از زمان دقیق و چگونگی مرگ پتر سوم امپراتور روسیه در زندان بود. چند روز بعد، روزنامه‌ها داستان واقعه را درست به همان ترتیبی که سوئیدنبورگ تشریح کرده بود، به چاپ رساندند.

ناپلئون نام مشهور دیگری در تاریخ کسانی است که قادر بودند بدن خود را ترک کنند. تولستوی در کتاب خودش، جنگ و صلح توضیح می‌دهد که چگونه ناپلئون پشت تپه‌ای می‌نشست و با افسرانش به ورق بازی می‌پرداخت، در حالی که جنگ استرلیتز در مقابل نیروهای روسی در ۵ دسامبر ۱۸۰۵، در حال انجام بود. او توسط انعکاس مستقیم، بر نبرد نظارت می‌کرد. هنگامی که نیاز به فرستادن پیامهایی برای فرماندهان جنگ جهت حرکت دادن گروهها پیش می‌آمد، معمولاً قبل از آنکه قاصدی از آن طرف برای کسب اجازه گسیل شود، دستور حرکت توسط قاصدی دیگر از جانب ناپلئون داده شده بود. در همان هنگام ژنرال پیر روسی هم با تاکتیکی مشابه و در موقعیت خود در درون یک چادر پیکار را رهبری می‌کرد. اسکندر کبیر موقعیت خود را به عنوان یک نابغه

۱- امکان دید ۳۶۰ درجه فقط در کالبد روح امکانپذیر است. سایر کالبدها هر یک دارای عضو بینایی بوده و در نتیجه دیدشان دارای جهت می‌باشد. ولیکن دید روح از همه جانب است و می‌تواند تمام دور و برش را ببیند. بنابراین برای روح جهاتی مانند بالا و پایین، چپ و راست معنی ندارد چون برای قوکوس کردن از عدسی استفاده نمی‌کند. م.

نظامی، مدیون استعداد خود در خروج از بدن و نظاره آنچه در طول کشاکش مابین ارتش خود و دشمن واقع می‌شد، می‌دانست. می‌گویند در هنگام پیروزی در سه پیکار اصلی‌اش، گواگاملا، ایسوس و هیداسپس بیرون از بدنش ایستاده بود و به واسطه دید ماورایی‌اش به صحنه، پیکار را هدایت می‌کرد.

ناپلئون و اسکندر، هیچ یک در آخر موفق نبودند، چرا که از انعکاس روح در جهات مقصودی که هیچ‌گونه ارزش معنوی دربر نداشت استفاده کردند. در نتیجه همه چیز را باختند. اسکندر در جوانی مرد و ناپلئون در رنج حبس و به مرگ تدریجی درگذشت.

از طرف دیگر آرتور استاکول که یک سرمایه‌گذار راه‌آهن در قرن گذشته بود، قادر بود از بدنش خارج شده و اطلاعاتی را در ارتباط با سرمایه‌گذاری‌های مشهور خودش کسب کند که نتیجه آن کمک به افرادی بسیار و صدمه و ضرر به افرادی معدود شد.

رومی، مدت ۳۰ سال برای نوشتن کتاب خودش **مثنوی معنوی** که یکی از بزرگترین اشعار در نوع خود و در تمام ادبیات بود، وقت صرف کرد. او یکی از اساتید معنوی وابسته به یک نظام بود که سلسله‌ای دراز در تاریخ داشتند. پدرش بهاء‌الدین ولد، گوروی بزرگی در مکتب صوفی‌ها بود. تولد او بسیار اسرارآمیز بود و پدرش نام او را خداوندگار گذاشت که به معنای خدای من بود. در سن ۶ سالگی، رومی استعداد خود را در حرکت بدون استفاده از واسطه مادی به اثبات رساند. یک روز صبح در روی بام یک خانه در کلاس قرائت قرآن، برخی از کودکان پیشنهاد کردند که از بامی به روی بامی دیگر بپرند. رومی بدانان گفت که چنین فعالیتی از یک اشتیاق بسیار بچه‌گانه سرچشمه می‌گیرد و آنان باید به طرف بهشت پرواز کرده و اقلیم خدا را ملاقات کنند. در همین لحظه ناگهان رومی از نظر

ناپدید شد و توسط گروهی از فرشتگان که لباس سبز به تن داشتند به طبقات بهشتی انتقال داده شد.

بعدها، هنگامی که در آلیو دانش‌آموز بود، دانش‌آموزان دیگر در مورد ولگردی‌های شبانه رومی شکایت داشتند. حاکم شهر کمیته‌ای را مأمور تحت‌نظر گرفتن رومی قرار داد و دریافت که او از درهای قفل شده و دروازه‌های بسته رد و لحظاتی بعد بر سر مقبره ابراهام هبرون که در حدود ۳۵۰ مایل از آنجا فاصله داشت ظاهر می‌شود.

بسیاری از معجزات از جمله شفای بیماران و کمک‌های دیگر به نیازمندان، به رومی در طول زندگی‌اش نسبت داده شده است.

یکی از اولین پدیده‌هایی که در مورد گورو نانک، مؤسس مکتب سیک که در قرن پانزدهم در هندوستان زندگی می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت، توسط فرماندار پنجاب مشاهده شد که بر حسب اتفاق از کنار باغ خانوادگی گورو نانک می‌گذشت و طفلی را دید که در سایه درختی خوابیده است. در همین حال که فرماندار مشغول تماشای بچه بود، متوجه شد که سایه درختان دیگر با خورشید حرکت می‌کند. اما سایه درختی که نانک در زیر آن خوابیده بود بی‌حرکت باقی بود تا برای وی سایبان باشد. نانک به این ترتیب به عنوان وجودی برتر شناسایی شد.

بعدها نانک جسم خود را به واسطه سفر روح صعود داد و به وسیله فرشتگان به طبقه پنجم و به حضور پروردگار ست‌نام، اولین تجلی خدا برده شد و جلال و جبروت پرشکوه خدایی را مشاهده کرد. او این حقایق را با کلمات خودش به ثبت رساند.

برای مدت سه روز خانواده نانک به دنبال او می‌گشتند ولی او از روی زمین ناپدید شده بود. بعد او بدون اینکه صدمه‌ای دیده باشد، از بهشت بازگشت و بلافاصله هر آنچه را که داشت بخشید. او خانواده خود را به

دست پدر و مادرش سپرد و خود به دنبال انجام رسالت معنوی اش ره سپرد.

آپولونیوس. تیانا، صوفی بزرگ یونانی قرن اول پیش از میلاد، یکی از کسانی بود که به آسانی می‌توانست در عین حال در دو مکان حضور داشته باشد و گزارش وقایعی را که در فواصل دور می‌افتاد، به حواس فیزیکی اش انتقال دهد.

هنگامی که قتل امپراتور دومی تیان در ژم در سال ۹۶ قبل از میلاد اتفاق افتاد، آپولونیوس به بیرون از بدنش که در افسوس^۱ واقع در ساحل ایونی در آسیای صغیر قرار داشت، منعکس شده بود و بدون اینکه عمدی داشته باشد شاهد این قتل شده بود.

هنگامی که دومی تیان در هنگام ظهر در ژم مورد حمله واقع شد، آپولونیوس در حال ایراد یک سخنرانی در باغی واقع در افسوس بود که ناگهان سخنرانی اش را قطع کرد و فریاد کشید: «این ستمکار را بکشید.» سپس رو به جمعیت کرد و خطاب به آنان فریاد کشید: «افیسینها خوشحال باشید، ستمکار امروز کشته شد. من امروز چه دارم می‌گویم؟ در می‌نروا، او امروز در همان لحظه که سخنم را قطع کردم، کشته شد.»

افیسینها تصور کردند که او عقلش را از دست داده است. اما ظرف چند روز قاصدها بدانجا رسیده و اخبار را اعلام کرده و به قدرت و قابلیت آپولونیوس در خارج شدنش از بدن و دیدن از فواصل دور شهادت دادند. یک ملاقات پیشین با دومی تیان ستمکار باعث به وجود آمدن این آگاهی شده بود که آپولونیوس استاد بزرگی است. این استاد بزرگ قادر بود که به اراده خودش رفت و آمد کند. امپراتور دومی تیان پس از محکوم کردن آپولونیوس به مرگ، ناپدید شدن او را از کنار تخت امپراتوری با

۱ - Ephesus افسوس، باغی بود که افلاطون در آن تدریس می‌کرد - م.

چشمان خود دیده بود. آپولونیوس با زنجیر بسته شده و توسط محافظان قصر محاصره شده بود. در یک لحظه او آنجا بود و در لحظه‌ای دیگر ناپدید شده بود و تنها زنجیرهایش باقی مانده بود. بعدها گزارش دادند که چند لحظه پس از آنکه از پیش چشمان دومیتین ناپدید شد، این استاد شهیر در کنار یکی از مریدانش در جاده‌ای صدها مایل دورتر ظاهر گردید. یکی از جالبترین گزارشات در تاریخ سفر روح، مورد یک راهب ساکسون به نام گوردیک است که در قرن دوازدهم زندگی می‌کرد. گوردیک نزدیک سرچشمه‌های رودخانه ویر در کامبرلند هیلز نزدیک بالاترین مرزهای شمالی انگلستان اقامت داشت. به طور تقریبی می‌توان گفت که این نقطه حدوداً ۵۰ مایل از کانتربری، مکانی که در آن روز پرتقدیر ۲۸ دسامبر ۱۱۷۰، تاماس ابکت شهید شد، فاصله دارد.

استعداد انعکاس روح گوردیک در ماورای طبقه مادی بود که باعث گردید او شاهد مرگ تاماس ابکت، درست در همان لحظه وقوع باشد. برادر بندیکت، یکی از راهبینی که در لحظه قتل تاماس ابکت در کلیسا حضور داشت، بعدها راجع به چیزی که هنگام خواب برایش اتفاق افتاده بود برای دیگر راهبین صحبت کرد. او، بدون آنکه بداند چگونه و به چه دلیل، خود را در میان گروه کثرت معمول آن کلیسا یافته بود. او در آنجا اسقف اعظم را می‌بیند که از جایی که خوابیده بلند می‌شود و در کنار محراب می‌ایستد، درست مانند اینکه می‌خواهد مراسمی مذهبی را شروع کند. راهب با ترس و وحشت به طرف توماس می‌رود و از او می‌پرسد که آیا اسقف مرده است؟ تاماس ابکت پاسخ می‌دهد: «من مرده‌ام، اما دوباره برخاسته‌ام.»

در حالی که راهب، هنوز با اغتشاش ذهنی بیشتری صحنه را مشاهده می‌کرد، یک دسته کرامتی شروع به خواندن کرد و صدای اسقف هم

بدان ملحق شد.

این مورد، به سادگی، یکی از موارد انعکاس روح در وضعیت رؤیا بود. چنین انعکاسی گاه بدون آنکه عملی آگاهانه انجام دهیم، صورت می‌گیرد و گاهی نیز نیازمند تلاشی آگاهانه از جانب ماست. در این مورد، به علت وقایعی که بعداً اتفاق می‌افتد، بهتر است داستان برادر بندیک را به عنوان یک سند واقعی بپذیریم. بسیاری از کسانی که به مزار تاماس ابکت قدم گذاشتند بلافاصله شفا یافتند.

یکی از عجایبی که در مدرسه اسرار فیثاغورث، استاد بزرگ قرن پنجم قبل از میلاد آموزش داده می‌شد، استعداد انعکاس آنی خارج از بدن بود به هر نقطه و تحت هر شرایطی.

زرتشت که در قرن ششم یا هشتم قبل از میلاد زندگی می‌کرد، بنیانگذار یک مکتب قدیمی ایرانی بود به نام مغان که بعدها توسعه یافت و امروزه به نام دین پارسی شناخته شده است.^۱ او ادعا کرد که یک سفیر روح بوده و به این جهان وارد شده است و مانند دیگر ناجیانی که از طبقه سوم یعنی جهان برهم به این جهان آمده‌اند، از طریق تولد خود را به صورت یک انسان متجلی ساخته است. او از سنین پایین سفر روح می‌کرد، اما قابل ملاحظه‌ترین تجربیات سفر روح او در سن سی سالگی اتفاق افتاد، زمانی که او اعلام پیامبری کرد. در این زمان، زرتشت به واسطه کالبد معنوی‌اش به اقالیم الهی برده شد. در اینجا او در حضور خدای تعالی ایستاد و مأموریتش در جهانهای پایین ابلاغ شد. او می‌بایست دین چند خدایی را اصلاح کرده و آن را به تک خدایی بدل کرده و بت‌پرستی را ریشه‌کن سازد.

۱- که در واقع همان دین زرتشت است - م.

بعدها زرتشت^۱ دوباره به بهشت بدرقه شد و در حضور خدا و فرشتگان، دستورات بعدی را در خصوص اسرار زندگانی مقدس دریافت کرد. بنا به گزارشات، زرتشت در بقیه مدت عمر، ملاقاتهای بسیار دیگری از همین نوع، علی‌الخصوص با فرشتگان داشته است. گرچه من احساس می‌کنم که او بیشتر از آنکه با جهان بهشت حقیقی در تماس باشد با ست‌نام در طبقه پنجم مرتبط بوده است. من نمی‌توانم ابراز کنم که حقیقت این است اما احساس می‌کنم که چنین باشد.

بسیاری از سفرهای زرتشت به اقالیم بهشتی با هفت بهشتی که محمد(ص) بدانها سفر کرد قابل مقایسه‌اند. محمد(ص)، پیامبر اسلام، همچنین مدعی بود که با سلسله مراتب الهی و زیردستانش مواجه گردیده است. دوره سفر به جهانهای دیگر و برقرار کردن چنین تماسهایی برای مأموریتش در زمین، عملاً در حدود ده سال برای زرتشت زمان برد. سفر محمد(ص) به جهانهای بهشتی با اسب سفیدش چیزی بیشتر از یک تجربه سفر روح نیست. نوشته محمد(ص)، قرآن، هفت بهشت را به همان گونه که او شاهد بود، تشریح می‌کند. این بدان معناست که او از تمام طبقات اطلاع داشت.^۲ اما به هر حال طبقاتی که او سیاحت کرد، با طبقاتی که دیگران در تجربه‌های مشابهشان تشریح می‌کنند، متفاوت بود.

او از بهشت ششم و فرشته عظیمی صحبت می‌کند که بر فراز تمام بهشت و تمام زمین سکنی دارد. بیشتر اینطور به نظر می‌آید که منظور او طبقه پنجم بوده، در مکانی که با وجود بزرگ، ست‌نام، اولین تجلی خدا

۱- زرتشت در انگلیسی، Zarathustra یا Zoroaster خوانده می‌شود - م.

۲- تعداد طبقات بهشتی بالاتر از طبقه روح، هفت طبقه است که با پنج طبقه پایین جمعاً دوازده طبقه می‌شود - م.

ملاقات کرده است. سایر جهانهای بهشتی که او ماورای آنجا تجربه کرده، قابل انطباق است زیرا که او راجع به نواحی ای با نور خیره کننده و تاریکی توضیح می دهد.^۱ سفر در اقلیمی که از ابر پوشیده و محمدمد (ص) صورت خدا را آنجا مشاهده می کند، پایان می پذیرد.

بعدها، دین اسلام به صورت یک نیروی تشکیلاتی درآمد و از درون آن نظم صوفی که انعکاس خارج از بدن را به جهانهای دیگر مدنظر قرار داده بود، خارج شد.

گرچه حافظ در جهان غرب بیشتر به خاطر اشعارش شناخته شده، تجربیات سفر روح او درخشان است. در سن نه سالگی، حافظ نوری عظیم از بهشت دریافت کرد که برای روزها او را بیهوش کرد. حافظ خود در نوشته هایش می نویسد: «مادرم در طول این مدت از من پرستاری کرد و هنگامی که از بستر برخاستم، در این مورد که روحم از بدنم خارج شده، خدا را زیارت کرده و از او دستوراتی در ارتباط با این زندگی دریافت کرده به خانواده ام چیزی نگفتم. به فوریت خانواده ام را ترک کردم، رسالت الهی خود را در گفتن راجع به خدا یا قلمم اعلام کردم و به طور داوطلبانه زندگی ای فقیرانه آغاز کردم زیرا که برای روح من لازم به نظر می رسید.»

از آنجایی که آثار او از نظر روشن بینی معنوی پیشرفته بودند، عمومی او کارهایش را تکفیر کرد و گفت که هر کس آنها را بخواند، دیوانه می شود. به گفته حافظ این تکفیر تا مدتی عملاً کارساز بود، اما بالاخره این ظلم شکست و حافظ در میان ملت قدیمش به شهرت رسید. او در نوشته هایش می گوید: «خدا بخاطر این وقف، هزاران بار مرا پاداش داد. بارها اتفاق افتاد که در هنگام عبادتی عمیق، بدنم در اتاق بود و روحم در بهشتهای عظیم با خدا بسر می برد.»

۱ - این توضیحات با طبقه اشراق مطابقت دارد - م

دبلیو - سی - لیدبیتز، پیرو شماره یک مادام بلاواتسکی یک سفیر روح عالی بود. کتابهای او در مورد جهان اثیری و عملکردهای آن نتیجه سفرهای خارج از بدن او بود. به همین ترتیب آثار اندرو جکسون دیویس، از اولین پیشوایان مکتب اصالت روح به تبع سیاحتیهای او از نواحی بهشتی به وجود آمدند. مادام بلاواتسکی، بیشتر بخاطر آثار تاریخی اش، دکترین اسرار و پرده برداری از ایسیس، همیشه به عنوان یکی از آشنا ترین پیروان مکتب اسرار باقی می ماند. او این کتابها را در حالی نوشت که بدنش در حالت خلسه بسر می برد و روحش بیرون از بدن و در حال تحقیق در جهانهای دیگر بود.

مسورد پاداره پیو، راهب ایتالیایی کاپوچینی که در یک معبد در سن جوانی روتندو نزدیک فوجیا در سواحل آدریاتیک ایتالیا زندگی می کرد، یک مورد استثنایی است. او نه تنها در مظان تهمت واقع بود، بلکه بنا به گزارشات استادی بود در سفر روح. او بر بسیاری افراد در نقاط مختلف جهان ظاهر می شد و ثابت می کرد که قادر به استفاده از این استعدادش در هر هنگام که لازم است، می باشد. گفته شده که او در همان زمانی که در دیر حضور داشت، در فاصله های بسیار دور از دیر هم صدایش شنیده شده و هم چهره اش دیده شده.

برای مثال در طول جنگ جهانی دوم، هواپیمایی آمریکایی در صحرای لیبی گم شد. سقوط هواپیما موجب مرگ هیچ یک از اعضای گروه نشد، اما آنها کاملاً موقعیت خود را گم کرده بودند. برای آنها تلاش برای قدم برداشتن بدون هیچ مقصد شناخته شده ای، در چنین برهوت وحشتناکی، عملی عبث بود تا آنکه ناگهان یک راهب کوچک اندام ایتالیایی ظاهر شد و آنها را به سمت مکانی امن راهنمایی کرد. سالها بعد یکی از اعضای آن گروه در سفری به دیر «سن جوانی روتندو» پاداره پیو را

به عنوان راهبی که زندگی آنها را نجات داده بود شناخت. اما آن پدر خوب بخاطر کردار نیکش، هیچ نشانی از آشنایی نداد.

داستان دیگری که در مورد او گفته شده، شرکت جستن اوست در مراسم اعلان شریعت سنت ترزا در شهر لیزیو فرانسه درست در همان زمانی که عملاً مراسم جشن دیر خود را برگزار می‌کرد. در واقع پادریو که به طور فیزیکی، هیچ گاه از حومه «سن جوانی روتندو» برای مدت سی و هفت سال خارج نشده بود، چگونه می‌توانسته در صحرای لیبی یا لیزیو باشد؟

یک گزارشگر رادیوی ایتالیایی که پادریو را می‌شناخت چنین گفت که این پدر خوب در استودیو ظاهر شد و با گذاشتن دستش روی سر او سردرد شدیدش را شفا داد. گزارشگر متقاعد شده بود که این چیزی جز یک تصور نبوده است، اما چند روز بعد او پادریو را ملاقات کرد. قبل از آنکه او بتواند تجربیاتش را مرتبط کند، راهب دستانش را روی سر گزارشگر گذاشت و با حالت مزاح گفت: «امان از این توهمات!»

یک برقکار در میلان گزارش می‌دهد هنگامی که در یک نیروگاه الکتریکی مشغول تعمیرات بود، جریان فشار قوی با یک موتور اتصال یافت و بر اثر اتصال‌ای که رخ داد، موتور منهدم شد. گرچه او هر دو سیم فشار قوی را در دست داشت، هیچ صدمه‌ای ندید. ماهها بعد، پادریو در ملاقاتی که با او داشت به گوشش نجوا کرد: «تو باید همیشه مراقب کابل‌های الکتریکی باشی!»

داستانهای بسیاری در مورد این کشیش عجیب گفته شده است. او به یک عالیجناب در اروگوئه گفت که هنگام مرگش با او خواهد بود. بیست سال بعد، اسقف اعظم توسط یکی از راهبین کاپوچین بیدار شد و به او گفته شد که عالیجناب در حال مرگ است. اسقف اعظم گزارش می‌دهد

که در کنار جسد آن مرد کاغذی بود که در روی آن چنین نوشته شده بود: «و پادریو آمد». او بر ژنرال کاردونا فرمانده نیروهای ایتالیایی در جنگ جهانی اول ظاهر شد و از خودکشی او جلوگیری کرد. بعدها وقتی که ژنرال، پادریو را در سن جوانی روتندو ملاقات کرد، راهب کوچک‌اندام به او گفت: «ژنرال، چیزی نمانده بود!»

البته بسیاری دیگر از قدیسین مسیحی، مشهور به داشتن استعداد سفر روح بودند که در میان آنها می‌توان از سنت فرانسیس زاویر، قدیس یسوعی^۱ اسپانیایی قرن شانزدهم نام برد که مسؤول انتشار مسیحیت در خاور دور بود.

هنگامی که او به همراهی عده‌ای دیگر در حال گذشتن از میان دریای زرد به سمت چین بودند، توفان وحشتناکی بپا شد. برخی از کارکنان کشتی که از احتمال غرق شدن کشتی درهراس بودند به داخل قایق نجاتی رفتند، آنها بزودی از نظر ناپدید شدند. مدت کوتاهی پس از آن توفان متوقف شد، اما از آن مردان هیچ اثری دیده نمی‌شد. امید پیدا کردن آنها از دست رفته بود، اما سنت فرانسیس زاویر با تبسمی اعلام کرد که کارکنان کشتی، همسفران خود را در مدت سه روز پیدا خواهند کرد. ظهر روز سوم، آنها مشاهده شدند.

این درست همان زمانی بود که سنت فرانسیس پیش‌بینی کرده بود و هنگامی که آن مردان به روی عرشه آورده شدند به آنها گفته شد که سنت فرانسیس نجات آنها را در مدت سه روز پیش‌بینی کرده بود. بلافاصله اغتشاشی درگرفت، زیرا که مردان داخل کشتی نجات قسم خوردند که قدیس هم در طی آن روزهای وحشتناکی که آنها با قایق از کشتی بیرون

۱ - Jesuit یسوعی‌ها متعلق به کلیسای خاص در مسیحیت هستند که پیرو سنت‌های مسیحی اند - م.

رفتند، با آنها بوده و آنها را تسلی می‌داده و سعی در زنده نگاه داشتن آنها داشته است. در مقابل این داستان، آنهایی بودند که سنت فرانسویس را در کشتی دیده بودند، با او صحبت کرده بودند و از او پیش‌بینی نجات مردان داخل قایق نجات را در مدت سه روز شنیده بودند.

طبیعتاً هنگامی که سنت فرانسویس با این داستانهای متناقض مواجه می‌شد، به هیچ چیز اعتراف نمی‌کرد. کارکنان کشتی ناچار شدند در دو مکان بودن در یک زمان سنت را اعتراف کنند، چرا که آنها شاهد قرار داشتن او در هر دو موقعیت بودند.

سنت آنتونی پادوا، یک راهب فرانسیسکن، در دیر سنت فرانسویس آسیسی یکی دیگر از کسانی بود که استعداد سفر روح داشت. یک بار او در همان زمانی که در یک مراسم کنار محراب یک کلیسا در پادوا زانو زده بود در مراسم ختم دوستش در طرف دیگر شهر مشاهده شده بود. بار دیگر، هنگامی که مشغول موعظه در کلیسای سنت پیرکوئیرو در لیموژ فرانسه بود، اتفاقی افتاد که بار دیگر بر قابلیت فوق‌العاده سنت آنتونی صحنه گذاشت.

در حالی که او در پشت تریبون مشغول موعظه کردن بود، ناگهان به خاطر آورد که برای سرود خواندن در دسته‌کری یک صومعه واقع در پرستشگاه معبد خودش که مایلها از آنجا فاصله داشت، وعده داده است. او خطابه خود را قطع کرده و در حالی که ایستاده بود برای مدتی ساکت ماند. سلسله مراتب معنوی حاضر در کلیسا نمی‌دانستند که چه عکس‌العملی در قبال این وضعیت منحصر به فرد نشان دهند. همه احساس می‌کردند که او در حال دریافت الهاماتی از بهشت است که برای آنها شناخته شده نیست. آنها با نفسهای حبس شده در انتظار ماندند تا آنکه آنتونی دوباره رشته سخن را از همان نقطه‌ای که قطع شده بود به

دست گرفت و تا به آخر خطبه را ادامه داد، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است.

اعضای سلسله مراتب معنوی بعدها خبر یافتند که آنتونی در طول مدت سکوتش، در دیر خود و در میان اعضای صومعه ظاهر شده بود و به قول خود عمل کرده بود.

در روز سیزدهم ژوئن سال ۱۲۳۱، سنت آنتونی در معبد آرسلا نزدیک راسوال در بستر مرگ قرار داشت و اما مایلها دورتر از معبدی دیگر بر یک دوست قدیمی به نام آبوت توماس ظاهر شد و به او گفت: «ببین پدر آبوت، من خرم را نزدیک پادوا ترک کرده‌ام! الان سر راه برگشت به خانه‌ام!»

در همان موقع آبوت از یک بیماری بسیار شدید گلو رنج می‌برد. اما پس از آنکه آنتونی صحبتش را تمام کرد، گلوئی بیمار آبوت را به آرامی لمس کرد و بیماری به طور کامل از بین رفت. پس از آن آبوت گفت: «برادر آنتونی، مدتی اینجا بمان و شام را با من صرف کن.»

اما در این موقع قدیس کاملاً ناپدید شده بود، همچنان که تمام حیات از بدنش خارج شده بود و در مسیر نائل آمدن به بهشت و شکوه بسر می‌برد.^۱

تمامی مکاتب اسرار باستان، شامل اسرار دیونسوس، اسرار دلفی و اسرار الیوسیسی، سفر بیرون از بدن را تعلیم می‌دادند.

۱ - زمانی که در لحظه مرگ روح کالبد جسمانی را ترک گفت، امکان ظاهر شدن در دو مکان به طور همزمان برایش وجود ندارد. زیرا که نیروی حیات از کالبد فیزیکی اش بیرون کشیده شده و از آن به بعد فعالیتش تنها در نوسانات اثیری به بالا امکان‌پذیر است. بنابراین تنها کسانی که هنوز در کالبد فیزیکی بوده و دید اثیری قوی داشته باشند می‌توانند او را ببینند، اما چون تظاهر جسمانی ندارد با چشمان فیزیکی به هیچ وجه قابل رؤیت نبوده و نمی‌تواند به صورت فیزیکی پدیدار شود - م.

بسیاری از صاحب‌نظران این هنر قدیمی بر این عقیده‌اند که هنر سفر روح از نقاط دوری از سیبری به یونان باستان آورده شد و در خود سیبری نیز توسط شمنهای قبایل مختلف شمالی توسعه یافته بود. این فن هنوز هم توسط بسیاری از «دکتر - جادوگر»ها در قبایل گوناگون آفریقایی، در میان قبایل سرخپوست شمال کانادا، بومیان هندی در مناطق بدوی تر (به‌خصوص در مناطق کوهستانی شمال کشور) و در میان نظم‌های مذهبی تبت^۱ به کار گرفته می‌شود.

بسیاری از افراد با درجه‌ای از کنترل، قادر به سفر روحند و بسیاری دیگر تحت فشار و درد و یا به دلایل دیگری برای فرار از موقعیتها از بدنشان خارج می‌شوند. در کتاب توهم زندگان نوشته گورنی، پادمور و مایرز، به بیش از هفتصد مورد انعکاس بیرون از بدن اشاره شده است. دکتر کروک‌هال در کتاب مشهور خودش، مطالعه و تمرین انعکاس اثیری، بیش از صد و پنجاه مورد انعکاس را گزارش می‌کند و پروفیسور هورنل هارت در مقاله‌ای در روزنامه جمعیت آمریکایی تحقیقات روانی در سال ۱۹۵۴، به بیش از ۱۰۰ مورد از این انعکاسها اشاره می‌کند. بنابراین همان گونه که مشاهده می‌کنید شواهدی که بر تجربیات خارج از بدن وجود دارد بسیار بیشتر از آن چیزی است که عامه باور دارند.^۲

تقریباً هر تبتی‌ای که برای سالهای زیادی وابسته به یکی از فرق مذهبی بوده باشد و به کسب مقام لامائی نایل آمده باشد، قادر به انجام سفر روح است. عملاً هر دالائی لاما در ارتباط با این پدیده معنوی یک

۱ - Orders in Tibet - «Order» به معنای سلسله، نظم و یا فرقه می‌باشد و هر جمعی که به عنوانی شهرت یافته باشند مثلاً Order of dervishes، سلسله یا فرقه دراویش می‌باشد - م.

۲ - عامه به طور کلی زیاد توجهی به این قصه‌ها نمی‌کنند. اگر هم گوش دهند، بزودی فراموش می‌کنند، انگار قصه‌ای جلب‌کننده به عنوان موضوع حال و سرگرمی بوده است. در حالی که از این وقایع در روزنامه‌ها و نشریات تحقیقی در موارد بسیاری به ثبت رسیده است - م.

استاد بوده است. گزارش شده که سیزدهمین دالائی لاما که به دنیای مدرن نیز بسیار نزدیک بود، به طور همزمان در دو نقطه دیده شده است. ربازار تارز که در این کتاب اغلب در مورد او صحبت کرده‌ام، یکی از آن لاماهاست که می‌تواند خود را هر زمانی که بخواهد و در هر نقطه هستی منعکس کند. او دفعات زیادی شب دیر وقت، در خانه من ظاهر شده و به من برخی تعالیم مشخص و دست‌نوشته‌ها را دیکته کرده است. او در کوهستانهای هندوکش، نزدیک مرز کشمیر و افغانستان و در نزدیکی دره سوات زندگی می‌کند.

بسیاری گزارشات در مورد فوبی کوانتز، استاد حق، توسط پیروانش داده شده است. گفته شده که او یک بار در جلوی اتومبیلی که در کنار ساحل مدیترانه در حرکت بود و سرنشینان آن از مردمان خود او بودند ظاهر شده و آن را نگه می‌دارد. درست در آن سمت پیچ، پلی را آب برده و این می‌توانست منجر به حادثه‌ای وحشتناک شود. سپس او از نظرها ناپدید شد و بعدها کشف شد که در آن لحظه خاص، فوبی کوانتز در بدن فیزیکی‌اش در معبد کاتسوپاری در تبت مشغول استراحت بوده است.

دکتر آندریجا پوهاریش یکی از محققان انعکاس از طریق قارچ مقدس در کتاب خود به بسیاری از تجربیات خارج از بدنش اشاره می‌کند که مستلزم هیچ گونه تلاشی از جانب او نبوده است.^۱ او تجربیات خود را با نقاش جوانی به نام هاری استون بازگو می‌کند که ظاهراً دارای استعداد سفر در سایر کالبد‌هایش و نیز سفر در گذشته بوده است. او اطلاعاتی از

۱ - هنگامی که شخص برای سفر روح از عوامل خارجی استفاده می‌کند، دیگر سفر تحت اراده خودش نیست. اما او می‌تواند کماکان آگاهی خود را حفظ کند مشروط بر آنکه بداند چه می‌کند. همان گونه که پروفیسور آلدوس هاکسلی با استفاده از L.S.D. و برخی از قارچها چنین تجربیاتی کرده بود - م.

مصر باستان با خود همراه می‌آورد که صحت آنها مورد تأیید قرار گرفته بودند. در اینجا مکث می‌کنم تا بگویم که در ادیان مصری سفر روح وجود داشته است. اسمی که آنها بدین عمل می‌داده‌اند خانه^۱ بوده است که چه از نظر افسانه‌ای و چه از لحاظ جغرافیایی در همان موقعیت معبد سفیس قرار داشته است. هرمس تریسمگیستوس^۲ (که در حدود سه هزار سال قبل از مسیح زندگی می‌کرد) یکی از بزرگترین رهبران در زمینه سفر روح در میان کسانی است که از آنها مدارکی در دست داریم.

نام او به معنای سه بار بزرگتر است چرا که او هم شاه، هم قانونگذار و هم مقامی معنوی در نظر گرفته می‌شد. در مدارکی که از این شخصیت افسانه‌ای به ثبت رسیده چنین نوشته شده: «او تمامیت اشیا را می‌دید و می‌فهمید و قدرت آن را داشت که تجلی پیدا کند و افشا کند». او می‌توانست در سرتاسر سرزمینش در یک لحظه، در قالب کالبدهای اسراری خودش سفر کند و این کار را گاه به صورت نامرئی و گاه در ملأ عام انجام می‌داد. او کسی بود که مسؤولیت مکتبهای اسرار مصر را به عهده داشت، مکاتبی که هنوز توسط بسیاری از گروههای تحقیقاتی علوم ماوراءالطبیعه مورد بررسی قرار گرفته و از جانب دانشجویان معنوی جزء بالاترین درجات تلقی می‌شوند.

یکی از داستانهایی که در مورد هرمس گفته شده این است که یک روز به حالت خلسه رفته و بدنش را ترک کرد. در جهانهای بالاتر او با وجود عظیمی روبرو شد که شکل معینی نداشت و او را به اسم صدا کرد. او جواب داد و دریافت که آن وجود اسیریس^۳ است، نامی مصری برای روح

مقدس یا هوشیاری الهی. هنگامی که از هرمس سؤال شد، در آنجا چه می‌خواهد، پاسخ داد که می‌خواهد نظری به مصدر هستی بیندازد تا خدا را بشناسد.

اسیریس، هرمس را به بالاترین نواحی برد، مکانی که خدا سکنی دارد و همه چیز را به او نشان داد و هرمس بالاترین درجاتی از هوشیاری را که یک روح با کالبد انسانی می‌تواند داشته باشد کسب کرد. هرمس تمام آنچه را که دیده بود و در سفرش به سمت خدا یاد گرفته بود در اثر خود به نام «مشاهدات هرمس»^۱ گزارش کرده است. و این اساس و بنیانی شد برای بسیاری از مذاهب و مکاتب عرفانی که قرن‌ها پس از او شکل گرفتند. همچنین این کتاب مبنایی شد در شکل دادن به مراسم وصل^۲ آن دسته از معلمینی که وارد سلسله مراتب معنوی مکاتب اسرار مصر قدیم شده‌اند.

هزاران مدرک در مورد سفر و تجربه خارج از بدن امروزه در قفسه‌های کتابخانه‌های دنیا جای گرفته است. در هر کتابخانه محلی می‌توان مجلات و کتابهایی شامل اطلاعاتی از تجربیات افراد در سفر خارج از بدن پیدا کرد. این تجربه‌ای همگانی است اما برای فرد فرد کسانی که آن را تجربه می‌کنند، به نظر تجربه‌ای منحصر به فرد می‌آید.

1 - House of Ka.

2 - Hermes Trismegistus

3 - Osiris



کاربرد اِکنکار در حل مشکلات زندگی

مقصود اصلی از سفر روح یافتن اقلیم بهشتی خداست. سفر روح کلید علی برای گشودن اسرار جهان معنوی است. این وسیله‌ای است برای رسیدن به اقلیم روح که به عنوان سرزمین بهشت ساخته شده، جایی که خدا سرچشمه خود را در مرکز تمامی هستی‌ها تأسیس کرده است. جدا از این حقیقت، ما مقصودی دیگر برای اِکنکار، در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌یابیم و آن حل مسائل زندگی‌مان از طریق سفر روح است.

هر کسی که تجربیات بیرون از بدن داشته است، می‌داند که تلاش در جهت حل مشکلات در جهان پایین، جایی که به عنوان قطب منفی هستی می‌شناسیم، تلاشی بیهوده خواهد بود. مشکلات هیچ‌گاه تمام نمی‌شوند و بهتر آن است که تحت کنترل درآیند. باکار کردن به صورت دائم روی مسائل، بزودی در خواهیم یافت که به موی مدوسا^۱ می‌مانند. این شخصیت ترسناک یونانی به جای مو بر روی سرش مار رشد کرده بود و هر بار که کسی به او حمله کرده و سر یکی از مارها را قطع می‌کرد، دو تا

۱- Medusa یکی از شخصیت‌های افسانه‌ای یونان باستان است که ما در فرهنگ خودمان نمونه او را به نام ضحاک ماردوش داریم. مدوسا رب‌النوعی است که به جای مو بر سرش مار قرار داشت. این رب‌النوع مؤنث بوده است - م.

به جایش رشد می‌کردند. مشکلات در این جهان از همین روال تبعیت می‌کنند. هنگامی که از شر یکی خلاص می‌شویم، دو تا به جای آن بر سر راهمان سبز می‌شود. این بدان معنی است که ما باید طرف توجه خود را به جای مسائل و مشکلات، خدا قرار دهیم. حال چنین توجهی که درباره آن صحبت می‌کنم، هوشیاری روح است. قضیه به همین سادگی است.

این تغییر جهت توجه توسط رمزنویسان باستانی به صورتی مبهم بیان شده است. آنها اسامی متفاوتی برای آن در نظر گرفته‌اند از قبیل تمرکز و تفکر^۱. در حالی که چیزی نیست جز تمرکز توجه به روی چیزی که طالب کسب آن هستیم. در عمل هنگامی که شخص نتواند توجه خود را به علت پراکندگی در یک پهنه بزرگ، به روی موضوعی مشخص ثابت نگاهدارد، شکست حاصل می‌گردد. چنین امری می‌تواند از ترس، نگرانی، خشم، ناخشنودی و بسیاری دلایل دیگر نتیجه شده باشد.

هنگامی که شخصی قادر به انجام سفر روح در هر حدی باشد، می‌تواند از بالا به مشکلات دنیایی‌اش نگاه کرده و به همان صورتی که یک معمای تصویری بچه‌ها را حل می‌کند کنترل آنها را به دست بگیرد. این بدان معنی است که بجای آنکه مسائل را از سطح افقی ببینیم، باید از بالا بدانها نگاه کنیم. این نگاه ماورایی فرصت آن را فراهم می‌آورد که بالاتر از آنچه متبحرین علوم ماوراءالطبیعه، کمر بند نگرانی‌ها می‌خوانند، قرار بگیریم، و با مستقر شدن در چنین موقعیتی، قادر به یافتن هر آنچه خواهیم بود که احتیاج به تنظیم دارد. از یک چنین موقعیتی همچنین می‌توان دریافت که کدام قسمت از بدن انسان احتیاج به درمان دارد و یا اینکه چگونه می‌توان موقعیت مالی را تنظیم کرد و نیز از پس سایر مسائل پراهمیت در این دنیا برآمد.

ما یک مشکل را با دوباره بنا کردن الگویی که مشکلات از آن تبعیت کرده‌اند، تنظیم می‌کنیم.^۱ این درست مانند مثالی است که در بالا زده شد یعنی معنای تصویری.^۲

ما، یا قطعه گمشده را سرجایش قرار می‌دهیم و یا تنها روی قطعاتی که در محل خودشان قرار ندارند، کار می‌کنیم. روند کار از این پس ساده خواهد بود، چرا که ما کنترل مشکلات را به دست گرفته‌ایم.

به هر صورت ما در ارتباط با مشکلات انسانی با دو عامل اصلی روبرو هستیم. این دو عامل، تناسخ و کارما هستند که جنبه‌های دوگانه زندگی دنیوی‌اند. قانون جهان پایین چنین ایجاب می‌کند که انجام دهنده هر عملی باید به نسبت عملی که انجام می‌دهد، نتیجه یا پاداش بگیرد. این چیزی بیشتر از قانون علت و معلول، قانون جبران، قانون تعادل و یا قانون موازنه نیست. محاکم تمدن ما آن را به عنوان قانون اخلاقی می‌شناسند که اساس کیفر و پاداش و اصل تصمیم گیرنده در رابطه با رفتار درست یا غلط محسوب می‌شود.

این قانون آنچنان جهانگیر است که اینکه انسانها اهمیت آن را درک نکرده‌اند و آن را در اخلاقشان به همان ترتیب که در مکانیزم، به کار

۱ - مشکلات به این علت حادث می‌شوند که یک سری عملکردها و افعال به صورت یک مجموعه از الگوی غلطی تابعیت کرده‌اند. و یا عواملی باعث غلط شدن این الگو گشته است. با دیدن این الگوها از بیرون و دوباره طرح کردن آنها می‌توانیم کاری کنیم که این عوامل تضعیف شده و عملاً مشکلی وجود نداشته باشد. در اینجا باز روشی را پیشنهاد می‌کنم که از دیدگاه علت مشکلات را بررسی و درصدد رفع آنها برمی‌آید و نه از دیدگاه معلول. یعنی روال کار چنین نیست که نتیجه‌ها و Outputها (خروجی‌ها) را مورد نظر قرار داده و قضاوت کنیم بلکه با یافتن الگوی اصلی می‌بینیم که چه ایراد کلی وجود داشته که این عملکردهای جزئی درش جایفتاده‌اند. م.

۲ - Picture Puzzle یا معمای تصویری، تصویری است که به صورت قطعات عجزا درآمده و اگر همه را در جای خود قرار دهیم تصویر کامل می‌شود. م.

نبرده‌اند جای بسی شگفتی دارد.^۱ عیسی آن را تا حد برداشت هر آنچه زرع می‌کنید، ساده کرد. بودا آن را به صورت ساده‌ی قانون تعادل، برای شنوندگانش مطرح کرد.

امرسون^۲ آن را قانون جبران نامید. هر سفیر روحی به اخلاقیاتش به همان استحکامی می‌نگرد که یک دانشمند به فرمولی که برای یک واکنش شیمیایی بنا کرده است.

قانون کارما همه چیز را شامل می‌شود: مخلوق، نبات، پروتوپلاسم و انواع بالاتر زیست شامل فرشتگان بالا و فرمانروایان سه جهان پایین.^۳ این قانون برای هر عملی که موجودات زنده در جهانهای پایین انجام می‌دهند، تاوان دقیقی می‌طلبد.

هر عملی، هر چقدر هم که ناچیز نمی‌تواند به انجام رسد، مگر در ارتباط با کارما. تمامی نوع بشر از طریق یک پیوند ذهنی، روحی و کارمیک^۴ به یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. هر چیزی چه خوب و چه بد در صورتی که روی حوزه‌ی آگاهی یک فرد تأثیر بگذارد، تا حدی روی هر کسی مؤثر واقع می‌شود. بنابراین ما فارغ از وضعیت امور شخصی مان و اینکه در چه مرحله‌ای از شکفتگی معنوی قرار داشته باشیم، می‌باید مسؤولیت تقدیری (کارمیک) خود را بپذیریم. به این ترتیب می‌توانیم ببینیم که چگونه قانون کارما اصل زیربنایی تمامی مسؤولیتهای شخصی مان است.

قانونی که ما در فیزیک به عنوان عمل و عکس‌العمل می‌شناسیم،

۱- چرا که در مکانیزم انسان تعادل را شناخته است ولی در اخلاق آن را دریافته است - م.

2 - Emerson

۳- یعنی برای مثال جات نیرانجان و برهم نیز تحت قانون کارما قرار دارند - م.

۴- کارمیک را تقدیری نیز می‌توان معنی کرد - م.

همیشه دارای نیروهای مساوی ولی در دو جهت مخالف است.^۱ این درست همان قانونی است که نتایج اعمال یک انسان را علی‌رغم تلاش او برای پرهیز کردن از آن، پیش رویش قرار می‌دهد. میوه‌ی اعمال او گریزناپذیر است. بنابراین سیکل فعالیتی که هر کسی به وجود می‌آورد، دو نوع عمل ایجاد می‌کند. عکس‌العمل بر روی دریافت‌کننده تأثیر می‌گذارد و سپس به سوی آفریننده‌ی عمل باز می‌گردد، بنابراین انجام دهنده‌ی عمل، همیشه دریافت‌کننده‌ی نتیجه‌ی عمل خود می‌باشد. پس درمی‌یابیم که عمل و عکس‌العمل، شکل‌های دوگانه‌ای از قانون کارما هستند.

این قانون در پهنه‌ی تمام هستی در قطب منفی گسترده شده است. از نگاه داشتن سیارات در مدار خود گرفته تا تکان خوردن برگ در نسیم و از یک فیلسوف که سخنان حکیمانه‌اش را به حضار تقدیم می‌کند، تا یک مورچه که غذای خود را به درون انبار ذخیره‌اش حمل می‌کند. بنابراین قانون کارما در جهان ذهن و ماده، قانونی است جهانگیر، اما در جهانهای بالاتر معنوی، اصلاً کارمایی وجود ندارد. این جهانها تحت حکومت قانونی دیگر هستند، قانون حُب و یا عشق بدون وابستگی.

بنابراین جهانگیری قانون کارما یکی از نیروهای اساسی است که تمامی زندگی را در جهانهای پایین به هم پیوند می‌دهد. اگر قادر به فهم این نکته بودیم که قانون کارما مفاصا حساب در هر لحظه از زندگی مان را ایجاد می‌کند، می‌توانستیم تصور کنیم که تمام ساختمان اجتماعی تمدن بشر نابود می‌شد و ساختمان جدیدی به جای آن بنا می‌شد. به همین دلیل است که سوسیالیسم هیچ‌گاه پاسخگو نیست.^۲ انسان باید

۱- یعنی درست مانند قانون عمل و عکس‌العمل، هر عملی که انجام دهی، درست به نسبت آن

پاداش یا کیفر نصیب می‌گردد - م.

۲- در اینجا گفته شده که سوسیالیسم هیچ‌گاه کار نمی‌کند زیرا که اساس سوسیالیسم این

بهای هر آنچه را که به دست می‌آورد، بپردازد. تمام دیون چه مالی و چه غیر آن می‌بایست به طور کامل پرداخت شود. ما نمی‌توانیم چیزی را به بهای هیچ به دست آوریم.

هر کسی که ذکاوت داشته باشد، هرگز خود را در گرو قرض طبیعت یا قانون کارما قرار نمی‌دهد، چرا که این قانون در دریافت طلبهایش بسیار دقیق است.

هیچ کس از این بازی برنده بیرون نخواهد آمد چرا که دیر یا زود موعد پرداخت بدهی او با بهره‌ای بسیار بالا سر خواهد رسید. این واقعیت که قانون کارما برای پرداخت وقت زیادی قائل می‌شود و گاهی یک پرداخت برای چندین زندگی به تعویق می‌افتد، غالباً باعث سوء تفاهم می‌شود.^۱ بعضی‌ها فکر می‌کنند که با ذکاوت خود این قانون را شکست داده‌اند و دیگر به پرداخت بدهی‌هایشان نیازی نیست. این تصور، تنها یک خودفریبی است، زیرا که آنها می‌بایستی بالاخره دین خود را آن هم چندین برابر مقدار اصلی بپردازند، بدون اینکه به خاطر بیاورند که چرا باید چنین کنند و اینجاست که از نبودن عدالت در این جهان به گله و شکایت می‌پردازند.^۲

اغلب مشاهده می‌شود که کارمای شخص در هنگام مرگ هنوز تسویه

است که همه باید یکسان دریافت کنند. در حالی که در قانون کارما چنین نیست. هر کسی به همان نسبتی دریافت می‌کند که استحقاقش را دارد. بنابراین شعار سوسیالیسم، شعاری بی‌هوده است که با هستی مغایرت و تناقض دارد. م.

۱- یعنی شخص فکر می‌کند که بخشوده شده و دیگر توانایی نباید پس دهد، در حالی که در قانون کارما بخشی در کار نیست. م.

۲- این درست همان روحیه شکوه‌گراست که همواره از این مسئله شکایت دارند که من چقدر باید بدهی بکشم و چرا در مورد اینقدر بی‌عدالتی روا داشته می‌شود. آنها به خاطر نمی‌آورند که در زندگی‌های گذشته‌شان چه کارهایی کرده‌اند و اکنون باید تاوان آن را بازپس دهند. این قانون هیچ استثنایی برای هیچ کس قائل نمی‌شود. م.

نشده ولی او باید تاوان هر آنچه را که انجام داده است پس دهد، چه کارمای بد باشد و چه کارمای خوب، چرا که هیچ کس نمی‌تواند کارما را شکست دهد. ممکن است که فرد، دیون خود را در زندگی‌های بعدی و یا در طول اقامتش در جهان اثیری پرداخت کند ولی مادامی که قرضی داشته باشد باید برگشته و آن را بپردازد.

آنچه جالب توجه است، این است که همین عمل را در سایر طبقات باید انجام دهد. اگر او به مرتبه ذهنی رسیده باشد و در آنجا زندگی کند اما کارمایی داشته باشد که باید در تناسخی در طبقه اثیری پرداخت شود، ملزم است که به آن طبقه برگشته و قرضش را بپردازد تا بتواند در بازگشت به طبقه ذهنی برای همیشه در آنجا زندگی کند.

به هر حال، ما می‌توانیم ارباب مطلق العنان تقدیر خود باشیم، مشروط بر آنکه قادر باشیم به خوبی و با تبحر سفر روح انجام داده و آنچنان کنترلی داشته باشیم که تمام کارمای خود را بشکنیم. این امکان وجود دارد، گرچه تا قبل از آنکه فرد سختی‌های بسیاری را متحمل نگردد و جهت ایجاد چنین تغییری عزم جزم نکند، به ندرت در چنین موقعیتی واقع می‌شود.^۱

حال این ما را به طرف تناسخ هدایت می‌کند، به این معنی که وقتی مرگ به سراغ کسی می‌آید، او یا روحش تمام دین تقدیری خود را به یک زمینه فعالیت جدید حمل کرده یا انتقال می‌دهد. این واقعیتی است که معمولاً دانسته نیست و یا از طرف کسانی که از آن مطلعند، مورد اغماض واقع می‌شود. مرگ برای اغلب مردم، شیرجه رفتن در تاریکی است چرا

۱- منظور این است که اکثر کارمایی که افراد قادر به انجام سفر روح مستهلک می‌کنند، از طریق تحمل سختی‌ها انجام می‌گیرد، اما در برخی مراحل انسان می‌تواند با خارج شدن از بدنش این سلسله تقدیری را به منظور اصلاح وضع خودش بشکند. م.

که آنها هیچ تصویری از اینکه کجا می‌روند، چه اتفاقی برایشان خواهد افتاد و چرا، ندارند.

اگر کارما در هنگام مرگ پرداخت نشود، دو چیز ممکن است اتفاق بیفتد: او یا می‌تواند در جهان اثیری و یا هر جهان دیگری که می‌رود، دیون خود را بپردازد و یا اینکه برگشته و در این جهان تسویه حساب کند و این بستگی دارد به اینکه در کدامیک از کالدها این کارما ساخته شده باشد، گرچه تمام اینها در کاران ساروپ^۱ یا کالبد علی ذخیره می‌شوند و ثبت‌کننده، هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند. اگر این اعمال در جهان مادی انجام گرفته باشد، او باید به اینجا برگردد و به همین ترتیب اگر عملی در جهانهای اثیری یا ذهنی صورت پذیرفته باشد، او به سوی جهان مربوطه راهنمایی می‌شود تا اوقاتش را در آنجا صرف کند. به هر حال، به هر کجا که برود، باید کارمای خود را در آن طبقه مورد نظر در جهانهای پایین پس بدهد.

اگر شخص خود را با دین تقدیری مربوط به زندگی مادی مملو سازد، باید بدینجا بازگردد. مأموریت او توسط یک سفیر روح به او ابلاغ می‌شود که به چه طریق می‌تواند به بهترین وجه دین تقدیری خود را ادا کند. اگر کارمای خوب داشته باشد، در یکی از طبقات معنوی بالاتر از طبقه پنجم قرار داده می‌شود. اگر شخص خود را در موقعیتی بیابد که ذخیره کارمای خوب او بیشتر از کارمای بد باشد، می‌تواند توسط احضار یک سفیر روح در مدار خود، از طبقات پایین به طبقات بالاتر انتقال داده شود.

یک سفیر روح، ما را از این جهانهای پر جدال خارج کرده و به دور از تسلط قانون کارما قرار می‌دهد. این رهایی نهایی روح است از تسلسل تولد و مرگ و ورود پیروزمندانه اوست به جهانهای معنوی که ماورای

دسترسی قانون کارما قرار دارند.

حدیث زندگی که ما در اینجا به عنوان تناسخ می‌شناسیم، به سادگی عبارت از این است که زندگی به صورت پیوسته ادامه دارد. روح به دلیل به وجود آمدن کارما در طبقات مادی، می‌بایستی دوباره و دوباره بازگردد تا جوابگوی تقاضای قانون جهانگیر عمل و عکس‌العمل، علت و معلول باشد. اینها دوره‌های تولد و مرگند که ما به عنوان تناسخ می‌شناسیم؛ چرخ تولد یا مرگ یا آنچه بودا چرخ هشتاد و چهار نامید.^۱

گرچه ممکن است کسی موقتاً در نواحی بالا سکونت پیدا کند، توسط همین قانون، با یک تولد جدید و برحسب آنچه کارمای او اقتضا می‌کند می‌باید دوباره به پایین برگردد. موقعیت زمانی و مکانی و والدین در این زندگی جدید، بر طبق این قانون معین می‌شود؛ قانون کارمای خود آن شخص. لکن او می‌باید کارمایی را که وقت انجامش در طبقات بالا وجود نداشت، به پایان برساند. این یک کارمای دوباره نیست، بلکه همان کارمای پیوسته‌ای است که از زندگی‌های گذشته به این زندگی منتقل شده و نیز کارمای جاری طفل دوباره تولد یافته است که شامل کارمای والدینش هم که توسط قانون علت و معلول به او پیوند یافته‌اند، می‌شود. آنچنان این قانون کامل است که تمام افرادی که به نوعی به هم مرتبط می‌باشند، یکدیگر را سر وقت صحیح و با ارتباط درستی که براساس پرداختن قرضهای کارمیکشان به هم تنظیم شده، ملاقات می‌کنند. والدین به همان میزانی که یک طفل به دنیا برگشته، دینش را پرداخت می‌کند، قروضشان را می‌پردازند.

۱ - هشت میلیون و چهار صد هزار نوع زیست در جهان وجود دارد که هر صد هزار نوع آنها را بودا در یک دسته قرار داده و آن را یکی از پره‌های چرخ زمین فرض کرده و آن چرخ را چرخ هشتاد و چهار نامیده است - م.

مادامی که شخص تحت قانون کارما عمل می‌کند، آمدن و رفتن روحش اجتناب‌ناپذیر است. هر کسی که نسبت به کارما آگاهی کسب کند و بخواهد که در جهت شکستن آن قدمی بردارد، قادر به انجام چنین کاری خواهد بود. آن کسانی که فن سفر روح را با هر درجه‌ای از موفقیت فراگیرند می‌توانند در برخی مواقع با کمک یک سفیر روح و در اغلب اوقات از طریق تلاشهای شخصی خود در جهت انعکاس بیرون از بدن، این چرخ را بشکنند. از لحظه‌ای که کسی شروع به فراگیری نحوه خواندن آرشيو آکاشیک^۱ می‌کند، شکستن دیون تقدیری اش آغاز می‌شود، چرا که او دانش تأثیرات علل و معلولات زندگی‌های گذشته در زندگی فعلی را کسب می‌کند.

سه نوع کارما وجود دارد که در این زندگی مادی بر ما مؤثر واقع می‌شوند: کارمای سرنوشتی^۲، کارمایی است که در یکی یا بیشتر از زندگی‌های قبلی کسب شده و بر اساس آن زندگی کنونی پایه‌ریزی شده است. این نوع کارما باید در این زندگی پس داده شود. این نوع کارما می‌تواند توسط یک سفیر روح نابود شود، گرچه او عموماً چنین مسؤولیتی را عهده‌دار نمی‌شود.

دومین نوع کارما، کارمای ذخیره^۳ است. هنگامی که ما علت‌هایی به وجود آورنده کارمای سرنوشتی را از بین بردیم، شروع به استفاده از ذخیره کارما خواهیم کرد. سومین نوع کارما را ما، کارمای روزانه^۴ می‌شناسیم، و آن کارمایی است که روز به روز در این زندگی می‌سازیم. ما

- 1 - Akashic records
- 2 - Fate karma
- 3 - Reserve karma
- 4 - Daily - news karma

به نسبت ذخیره‌ای که از این نوع کارما داشته باشیم، می‌توانیم آن را انباشته کرده و یا پس دهیم. اگر به میزان زیادی ذخیره شده باشد، ممکن است به عنوان کارمای سرنوشتی برای زندگی بعدی درآید.

هر کسی که تحت سرپرستی یک سفیر روح قرار گیرد، می‌تواند کارمای خود را اصلاح کند، زیرا که سفیر روح قادر به انجام هر کاری با کارمای اوست. او هیچ گاه اجازه نمی‌دهد که فردی دچار مسخ^۱ شود، اگرچه عملاً به آن سو جهت گرفته باشد.

اگرچه ما مسخ را مورد مطالعه قرار نمی‌دهیم، معذالک بازگشت روح به حالت‌های پایین‌تر گاه به گاه اتفاق می‌افتد. مسخ هنگامی روی می‌دهد که کسی قانون جهانهای بالا را نقض می‌کند و بنابراین به یک آگاهی پایین‌تر در شکلی که هنوز به مرحله انسانی نرسیده نزول می‌کند.

بسیاری از کسانی که دارای عادت زشت شهوات‌اند، که خصوصیتی حیوانی است، ممکن است به چنین شکل‌هایی برگشت داده شوند. اما چنین چیزی محتمل نیست، زیرا که روح معمولاً به سمت بالا و به طرف شکل‌های بالاتر زندگی سیر می‌کند.

اگر قانون کارما و تناسخ توسط غربی‌ها به درستی درک شده بود، مشکلات کمتری در جهان غرب وجود می‌داشت. این تنها کارماست که مرگ یک طفل و ادامه زندگی مردمان پیر را توضیح می‌دهد^۲، البته این

۱ - Transmigration یا مسخ از نظر مفهوم عکس نسخ یا تناسخ است. مسخ به معنای بازگشتن به مراحل پایین‌تر است و درست برعکس تناسخ است که حالت صعودی دارد. انسان از مراحل معدنی تکامل خود را آغاز کرده است یعنی در ابتدا روحی بوده به عنوان مجرای عبور نیروی حیات برای معدنیات. سپس به مرحله گیاهی یا نباتی پا گذاشته و سپس حیوان و پس از آن انسان شده است. حال در مواقعی نادر به علت انباشته شدن کارمای بد، سیر قهقرایی در مسیر تکامل پیش می‌آید و به عبارتی دیگر حالت مسخ پیش می‌آید - م.

۲ - اینجا درست همان جایی است که افراد ناآگاه گله و شکایت می‌کنند که پس عدالت کجا است - م.

قضیه به طور مستقیم با مرحله آگاهی‌ای که شخص در آن قرار دارد نیز مرتبط است: این مرحله آگاهی همان چیزی است که توسط کارما مورد تعارض واقع می‌شود. خطاهایی که یک روح در یک زندگی ذخیره می‌کند، تبدیل به اجزای گرانیگاهی می‌شوند که درون آن گره‌هایی وجود دارد. این گره‌ها می‌بایست به طریقی باز شده و یا از جایشان برداشته شود، حتی اگر شده این کار توسط یک سفیر روح انجام گیرد و یا گاهی این کار به واسطه سفر روح صورت می‌گیرد.^۱ به همین ترتیب کارما و تناسخ جوابگوی این سؤال هستند که چرا بعضی از کودکان در بدو تولد نسبت به بعضی دیگر برتری دارند، اینکه چرا برخی نابغه هستند و بعضی ابله. از نقطه نظر بیرونی چنین به نظر می‌آید که طبیعت با ما به عدالت رفتار نمی‌کند، اما خطایی در بین نیست مگر اینکه ما باید تاوان آنچه که مدتی قبل به وجود آورده‌ایم، باز پس دهیم. اما هنگامی که کسی با یک سفیر روح ملاقات می‌کند، بدان معنی است که جدال طولانی او با کارما و تناسخ در شرف اتمام است و او سر به سوی جهان خدا دارد.

این بدان معنی است که او می‌تواند شروع به سفر روح، به طرف منزلگاه حقیقی‌اش کند.

هدف کارمای خوب به این معنی است که ما در جایی و در یک زمانی با یک سفیر روح ملاقات خواهیم کرد چه در بدن فیزیکی و چه در انعکاس خارج از بدن. سپس ما می‌توانیم به نواحی جهانهای بالاتر وارد شده و عملکرد این جنبه‌های دوقلوی طبیعت را در ارتباط با خودمان

۱ - با سفر روح امکان درآوردن این عقده‌ها از کالبد علی انسان وجود دارد. یعنی می‌توان مدارهای آکاشیک را تصحیح کرد. چرا که بعد زمان، در کالبد علی انسان، مداری است بسته و می‌توان از پرتلهای مختلف وارد شده و آنچه را که باعث ایجاد زمینه و بنیان تقدیری این زندگی شده اصلاح کرد - م.

نظاره کنیم. این سؤالی نیست که بتوان با منطق و اعتقادات مدرسه‌ای (آکادمیک) بدان جواب داد، بلکه همچون سایر مشاهدات، به واسطه تجربه شخصی، دیدن، شنیدن و همراه با فهم الهی، باید جواب داده شود.

در هنگام ترک این زندگی در صورتی که راهنمایی معنوی نداشته باشیم و در مورد انعکاس روح چیزی ندانیم، معمولاً از طرف کسی در دنیای دیگر مورد ملاقات قرار می‌گیریم. آن شخص ممکن است یک استاد، یک دوست، یکی از بستگان و یا عضوی از یک برادری معنوی^۱ باشد که وظیفه‌اش به طور اخص ملاقات و دریافت ارواحی است که از مرز مرگ می‌گذرند، با این منظور که آنها را جایی قرار دهد که در رابطه با کارمایشان بهترین باشد. بعضی‌ها پس از مرگ به یک جهنم و یا جایی که ما بدان دارالتأدیب می‌گوییم منتقل می‌شوند تا برای اعمالی که در این جهان انجام داده‌اند رنج ببرند.

علاوه بر این هیچ نوع بی‌عدالتی به دست دیگری به انجام نمی‌رسد. تنها این چنین به نظر می‌آید، زیرا که ما با تفکر و قدرت ذهنی محدودمان قادر به دیدن تمام تصویر نیستیم، و تنها اعمالی جدا از هم و اپیزودهایی بدون ارتباط با یکدیگر را مشاهده می‌کنیم. قانون کارما جهانگیر است و تمامی مسیر زمانی گذشته بشر را در برمی‌گیرد. اگر ما بتوانیم آرشیو آکاشیک خود را ببینیم، خواهیم فهمید که هیچ وقت بی‌گناه از دست دیگری رنج نمی‌بریم، چرا که کارمای هر کسی توسط دیگران است که به انجام می‌رسد. من و شما در اداره تمام مردم و تمام چیزها در این هستی (از طریق اعمال قانون کارما) سهیم هستیم. چیدن یک گل با بی‌مبالاتی، گاه به هیچ وجه آن چیزی نیست که به نظر می‌آید.

بلکه عملاً عملی است در حیطة قانون کارما. قانون کارما تا این حد دقیق است.

هر قاضی‌ای که بر مسند قضاوت می‌نشیند و عدالت اجتماعی را برای دیگران برقرار می‌کند، معمولاً چیزی بجز یک ابزار برای اعمال قانون کارما نیست.^۱ اما از طرف دیگر، اگر او عمل قضاوت را با بی‌طرفی انجام ندهد، کارمای زیادی، ناشی از اعمال خود و نیز اعمال افرادی که در ارتباط با آنها قرار می‌گیرد، جمع خواهد کرد.^۲ قانون در دو جهت کار می‌کند، دادن و دریافتن که می‌باید متعادل باشند. به همین علت است که هر کس به خود حق می‌دهد مجری قوانین اجتماعی در این جهان خاکی باشد، بزودی درمی‌یابد که در حال پس دادن کارمای خود و دیگران است. هر کسی که شایستگی داشته باشد می‌تواند در طبقات بالا چگونگی کارکرد این قانون را مشاهده کند. به همین دلیل ما می‌باید در شکل اصلی‌مان، یعنی در کالبد معنوی، تا مرتبه روح صعود کنیم، جایی که در عوض اعمال قانون دندان برای دندان، می‌توانیم عشق خود را عطا کنیم. این طریقی است که مسیح آموخت که عشق یا آنچه من محبت^۳ می‌نامم، تمام پیوندها را با این زندگی دنیایی خواهد گسست.

تمام کسانی که به حرفه بازیگری اشتغال دارند، بزودی این نکته را

۱- اغلب مشاهده می‌شود که شخصی را که ظاهراً بی‌گناه است محاکمه کرده و محکوم می‌کنند. باید گفت که این حکم در رابطه با عملی که برایش محاکمه می‌شود صادر نشده، بلکه در رابطه با کارمای اوست و این را نه تنها او، بلکه هیچ کس نمی‌داند - م.

۲- بنابراین یک قاضی اگر از روی غرض شخصی قضاوت کند برای خود کارما ایجاد می‌کند. این کارما هم نتیجه عمل خودش است و هم عمل آن کسی که محکوم شده. هر چه محکوم رنج بیشتری ببرد، کارمای قاضی هم بیشتر خواهد شد. هیچ کس از قانون کارما مستثنی نیست. حتی آنهایی که در اکتکار هستند باید کارما پس دهند، چراکه هر کس قبل از ورود به اکتکار دُخیره کرده است. تنها این کارما از دست برهم خارج شده و به دست ماهانتا خواهد افتاد - م.

درمی‌یابند، زیرا با بازی کردن یک نقش به روی صحنه، دیر یا زود این نقش را از درون می‌پذیرند و به این ترتیب خود را به نقششان پیوند می‌دهند. بنابراین آنها می‌باید نقابی بیرونی به چهره بکشند و تنها خصوصیات نقش را نمایش دهند، نه آنکه خود را به تصویر بکشند. بعضی‌ها آنچنان در نقششان درگیر می‌شوند که برای سالها به علت پیوندی که با نقششان برقرار کرده‌اند، رنج می‌کشند. به همین دلیل است که زندگی بسیاری از هنرپیشگان این چنان بفرنج و پر دردسر می‌شود.

بنابراین، هر کاری که انجام می‌دهیم، باید به نام سوگماد باشد. این تنها راه ممکن برای رهایی از کارما در این جهان است.^۱ البته، هنگامی که کارمایی آفریده شد، رهایی از آن دیگر ممکن نیست، چرا که بدهی باید پرداخت شود. اما راهی برای زندگی کردن بدون خلق کارما وجود دارد. حتی گیتا می‌گوید که بی‌عملی، خود کارما به وجود می‌آورد و رهایی از آن میسر نیست. اما راه زیستن بدون آفریدن کارما این است که همیشه به نام سوگماد عمل کنیم. از آنجایی که سوگماد بدون کارماست، بدین وسیله ما خود را از نفوذ این قانون مصون داشته‌ایم، زیرا در ماورای مرتبه این عمل تحتانی، روح خالص حکمفرماست.

به این ترتیب هر آنچه که انجام می‌دهیم، در جهت خدمت به خدا است، حتی غذا خوردنمان چنین حکمی دارد. از آنجایی که زندگی ما در مقام اول به او تعلق دارد، باید صرف‌نظر از ناچیز بودن آن در خدمت به علت او صرف شود.

۱- اگر با حفظ چنین نیتی هر کاری را انجام دهیم، دیگر کارمای بدی نخواهیم داشت. در واقع این نیت بدان معناست که خود را مجزا و ابزاری برای سوگماد قرار می‌دهیم تا بتواند از ما برای مقاصد و نیات خود استفاده کند. با چنین نیتی در واقع هویت انفرادی خود را از این رابطه علت و معلول حذف کرده‌ایم - م.

عملاً هنگامی که شخصی همه چیزش را در راه پیروی از خدا رها می‌کند، نه تنها از جنبه‌های مادی دارایی و ثروتش چشم می‌پوشد، بلکه وابستگی درونی خود را نیز بدانها از دست می‌دهد. خدا هرگز و تحت هیچ شرایطی مالکیت را از کسی سلب نمی‌کند. به همین ترتیب یک سفیر روح در مورد شخصی که تصمیم گرفته در مسیرش به سمت اقلیم بهشتی قدم در قدم او بگذارد، چنین نمی‌کند. مال و پول یک جوینده تنها در اسم و به عنوان هدیه‌ای از روی عشق و اعتماد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. سفیری که تحت فرمان خدا قرار دارد، عنوان و مسؤولیت اخلاقی را جهت آن اموال می‌پذیرد، اما خود مبتدی است که به مصرف آنها در راه خدا می‌پردازد، خدایی که همیشه مالک حقیقی بوده و هست و بدین ترتیب آن اموال در جهت مقاصد خوب و اخلاقی صرف خواهد شد. هنگامی که او شروع به مصرف آنها در جهت مقاصد بی‌ارزش کند، به خاطر می‌آورد که آن اموال دیگر به او تعلق ندارد، بلکه متعلق به خدا است و او نمی‌تواند آن را در هیچ راهی بجز مقصود نیک خرج کند. با انجام چنین کاری او دیگر کارمایی نمی‌آفریند. چرا که این خداست که از طریق او عمل می‌کند. او تنها نماینده سفیر روح است.

اگر ما همه چیزمان را در راه خدا و از طریق یک سفیر روح ایثار کنیم، در جهانهای معنوی بالا چنان آزادی‌ای به دست خواهیم آورد که قبلاً شناخته نشده است. تنها روحی که آزاد است از خدا اطاعت می‌کند زیرا آزاده متعال همان است که از طریق سفیر روح برای افراد مورد نظر اعمال می‌شود.

به طور اختصار، کارما از دو طریق در جهانهای خدا عمل می‌کند. اولی که منفی است، گاهی توسط شرقی‌ها کل^۱ خوانده می‌شود و این کارما از

طریق کل نیرانجان^۱، پروردگار جهانهای پایین و مجری تمام کارما برای تمام افراد در جهان منفی، اعمال می‌شود.

توده بشریت از هیچ تشکیلات مذهبی و هیچ استادی پیروی نمی‌کند و همچنین هیچ نشانی از احساسات به جانب خدا در او دیده نمی‌شود. بنابراین کارما از یک عصر تا عصری دیگر تسلط خود را بر زندگی آنها حفظ می‌کند و هیچ گونه رهایی از این چرخ تقدیری برای زندگی‌های آنها متصور نیست تا آنکه به جانب خدا رو کنند.

راه دوم، مثبت است. آنچه آن را دایال^۲ می‌نامیم که خودشناسی است و نهایتاً خداشناسی. پس از آنکه مبتدی رو به جانب خدا می‌کند و سفیر روحی‌ای می‌یابد که او را در سفر کالبدی معنوی و در طبقات الهی بالا آموزش و یاری می‌دهد، تحت پوشش ابزار مثبت اجرای کارما قرار خواهد گرفت. نیروی منفی، از این پس کاری با حساب تقدیری او نخواهد داشت. مأمورین مرگ نمی‌توانند او را لمس کنند و پس از مرگ از حجابی گذشته و به طرف دیگر، جایی که تعلق دارد پای می‌گذارند.

تناسخ و کارما بنیانی پابرجا به اجتماع پیشنهاد می‌کنند که بر اساس آن بتواند با هر نوع بی‌نظمی انسانی سر و کار داشته باشد. آنها به جامعه بشریت نشان می‌دهند که چگونه می‌توان با تأسیس یک محیط سالمتر برای مردم شوربختش در جهت توسعه خود اقدام کند. همچنین این دو قانون، بهترین روشهای تعلیم و تربیت و سازندگی شخصیت را ارائه می‌دهند.

به این ترتیب راهی نشان داده می‌شود که مسؤولیتها به فرد برگشته و

۱- کل نیرانجان Kal Niranjana

۲- دایال Dayal

به او کمک می‌شود که از طریق ایستادن روی پاهای خودش به جای تکیه زدن بر دیگران، جای خود را در جامعه پیدا کند.

تمام تمدنها و حکومتها در روی این سیاره از عصر به عصر تغییر کرده‌اند و در هر عصر تغییراتشان در تطابق درونی با تابعیتشان بوده است. در هر عصر طلایی موجودات بسیار پیشرفته‌ای مشاهده شده‌اند که یا امور حکومتی را در دست دارند و یا در موقعیتهای مؤثری واقع شده‌اند که که قادرند در جهت ایجاد یک تمدن سطح بالا متمرکز واقع شوند. علت شکست همیشگی این اعصار طلایی این بوده است که این ارواح بزرگ که از نظر تعداد اندک بوده‌اند، مورد تسلط افرادی واقع شده‌اند که از نظر سطح آگاهی در مرحله بربریت بوده‌اند و یا توسط آنها به قتل رسیده‌اند و یا از سرزمین خود به خارج رانده شده‌اند.

درست به همین دلیل است که عملاً همهٔ ناجیان و قدیسینی که ارکان اساسی در راه تعالی و ترقی بشریت بوده‌اند، به دست بربرها به قتل رسیده‌اند. این بربرها مایل نبودند که روحهای خالص بر اوضاع مسلط باشند، چرا که در آن صورت موقعیت آنها در نزد مردم علنی می‌شد و به محض وقوع چنین اتفاقی، آنها مانند تمام سیاستمداران شغلشان را از دست می‌دادند و چنین زندگی تجملی را نمی‌توان به این سادگی از دست داد. به عبارت دیگر روحهای بزرگ برای منافع مادی رهبرانی که مایلند مردم همیشه در بردگی و جهل نگه داشته شوند، خطرناک هستند.

در شرق، کتب مقدس هند باستان گزارش می‌دهند که سلاطین، حکومتها و قوانین اساسی هنگامی مطرح شدند که بشر در شرف اضمحلال قرار گرفته بود. هنگامی که شیطان صفتی در یک جامعه برد پیدا می‌کند، آن جامعه برای حفظ خویش ناچار به پذیرفتن نظمی جدید است. هر چه جامعه محدودتر باشد، به قوانین بیشتری نیاز دارد. قانون

موسی به دلیلی مشابه، وضع شد: برای یاری دادن به مردم یهود در پیوند دادنشان به هم به عنوان یک نیروی اجتماعی.

اما این روش اعمال قانون کارما تحت تسلط نیروی منفی است. این روش اغلب مردم را فریب داده و آنان را به این فکر وامی‌دارد که ارادهٔ خداست که آنان برای حفاظت خود هر چه بیشتر قانون داشته باشند. اما هر چه قوانین بیشتری بر یک جامعه حاکم باشد، آن جامعه خشکتر خواهد شد.

به همین دلیل است که ما باید به کارمای خود عمیقاً نظر کنیم. بر ذهنهای ما می‌باید جوهر بالاترین قوانین اخلاقی مستولی باشد در غیر این صورت ما ابزار لازم را برای کار در این جهان در اختیار نخواهیم داشت و نیز چیزی برای ایثار به دیگران و حکومت و اجتماع خوبی که در آن زندگی می‌کنیم در دستمان نخواهد بود. تاریخ خود را تکرار می‌کند، اما اضمحلال ما به این معنا نخواهد بود که به علت اعتلای مادی در حال پیشرفت هستیم. ما عملاً در حال سقوط از آن دوران طلایی پرشکوهی می‌باشیم که همه چیز با آدمی و خویش معنوی‌اش در توافق بود و استانداردهای اخلاقی او در بالاترین مراتب واقع شده بودند. برای بازگشت دوباره به این دوران، باید توسط قوانینی بنیانی هدایت شویم و احساسات ما برای هر چیز باید از قلبمان و حتی همه‌گیر سرچشمه بگیرد.

حالا ملاحظه می‌کنیم که کل طرح کارما و تناسخ روشنگر و توجیه‌کنندهٔ فلسفه است. ما خود را بر سر دوراهی زندگی می‌پاییم و تنها اکنکار است که می‌تواند توضیحی با معنی ارائه دهد. تعبیر اکنکار توضیح کاملی از قانون بنیانی اخلاق به دست ما می‌دهد که بر اساس آن می‌توان زندگی معنوی جدیدی همراه با نظمی نوین در جهانهای بالا به پا کرد و به

همین ترتیب نشان می‌دهد که همان زندگی را می‌توان در اینجا پایه‌ریزی کرد. این به همان قانون کهن اسرار برمی‌گردد که هر چه بالا هست، پایین هم هست. این قانون همانقدر ناگزیر است که نفس کشیدن برای بقا.

اطاعت از قانون خدا و انجام آنچه می‌بایست به نام او انجام شود، زندگی کردن به طریق درست است. اما نافرمانی از آنچه برای ما درست است و عمل کردن در جهان خودخواهی، خطاست.

از آنجایی که ما بر اساس کتابهای قانون زندگی می‌کنیم، هر چند، قوانینی که توسط حاکمین وضع شده‌اند و نه قوانینی که در قلب همه ما دیکته شده‌اند، از خطاکاری مان رنج می‌بریم. هنگامی که ما به الهیت در وجود همگان نظر کنیم در حیطة درستی بسر می‌بریم و وسوسه‌های شیطانی هرگز ما را آزار نخواهند داد.

هر عملی که در جهت به تأخیر انداختن شکفتگی معنوی فرد باشد، فعالیتی غلط محسوب می‌شود. انگیزه اصلی هر عملی که انتخاب می‌کنیم، باید بالاترین تأثیر برای بیشترین منافع تمام اشخاصی باشد که در آن فعالیت درگیرند. اما این بدان معنا نیست که از شعار قدیمی بزرگترین خوبی برای بیشترین تعداد پیروی کنیم. این عبارتی است گمراه کننده که در طول قرن‌ها برای توجیه کردن کشتار به نام جامعه مورد استفاده قرار گرفته است.^۱

اینکه برای به دست آوردن چیزی، باید قربانی داد، نمی‌تواند اخلاقی

۱ - منظور حرکات بزرگی است که برخی از مذاهب به راه انداختند و به اسم منفعت عام دست به کشت و کشتار زدند. حرکاتی چنین بزرگ، همان گونه که قبلاً گفته شد، هیچ‌گاه در مقیاس عوام و توده انجام نمی‌شود. و اینکه کسی از روی نادانی و انگیزه‌هایی که از بیرون به او القاشده، شمشیر به دست می‌گیرد و می‌کشد عملی نادرست است. و با شعار آن را نمی‌توان حرکتی مقدس جلوه داد - م.

یا خوب باشد، هر چند جامعه خلاف چنین چیزی را ابراز کند. بنابراین ما می‌باید به آگاهی فرد بازگردیم و درمان بعدی را از آنجا شروع کنیم. به جای آنکه در تمامیت جامعه به چنین کاری مبادرت ورزیم، زیرا تنها علاج بدی از طریق نور حقیقت است. اما مشکل در اینجا و در این طبقه دنیوی این است که آن متکبر گمراه همواره بر سر راه نور کامل خدا و روح می‌ایستد. بنابراین، ما درمی‌یابیم که تنها علاج خطا، نور خدا در شکل کاملش است.

حال در اینجا سؤالی در ارتباط با ماوراءالطبیعه و اصرار بی‌جایش بر اشکال مطرح می‌شود. در تمام جهانهای پایین، تمام علمای علوم ماوراءالطبیعه، علی‌رغم آنکه پایگاهی در یکی از سه طبقه جهانهای منفی داشته باشند، همواره با شکل (فرم) درگیرند. ما این فرم‌ها را در روند یک فعالیت مربوط به خلاقیت در نظر می‌گیریم. به این ترتیب است که مرتبه مادی با سکس و پول سر و کار دارد. این دو معرف بقای انسان در کالبد فیزیکی‌اش هستند، زیرا پول در جهت حفظ بدن به بهترین نحو ممکن با یاری دانش بشری و سکس برای آفریدن نیت جاودانگی مورد استفاده قرار می‌گیرند.^۱

در طبقه اثیری، خلاقیت عمدتاً در دو چیز خلاصه می‌شود: تخیل و شکل. رکن متخیله ما شکل را می‌سازد یا به شکل حیات می‌دهد و به این ترتیب نیت جاودانگی را در آن حفظ می‌کند. اینجا اعضای حسی اثیری باعث می‌شوند که ما به خطا رکن متخیله را در مرتبه دوم از جهانهای منفی، تمامی زندگی بدانیم.^۲ اما دوباره وقتی از دریچه روح می‌نگریم، آن

۱ - از آنجایی که نوع بشر از طریق سکس ادامه پیدا می‌کند و جاودانه می‌گردد، این هدف برهم است که یک شخص به جاودانگی نرسد، بلکه نوع بشر ادامه پیدا کند - م.

۲ - در طبقه اثیری متخیله در واقع بینایی است. قوه متخیله نیز از متعلقات بارز کالبد اثیری

زندگی را نیز موقتی می‌یابیم، گرچه ممکن است چنین به نظر آید که برای سالهای متمادی در این کالبد زندگی کرده‌ایم و قابل رقابت نیست.^۱ بعضی‌ها ممکن است برای مدتی در حدود هزار سال یا کمتر و یا بیشتر با مقیاس زمینی در طبقهٔ اثیری زندگی کنند، اما چنین به نظر ما می‌آید که زندگی در طبقهٔ اثیری پایان همه چیز است، حصول جاودانگی.

این توهم، هنگامی که فرد خود را در یکی از مکاتب اسرار در طبقهٔ دوم، در موقعیت فراگیری بیابد، برطرف می‌شود. آن وقت است که او می‌آموزد که این تنها قدم به سمت بالا در مسیر خداست. او در اینجا اسرار بسیاری را بخصوص در ارتباط با مسائل زندگی می‌آموزد که در جهان فیزیکی غیرقابل حل به نظر می‌آیند. با چنین آموزشی او ارباب سرنوشت خویش می‌شود.

در طبقهٔ ذهنی ما دوباره خود را در مقابل مسئلهٔ شکل و خلاقیت می‌بینیم، اما این بار به صورت مجردات، اعداد و چیزهایی با طبیعت پنج وجهی و مانند آن.^۲ موجوداتی که در این طبقه زندگی می‌کنند، مسکن و مشاغل خود را به صورت مجرداتی که ما در ریاضیات و موضوعات وابسته به آن پیدا می‌کنیم، می‌سازند.

اینجا جهانی است که روح یک خرفهٔ سفید رقصان به تن می‌کند. ما اغلب دوستان و وابستگانمان را در این کالبد می‌یابیم و آنها را با فرشتگان

است. البته در بنیان و نهاد می‌توان آن را از متعلقات ذهن شمرد، چرا که متخلیه در واقع قدرت تصویرگری ذهن است. از آنجایی که در طبقهٔ اثیری دید همان متخلیه است، ساکنین طبقهٔ اثیری به غلط می‌پندارند که متخلیه بالاترین رکن در زندگی است - م.

۱ - در کالبد اثیری عمر بسیار طولانی است و چنین است که انسان گاه به اشتباه احساس جاودانگی می‌کند - م.

۲ - تمام کالبدها از یک شکل کلی ستارهٔ پنج پر (یا پنج ضلعی) تبعیت می‌کنند، به همین دلیل است که در طبقهٔ ذهنی با این اشکال سر و کار داریم - م.

اشتباه می‌گیریم. روح این کالبد را برای حفاظت در مقابل ارتعاشات این مرتبه به تن می‌کند و به ترتیبی می‌توان گفت که برای شناخته شدن توسط کسانی که در کالبد فیزیکی با این چهره او را می‌شناختند، چنین کالبدی به تن می‌کند. با وجود این حقیقت که فرشتگان نیز کالبدهای مشابهی به تن دارند، صورتها هرگز با آنچه ما به عنوان چهرهٔ انسانی می‌شناسیم، یکی نیستند. این بدان دلیل است که میزان ارتعاشات بالاتر به چهرهٔ آنها کیفیتی اتری^۱ می‌بخشد.

ما خود سازندهٔ فرمهایی هستیم که می‌باید در آنها متناسخ شویم. به این دلیل می‌باید همواره در ارتباط با خدا فعالیت کنیم، اما این بدان معنی نیست که نمی‌توانیم تا حدی که بخواهیم، فعالیت خلاقه داشته باشیم. کاهلی هنوز کارماست، پس چه بهتر که فعال باشیم. بنابراین هنگامی که با مشکلات طبیعت دیرپا روبرو می‌شویم، باید به ماورای طبقهٔ مادی رفته و از بالا بدین مشکلات نظر کنیم. اغلب ناچاریم از طبقهٔ اثیری و حتی ذهنی نیز بالاتر برویم تا در سطحی واقع شویم که خارج از مسائل زندگی باشد. البته ما می‌دانیم که تمام مسائل در کالبد علی یا آنچه ما به عنوان کالبد بذری می‌شناسیم، ریشه دارند و تا هنگامی که کنترل کالبد خود را به دست نگرفته‌ایم، قادر به حل تعداد زیادی از مسائل زندگی‌مان نخواهیم بود.

تنها از عهدهٔ یک دانش پژوه سفر روح، حل مسائل مربوط به کارما ساخته است، چرا که در بسیاری مواقع مشکلات ما دارای ریشهٔ عمیقی بوده و نیاز به تنظیم دارند. البته همانطوری که قبلاً گفته شد اگر خود را در وجود خدا جای دهیم، یک زندگی بدون کارما خواهیم داشت. سفیران روح به عنوان ابزاری از جانب خداوند، ما را در جهت کسب این حالت

۱ - Ethereal به دو معنی یکی آسمانی و یکی اتری که به معنای لطیف است - م.

کمک می‌کنند، اما از طرف دیگر ما خود باید در این حالت باقیمانده و یا حداقل در این جهت تلاش کنیم.

هنگامی که بتوانیم به این موقعیت دست یابیم در نوعی آگاهی زندگی خواهیم کرد که خود اثباتی است بر تحت کنترل درآمدن مسائل زندگی.

آمادگی برای سفر به سوی خدا

فلسفه سنتی برای آزاد شدن فرد و اعطای استقلالی که اشتیاق کسب آن را دارد، هیچ راهی پیشنهاد نکرده است. این فلسفه انسان را غرق در وعده‌ها رها کرده و او را در جهت چنین فکری که جزء بسیار ناچیزی از کهکشانهای عظیم خداست، شستشوی مغزی داده است.

سیستمهای فعلی ماوراءالطبیعه دیگر برای ما مورد استفاده‌ای ندارند، چرا که پشت ظاهری که الی غیرالنهاییه به نظر می‌آید، تسلی مرگ را در بدن فیزیکی به ما تقدیم می‌کنند. آنچه آنان در مورد جهانهای بعدی می‌گویند، اگر از نقطه نظر روح حق بدان نگریسته شود، هیچ معنایی پیدا نمی‌کند.

بنابراین افکار مذهبی و سیستمهای فلسفی‌ای که خارج از متافیزیک مدون ما قرار دارند، فردیت را بلعیده و ما را به سمت یک نظم اجتماعی توده‌ای باز می‌گردانند. بشر یا باید آزاد باشد و یا در مصائب و رنجهای جهان مادی زندگی کند.

استادان حق بر این واقعیت تأکید دارند که انسان یا می‌بایست یا انتخاب داشتن آزادی از طریق فردی روبرو شود و یا جزئی از جمعیتی باشد که به معجزات مادی معتقد هستند. این انتخابی است میان زیستن در جهان توهم و یا زندگی‌ای همراه با سرزندگی به واسطه روح حق. اغلب

ما به علت ترس از عقاید عمومی از همین الگوهای توهمی پیروی می‌کنیم و یا به عنوان یک ریاکار در یک نقش غلط عمری را بسر می‌بریم. زندگی حقیقی معنوی دربردارنده زیستن است با تمام وجود و توسعه استعداد برای ترک بدن به اراده و سفر به جهانهای دیگر.

این فلسفه دشوار، مسأله راه آزادی واقعی را پیش روی بشر می‌گذارد. فشار زندگی را می‌شکنند، پوچی جهانهای پس از مرگی را که در مذاهب شرقی از آنها یاد شده به کناری می‌زند و بشر را به سمت نوری که همواره در اشتیاق کسب آن بوده هدایت می‌کند.

زندگی یک تداوم بی‌نهایت اکنونهاست و هیچ چیزی جز این نمی‌تواند باشد. به همین دلیل انسان می‌باید خود را برای کاری که **انکار** از طریق سفر روح از او طلب می‌کند، آماده سازد. پارامتر اساسی در این آمادگی این است که انسان در طبیعت‌اش صادق و فارغ از خود باشد. صداقت عاملی است که به نظر می‌آید در این زندگی همه را آزار می‌دهد. بسیار عجیب است. چنین به نظر می‌آید که فکر می‌کنیم پرداختن به مطالعه ماوراءالطبیعه و فلسفه درحالی که ما هنوز راه خود را در عدم صداقت‌هایی کوچک دنبال می‌کنیم، بسیار آسان است. هیچ چیز بیشتر از این نکته از حقیقت دور نیست، چرا که وقتی ما در حالی که هنوز در نگه داشتن این خطاهای کوچک اهتمام می‌ورزیم، شروع به سفر در جهانهای دیگر کنیم، زندگی‌مان پر از سردرگمی خواهد شد. ما درمی‌یابیم که تضادها مرتباً ما را به آشوب وامی‌دارند، چرا که ما در عین داشتن عدم صداقت، نمی‌توانیم یک زندگی معنوی را دنبال کنیم. این دو با هم قابل ترکیب نیستند.

بنابراین ما باید خود را برای یک زندگی ساده و بی‌ریا که سرمشق دیگران باشد، آماده کنیم. به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم خود را به دست

هیچ گونه زیاده‌خواهی بسپاریم. پنج انحراف ذهنی می‌باید سرانجام به کناری گذاشته شود و ما طریق میانه را به سمت بهشت برگیریم.

قدم اول درمسیر این آمادگی تمایز صحیح است، البته بدین معنا که می‌بایست از هوشیاری‌مان به درستی استفاده کنیم. این نکته بخصوص در مورد منافع معنوی ما مصداق دارد. این قابلیت تمیز دادن میان حقیقت و توهم است.

اولین اصل عمومی که هر کس می‌تواند برای خود بنا گذارد. بر اساس عبارت کلاسیک قدیمی است که برای استادان باستانی چنین شناخته شده بود: «حقیقت یکی است، بشر آن را به اسامی مختلف می‌نامد.» با متوسل شدن به این حقیقت، این اصل هستی، ما اکنون می‌توانیم تمیز دادن میان درست و غلط و میان چیزهای مفید و غیرمفید زندگی را آغاز کنیم. این به ما در تصمیم‌گیری در ارتباط با هزاران مورد کوچکتر در زندگی، یاری می‌رساند.

این تنها بدان معنی است که ما می‌بایست، خود را جدا از زندگی بیرونی بدانیم و در درون یا مرکز روح که جزئی از خداست زندگی کنیم. این تزی بود که سنت ترزای آویلا^۱ در کتاب خود، کاخ درونی^۲ مطرح کرد. تا هنگامی که خدای لایتناهی را در همه نبینیم، یگانگی روح به طور کامل برای ما وجود نخواهد داشت. از همه مهمتر این است که قلب جهان بینی وحدانیت خدا به طور ساده در تثلیث خرد، عشق و آزادی خلاصه شده است. جهانهای لایتناهی همگی توسط رشته مشترکی به هم متصل شده‌اند و این ریسمان مشترک همان ایثار است، خیرخواهی بدون وابستگی برای همه چیزها که توسط دو عامل همراهش، خرد و آزادی بر

1 - St. Theresa of Avila

2 - Interior Castle

پای داشته می‌شود.^۱

دومین لازمه این جمله است: «تو آن هستی». این بدان معناست که با توجه به پیوند معمول این تثلیث، همه از یک وجدان الهی هستیم. ما در ذات خود از همان جوهریم که خدای تعالی. ما همه یک روح هستیم. ما باید خود را به عنوان جزئی از زندگی لایتناهی به شمار آوریم و در هر لحظه از زندگی مان بیان کننده الوهیت باشیم. بنابراین ما هر یک جرقه‌ای هستیم که از آن هستی بزرگ که خدا نامیده می‌شود، متشعشع می‌شویم.

بنابراین در راه آمادگی برای اکنکار یا سفر بزرگ به جهان‌بینی، به یگانگی و ایثار جهانی می‌رسیم که به عنوان اصول اساسی در اکنکار مطرح هستند. به احتمال قوی این مهمترین اصل فلسفی است که وارد زندگی معنوی ما می‌شود. اگر بتوانیم این را بپذیریم و آن را جزئی از روحیه و افکار روزمره خودمان قرار دهیم، برای شکفتگی آمادگی خواهیم داشت. بزودی درمی‌یابیم که قادریم از پس مشکلاتی برآییم که سابق بر این افکار ما را به هم می‌ریخت.

قدم بعدی در راه این آمادگی، جدایی ذهن است از تمام چیزهای جهان خارج. اما این به معنای جدایی فیزیکی از جهان نیست. ما نیازی به این نداریم که خانواده، اجتماع، جامعه و مسؤولیتهای شخصی خود را رها کنیم. به همین ترتیب به هیچ وجه مجاب به انجام عمل سختی نیستیم. به سادگی به این معناست که می‌باید خود را از نظر انعطافات و احساسات درونی و منافع شخصی از این زندگی جدا کنیم. به عبارت دیگر

۱- در بسیاری از عبارات اشاره دارد که عشق چون ریسمانی است که تمام جهانها و همه هستی را به هم متصل می‌کند. در واقع عشق چون جریانی در تمام هستی جاری است و همه چیز را به هم پیوند می‌دهد. عشق غیرشخصی نیز همان ایثار است - م.

به جای اینکه هویت خود را با مایملک و محیط خود ابراز کنیم، با محتوای اصلی فکر و زندگی مان خود را بشناسانیم. این استقلال است، زیرا تا هنگامی که از مالکیتها، در فکر و زندگی مان رها نشویم، ارباب ما خواهند بود. مادامی که افکار مالکانه در مورد هر چیزی، شامل خانواده و اشیای دنیوی داشته باشیم، در این جهان باقی خواهیم ماند.

قبل از آنکه به عدم وابستگی ذهنی برسیم، می‌باید به قدرت تمیز صحیح دست پیدا کنیم. این قدم، معمولاً شامل یک جستجو و آن هم اغلب جستجوی طولانی در حرکات مکاتب اسرار، کتب مقدسه شرق و سایر طرق نهانی است. قبل از آنکه خود را در کنار استاد حق در قید حیات بیابیم، عموماً از میان هزاران کتاب گذشته‌ایم. پس از کنکاش در ارتباط با هر کسی که از زندگی درونی بویی برده باشد و مطرح کردن هزاران هزار سؤال، عاقبت به این نتیجه می‌رسیم که هیچ چیز نمی‌تواند بهتر از سفر روح یا تجربیات خارج از بدن، جوابگوی سؤالات ما باشد. در این نقطه است که ما به مرحله عدم وابستگی ذهنی رسیده‌ایم. گرچه، اگر ما اساس رفتاری مان را بر این مبنا قرار دهیم که تنها ما حق داریم و از دیگران بالاتر هستیم، به طور خودکار اهداف خود را شکست داده‌ایم و توسعه‌ای را که تا به حال داشته‌ایم، خنثی کرده‌ایم. اینجا اصلی از طبیعت عمل می‌کند که چنین می‌گوید: اگر ما در آرزوی چیزی باشیم، شروع به حرکت به سمت ما خواهد کرد، مگر آنکه آرزوی قویتری آن را به سمت خود بکشد. اگر این صحیح باشد، توجه و عشق ما باید معطوف رسیدن به جهانهای بهشتی شود. به همین دلیل است که عدم وابستگی ذهنی برای همه ضرورت دارد و به همین دلیل است که این اصل توسط سفیران روح تمرین می‌شود. آنها چنین می‌گویند که وابستگی پیوندی است با دنیا و اینکه ما باید از آن احتراز کنیم.

به ما گفته شده که عشق بدون وابستگی برای افراد خانواده عشقی بالاتر و اصیل تر از عشقی است که با احساس مالکیت همراه باشد. این نوعی از آزادی است که ما بدانیم حلقه خانواده ما روزی توسط مرگ یا جدایی درهم خواهد شکست.

به همین ترتیب نباید در انتظار و یا آرزوی هیچ گونه پاداشی در ازای خدمات خود باشیم، مگر فعالیتهایی که برای معاش روزانه مان انجام می دهیم. حتی نباید اجازه دهیم که این مورد هم به بندگی مادی ما منجر شود و این نوع دیگری از مرگ کاذب است که انسان بسیار مشکل می تواند از آن دست بردارد.^۱

بنابراین به حقیقت عمیقتری پی می بریم و آن اینکه ما می باید بیشتر درگیر دادن باشیم تا گرفتن. با تراوش به سمت بیرون آگاهی، ما می توانیم به جهانی پای بگذاریم که باعث رشد ما شود. این ما را به مسئله فضای روانی^۲ می کشاند که می بایستی بدهیم تا بتوانیم برای خود داشته باشیم.

ما چه در این جهان و چه در جهانهای دیگر، با ارائه فضای روانی به

۱ - در اینجا از وابستگی ای که انسان در ارتباط با معاشش پیدا می کند صحبت می شود و نیز کارهایی که خودش برای خودش تعیین می کند و تمام وقتش را اشغال می کند و این همان بردگی مالی است. بار دیگر گفته شده که ما تنها در مورد فعالیت های مربوط به معاشمان باید انتظار برگشت و چشمداشت داشته باشیم ولی نباید اجازه دهیم که این فعالیت به بردگی ما منجر شود. م.

۲ - روانی ترجمه کلمه Psychic است که به معنای تمام پدیده هایی است که به عالم اثیری به بالا مربوط می شوند. در علم روان شناسی اینها را به عنوان پدیده های روحی می شناسند در حالی که هیچ ارتباطی به آن ندارد. جهان روانی جهان لطیف است، مربوط به طبقات پایین تر. در واقع نسبت به جسم مادی، روان از لطافت بیشتری برخوردار است و بنابراین از میان آن روان است. این واژه را مولانا اولین بار به این معنا استفاده کرد. بنابراین روان شناسی شناخت پدیده های ماوراءالطبیعه است. منتها طبیعت مادی و نه طبیعت معنوی - م.

یکدیگر است که زندگی می کنیم. این بیان منظور رباذراتارز است وقتی که تکرار می کرد: «بهتر است بدهیم تا آنکه دریافت کنیم.» منظور او این بود که باید به دیگران، قابلیت بودن خودشان را عرضه کنیم و با این عرضه کردن خود آزاد شویم.

میدان مغناطیسی ای که ما را در برمی گیرد، اغلب هاله^۱ نامیده می شود. این کیهان شخصی ماست. ما هیچ گونه حق مداخله ای در امور کیهانی فرد دیگری را نداریم، چه او هم خود به عنوان یک عالم صغیر خداست. هاله را ما اغلب حوزه آگاهی اطراف شخص در نظر می گیریم. اینجا خانه شخصی ماست که در آن افکار ما، هستی ما و هر چیز شخصی ما، زندگی می کنند. این واقعیت که ما می توانیم به میدان مغناطیسی دیگران تجاوز کنیم و آنها را تحت تأثیر خود قرار دهیم، ثابت می کند که می توانیم فضای روانی آنها را محدودتر کنیم.

هنگامی که ما به دیگران فضای روانی می دهیم، یک ارتباط مثبت و پر از شعف به وجود می آوریم. به این ترتیب به آنها اجازه می دهیم که در جهان درون خودشان و در میان کل، حرکت روانی آزادانه داشته باشند^۲ و ما به آنها اجازه می دهیم که در عالم صغیر و عالم کبیر حرکت کنند. این به آن معنی است که به آنها فضایی شخصی و جهانی عرضه می کنیم. از آن جایی که روح می بایست در هر دو جهان در سطحی بالا عمل کند، به او باید موجودیتی در هر دو جهان عرضه شود. ما این امکان را با دادن کسب

1 - Aura

۲ - چون جهان هر کسی یک مینیاتور و کپی از کهکشانهای عالم کبیر است و اگر به کسی اجازه حرکت در فضای خودش را بدهی، در واقع به او اجازه داده ای که در تمام هستی به اکتشاف بپردازد و در واقع زمینه سفر روح را برایش مهیا کرده ای. این آزادی فردی از مهمترین اصولی است که باید رعایت شود و اتفاقاً قدرتهای بزرگ و سلطه گر همیشه در جهت محدود کردن این آزادی حرکت می کنند. م.

می‌کنیم و این خود معمای بزرگی است که همواره بشر را به تحیر واداشته است.

هر یک از انحرافات پنج گانه ذهن، شهوت، خشم، وابستگی، طمع و خودپرستی می‌تواند منجر به درون‌گرایی فرد شده و یا با گرفتن این فضا از او، او را درون یک جعبه قرار دهد. این جعبه، بدترین تله‌ای است که یک شخص ممکن است در آن بیفتد. معمولاً فضای هر کس توسط کیفیاتی چون ترس، خشم، نفرت و ناامیدی محدود می‌شود.

اغلب یک شخص فضای خود را محدود کرده و خود را به درون می‌کشد، به این منظور که از جهان بیرون آزادی نبیند. در دیگر موارد، کسی که از هنر به دام انداختن دیگران از طریق بستن فضای روانی‌شان اطلاع دارد، زیرکانه از ترس و سایر انحرافات استفاده کرده و او را اسیر می‌سازد. تله‌گذار می‌باید مراقب باشد چون این بومرنگ ممکن است برگشته و خودش را به تله بیندازد. این درست مثل این می‌ماند که مردی برای به دام ازدواج انداختن یک زن، هر کاری که می‌تواند انجام دهد، ولی پس از برقرار شدن عقد ازدواج متوجه شود که فریب خورده و خود او کسی است که در تله افتاده است.

بنابراین اگر ما در زندگی دائماً نثار کنیم، بدون آنکه چشمداستی برای بازگشت داشته باشیم، به آنچه جاودانگی می‌نامیم وارد خواهیم شد. این با آموزشهای شریعت کی سوگماد ارتباط پیدا می‌کند. این گسستن آرام وابستگی‌ها، آخرین قدمی است که روح باید در جهت جدا شدن از قیود این جهان بردارد و پس از آن همه چیزها در اینجا به نظر توهم خواهد آمد.

آخرین قدم در راه آمادگی برای جهانهای بالاتر از طبقه پنجم رها شدن از قید خود آرزو است. معمای بزرگی که در اینجا وجود دارد این

است که وقتی کسی هیچ نخواهد، همه چیز به دست می‌آورد. این به دنبال ریشه‌کن شدن آرزو به سوی انسان روی می‌آورد، مطابق آنچه بودا به ما با گفتن اینکه آرزو منشأ تمام دردها است، تعلیم داد. اگر آرزو را تجزیه و تحلیل کنیم در خواهیم یافت که تماماً عبارت است از حرص و طمع و دلگی و اشتها و رجحان. بنابراین درمی‌یابیم که آرزو توجه انسان را به موضوع ادراکات حسی معطوف می‌کند و هنگامی که حواس بر ذهن قالب شوند، روح به بردگی ذهن تن در خواهد داد.

ما هیچ گاه نمی‌توانیم از آرزو دوری کنیم، چرا که او هیچ گاه آرام نمی‌گیرد. اگر از تمام آرزوهایمان هم دست بکشیم، آخرین آن باقی می‌ماند و روح را به زنجیر می‌کشد. ذهنی که محصور در آرزو باشد، پایداری خود و اینکه همه چیز جاودانه زنده است را فراموش می‌کند. آرزو، نفسانیات پنج گانه ذهن که خود زاده ذهن‌اند را برمی‌انگیزد و کمک می‌کند که روح به بردگی تن دهد.

تنها راه رهایی از آرزو این است که چیز پایدارتری در مقابل ذهن قرار دهیم تا توجه آن را به خدا معطوف کنیم. اگر بتوانیم توجه ذهن را به چیزی بجز جهان محسوسات جلب کنیم، چیزی که غیرقابل انهدام باشد، توسط همان چیز از بندگی جهانهای پایین خواهیم رست و تا اقلیم خدا بالا خواهیم رفت. هر آرزویی فقط می‌تواند توسط آرزویی قویتر و در جهت مخالف آن خنثی شود؛ بنابراین برای خلاص شدن از شر یک آرزو ناخواسته کافی است آرزوی بهتری را در جهت دیگری برای خود بنا بگذاریم. این یک قانون هستی است.

اگر بتوانیم این قانون را به زندگی فردی و مسائل اجتماعی خود اعمال کنیم، جامعه ما به طرف شرایط زندگی بهتری حرکت خواهد کرد. هیچ سفیر روحی نفس خود را برای سخنرانی در مورد پلیدی آرزوهای تحتانی

هدر نخواهد داد. در عوض او سعی خواهد کرد که انگیزه مثبت و بهتری را پیش پای ما بگذارد که ذهن و روح ما را به مراتب بالاتر سوق دهد.^۱ پایان همه آرزوها، آغاز جاودانگی است. آرزو، ایجاد کننده کارما، قید و بند به کار، لذت و هزاران موضوع دیگر مربوط به حواس است. تسلیم ذهن به خواست حواس، کارمای سنگین تری ایجاد می کند و ما را هر چه عمیق تر در منجلاب نفسانیات فرو می برد.

ما آگاهییم که این خدا نیست که در درون ماست، بلکه اقلیم بهستی در درون ما واقع است و این اقلیم بهستی همان است که ما بدان روح حق می گوئیم.

ما درمی یابیم که به علت وجود این اصل، همواره در دسترس خدا قرار داریم. این بدان معنی است که تمام مراتب زندگی در درون ما و بدون آنکه خود آگاه باشیم وجود دارد.^۲ روح بنابراین جرقه ای از وجود خداست که درون آگاهی هر فردی القا شده، به طوری که این آگاهی یا روح قادر است به اراده خود و در هر جایی در تمام کیهانهای سوگماد تعالی عمل کند.^۳

۱ - در اکتکار هیچ گاه از مضار چیزی به طور مطلق صحبت نمی شود، تنها از منافع جهت مخالف سخن به میان می آید به این ترتیب بجای آنکه نسبت به شرایط موجود برای انسان حالت واخوردگی به وجود بیاید، توجه به طرف دیگری جلب می شود یعنی بجای نفی هدف فعلی، هدف بهتری در مقابل انسان قرار می گیرد این همان طریق تعلیم و آموزش از طریق مثبت است - م.

۲ - قبلاً صحبت از aura یا هاله شد که خطه ای است در برگیرنده میدان مغناطیسی درون ما بیرون از این مدار، بیرون از حیطه آگاهی درونی انسان است. پس جریان حق هم در درون برقرار است و هم در بیرون - م.

۳ - این بدان دلیل است که یک در همه جا در جریان است. یک سوار بر خودش آگاهی را دارد و جرقه های وجود ارواح فردی هستند که در درون این بزرگ واقع شده اند، پس همه جا می توان از نیروی موجود در خدا که یک باشد استفاده کرد و این نیرو از طریق آگاهی درون فرد جاری می گردد - م.

بنابراین، همانطوری که در تمام این مدت اظهار کرده ام، بشر یک اتم کامل از عالم کبیر و از اقلیم خداست و این اقلیم (روح خدا) قلمرو قدرت خداست و تا حدود مشخصی برای اکتشاف و کنترل در تمام زمانها در دسترس ما نیز قرار دارد.^۱

در بسیاری مواقع ما توسط بعضی اشیاء که توجه ما را به سوی جهان مادی نگه می دارند، هیپنوتیزم می شویم، لیکن باید به خاطر داشته باشیم که تمام هیپنوتیزم در واقع خود - هیپنوتیزم است و نه چیز دیگری.^۲ این ما را به طرف قانون تلاش معکوس^۳ و اینکه چگونه در خود هیپنوتیزم برای تأثیر روی ذهن ما در جهانهای پایین مورد استفاده قرار می گیرد، می کشاند.

برای مثال، قانون تلاش معکوس به سادگی به این معناست که هر چه شخص برای رسیدن به هدفی بیشتر تلاش کند، در چیره شدن به آن مشکلات بیشتری خواهد داشت^۴، مشکلاتی که تمام یا قسمتی از آن بخاطر فشار زیاد این تلاش به وجود آمده اند. «تو بسیار تلاش می کنی، استراحت کن، آسان بگیر و دوباره تلاش کن»، جمله ای است که در جهان

۱ - به هیچ فردی قدرت مطلق داده نمی شود که قادر باشد تمام هستی را واژگون و منهدم کند اما در حد سازندگی، تمام قدرت یک در دست هر کس که بخواهد هست - م.

۲ - در واقع ما خود هستیم که خودمان را هیپنوتیزم می کنیم، چون تا کسی خود نخواهد هیچ کس نمی تواند او را هیپنوتیزم کند. هیپنوتیزور در واقع از قدرت خود هیپنوتیزم شونده برای هیپنوتیزم او استفاده می کند - م.

۳ - Reverse effort قانون تلاش معکوس این است که خواست ما باعث از دست رفتن مورد خواست می گردد، ولی هنگامی که دست از تلاش و پیگیری مقصود بکشی، مقصود به طرف تو خواهد آمد - م.

۴ - این مانند دستپاچه شدن است هنگامی که اشتیاق شخصی برای رسیدن به هدفی بیش از حد باشد، بسیاری از فعالیتهایی را که انجام می دهد، زاید است و این زواید است که باعث می شود او به هدفش نرسد در حالی که اگر با آرامش عقب بنشیند می تواند به هدفش دست یابد - م.

غرب زیاد شنیده می‌شود. ما ذهن خود را همانطوری که اساتید شرقی می‌گویند باید به یک جهت هدایت کنیم، اما هیچ مطلب ذهنی‌ای نباید با فشار زیاد اعمال شود. ما هیچ گاه نباید برای کسب نتیجه متوسل به زور شویم. ما باید به کار خود بچسبیم و مسابقه را به پایان ببریم. اما نه آنکه منجر به از پا درآمدن خودمان شود.

اگر در جاده‌ای که پر از چاله است در حال دوچرخه‌سواری باشیم و بخواهیم که در هیچ یک از چاله‌ها نیفتیم در همه آنها خواهیم افتاد. از طرف دیگر، اگر قرار باشد که روی تخته‌ای که دو سرش روی تکیه‌گاه قرار دارند و تنها دو فوت بالاتر از زمین قرار گرفته، راه برویم، برایمان کاری بسیار ساده خواهد بود. اما اگر همین تخته را بین دو پنجره طبقه پانزدهم دو ساختمان مجاور هم قرار دهیم، انجام همین کار بدون آنکه بیفتیم برایمان بسی دشوار خواهد بود. ما آنقدر از افتادن و اینکه شکست خورده و به طرف دیگر نرسیم، ترس داریم که نمی‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم. این قانون تلاش معکوس است.

قانون خودهیپنوتیزم^۱ نیز به همین ترتیب است. اگر سعی کنیم که بخواهیم، قانون تلاش معکوس شروع به کار می‌کند. هر چه بیشتر تلاش کنیم، کمتر موفق می‌شویم. هنگامی که یک هیپنوتیزور می‌خواهد شخصی را تحت کنترل درآورد، از همین قانون تلاش معکوس استفاده می‌کند بدین ترتیب که او را وامی‌دارد در جهت مخالف فرمانش تلاش کند. برای مثال می‌توان روش قدیمی به هم بستن دستها را مثال زد که دستهای شخصی به هم قفل می‌شود و توسط هیپنوتیزور به او چنین گفته می‌شود: «تو نمی‌توانی دستهایت را از هم جدا کنی، هر چه بیشتر تلاش کنی، آنها محکمتر به هم می‌چسبند و تو نمی‌توانی در مقابل

دستورات من مقاومت کنی.»

شکست انسان در مورد حرکت روح نیز دقیقاً به همین ترتیب اتفاق می‌افتد. او با ذهنش در جهت خارج شدن از بدن تلاش می‌کند و ذهن که توسط یکی یا همه انحرافات تحت‌تأثیر واقع شده، دائماً به او می‌گوید که نمی‌تواند از بدنش خارج شود. هر چه او بیشتر تلاش می‌کند، پیوند میان بدن و روح محکم‌تر می‌شود و او در تلاشش برای مقاومت در مقابل دستورات ذهن بیشتر شکست می‌خورد.

در چنین موقعیتی، روح می‌تواند روی ذهن و بدن مؤثر واقع شود. در واقع، روح خود تحت تسلط پیشنهادهای سحرآمیز قدرت منفی قرار دارد که مرتب به گوش او می‌خواند که ترک بدن حماقت است. با کلمات مختلفی این منظور ادا می‌شود: «این بدن معبد خداست و تو می‌باید با خوشی در آن زندگی کنی. این برای تو امنیت به بار می‌آورد. بیرون از آن دنیایی ناشناخته و ناامن قرار دارد که هیچ چیز برای تو در بر ندارد.»

روح چون یک ابله آنچه را ذهن به او دیکته کرده می‌پذیرد، زیرا که این بار به راه جهانهای منفی افتاده است.

مثال مزاح‌گونه قدیمی صخره شدن روح همین نکته را بازگو می‌کند. حکایت به این ترتیب است: روزی روحی مشغول قدم زدن و لذت بردن بود، هنگامی که به روحی دیگر مانند خودش برخورد، که تنها زیر شعاع سوزان آفتاب نشسته بود و به غمناکی به چشم‌اندازی خالی و برهوت خیره گشته بود. اولی پرسید:

- تو چه کار می‌کنی؟

دومی جواب داد:

- من یک صخره‌ام؟ نمی‌توانی مرا ببینی؟

- یک صخره؟

۱ - Self hypnosis را می‌توان خودالقایی یا خودتلقینی نیز معنا کرد. م.

- بله. من برای مدت دو هزار سال است که یک صخره‌ام. من به این دلیل یک صخره‌ام که کسی به من چنین گفت. اگر چنین نباشد پس من چه چیز دیگری می‌توانم باشم؟

در اینجا منظور این است که روح نمی‌تواند یک صخره باشد، مگر آنکه بر اثر هیپنوتیزم شدن نقش یک صخره را بازی کند. این همان روشی است که این جهان به کار می‌برد. به ما گفته شده که روح باید در این بدن زندگی کند، چون این بدن برای او ساخته شده است. این البته حقیقت دارد، اما تنها هنگامی که در حال کار در این جهان مادی هستیم. هر چه سخت‌تر در راه انجام کاری تلاش کنیم، اوضاع بدتر می‌شود، آنچنان که دیواری در مقابل ما ساخته شده که برخوردار از توده‌ای انرژی است و تلاش ما برای گذشتن از میان آن بیهوده است. هرچه انرژی بیشتری در مقابلش به خرج دهیم با مقاومت بیشتری روبرو می‌شویم.

پس از مدتی، به نقطه‌ای می‌رسیم که اهمیت آن برایمان از دست می‌رود و آنوقت است که متوجه خواهیم شد، همه چیز شروع به تغییر کرده است؛ مقاومت شروع به درهم شکستن می‌کند و ما برای خارج شدن از بدنمان احتیاجی به جنگ و جدال نداریم. ما به این ترتیب آن حلقه تلقین به خود^۱ را که بر ما مسلط شده بود شکسته‌ایم.

از طرف دیگر، تلقین به خود می‌تواند در جهت سفر روح مورد استفاده قرار گیرد، مشروط بر آنکه برای انعکاس به کار گرفته شود. آنچه مورد نظرم است این است که اگر قبل از ترک بدن، پیشنهادهاتی به صورت تلقین آینده^۲ به خود کنیم مبنی بر اینکه در زمان مشخصی به بدنمان

1 - Self-hypnosis

۲ - Post-hypnotic suggestions منظور تلقیناتی است که قبل از وقوع اتفاقی به خود

می‌کنیم - م.

بازخواهیم گشت، تجربیات مشخصی در حالت بیرون از بدن خواهیم داشت و با هیچ گونه تجربه‌ی آزاردهنده‌ای برخورد نخواهیم کرد، آنگاه است که در جهت مقصودی سودمند از آن بهره‌جسته‌ایم.

این بخصوص در روش رؤیا و روش خلسه^۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد. هنگامی که در حال بهره‌بردن از یکی از این دو روش هستیم، استفاده از پیشنهادهای تلقینی بسیار خوب است تا بتوانیم بدون آنکه هیچ خطری در کمینمان باشد به جهانهای ماورا سفر کنیم. در استفاده از تلقیناتی این چنین، همیشه بهتر خواهد بود اگر بتوانید نتایج آنچه را که اتفاق می‌افتد، در مورد مردمان مشخصی مشاهده کنید. تمام مفروضات برای همه مردم مؤثر نیستند.

هیچ معلم، راهنما، استاد علوم ماوراءالطبیعه و هیچ واعظی در هر دینی، اگر قرار باشد جوابگوی هوی و هوس حصار خود باشد، ارزش نمکی را که می‌خورد ندارد. او می‌باید همیشه حقیقت را بگوید، حتی اگر به قیمت از دست دادن مریدانش تمام شود. زیرا حقیقت همواره از او محافظت خواهد کرد.

انسان تسلیم‌ناپذیر جز در برابر حقیقت همواره پیروز می‌شود. برای مثال هنگامی که عیسی توسط سربازان رومی به قتل رسید، چنین به نظر می‌رسید که در انتشار حقیقت شکست خورده است. اما تاریخ ثابت کرد که حقیقتی که از طریق او آمد، بزرگتر از آن چیزی بود که با مرگ او پایان گرفت. این مثال در مورد ناجیانی چون عیسی که قبل از مبعوث شدن، بر طبق کلمات جاری شده بر زبانشان زندگی می‌کردند، نیز صدق می‌کند. چه ارزشی دارد که کسی جهانی را به دست آورد، اما روحش را از دست بدهد؟

کسی که استعداد حرکت در جهانهای معنوی را به دست آورده باشد، به آنچه جهان فیزیکی به او تقدیم می‌کند، احتیاجی ندارد. آرزو یک احتیاج است و احتیاج داشتن به این معناست که ما در چنگ مایا، نیروی توهمی جهانهای پایین، اسیریم. احتیاج داشتن، به معنی تحت فرمان بودن است. این روش عملکرد نیروهای منفی در جهانهایی است که تحت سلطه ذهن هستند و به همین دلیل است که بسیاری در اینجا و در این زندگی‌شان به سرگردانی می‌رسند، ناخشنود و در حال جستجوی خدا بدون آنکه اثری از او در زندگی‌شان راه پیدا کرده باشد.

این چیزی است که اکتکار را برای آنانی که در اعماق اسارت مفاهیم ذهنی، نقطه نظرات دگمی^۱ و سدهای عقلی گرفتار آمده‌اند، دارای معنی می‌سازد. اگر منظور دستیابی به تفکر آزادانه، آزادی حرکت و نقطه‌نظر باشد، باید روشی پیش گرفته شود که از طریق آن بتوان از این اسارت خارج شد و با سفیران روح ارتباط برقرار کرد.

مفاهیمی که توسط بسیاری از متفکرین مطرح شده‌اند، نمی‌توانند برای کسی که به مرتبه خدانشناسی رسیده است، به عنوان حقیقت در نظر گرفته شوند. کسی که به مرحله خدانشناسی رسیده باشد در جهانهای مثبت و سطوح معنوی بسر می‌برد و چون کسانی که در کالبد هستند به جلو و عقب پرتاب نمی‌شود، او در این دنیا نیست.

مفهوم چینی قدیمی ینگ و یین^۲ تاب خوردن به جلو و عقب را در بین قطبین حیات، به خوبی تصویر می‌کند. ینگ و یین، عبارتند از اصول مثبت و منفی، مذکر و مؤنث و همچنین نور و تاریکی زندگی. این قانون

۱ - Orthodox viewpoints، نقطه‌نظرات دگمی، پاصولی.

قطبین است یا آنچه ممکن است ما به نام قانون متضاده‌ها بشناسیم. این بدان معنی است که هیچ چیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر در رابطه با متضاد خودش. بدون کوه‌ها، دره‌ها نمی‌توانند وجود داشته باشند، بدون سایه هیچ مفهومی از نور نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچ چیز شیطانی نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آن را با یک چیز الهی مقایسه کنیم. بدون حکمت، غفلتی نیست و بدون سن و سال جوانی‌ای وجود ندارد.

مفهوم ینگ و یین به زمان مه‌آلود آغاز تاریخ بشر بازمی‌گردد. ینگ همواره به عنوان مطلق در نظر گرفته شده و یین به عنوان جامد، و یا ممکن است این دو را با کلمات معنوی و مادی مشخص کرد. این دقیقاً آن چیزی است که در موردش صحبت کردم که تمام «علیت» از جهانهای بهشتی شروع شده و به جهانهای مادی خاتمه می‌یابد. این در صورتی است که ما روند حقیقی خلاقیت را با معلول منفی خودش بپذیریم. یین جهان مادی است و از آنجایی که ما در جهان مادی زندگی می‌کنیم و یا در جهانی که از سنخ یین است، همواره مقدار مشخصی از ماده در ساختمان وجود ما به کار رفته تا بدنمان را زنده نگاه دارد و برای روح حجاب محافظی در مقابل نوسانات پایین باشد.

به همین دلیل است که روح همیشه آرزو دارد که از طبقات پایین فرار کند. به نظر می‌آید که هیچ آرزویی ندارد، مگر تجربه و از نقطه‌نظر روح تجربه را تقریباً هر جایی می‌توان یافت. این تجربه تداوم است که خدا از روح به عنوان یک واحد استوار هوشیاری انتظار دارد.

به این ترتیب بین استعداد و تطابق و زیستن در جهان مادی است. از آنجایی که یین طبیعت منفی دارد، تمام کیفیاتش متضاد خصوصیات ینگ هستند، مانند سرما، فساد، مرگ، فرمول، عکس‌العمل، عاطفه، مرگ گرای، احتیاج، بردگی، ترس یا شک، شکست و شکل.

بزرگترین سدی که روح باید از سر راه بردارد، این است که ذهن از روز تولد عادت کرده که مادیگرا باشد. ما تربیت شده‌ایم تا در مقابل هر گونه تجلی‌ای عکس‌العملی نشان دهیم و به این ترتیب تربیت شده‌ایم که بردهٔ پدیده‌ها باشیم و از آنجایی که بین چیزی بجز اضمحلال و مرگ نیست، ما بیشتر در مکتب مرگ آموزش دیده‌ایم تا مکتب زندگی.

اکنون ما می‌بینیم که بین، یا معلول تحت حاکمیت قرار دارد و هر کسی که در جنبه‌های منفی غوطه می‌خورد، در حال عکس‌العمل نشان دادن است و بردهٔ قدرتهای پایینی ذهن و جسم است. او در هیچ موردی مستقل نیست، زیرا همواره به چیزی احتیاج دارد. به محض اینکه او شروع به این فکر می‌کند که به چیزی احتیاج دارد، حال هر چه می‌خواهد باشد، در دام «مایا» گرفتار آمده است. آرزو، همیشه بزرگتر و قویتر خواهد شد. این درست مثل وقتی است که کسی به پول احتیاج دارد ولی به اندازهٔ کافی به دست نمی‌آورد، زیرا این پول است که او را اداره می‌کند. برای به دست آوردن پول و یا هر چیز دیگر ما نباید خود را در موقعیت محتاج بودن به آن قرار دهیم.

این ما را بدین نکته می‌کشاند که شبیه، شبیه را جذب می‌کند. این قانون دیگری است از طبیعت که ما در راه آمادگی برای حرکت روح باید نسبت به آن آگاهی داشته باشیم. تنها وجودهایی را که ما قادریم در جهانهای دیگر به طرف خود جذب کنیم، آنهایی هستند که نسبت به روحیه و احساسات ما گرایش نشان دهند. آنهایی که در این جهان به سمت ما جذب شده‌اند، افرادی هستند با همان گرایشات ما. این بدان معنی است که برای انجام سفر روح، باید با افرادی که چنین می‌کنند آمیزش کرده و راجع به آنان مطالعه کنیم. اگر ما مشکل خود را نزد کسی ببریم که همان مشکل را نداشته باشد، به این معنی است که به دنبال

خود مشکل هستیم. ما هیچ‌گاه یک مشکل عشقی را با یک بانکدار مطرح نمی‌کنیم. بلکه مشکلات مالی مان را نزد او می‌بریم. بنابراین، ما که در زمینهٔ مشکلات معنوی خود فکر می‌کنیم، باید این مشکلات را نزد یک مسافر روح یا کسی که در این زمینه تجربه دارد ببریم.

علامت آنهایی که بندهٔ جهانهای مادی هستند احتیاج آنهاست در کسب اطمینان نسبت به اینکه دیگران هم مانند آنها بنده‌اند. این همان توهم قدیمی است که همسانان جذب هم می‌شوند و تیره‌بختان کسی را می‌خواهند که با آنان همراهی کند.

آنکه مادیگراست می‌خواهد مطمئن شود که تو، همچون او برده‌ای و به این ترتیب او به اغوای خود ادامه می‌دهد، چرا که نمی‌تواند کسی را آزاد ببیند، اما اگر ما با مستقل بودن از ماده، جرأت خود را نشان دهیم، کمک دریافت خواهیم کرد. این هنگامی است که سفیر روح خود را آنچنان نشان می‌دهد که برای کمک در کنار تو ایستاده است و منتظر است که از او درخواست کمک کنی. اما وقتی نیت ما آزار شخصی دیگر باشد، اجازه داده‌ایم که تحت حاکمیت قرار بگیریم و دیر یا زود باید بهای آن را بپردازیم.

هنگامی که شروع به فکر کردن در مورد علت و معلول می‌کنیم و تأثیر بزرگی که در زندگی ما دارد و کارمایی که - چه خوب، چه بد - می‌سازد، آنگاه باید در جهت خارج شدن از بدن و ورود به جهانهای بالاتر در جهت یافتن سهممان از آنچه برایمان معنای آرامش دارد، قرار بگیریم.

یَنگ و بین نقش بزرگی را در آمادگی ما برای سفر روح بازی می‌کنند. علت و معلول اصول اساسی جهانهای پایین است، همان طوری که قبلاً ذکر شد و در عبارت والای مکتب کابالا^۱ دیده شده «صورتی در زیر دارد

هر چه در بالاست». این یکی از اولین اصول کارهای مربوط به ماوراءالطبیعه است. جهان بیرونی یا جهان مادی انعکاسی است از جهان درونی یا جهان بالاتر که همان عالم کبیر است. هر آنچه در جهان بیرونی و یا مادی وجود دارد در جهان بالایی یا اثیری که اولین جهان از جهانهای درون است نیز وجود دارد.^۱

در اینجا ما با استفاده از قضاوت صحیح و عقل سلیم، در مورد اصلی که در بالا ذکر شد، درمی یابیم که هیچ چیز در زندگی بیرون از ما و محیط ما نمی تواند تجلی داشته باشد، مگر آنکه در ابتدا شرایطی در درون خود، در تطابق با آن شرایط خارجی آفریده باشیم.

با فرض اینکه این نکته درست باشد، می توانیم ببینیم که چرا ینگ و یین به عنوان قانونهای علت و معلول کاربرد دارند. به همین دلیل هم هست که کارها برای ما اینقدر اهمیت دارد. انسان به عنوان یک موجود مادی از میان این همه شرایط ناهماهنگ و پر آشوب در محیط خودش می گذرد، زیرا هیچ چیز قاطع تر و بالاتر از این نیست که او تنها خالق شرایطی است که در جهان خارج از او وجود دارد.

بزرگترین مشکل در اینجا این است که بیشتر ما علاقه مندیم که دلیل عدم موفقیت خود را کسی یا چیزی به غیر از خودمان قلمداد کنیم. بسیاری از عبارات چنین استدلال ذهنی را دربر دارند: «خدا در حال آزمایش من است» و «شیطان مرا وسوسه کرده است». به این ترتیب است که مسؤولیت را به جای آنکه روی شانه های خود قرار دهیم، در جایی

۱- برای سفر به جهانهای دیگر، کافی است که به کالبدهای درونی خود رجوع کرده و با نوسانات آنها هماهنگ شویم. در عین حال هر یک از این کالبدها مینیاتوری از جهانهای معنوی متناظرشان هستند. یعنی هر نقطه ای در جهانهای معنوی، نقطه ای متناظر در کالبدهای درونی دارد. همانطوری که در کالبد فیزیکی ما چاکرا وجود دارد، در کالبدهای دیگر ما نیز چاکراهایی که مرکز نوسانات انرژی هستند وجود دارد، اما واحد است و قسمت و بخش ندارد. م.

دیگر می گذاریم.

ما همچنین آگاهییم که بیشتر جویندگان حقیقت در واقع به نتیجه نهای، که بودن در خداست، علاقه ندارند، بلکه تنها به پدیده ها علاقه مندند. آنها می خواهند تجلیات و نمایشات و یا به عبارت دیگر معجزات را مشاهده کنند. هنگامی که توده های مردم از عیسی طلب معجزه کردند از آنان پرسید که به چه دلیل علایم شگفتی را خواستارید؟ هنگامی که چنین سؤالی مطرح شد، هیچ کس نتوانست جواب دهد ولی حقیقت این بود که دیدن با چشمان مادی برای آنها اهمیت داشت.

عیسی از آنها می خواست که با حواس درونی شان ببینند و بشنوند، چرا که با انجام این کار، پیام او را درک می کردند. هر معلم، استاد یا هر سفیر روحی باید بر این سد بزرگ در ارتباط با جویندگانش فایق آید، توده ها بدون اینکه از جانب خود تلاشی نشان دهند، معجزه طلب می کنند. این یکی از آن نکات عدم صداقت است که من قبلاً بدان اشاره کردم که اگر هر معلمی جوابگوی چنین درخواستی باشد، می تواند به منزله عدم صداقت او محسوب شود.

عملاً هر جستجوگر معنوی، در ابتدا آرزو دارد که معلم یا گورویی پیدا کند که با یک کلام و یا مراسمی اسرارآمیز، قادر به از بین بردن تمام کارها و مشکلات او باشد. او بزودی در می یابد که یک گوروی حقیقی، کارهایی از قبیل خواندن شماره اتومبیلی که سه چهار راه دور شده و یا حل مسائل شخصی فرد انجام نمی دهد. به عنوان یک شفا دهنده، او ممکن است به زندگی رنج دیدگان، رفاه و آرامش بیاورد، اما چنین کاری را تنها به این دلیل انجام می دهند که آنها قادر به کمک کردن به خودشان نیستند.

بزرگترین سدی که در راه یک جوینده خدایی قرار دارد، این است که

او بیش از اندازه، شخصیت و خودستایی را در زندگی هر روزه‌اش دخالت می‌دهد. دوم اینکه او ممکن است چگونگی نگرستن به خود حقیقت را نیاموزد، بلکه در عوض توجه‌اش را بر ظرف یا واسطه‌ای که از طریق آن حقیقت بیان می‌شود، معطوف کند.

این بدان معنی است که ما اعتماد بیش از حدی به بخش مادی وجودمان داریم که به عنوان نفی نفس یا **آهنکار** شناخته شده و همان خودستایی، یکی از پنج انحراف مهلک ذهن است. در اینجا به دو ترتیب عملکرد دارد: اول اینکه ما بیش از حد به شخصیت **گورو** برای قضاوت آموزشهایش تکیه می‌کنیم و دوم اینکه ما او را به عنوان ظرف یا واسطه حقیقت در نظر می‌گیریم، چرا که در غرب به ما چنین آموزش داده شده که شخصیت یکی از بخشهای اصلی زندگی ماست.

هنگامی که یک معلم به خود اجازه می‌دهد که شخصیتش به نحوی پرورش داده شود که در ارتباط با شاگردان و شنوندگانش موفقیت به دست آورد با مشکلاتی مواجه می‌گردد؛ او حقیقت را گم کرده است. هیچ سفیر روح یا قدیسی بخاطر شخصیتش شناخته نمی‌شود بلکه صرفاً بدین خاطر که ابزار یا وسیله‌ای برای حقیقت است. اگر چنین نباشد، او در حال طی کردن سیر قهقرایی به سمت انهدام خویش است. هیچ سفیر روحی که کوچکترین اطلاعی از معنای حقیقت برای خودش و دیگران داشته باشد، حتی به خود اجازه چنین فکری را که خودستایی وارد وجودش شود، نمی‌دهد. او خطرات چنین کاری را می‌داند و اینکه اگر به خودستایی اجازه پافشاری دهی، چگونه **آگاهی** سقوط می‌کند.

نفس یا شخصیت هزاران چنگ دارد که به ذهن قربانیانش فرو می‌کند. بزرگترین مشکل شخصیت در این واقعیت نهفته است که خود را لغزش‌ناپذیر تلقی کرده و تصور می‌کند که دارای فضایل بالایی است که با

انگشت گذاشتن روی خطاهای دیگران می‌تواند تبلیغ شود.

هنگامی که ما به دیگران فضای روانی عرضه می‌کنیم تا خود فضا داشته باشیم و هنگامی که به روحی دیگر آزادی حرکت به هر کجا که مایل است و نیز حق انتخاب و تصمیم‌گیری عطا می‌کنیم، یک ظرف یا وسیله و یا واسطه‌ای برای حقیقت خواهیم بود. هیچ معلمی به غیر از حقیقت وجود ندارد و ما باید در جستجوی حقیقت به عنوان یک کیفیت باشیم و نه به عنوان یک شخصیت یا یک چیز شخصی.^۱

هنگامی که شخصی از معلمی درس بگیرد و احساس ناامیدی کند، هرگز آرام و قرار نخواهد داشت تا چیزی را بیابد که چشم او را به روی راه حقیقی به سمت اقلیم **خدا** باز کند.^۲ تنها جوابی که برای این جویندگان خدایان کاذب وجود دارد این است که آنها هیچ گاه از حقیقت پیروی نکرده‌اند. آنها بجای حقیقت که کاملاً غیرشخصی است و به هیچ ترتیب با فرد یا شخصی ارتباطی پیدا نمی‌کند، از یک شخصیت پیروی کرده‌اند.^۳ ما باید آن چیزی را مورد مشاهده، مطالعه و آزمایش قرار دهیم که یک شرط، تجلی و یا فرد نباشد. حقیقت آن چیزی است که هست. این یکی از قوانین باستانی جهانهای **معنوی** است که در تمام کیهانهایی که ما

۱ - قبلاً اشاره شده بود که جوینده به کلام اشاعه‌دهندگان حقیقت توجه نمی‌کند و شخصیت اشاعه‌دهنده را بجای حقیقت می‌گیرد. در حالی که هیچ ارتباطی به آن ندارد. خود حقیقت است که باید معلم باشد و نه یک شخصیت - م.

۲ - در واقع یکی از علایم کسانی که نهایتاً به راه خدا کشیده می‌شوند، همین ناامیدی است از تعالیمی که دیگران به او می‌دهند و از جمله مذهبش - م.

۳ - این اشتباهی است که همه ما مرتکب می‌شویم. یعنی همه کسانی که در جستجوی راه حقیقت هستند، همیشه چنین مسئله‌ای دارند. مسیحی‌ها، عیسی را نمونه قرار داده‌اند، در حالی که حقیقتی که توسط عیسی بیان می‌شود خود عیسی نیست. پس نباید شخصیت پرست بود و تعصبی داشت. در حالی که این عادت انسان است که بجای پیروی از خود حقیقت، از تجلی آن پیروی می‌کند - م.

ممکن است به اکتشافشان بپردازیم، وجود دارد. این قانون چنین اظهار می‌کند که هیچ نوع خاصی از صلاحیت وجود ندارد و از طرف دیگر تلاش ما برای تعیین صلاحیت حقیقت، بزرگترین مانع را در مسیر ما به سمت خدا ایجاد می‌کند^۱ و حقیقت را با دهنده حقیقت و کسی که ابزاری برای جاری ساختن حقیقت است اشتباه می‌گیریم.

یک جنبه دیگر این مانع، این است که ما ممکن است بجای روح خدا، آنچنان در خود قانون غرق شده باشیم، که روح خدا را فراموش کنیم.^۲ این به مانعی در راه رسیدن به حقیقت بدل خواهد شد: ما به تبعیت از خویش فیزیکی خود توسط مفاهیمی که به جهان پایین یا جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، وابسته است، محدود می‌شویم. هیچ معلمی قادر نخواهد بود که با کلام یا از طریق سمبلها و تصاویر چیزی را بیان کند که صد در صد غیرمادی باشد. بدین دلیل که ما از یک واسطه بیانی فیزیکی برای برانگیختن حواس شاگردان استفاده می‌کنیم.

بنابراین، اگر کسی تنها از کلام و یا نمود ظاهری آنچه توسط یک گورو بیان می‌شود، تبعیت کند، بزودی در می‌یابد که توسط محدودیت‌های

۱- هنگامی که حقیقتی از زبان معلم یا استادی بیان شد، معمولاً شاگرد، مرید، پیرو و یا جوینده به دنبال این است که آیا او صلاحیت گفتن این حرفها را داشته و یا فضیلتی که در کلام او وجود داشته در خود او هم بوده یا نه. و این بزرگترین سد در راه رسیدن به خداست. حقیقت خود، مطلق است و تنها کلام حقیقت را باید دریافت کرد و اینجا باز انسان از شخصیت پرستی برحذر داشته می‌شود. م.

۲- گاهی آنقدر در مورد یک اصل گفته شده فکر و بررسی می‌کنیم که از خود حقیقت به دور می‌افتیم. بهترین مصداق این معنا در گفته شمس است که وقتی از او پرسیدند که چرا شب را در کلیسا می‌خواند در حالی که برادران مسلمانش منتظر او نبودند، جواب داد که آنها عمری را در رفع استنجا و یا استنجای حوضی چهار در چهار صرف کرده‌اند. یعنی آنقدر بیهوده به جزئیات پرداخته‌اند که اصل و حقیقت را فراموش کرده‌اند. یعنی انسان نباید مرتب در این فکر باشد که چه چیز درست است و چه چیز غلط. چون در آن صورت ذهن انسان گرفتار می‌شود و تا به خود بیاید می‌بیند عمری سپری شده است. م.

جهان مادی احاطه شده است. بنابراین در می‌یابیم که همان گونه که پولس رسول بیان داشته، این روح کلام است که روح را ارتقا داده و به جسم سرعت می‌بخشد.

مادامی که هنوز در این کالبد زندگی می‌کنیم و به بیرون از بدن انعکاس نیافته‌ایم، تنها راهی که برای یافتن حقیقت وجود دارد، جستجوی آن در ماورای این مراتب است. این حقیقتی است والا که همیشه ماورا محدودیت‌های جهان مادی است. به منظور انجام چنین کاری باید آگاهی را ارتقا داد که این در واقع خود بیان دیگری است از سفر روح تا ما از طریق حواس روح بتوانیم آن کیفیت برتر را که حقیقت نام دارد بشنویم، درک کنیم و احساس کنیم.

خدا روح است و می‌بایست در قالب روح و حقیقت پرستش شود. این بدان معنی است که وجود متعال، روح است یا به عبارتی روح، بخشی از اوست و ما تنها می‌توانیم از طریق این بخش از کل، او را بشناسیم. بنابراین بشر می‌بایست بیاموزد که دست از جسم برداشته و امکان تکامل روحش را فراهم آورد. بشر می‌بایست بیاموزد که چگونه به طرف بالاترین مرتبه آگاهی که آن را خداشناسی می‌نامیم، هدایت شود. هیچ استادی نمی‌تواند ما را وادار به درک چیزهایی بکند که در مراتب بالاتر از آگاهی قرار دارند. این تنها توسط خود ما باید تحقق یابد. به همین دلیل است که سفیران روح در همه زمانها در کنار ما ایستاده‌اند و ناظر پیشرفت ما هستند بدون آنکه دستی بلند کنند، مگر آنکه ما خود از آنان تقاضای کمک کنیم.

مانع دیگری که ما خود برای خودمان به وجود می‌آوریم، تعبیر غلطی است که ما اغلب از گفته‌های معلم انجام می‌دهیم. ما افکار خود را در کلام او تزییق کرده و همان مفاهیم محدود خود را منعکس می‌کنیم.

هنگامی که یک سفیر روح چیزی را در مورد حقیقت بزرگ بیان می‌کند، ما در ارتباط با آن شروع به محدود کردن خود می‌کنیم.

هر روز از زندگی ما و هر لحظه، بخشی است از راهی که ما در طول سفرمان طی می‌کنیم. تمام مشکلات و شرایطی که ما در زندگی با آنان مواجه می‌شویم، آزمایشاتی نیستند که توسط سوگماد برای تعیین درجهٔ ضعف یا قدرت ما مقدر شده باشند، بلکه شرایطی هستند خودساخته، چرا که ما نیاموخته‌ایم تا هدایت را در روح جستجو کنیم.

۱۰

سفری تنها در جهانهای بهشتی

برای یک روح، سفر به جهانهای بهشتی سفری تنهاست، زیرا بجز سفیر روح و یا راهنمایی که او را به ناحیهٔ پنجم برده و در آنجا رهایش می‌کند، بندرت اتفاق می‌افتد که کسی دیگر در کنارش باشد. این سفر حقیقتاً سفری است تنها در راه بازگشت به خانهٔ بهشتی.

ما هیچ کلامی برای بازگو کردن آنچه در این بهشتهای بالا وجود دارد، در اختیار نداریم. افراد معدودی که دائماً بدانجا سفر می‌کنند، هیچ‌گاه نمی‌توانند در مورد آن صحبت کنند، مگر شاید در شعر که به نظر می‌آید تنها راه بیان‌کننده برای به روی کاغذ آوردن زیبایی و نور این بهشتهای معنوی باشد. همانطوری که قبلاً گفتیم، این دلیلی است بر اینکه چرا بسیاری از عارفان سکوت اختیار می‌کنند و بسیاری دیگر چون راهبین ذن تنها از طریق زبان اشاره با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. هیچ کلامی برای بازگو کردن و بیان آنچه آنها شاهد بوده‌اند وجود ندارد.

گرچه راههایی وجود دارد تا بدانیم که این سفیران روح به مکانهایی رفته‌اند که بیشتر ما قادر نیستیم بدانجا سفر کنیم. این را می‌توان در چهرهٔ روشن آنها مشاهده کرد، در شعفی که انگار از آنها جاری است و هر آنچه را که در شعاع مشخصی از آنها واقع شده، تحت تأثیر قرار می‌دهد. من این را در مورد سوار سینگ، عارف شگفت‌انگیزی از الله‌آباد که من و

خواهر ناتنی‌ام، در تابستان ۱۹۳۸ او را ملاقات کردیم، قرین صحت یافتیم. تمام وجود او چون آینه‌ای که پرداخت شده باشد، شفاف بود و شکوهی را که هنگام سفر در خویش معنوی‌اش به جهانهای بالا درک کرده بود، منعکس می‌کرد. این او را چون هاله‌ی محافظ احاطه کرده بود، منعکس می‌کرد و هنگامی که کسی به کلبه‌ی کوچک او نزدیک می‌شد، به این می‌مانست که از میان امواج الکتریکی عبور کرده است. هر چه فرد به محل زندگی او نزدیکتر می‌شد، این احساس در او قوی‌تر می‌شد. این احساسی بود پر از شعف و خوشایند که ما را وقتی برای اولین بار در خانه‌ی کوچکش نشستیم، سرشار از خود ساخته بود.

استاد حق ربازار تارز دارای بزرگترین شعاع نور الهی در میان کسانی است که من در جهانهای پایین ملاقات کرده‌ام. البته او صرفاً به منظور کمک به افرادی که پس از مستهلک شدن کارمایشان، طالب سفر به جهانهای دیگر هستند در جهانهای پایین ماندگار شده است.

این حقیقت دارد که وقتی یک مرد خدا در جمعی نشسته و با آنان صحبت می‌کند در صورت تمایل، قادر به دیدن هاله‌ی آن کسانی است که از نظر معنوی پیشرفته هستند. اغلب این هاله یا میدانهای مغناطیسی چون چراغهای دریایی تا سطح قابل توجه‌ای گسترده‌اند و تنها توسط کسانی که قادر به دیدن و یا حس کردنشان هستند قابل شناسایی‌اند. این یکی از راههای شناسایی کسانی است که از سفر تنها در جهانهای بهشتی مستفیض شده‌اند و یا در حال فیض بردن هستند.

چون سایر جنبه‌های زندگی معنوی این سفر خود معمایی است، زیرا هنگامی که هرگونه حرکت خارج از کالبد را در جهانهای بالا تجربه کردیم، نوعی شعف در ما ظاهر شده و ما تمام ایمان خود را بدان وجودی که سوگماد یا خدا می‌نامیم، عرضه می‌کنیم. این همان چیزی است که

کشفیات ما را در نواحی روح این چنین شگفت‌انگیز کرده و به ما احساسی از نوعی وجد و حفظ مداوم می‌بخشد.

اما از طرف دیگر، همانطوری که قبلاً گفته شد، مردم و چیزهای این زندگی دیگر توجه ما را به خود جلب نمی‌کنند. این خود معمایی است، چرا که ما باید قادر باشیم زندگی شعفاً‌انگیزتری در اینجا داشته باشیم و از یک جنبه همین طور هم هست، اما دیگر به چیزهای مادی این زندگی وابسته نخواهیم بود. اکنون ما خدا را در زندگی مان داریم و این کافی است.

لازم است درک کنیم که در مورد اکثر مردم، خودآگاهی بخشی از خود را در کالبد فیزیکی متجلی می‌کند. می‌دانیم که روح مالک یک آگاهی تماماً مستقل از کالبد است و صرفاً بخشی از این وضعیت آگاهی‌اش را در هر یک از تناسخاتش مورد استفاده قرار می‌دهد؛ به ترتیبی می‌توان از این تمثیل بهره برده که مثلاً پای انسان قسمتی از اوست، اما تمام بدن او نیست. به همین ترتیب در مورد کالبد فیزیکی و روح می‌توان گفت که کالبد فیزیکی تنها پوششی است برای روح در نواحی پایین.

حافظه‌ای که با ذهن مادی مرتبط است، ابتدا کامل نیست و گاهی چنان با اشتباه همراه است که ما را به شگفتی می‌اندازد که اصلاً چنین حافظه‌ای به چه کاری می‌آید. اما حافظه روح کامل است. او تمام آنچه را که از تمامی تجربیاتش در تمام تناسخهایش چه در اینجا و چه در مراتب دیگر جمع‌آوری کرده مانند یک آرشیو حفظ می‌کند. خدا بخاطر لطفی که دارد، پرده‌ای می‌کشد تا مادامی که در این کالبد فیزیکی زندگی می‌کنیم، قادر نباشیم تناسخات قبلی خود را به خاطر آوریم.^۱ از آنجایی که در هر

۱ - در مورد حافظه باید گفت که وقتی انسان واصل حلقه‌هایی بالاتر از مرتبه‌ی علی گردد و به مراتب بالاتر از طبقه‌ی علی قدم بگذارد، حافظه‌اش از بین نخواهد رفت، بلکه محتویات حافظه از

تناسخ یک مغز جدید شکل می‌گیرد، حافظه همراه ما نمی‌ماند و در نتیجه یک تداوم واقعی از حافظه در زندگی‌های فیزیکی ما وجود ندارد. هر چند در مورد روح تفاوتی وجود دارد، زیرا برای روح انقطاعی در تداوم زندگی‌اش وجود ندارد.

حال می‌توانیم ببینیم که چرا انسان در تجلی محدودش در یک کالبد فیزیکی قادر نیست اعمال گذشته‌اش را به خاطر آورد، بلکه تنها می‌تواند از تأثیرات این اعمال رنج ببرد. در هر صورت، خویش واقعی یا روح، همه چیز را به خاطر می‌آورد و به عبارتی همه چیز را می‌داند. اما روح نمی‌تواند دانش خود را به مغز فیزیکی منتقل کند تا کالبد فیزیکی هم بداند، زیرا روح از نظر کیفی، آنچنان ارگانیزم لطیفی است که تا هنگامی که برای استفاده از نیروهای لطیفش تحت آموزشی بلندمدت واقع نشود، قادر به انعکاس تأثیرات خود به روی مغز نخواهد بود.^۱

روح، انسان را به پیروی از یک خط مشخص عملکرد ترغیب می‌کند و آن در پیش گرفتن طریق معنوی به واسطه صدایی خفیف و ایستاست که ما به عنوان وجدان می‌شناسیم. وجدان به او می‌گوید که در کدام مسیر غلط قدم گذاشته و اینکه اگر به این طریق دوباره و دوباره ادامه دهد، طریق انهدام را در پیش گرفته است. تنها وقتی ذهن و عواطف خود را تصفیه کرده باشیم، به انعکاس دهندگان بی‌زنگار تمام آنچه در طریق

کالبد علی به روح انتقال پیدا می‌کند. زیرا در واقع تجربیات بخاطر استفاده و تکامل روح هستند که در کالبد علی به ثبت می‌رسند. حافظه خود تجلی دیگری از عملکردهای روح است. از آنجایی که روح نقطه آگاهی است، طبیعی است که هر آنچه تجربه می‌شود در روح باید به ثبت برسد. م. ۱ - برای یک مغز فیزیکی امکان اینکه تمام تجربیات زندگی‌های گذشته را به خاطر بیاورد، وجود ندارد. چون در آن صورت می‌باید محدوده زمانی‌ای را طی کند که از عمر انسان بیشتر است. تنها آن زندگی‌هایی که تأثیراتش به این زندگی منتقل شده‌اند، باید با استفاده از اک و ویدیا و سفر در بعد زمان مورد مطالعه قرار گیرد. م.

معنوی است بدل خواهیم شد و خواهیم توانست آگاهی کامل و دانش مربوط به جهانهای دیگر را تجربه کنیم.^۱

روح به خودی خود همواره در وضعیت شادمان بسر می‌برد. از آن جایی که روح یک وجود آسمانی است و از کیفیات بالاتری تشکیل شده است، بجز این نمی‌تواند باشد، زیرا که این طبیعت خود خداست. طبیعتاً هر چه روح به روح خدا نزدیکتر شود، خوشحال‌تر خواهد بود. تنها در تماس با مواد نسبتاً متراکمتر است که روح کیفیت ناخشنودی را به خود می‌گیرد و این بدان دلیل است که از سنخ او نیست.

حال درمی‌یابیم که شماری از ارواحی که در جهان پایین زندگی می‌کنند سست و کاهلند و پیشرفت بسیار ناچیزی در شکفتگی معنوی حاصل می‌کنند، اما کاهلی را با ناخشنودی نباید اشتباه گرفت. قضیه تنها این است که این روح‌ها در یک حالت خواب و رؤیا زندگی کرده و در درونشان حالتی از شادمانی دارند، اما در عمق درون هر یک تنها یک عدم رضایت الهی وجود دارد و آن اشتیاق به فرا رفتن به سوی چیزی بهتر است. آنها خود نمی‌دانند که این چه چیزی می‌تواند باشد، بلکه تنها چیزی است بهتر از آنچه که دارند.

تنها هدف روح کسب تجربه است و این از طریق ذهن، عاطفه و جسم خود را در جهان بیرون متجلی می‌کند. بدین ترتیب ماجراجو می‌شود و در راه نیل به هدفش از خود قدرت نشان می‌دهد و هر چه بیشتر تجربه کسب می‌کند، تجربیاتش را بیشتر به دانش و قابلیت ترجمه می‌کند. او اشتباه می‌کند اما از آنجایی که در ذات خود یک وجود خوشحال است از این اشتباهات و نیز هر گونه شکستی آزرده نمی‌شود، بلکه در نهایت خود

۱ - برای سفر روح، به تعادل رسیدن عواطف و ذهنیات از لازمه‌هاست. در غیر این صورت کشاکشهایی که این دو کالبد را در خود غرقه می‌کند، مانع از سفر روح می‌شود. م.

را در مسیر خدا به پیش می‌راند.

این ناخشنودی الهی یکی از جنبه‌های فرمان تکاملی برای حرکت رو به جلو و به سمت اقالیم معنوی است. گرچه هر روح فردی به منظور شکوفایی و توسعه معنوی احتیاج دارد که اراده خود را تحت فشار قرار دهد. او می‌باید توجه خود را بر هدف تمرکز دهد. بنابراین به عنوان یک قانون عمومی، ارواح جوان‌تر، تنبل‌تر، بی‌دقت‌تر و کاهل‌ترند در حالی که ارواح پیرتر، هر چه که پیش می‌روند، پراترزی‌تر و فعال‌تر می‌شوند.^۱

دلیل این عبارت این است که هر چه روح بیشتر رشد می‌کند دانش و تجربه و قدرت بیشتری کسب می‌کند.^۲ این به او قابلیت بزرگتر و وسیعتری می‌بخشد تا این جسم مادی و فانی را تحت کنترل درآورده و به سوی مجراهایی مناسب در جهت استفاده خودش هدایت کند. آنگاه، هنگامی که برای حس فیزیکی و ذهن در جهان فیزیکی اتفاقی می‌افتد، به جای عقب‌نشینی کردن در کنار انسان قرار می‌گیرد تا به او قدرت، دوام و الهام اعطا کند. نشان قابل مشاهده یک شخصیت اصیل، قابلیت اوست در تحمل تمام ناملايمات همراه با آرامشی فیلسوفانه، زیرا که روح با نور شادی درونی خودش این را به او در تمام شرایط القا کرده است.

۱ - در مورد روحهای مجرب باید گفت که در کودکی از خود بی‌میلی کاملی نسبت به همه چیز نشان می‌دهند و وقتی بزرگتر شدند، اشتیاقشان بسیار زیادتر می‌شود در حالی که روحهای جوان و کم‌تجربه برعکس این را نشان می‌دهند. زیرا زندگی و تجربه آن برایشان جالب است و به همین دلیل است که در کودکی بسیار فعالند و نسبت به همه چیز علی‌الخصوص چیزهای مربوط به جهان فیزیکی گرایش نشان می‌دهند. در مراحل بعدی عمرشان نیز گرایش به سمت دنیاست و گرچه بسیار فعالند، نسبت به مسائل معنوی از خود فعالیت نشان نمی‌دهند. م.

۲ - در مورد انسانهایی که پدیده‌های این جهانی بسیار مجذوبشان می‌کند، گفتیم که بسیار فعالند، اما در مقابل اعمال روزمره مانند خواب و خوراک و استراحت تسلیم هستند، در حالی که کسی که در ندادن یک جریان شکفتگی معنوی بسر می‌برد خواب و خوراک ندارد و می‌تواند از کالبد مادی اش نهایت استفاده را بکند. م.

مقصود روح برای تداوم بخشیدن به این حالت شادی در این واقعیت نهفته است که شادی تنها جنبه مقدس درونی انسان است و در این وضعیت روح همیشه در تماس با خدا بسر می‌برد. وضعیت طبیعی یک وجود الهی، همان وضعیت خداست و این بالاترین چیزی است که یک شخص می‌تواند بدان دست یابد. خدا همواره حالت الهی وجدش را به روی روح جاری می‌سازد. آن روحی که قادر به دریافت این وجد باشد، به سوی مراتب بالا ارتقا پیدا می‌کند و شعف از درون او جاری می‌شود، زیرا به عنوان ابزاری برای کالبد فیزیکی و جهانهایی که احاطه‌اش کرده‌اند عمل می‌کند.^۱

به عبارتی دیگر روح عموماً قابلیت سر و کار داشتن با آن چیزی را دارد که کارمای خوب می‌نامیمش و این معمولاً هنگامی است که روح در مراحل بالای تکامل واقع شده باشد. در غیر این صورت وقتی که روح کاهل و غیرفعال است می‌باید با نتایج کارمای بد مواجه شود. بنابراین روح غیرمجبرب، نمی‌تواند از حکمت الهی اش برای برآمدن از پس ذهن و جسم مادی بهره ببرد. از طرف دیگر، روحی که حقیقتاً شکفته و متکامل شده و کنترل جنبه‌های فیزیکی اش را به دست آورده باشد، عملاً از خود مسؤلیت بیشتری در قبال کنترل ذهن و جسم نشان خواهد داد.

به منظور به دست آوردن این وضعیت ویژه، روح به واسطه تناسخاتش و آموزش دوباره عاداتی که هر بار برای کار کردن در جهت هدفهای معنوی کسب می‌کند، این کنترل را به دست می‌آورد.^۲ او ملاً به

۱ - یعنی می‌تواند آن شوق و شعفی را که از خدا دریافت کرده از درون خود به جهان بیرون انتقال دهد. م.

۲ - در اینجا صحبت از ذهن است و ذهن از میان کالدهای انسان بالاترین مرتبه را دارد و تأثیرات ذهن است که خواناخواه بر کالدهای دیگر منتقل می‌شود و نیز در اینجا صحبت از بزرگترین شگرد رفتار یا ذهن و آموزش ذهنی است که همان مسئله تکرار یا عادت است. م.

درجه‌ای خواهد رسید که در آن رابطه دو جانبه کاملی میان جسم و روح به وجود آمده و در نتیجه آن، انسان از لحاظ مادی و معنوی تا درجات بالا پیشرفت خواهد نمود.^۱

ما در اینجا درمی‌یابیم که اساس تمام ناخشنودی بشر در داشتن اراده آزاد نهفته است. اگرچه خدا هیچ‌گاه نمی‌خواهد ما را تحت جبر مطلق قرار بدهد، معذالک چنین قرار داده که ما براساس تجربیات شکفتگی‌های خود رشد یافته تا بتوانیم از اراده آزاد خود به نحو صحیح استفاده کنیم.^۲

حال می‌رسیم به اینکه معنای استاد بیرون و استاد درون چیست. هر دو استاد به ترتیبی در زندگی بسیاری از افراد دارای اهمیت هستند اگرچه استاد درون دارای مقام بزرگتری است. اگر معلمی قادر باشد که خود را هم در درون و هم در بیرون نشان بدهد، می‌تواند منشأ خدمت بزرگتری برای چلاهای خود باشد.^۳ اما در بسیاری مواقع ممکن است ما از دو استاد مختلف پیروی کنیم، یکی در بیرون که در شکل مادی‌اش بر

۱ - همه جا در این کتاب روی توأم بودن تکامل مادی و معنوی تأکید بسیار شده است. گرچه کار اکتکار با این جهان نیست، اما چون کالبد به این جهان تعلق دارد و تعادل میان روح و جسم یک امر اساسی است، خواه ناخواه، انعکاس نتایج تکاملی روحی بر روی جسم و ذهن انسان در عالم مادی مشاهده می‌شود و بنابراین مسئله تعادل میان اینها از همه چیز بیشتر مورد تأکید است - م.

۲ - یعنی اگرچه خداوند هرگز جبر را به طور صد در صد اعمال نمی‌کند، اما به هر حال خط مشی مشخصی را پیش پای انسان قرار داده که یا اراده آزاد و حق اختیار خود می‌بایست بدان برسد، یعنی در واقع آزادی در حدود و ثغور آنچه در جهت تکامل باشد. اما هیچ‌گونه جبری وجود ندارد و شخص آزاد است که طریق شیطان را اختیار کند ولی از نتایج ناخوشایند آن نیز برخوردار خواهد شد - م.

۳ - البته در اکتکار هست که هیچ‌گاه نمی‌توان به استاد درون به تنهایی اعتماد کرد بلکه استاد باید هم از درون و هم از بیرون باشد و به این ترتیب هر یک تأکیدکننده و تأییدکننده واقعیت آن جهان دیگرند - م.

ما ظاهر شود و یکی در درون که راهنمای معنوی ما برای سفر به جهانهای دیگر باشد. این بدان معناست که ما به داشتن یک معلم مادی که در حیطة خاصی قادر به عمل است و نیز یک استاد درون که او نیز به ترتیبی دارای محدودیتهایی است، محدود می‌شویم. البته استاد درون دارای طیف وسیعتری از فعالیت است اما در نواحی مادی نمی‌تواند کاری برای چلا انجام دهد. خلاصه به اینجا می‌رسد که ما در آن واحد دارای دو معلم هستیم. این دقیقاً به این معنا نیست که ما در خدمت یک استاد مادی و فیزیکی باشیم اما به هر حال ما را به سمت این هدایت می‌کند که ببینیم این دو استاد چه کسانی می‌توانند باشند و چه معنایی می‌توانند داشته باشند.

معلم بیرونی از این جهت محدود است که در محدوده امکاناتش می‌تواند عملکردی مشخص داشته باشد به این ترتیب که دانش و اطلاعاتی کافی را به منظور تحریک اشتها و انگیزه شاگرد به او القا کرده و درون او را چنان باز می‌کند که استاد درون مسلط شده و کنترل هدایت درونی‌اش را به عهده بگیرد. گاهی این بدان معناست که معلم درون روح خود شخص است اما همیشه اینطور نیست چرا که او می‌تواند سفیر روحی باشد که در صورت درخواست چلا در زندگی‌اش ظاهر شده و به منظور کمک در مسائل معنوی در کنار او بایستد.

معلم بیرون گاهی می‌تواند یک سفیر روح نیز باشد و اگر چنین چیزی درست باشد، می‌تواند به عنوان یک معلم درونی نیز عملکرد داشته باشد. اگر چنین موردی برای ما اتفاق بیفتد، بسیار خوشبخت خواهیم بود، چرا که این سفیر خواهد توانست اتصال میان ما و قدرت معنوی را برقرار سازد. در غیر این صورت ما باید به عنوان یک واحد آگاهی در انتظار فرا رسیدن یک معلم درون باشیم تا چنین ارتباطی را برای ما برقرار سازد.

این اتصال روح ما به قدرت معنوی از بالاترین اهمیت در تمام زندگی‌های ما در این جهان مادی برخوردار است. ما می‌توانیم از این حلقه اتصال برای سوار شدن و بازگشتن به سمت خدا استفاده کنیم، درست همانطور که می‌توان روی یک شعاع الکتریکی سوار شده و به جهانهای بهشتی رفت. ماد دیگری هرگز ما را در مسابقه کسب شادی و شکفتگی یاری نخواهد داد، اما معنویت هر دو را برای ما به ارمغان خواهد آورد. ما می‌توانیم به مراتب خدایی برسیم و در همین جهان نیز شاد باشیم.

استاد درون در بسیاری اوقات در آگاهی درونی انسان ظاهر می‌شود، بخصوص هنگامی که چلا در حال عبادت^۱ باشد. شکل معلم ممکن است در پرده ذهن ظاهر شود. این شکل با چلا حرف می‌زند، به او دستوراتی معنوی می‌دهد و اغلب او را با خود برای اکتشاف به طبقات دیگر می‌برد. هدف استاد این است که نحوه جدا کردن روح را از کالبد به ما نشان داده و راه صحیح را به سمت بهشت به ما بنمایاند. هیچ کس دیگر قادر به انجام چنین کاری نیست و این عبارتی است که ممکن است بسیاری از ما را به شگفتی وادارد. ما تأکید بسیار زیادی را روی اشکال خارجی بخصوص شکل خارجی استاد قرار می‌دهیم. ما از معلم بیرونی انتظار داریم که کارهای بسیاری برای ما انجام داده و ما را در بسیاری از امور در طبقات درونی یاری کند. اما این همیشه درست نیست. این یک واقعیت است که شاید یک در میلیون اتفاق بیفتد که با معلمی در این جهان ملاقات کنیم که هم معلم بیرون باشد و هم استاد درون.

هنگامی که من از جهانهای درون صحبت می‌کنم، همان طبقات نامرئی را در نظر دارم. اینجا دوباره واژه‌سازی ما را سردرگم می‌کند و ما

در همان حالتی رها می‌شویم که دیگران در تلاش یافتن راهی به سوی بهشت. در واقع، این طبقات ابعادی هم در درون ما هستند و هم در بیرون ما. اینها همان عالم صغیر، عالم کبیر یا جهان فردی و جهان هستی که درباره آنان قبلاً در این کتاب داد سخن داده‌ایم می‌باشند.

استاد بیرونی آن کسی است که به ما انگیزه داده و با ما کار می‌کند. معلم بیرون آن کسی است که برای حفظ بقای خود باید از شاگردانش و مردم پول و اجر مادی طلب کند، اما معلم درون برای بقا به هیچ یک از اینها احتیاجی ندارد. او توسط قدرت خودش محافظت می‌شود. او هرگز ادعا نمی‌کند که از کسی دیگر بالاتر است. اگر او در جهان بیرونی زندگی کند، معمولاً او را با شخصی که عضوی از اجتماع است، اشتباه می‌گیریم. او بندرت اجازه می‌دهد که کسی بداند او استادی والاست و هرگز نشانی از اینکه قادر به انجام معجزه، تنها برای نفع مردم است ارائه نمی‌دهد.

بسیاری از این سفیران و استادها که در کالبد زندگی می‌کنند به زبانهای رمزآلودی صحبت می‌کنند. از آنجایی که آنها می‌دانند که هم معلم درون و هم معلم بیرون هستند اغلب از یک استاد صحبت می‌کنند که در طول مراقبت بر چلا ظاهر می‌شود. آنها هرگز نمی‌گویند که خودشان بر چلا ظاهر شده و او را از کالبدش بیرون می‌برند، بلکه از یک مشابه درونی خودشان به عنوان استاد سخن می‌گویند. به کلامی دیگر، آنها از کلمه‌ای غیرشخصی به جای «من» استفاده می‌کنند.

تمام اساتید، ناجیان و بزرگانی که در گذشته آمده‌اند از این روش استفاده کرده‌اند که اعتبار را به دیگری ببخشند و نه به خود. آنها می‌دانند که این شکل درونی، تصویری است الهی، شکلی روحی که به طرف چلا می‌آید و او را به سمت نور هدایت می‌کند. هیچ چیز دیگری از اهمیت برخوردار نیست، چرا که این خویش مقدس چیزی بجز نقشی از روح

الهی نیست. او خود به تنهایی قادر است به جهات مختلف سفر کرده و از جهان اثیری یا جهان مربوط به سایر کالبدها نیز فراتر رود.

به همین دلیل است که به جای استادی که از این جهان رحلت کرده، استادی داشته باشیم که در قالب تن زنده باشد. اگر نتوانیم استادی را بیابیم که هم از درون و هم از بیرون با ما تماس داشته باشد، بهتر است یک استاد درون داشته باشیم مشروط بر اینکه مدت زیادی از رحلتش سپری نشده باشد. بیشتر معلمان اعصار گذشته از این مرحله فعالیت گذشته‌اند و کارشان را به انجام رسانده‌اند. حال نوبت کسان دیگر است که دور را به دست گرفته و کار آنها را ادامه دهند.^۱ آنهایی که کالبد را ترک کرده‌اند، اکنون در طبقات دیگری مشغول کار هستند و عموماً کارشان در رابطه با آن مرتبه‌ای است که درش مستقر هستند و نه در جایی دیگر.

این قضیه در مورد سفیران روحی صدق می‌کند که بدنشان را در جهان خاکی و کالبدهای معنوی‌شان را در جهانهای نامرئی قرار داده‌اند، به طوری که امکان تماس از طریق هر دو کالبد با چلاها فراهم است. حال ما درمی‌یابیم، بسیاری از مریدانی که پیرو سفیر روحی با این طبیعت هستند با مشکلات بسیار مهمی روبرو می‌شوند. اگرچه این راهنما می‌تواند با عده کمی که آگاهی باز یا آگاهی برتر دارند کار کند، بسیاری دیگر که آنها را در جهان درون ملاقات می‌کنند، باید آموزشهای او را کم‌اهمیت‌تر تلقی کنند.

آنهایی که چنین می‌کنند، اغلب دچار شک و تردید می‌شوند. آنها

۱ - نمی‌باید از اساتید و بزرگان و اولیایی که در دورانهای بسیار قدیم زندگی می‌کرده‌اند به عنوان استاد درون استفاده کرد، چون این عمل سدی در راه تکامل آنها ایجاد می‌کند. چون هر روحی همیشه در حال تکامل است و وقتی از مرحله‌ای گذشت به مرحله دیگری پای می‌گذارد و با فراخواندن و خطاب کردن ارواحی که متعلق به اولیایی در گذشته هستند در واقع آنها را از انجام وظایف فعلی‌شان بازداشته‌ایم - م.

درمی‌یابند که ایمانشان به چنین معلمی رضایتشان را جلب نمی‌کند، زیرا آنها به صحبت‌های دیگران گوش می‌دهند که استادشان ضمن اینکه در کالبد فیزیکی‌اش در دسترسشان است در درون، آنها را با خود به سفر در جهانهای دیگر می‌برد.

بسیاری از معلمین به شخصیتشان اجازه می‌دهند که در تعالیشان دخالت کند. این برای بسیاری از ما یک عامل آزاردهنده است، زیرا برای ما دریافتن اختلاف میان نفس و شخصیت اغتشاش فکری به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، شخصیت، تمام آن چیزی است که ما از نظر انسانی و معنوی در همه جهانهای خدایی، شامل جهان زمینی، هستیم. اما نفس، همدیف غرور، خودپرستی و احساس اغناست.

هر استادی که خودستایی را در کار خود احساس کرده و از طریق نفس پرستی که از مشتقات شخصیت اوست، آموزشهای خود را اشاعه دهد، انسانی خودستاست که با مشکلات بسیاری در ارتباط با خود و پیروانش روبروست. او معمولاً تعصب به خرج داده، خود را تحمیل کرده و با مال و منالش، نمایشهای تجملی برقرار می‌کند. او معمولاً حالت رئیس‌مآبی خواهد داشت و عیب‌جو و سرزنش‌کننده خواهد بود.

او به عامه می‌فهماند که علاقه‌مند به ظاهر شدن در ملا عام است. او دوست دارد اسمش را به صورت چاپ شده ببیند و از کارهای خیرش نمایشی بسازد و به دنیا نشان دهد که او در حال ایثار است. او از لقب، افتخار و مدارک دانشگاهی لذت برده و دوست دارد مردم را زیردست خود ببیند. به عبارتی دیگر او همیشه اشاعه دهنده این فرضیه است که «من همیشه درست می‌گویم، هر کسی که با من مخالفت کند در اشتباه است و برای حفاظت از حق باید مخالفان خود را از بین ببرم».

مشکلی که با داشتن معلمی با این طبیعت به وجود می‌آید این است

که او همیشه تلاشی را که در جهت روشن ساختن او بکار می‌رود، دفع می‌کند. هیچ کس قادر نیست که چیزی را برای او توضیح دهد و او هیچ‌گاه اعتراف نخواهد کرد که در مورد چیزی اشتباه می‌کند.

دو گروه مشخص در تمام بشریت وجود دارد: **مانوخها**^۱ و **آتمانوخها**^۲. **مانوخها** از اوامر، عقاید و ذهنیات خودشان تبعیت می‌کنند. کسی که چنین کند، همواره تحت سلطه هر هوی و هوسی قرار داشته و مفعول ذهن خود و برده خود و نفسانیاتش خواهد بود. او تحت سلطه چرخ همیشه در حال گردش تولد و مرگ و یا چرخه آرزو و کارما قرار دارد.

آنهایی که در گروه **آتمانوخها** طبقه‌بندی می‌شوند، کسانی هستند که از فرامین **روح** تابعیت می‌کنند. آنها در آگاهی بالاتری بسر برده و همیشه با **خدا** روبرو هستند. آنها همیشه می‌دانند که به کجا می‌روند و پس از رسیدن بدانجا می‌دانند که چه عملی را می‌خواهند به انجام برسانند. آنها کسانی هستند که صفاتی شگفت‌انگیز دارند، صفاتی چون عفت، خوشرویی، بخشش، صبر، رضایت، قدرت تمیز، عدم وابستگی و فروتنی. این افراد عموماً به همه چیز از نقطه نظر شادی نگاه کرده و چیزها را آسان می‌گیرند. آنها می‌دانند که زندگی در جهان خاکی موقتی است و طولی نخواهد کشید که در مسیر جهانهای بالاتر به مسافرت بپردازند.

سه اصل اساسی جهانهای هستی وجود دارد: **مقام خدایی**^۳، **قدرت آفریننده و روح جهانی**^۴. این سه همان، **خدا، روح خدا**^۵ و میدان مغناطیسی‌ای هستند که تمام هستی و یکایک طبقات، سیارات و نواحی

1 - Manmukhs
2 - Atmanukhs
3 - The Deity
4 - World - Soul
5 - Spirit

را احاطه کرده است.

البته **خدا**، یا **سوگماد**، همان آن^۱ مقدس و غیرقابل حس، منشأ همه چیز است. **روح خدا**، یا **نفس خدا**، آنچنان که در فلسفه هندو نامیده می‌شود، منشأ تمام چیزهایی است که **روح** را تشکیل می‌دهد؛ آن **روحی** که به خودی خود می‌تواند در یک گیاه، درخت، حیوان و یا انسان قرار گرفته باشد. برای **خدا** هیچ تفاوتی نمی‌کند که چه شکلی به خود بگیرد و پس از پذیرفتن این شکل تنها آن چیزی را دریافت می‌کند که قابلیتش را داشته باشد.^۲

روح خدا همان چیزی است که اغلب با نامهایی چون کلمه، **نفس الهی**، **الوهیم**^۳، جوهر نفوذ کننده به همه چیز،^۴ **نور مقدس** یا آنچنان که کابالیستها^۵ آن را می‌خوانند **عین سوف آئور**^۶، نامیده می‌شود. **اک** نیز معمولاً **شیدا**^۷، نام^۸ و **سیلابل مقدس**، **ام**^۹ و بسیاری اسامی دیگر که در سایر فصلها آمده، خوانده می‌شود.

این **روح** همان قدرت **خلاقه** تمام هستی است، چون می‌تواند از هیچ، شکلی را بسازد که قبلاً وجود نداشته و به همین ترتیب است که ارواح در سرزمین **خدا**، توسط **مقام تعالی خلق** می‌شوند. **عده کمی** قادر به استفاده از این نیرو در جهانهای بالا هستند، در حالی که امکان استفاده از آن

۱ - It یا آن که در ادبیات عرفان ما نیز، آن یا او نامیده می‌شود - م.

۲ - یعنی از میان قابلیتها آن چیزی را متجلی می‌کند که امکان آن برایش وجود دارد - م.

3 - Elohim

4 - All-pervading essence

۵ - Cabalists - کابالیست پیرو مکتب کابالا، عرفان یهود می‌باشد - م.

6 - Ain Soph Aur

7 - Shabda

8 - Nam

9 - Aum

وجود دارد، مشروط بر آنکه بتوانیم خود را در نردبان معنوی به مرتبه‌ای برسانیم که چنین منظوری برآورده شود.

روح جهانی آن میدان مغناطیسی است که همه چیز را از سیارات گرفته تا آگاهی‌های فردی در مرحله معدنی احاطه کرده است. این شکلی از قدرت تحتانی است که گاهی آن را روح حیات می‌نامیم و در تمام ماده، شامل بدن انسان و حیوان، حیوانات پست‌تر و حتی اقلیم نبات و جماد نفوذ می‌کند. این همان نیروی حیات دنیااست، آنچه که ما ذهن ناخودآگاه^۱ می‌نامیم، چرا که در واقع نوعی نیروی ذهنی است که منشأ حرکت همه چیز در جهانهای پایین است. اغلب آن را آئوم^۲ یا نیروی ارتعاشی حیات می‌خوانند و بسیاری از صداها و نیروهای بالاتر را در خود نهفته دارد.

روح آن جوهر مقدس انسان است که از روح خدا، نیروی حیاتی که در همه چیز وجود دارد، ساخته شده است. روح کالبد حیوانی بخشی از روح دنیا^۳ است، در حالی که آگاهی انسان بخشی از آن جوهر مقدس است که فلسفه هندو، نفس خدا می‌نامد. روح یک بخش آگاه از جوهر مقدس و روح خلاقه در جهانهای بالاتر است. این همان کلمه‌ای است که آنچنان که در بخش اول کتاب آفرینش^۴ آمده، به روی آب حرکت کرد.

چنین گفته شده تنها آن که در روحش خالص است، خدا را خواهد شناخت. به همین دلیل است که بسیاری از ما در جستجوی خود ناموفق بوده‌ایم. روش ما در نزدیکی به او در درون خود دارای شرایطی است که با

1 - Subconscious mind

2 - Aum

3 - World-Soul

4 - Genesis

طبیعت او ناسازگاری دارد. او تنها کسی را می‌پذیرد و با کسی همگام می‌شود که در کمال صلح، فراقت، آرامش، هماهنگی و خلوص به سمت او بیاید.

اکثر مردم در پی پدیده‌ها هستند. در حالی که به جای آن می‌بایستی در جستجوی تزکیه خود باشند تا بتوانند هر چه بیشتر به این مرکز الهی نزدیک و نزدیکتر شوند. راه تجلی قدرت حقیقی تغییر و تبدیل یافتن از طبیعت تحتانی نفس است.

هدف تمام مذاهب و تمام روشن‌بینان باستانی این بوده است که روح را از این طریق و یا آن طریق به مبدأ اصلی خود بازگردانند. جستجوگر موفق کسی است که قادر باشد با تمرین و عبادت، روح خود را تا وطن اصلی‌اش بالا برده و به این ترتیب آن را از تمام قیدهای بیرونی و درونی و نیز قیود جسمی، روانی و مربوط به کالبد علی‌رها ساخته و قادر باشد ذهن خود را از پرداختن به محیط فیزیکی بازدارد.

کمال یافتگان، سفیران روح و مأمورین خدا، آنهایی هستند که به این مرحله آخر رسیده‌اند و مایلند به هر روحی که در طبقات پایین بسر می‌برد کمک کنند تا از نردبان معنویت بالا روند. آنهایی که تنها از این معلمین کامل سخن می‌گویند یا تعلیمات آنان را برای دیگران می‌خوانند، بدون آنکه خود بدان تعالیم عمل کنند، تنها انسانهای تعلیم دیده از نظر ذهنی هستند.

معلمین، خردمندان و پیشتازان یا پیامبران تاریخ مذاهب قادر بوده‌اند که حرکت رو به بالایشان را از طریق نیروی انگیزنده معنی درونشان آغاز کنند. اما نه آنکه همه آنها به مرحله‌نهایی رسیده باشند، بلکه برخی در طبقه اول و برخی در طبقه دوم متوقف شدند. معدودی به مرتبه سوم و حتی کمتر از آنها به مرتبه روح یا آنچه ست‌نام می‌نامیم

دست یافتند و در میان اینان تعداد معدودی به منشأ اصلی تمام هستی یا به مرتبهٔ خدایی دست یافته‌اند.

اینجا محلی بود که روح در ابتدا آن را به مقصد نواحی پایین ترک کرد. در مسیر سفر رو به پایین‌اش، به نظر می‌آید که روح از مراحل میانی‌ای چون طبقات پایینی خدا واقع در میان بالاترین مرتبه و مرتبهٔ پنجم، گذشته است.^۱ آنهایی که حتی به این مرتبه نرسیده‌اند و در طبقات پایین‌تر توقف کرده‌اند، احساس می‌کنند که روح در اصل از طبقات پایین‌تر از این طبقه نازل شده است. این بیشتر در مورد کسانی صدق می‌کند که توسط یک سفیر روح آموزش داده نشده باشند.

روح با رسیدن به هر طبقه، دانش مخصوص به آن طبقه را دریافت می‌کند. او در هر مرحله احساس می‌کند که بر هر آنچه پایین‌تر از آن طبقه است، مسلط است. این نکته است که به ترتیبی سفر به سوی خدا را سفری تنها از همیشه می‌کند. چرا که او به پروردگار هر مرتبه‌ای تنها به عنوان یک تجلی دیگر از خدا نگاه می‌کند. بنابراین بجز خدا، هیچ چیز دیگر در دسترس روح نیست که به آن متکی باشد. ما باید روح را به عنوان چیزی در نظر بگیریم که از ما نگاهداری می‌کند، اما به هر حال باید تنها آن چیزی باشیم که بر آن متکی هستیم.

روحی که بتواند علت معلولات خود باشد، روحی آزاد است. این روح دیگر تحت تسلط رفتارهای ناهنجار، تابعیت کورکورانه و مقاصد پوشیده قرار ندارد. در هر محیطی در خانه است و هرگز در هیچ یک از کیهانها

۱- به ترتیبی می‌توان گفت که مرتبهٔ پنجم موطن روح است، در بعضی متون گفته شده که روح در این طبقه خلق شده است اما چون روح از جوهر خداست پس، از بالاترین مرتبه که سوگماد باشد نشأت گرفته است و به پایین فرستاده شده است و در این بین طبقات میانی را طی کرده تا به مرتبهٔ روح رسیده و پس از آن در مرتبهٔ روحی سکنی پیدا می‌کند و پس از خلق جهانهای پایین‌تر به جهانهای پایین فرستاده می‌شود - م.

بیگانه نیست. او حلال مشکلات است و سازندهٔ سرنوشت خویش. آن روحی که بردهٔ خطاهای خود باشد روحی ضعیف است. یک روح آزاد قدرتمند است و این قدرت که نشانه و محتوای این آزادی است بالاتر از هر گونه تنهایی است.

بجا و مناسب است که روح قبل از مقرر کردن آزادی برای فرد، شرایط آن آزادی را برای او فراهم کند. ما همه با شجاعت هرچه تمام‌تر اعلام کرده‌ایم که تمام افراد بشر برابر متولد می‌شوند و همواره سعی کرده‌ایم که شرایط این تساوی را برای همه به وجود آوریم، شرایطی که ذاتاً متعلق به اوست و امکان بالقوه‌ای که ماورای اوست.

ما در می‌یابیم که تجربیات درونی همگانی است، اما در عین حال فردی است و ما تجربیات خود را کاملاً منحصر به فرد و متفاوت با دیگران می‌دانیم. هنگامی که روح، حتی با کوتاه‌ترین درجه خود را از زمین جدا می‌کند و به اقالیم زیبایی، شمع و نور صعود می‌کند، قسمتی از برکتی را که هرگز قبلاً تجربه نکرده بود، دریافت خواهد کرد.

حرکت آگاهی انسانی یا آنچه که ما آگاهی زمینی می‌خوانیم، همیشه در جهت بستن مجاری‌ای است که قبلاً باز شده‌اند. بسیاری اوقات ما پس از صدمه دیدن، این مجراها را مهر و موم می‌کنیم. این بدان معنی است که ما به طی مسیرهای بن‌بست ادامه می‌دهیم تا هنگامی که تمام راهها بسته شده و ما عاجزانه دست از تلاش برداریم. این دریچه‌های آگاهی باید باز بوده و برای یک ارتباط دو جانبه قابل دسترس باشند لیکن وقتی ما قادر به باز کردن آگاهی خود برای دریافت جریان خالص نباشیم، آن را دفع کرده و وانمود می‌کنیم که دیگر طالب آنچه در اشتیاقش بسر برده‌ایم و از ما دریغ شده نیستیم. این دریچه را اغلب با خنده و آواز چه تنها و

چه با دیگران می‌توان باز کرد.^۱ البته آگاهی بالاتر، همانطوری که قبلاً صحبت شد، موجی است که در یک حرکت دایره‌ای و متحدالمرکز منتشر می‌شود و چنین نیست که به شکل یک جریان یافتن رودخانه یا جویبار باشد. دومی، برای نگاه کردن به این جریان، نقطه‌نظر محدودی است و اگر در نگاه کردن به این شکل، اصرار ورزیم، برایمان کارگر نخواهد بود.^۲

روشنگری معنوی یا آنچه که ما آگاهی هستی می‌نامیم با حرکتی دایره‌ای به طرف ما می‌آید. این یک نور محیط است که چون خرقره‌ای که روح و جسم مادی انسان را دربر گرفته به سمت ما می‌آید. ما جذب او می‌شویم و او چون پروانه‌ای که به سمت شعله می‌رود، جذب ما می‌شود. این دربرگیری یا حرکت دایره‌ای آن چیزی است که ما اغلب آن را «آرمیدن در بازوان خدا» خطاب می‌کنیم.

هر چه آگاهی ما بازتر شود دربرگیری روشنگرانه معنوی ما بیشتر خواهد بود. این واقعیت و فلسفه‌هایی که ما در اینجا می‌شناسیم با هم ارتباط زیادی ندارند، البته اگر بدانیم که خواندن و مطالعه این فلسفه‌ها به ما در راه دریافت نور کمک خواهد کرد، طبیعتاً برای آنها امتیازی قائل خواهیم شد. اما اثبات این قضیه در نتیجه نهایی است که همان روشنگری معنوی است.^۳ در یک سر این نردبان بقا،^۴ هوشیاری‌های

۱- این خود باز دلیلی است که چرا موسیقی با عرفان ما عجین بوده است. مولانا برای آنکه این مجرا را باز نگه دارد می‌خوانده و می‌رقصیده. البته او کسی بوده که از نظر مقام و مسند تعلیماتی در مرحله‌ای واقع بود که در عشق کامل استغرق داشته و بسته به اراده‌اش می‌توانسته نسبت به محیط انقطاع کامل بپدا کند اما برای وصل دائم باز از همین موسیقی، خواندن و نواختن استفاده می‌کرده است. م.

۲- در کتاب آفرینش، عهد جدید (انجیل) یوحنا چنین گفته که این جریان الهی به صورت یک رودخانه است. اما این نگاهی محدود است چرا که این جریان در همه جهتها و به صورت یک حرکت کروی متحدالمرکز منتشر می‌شود درست مانند امواج رادیویی. م.

۳- گرایشهایی که به فلسفه‌ها و مطالعه و شناخت آنها در ما ایجاد می‌شود، اگر نهایتاً منجر به

کوچکی هستند که با تحول معدنی، نباتی و زندگی حشرات سر و کار دارند، در حالی که در سر دیگر آن وجودهایی هستند که زیبایی و نور غیرقابل وصفی دارند و خود را وقف توسعه قانونهای عظیم هستی کرده‌اند.

دو نوع الگوی تکاملی وجود دارد. اگر بخواهیم در یک محدوده وسیع صحبت کنیم، پیشنهاد داروین، جنبه شکی تکامل را دربر می‌گیرد در حالی که تفکری که در پاراگراف بالا از آن صحبت شد، در برگیرنده جنبه هوشیاری و زندگی است.^۵ هیچ یک از این جنبه‌های تکاملی نمی‌توانند بدون دیگری وجود داشته باشند. اما هوش کاملتر است و بجز در جهانهای پایین بقای خود را بدون شکل هم می‌تواند حفظ کند. هوشی که تا مراتب بالا توسعه یافته باشد، بدون نیاز هر گونه شکلی، بجز کالبد معنوی خود، قادر است به هر جایی سفر کند.^۶

دو سیستم تکاملی ذکر شده با یکدیگر متضاد نیستند، بلکه در واقع

روشنگری معنوی ما تشووند بی‌اعتبار هستند. م.

۴- Survival Scale به معنی نردبان بقاست که در واقع جدولی است که توسط ران هابارد تنظیم شده و از طرف پال تونیچل مورد تأیید قرار گرفته است. در این جدول، خصوصیتی که انسانها در مراحل مختلف انگیزش زیستی از خود نشان می‌دهند قید شده و نیز اینکه چه روحیاتی به معنای بودن در کدام مرحله است، مثلاً بطالت محض در پایین نردبان واقع شده و حداکثر فعالیت زیستی در جهت تکامل در بالای نردبان قرار گرفته است. م.

۵- هوشیاری ترجمه کلمه intelligence است. در معدنیات هوشیاری وجود ندارد. در گیاهان تا حدی این هوشیاری وجود دارد و در حیوانات تا درجه‌ای بالاتر و در انسانها این درجه هوشیاری کامل است. بنابراین آنچه در اینجا مورد بحث قرار گرفته، تکامل هوشیاری است و نه تکامل شکلی و زیستی. م.

۶- یعنی اگر قرار است که یک روح برای دوره‌ای در جهانهای پایین زیست داشته باشد باید شکلی به خود گرفته و از مقتضیات آن شکل هم تبعیت کند. پس در مرحله معدنیات تجلی هوشیاری وجود ندارد و در انسان چنین تجلی‌ای وجود دارد. هوشیاری خود به طور مستقل می‌تواند وجود داشته باشد. م.

ارتباط نزدیکی با هم دارند، اگرچه اختلافاتی هم میانشان وجود دارد. یک جنبهٔ اختلاف آنها در این است که انسان هرگز در کالبد حیوانات یا میمون‌نماهایی^۱ که در حال حاضر وجود دارند، نزیسته است.^۲ ارواح در ورود به این جهان، عموماً اشکالی مانند این را به خود نمی‌گیرند. اگرچه در ابتدا، هنگامی که اشکال تکامل یافته‌ای در زمین وجود نداشته است، برخی چنین کرده‌اند.^۳

آگاهی انسانها می‌تواند به هر مرحلهٔ ممکن، شامل معدنیات، نباتات و حیوانات رجعت کند. در اینجا تفاوت اندکی وجود دارد. زیرا ما آن چیزی هستیم که باور داریم.^۴ برای مثال در حالت شهوت، ما از حیوانات تقلید می‌کنیم و بنابراین روحیهٔ آگاهی ما به یک حالت ابتدایی رجعت می‌کند. برخی مردم حتی حالتی حیوانی در چهره‌شان مشاهده می‌شود و ما همیشه این نمود را در ارتباط با حالت حیوانی آنها در نظر می‌گیریم.

حال وارد مقوله‌ای می‌شویم که ممکن است نام آن را زندگی کردن در آگاهی معنوی بگذاریم. این هنگامی است که ما خود را در مراحل و سطوح بالاتری از مرزهای معنوی قرار داده و این موقعیت را به همین

۱ - Anthropoid آنتروپوئید.

۲ - فلسفهٔ داروین بر این مبنا استوار است که انسان با همین آگاهی انسانی‌اش در نوعی آنتروپوئید یا میمون انسان‌نما متجلی بوده است و در یک لحظه‌ای که آن را حلقهٔ گمشده نیز گفته‌اند، تکامل بیولوژیکی باعث شده که به انسان تبدیل شود. در حالی که این حالت تکاملی روح است که باعث مطرح شدن انسان شده است - م.

۳ - برای مثال باید از انسان نشاندرتال نام برد. انسان نشاندرتال از لحاظ تعادل زیست‌شناسی حد فاصلی است میان انسان و حیوان. منتهی روح تکامل یافته اگر قرار باشد که در سطح سیاره‌ای مطرح شود و شرایط زیستی آن سیاره هنوز به مرحله‌ای نرسیده باشد که شکل انسانی در آن به وجود آید، در کرات و سیارات دیگر متناسخ خواهد شد - م.

۴ - اگر کسی باور کند که حیوان است و یا سنگ است، همان حیوان و سنگ خواهد بود. اگرچه در ظاهر تفاوتی در او ممکن است دیده نشود، اما در واقع آگاهی و هوش او تا حد حیوان و یا سنگ تنزل پیدا کرده است - م.

ترتیب حفظ می‌کنیم. این عملاً امید و رؤیای هر کسی است، اما از آنجایی که کاری بسیار سخت نمود می‌کند، ما آن را به عنوان یک آفرینش به دور از دسترس تصور می‌کنیم که هیچ‌گاه نمی‌توانیم به آن برسیم و بنابراین به حالت انفعال بازمی‌گردیم. ما ممکن است که دلسرد شده و در جستجوی راههایی دیگر براییم که ما را به این وضعیت برمی‌گرداند و در نتیجه به بسیاری از کوره‌راهها در تناسخات قبلی مان رجوع می‌کنیم تا بتوانیم راهمان را دوباره در مسیر اصلی قرار دهیم.^۱

اگر ما مسیر شکفتگی آگاهی معنوی خود را تا نیمه طی کنیم و خواهیم در همان حالت باقی بمانیم، متوجه خواهیم شد که نتیجهٔ چنین عملی تنهایی و سرگردانی است. اگر در لحظات کوتاهی چنین تطابق هماهنگی که خارج از تصمیم ارادی ماست اتفاق بیفتد، در جستجوی خود دفعتاً زیاده‌روی خواهیم کرد و برای کسب روشن‌بینی^۲ به دفعات بیشتری، خود را در معرض کشش و فشار قرار می‌دهیم.

معمولاً سوء استعمال آگاهی مرتبهٔ بالاتر در کسانی نمود پیدا می‌کند که تمایل به سهیم کردن دیگران در آن آگاهی ندارند. اگر ذرهٔ کوچکی از روشنگری معنوی که توسط یک ذهن کسب شده احتکار گردد، نتایج اسفناکی به بار خواهد آورد. زیرا که آن ذرهٔ بخصوص از عنصر معنوی، اکنون از مبدأ زندگی خود جدا گشته است. به عبارتی می‌توان گفت که در

۱ - تمام این تجربیاتی است که به هر حال بشر در یکی از تناسخات قبلی‌اش دارا بوده است و هنگامی که به چنین حالتی می‌رسد، در واقع به تناسخات قبلی خود رجوع می‌کند و آن کوره راهها را دوباره می‌پیماید تا به جایی که در حال حاضر هست برسد و سپس دوباره قدم در راه اصلی بگذارد. این عقب‌گردها در زندگی انسان زیاد اتفاق می‌افتد چون انسان در حافظهٔ علی‌اش ذخایری دارد که در اینجا با خود به همراه نمی‌آورد و بسیاری را به صورت تجربیات مجرد جزء ذخایر فعلی حافظه‌اش و نهایتاً جزئی از آگاهی‌اش می‌کند - م.

قالب آگاهی انسانی مهر و موم شده و دیگر نمی‌تواند در خدمت علت هستی درآید. کسی که چنین کند، سر در گم و تنها شده و رفتاری پر از خطا خواهد داشت و این تا هنگامی که او آن را از محدوده فردی خویش آزاد کرده و به محدوده جهانی بفرستد ادامه خواهد داشت تا جایی که می‌تواند انرژی اش را به تمام کسانی که لازم است بدهد.

ذهن به این تمایل دارد که هرچه را از قماش روح بگیرد، متحجر کرده و در محدوده خویش نگه داشته و به یک منظور فردی و خودخواهانه از آن استفاده کند. این دلیل شکست بسیاری از معلمین است.^۱ آنان در واقع انتظار پاداشی بیشتر از آنی دارند که خود مایلند برای چنین خدمتی بپردازند. نتیجتاً آنها در محدوده وجدان انسانی کار می‌کنند و نه در محدوده معنوی. این آگاهی، متحجر و راکد شده و ذهن حالتی به خود می‌گیرد که ما ممکن است آن را حالت معدنی^۲ بگوییم. به این ترتیب است که شخص از نظر آگاهی و نه از نظر شکل فیزیکی به سطح معدنی نزول پیدا می‌کند. همانطوری که قبلاً گفته شد، تمام آگاهی به این ترتیب عمل می‌کند.^۳

بنابراین به یاد داشتن این نکته اهمیت دارد که آگاهی واحدی که به آگاهی انسانی وارد می‌شود، هرگز نمی‌بایستی زندانی شده و به بند کشیده شود، زیرا اگر چنین کاری انجام دهیم به وضعیتهای پایین تری تنزل پیدا

۱ - بسیاری از معلمین به علت رقابت با هم‌ردیفهای خود سعی دارند که از قماش معنوی ذره‌ای برداشته و در تعلق خود نگه دارند و به همین دلیل است که در هدف اصلی خود شکست می‌خورند - م.

2 - Mineral state

۳ - یعنی آگاهی انسان لزوماً با فرم کالبدی که اشغال کرده، ترقی و یا تنزل پیدا نمی‌کند بلکه در ارتباط با رفتار و روحیه شخص است که می‌تواند تا درجات بسیار بالا ارتقا یافته و یا به درجات بسیار پایین تنزل کند - م.

خواهیم کرد. ما می‌باید احساس و بیان هر ذره‌ای را که به آگاهی مان وارد می‌شود در شکفتگی و حرکات زندگی مان نشان دهیم. ما می‌باید همیشه آن را به سبکی و نه با دستی سنگین، نگه داریم و نیز همیشه باید آن را به طور رایگان در اختیار دیگران قرار دهیم. تا هنگامی که چنین نکنیم جریان بزرگتر و گسترده‌تری به آگاهی ما وارد نخواهد شد. در نتیجه وظیفه ما کمک در جهت گسترده‌تر نگه داشتن این جریان آگاهی است تا بتواند در مجرای بزرگتر و آزادتر حرکت کند. برخلاف آنچه بسیاری می‌اندیشند، هرگز نمی‌توان آن را دزدیده و از دید جهان مخفی کنیم.

کسی که بصیرتی نافذ در چنین اموری داشته باشد می‌تواند همواره وضعیت آگاهی ما را تشخیص دهد. مجرای جریان به سمت بیرون آگاهی باید به همان بزرگی جریان به سمت داخل آن باشد^۱ و میان جریان ورودی و خروجی تعادلی برقرار گردد، زیرا ما به مرحله‌ای از رشد معنوی خود رسیده‌ایم که به استخری آرام می‌مانیم. ما بخشی از جریان خدایی هستیم که به آرامی به درون ما وارد شده و به جهان خارج راه پیدا می‌کند.

حال این آگاهی برتر جریانی است که خاصیتی خارج از مرکز و جذب به مرکز دارد^۲ یا جریان به سمت خارج و جریان به سمت داخل. این تمثیل شباهت ما به یک استخر آرام، یک تمثیل محدود است، زیرا چنین ایجاب می‌کند که ما تنها قادر به دریافت آن مقداری هستیم که متناسب با ظرفیت ماست، ظرفیتی که خود برای خودمان ایجاد کرده‌ایم

۱ - یعنی به همان آزادی و گسترشی که جریان معنوی از طرف حق به روح انسان جاری می‌شود، به همان روانی و آزادی و گشادگی انسان باید اجازه عبورش را به جهان خارج صادر کند - م.

۲ - خارج از مرکز: Centrifugal، به سمت مرکز یا جذب مرکزی: Centripetal.

و هنگامی که پر شدیم جریان رو به درون متوقف می‌شود تا آن را خالی کنیم. اما این بدین ترتیب کاملاً صحیح نیست، زیرا ما ابزاری هستیم برای جریانی که می‌تواند همواره از درون ما بگذرد و دائماً تغییر کند. بنابراین جریان خروجی در درون ما خلأی به وجود می‌آورد تا فضایی برای جاری شدن آنچه قرار است به درون ما بیاید و جهانی را که در آن حرکت می‌کنیم خلق کند، بوجود آورد، زیرا ما همواره جهان خود را با خود حمل می‌کنیم. هیچ محدودیتی برای تعیین میزان دریافت ما به منظور متعادل ساختن جهان درونمان وجود ندارد. هنگامی که این تعادل برقرار نباشد، یعنی جریان خروجی با جریان ورودی در تعادل نباشد، ما از نظر روانی و مادی با مشکلات خاصی روبرو خواهیم شد.

مردمانی را که گه‌گاه ملاقات می‌کنیم و به نظر پیر و خشکیده می‌آیند به طوری که گویی جهان قرصی تلخ برای آنهاست که باید آن را فرو دهند، در بسیاری موارد نتیجه همین عدم تعادل معنوی هستند. برخی اوقات چنین چیزی نتیجه تأثیرات کارمیک است که در این زندگی خاص دامنگیرشان شده است. حال دید آنها نسبت به زندگی به یک حالت بدبینی تبدیل شده که در آن همه چیز نادر است. آنها خود را با این فکر که خدا موجودی است که پس از مرگ از آنها مراقبت می‌کند، محدود کرده‌اند. آنها ایمانی مبهم به این فکر دارند و به این ترتیب جریان درونی خود را قطع کرده‌اند و از آنها بجز قطراتی تراوش بیرونی به این دنیا بهره دیگری مشهود نیست.

ترک احتکار عنصر معنوی کاری بسیار مشکل است. این دامی است که شخص در مرحله توسعه ذهنی خود و یا پس از رسیدن به طبقه ذهنی در مسیر تکامل معنوی‌اش با آن روبرو می‌شود. این منجلابی است در مراتب پایین طبقه ذهنی که اکثر ارواح در آن فرو می‌روند. هنگامی که

عمل جذب توسط آگاهی برتر انجام گیرد، ما می‌توانیم بدون هیچ اشکالی از این مرحله عبور کرده و حرکتمان جهت ایجاد تعادل میان تراوش به بیرون و تراوش به درون کامل شود.^۱

به همین دلیل است که بسیاری از سفیران از اذهان شعرای بزرگ استفاده کرده‌اند تا مفاهیمی خدایی را که برای تعالی بشر مفید است، اشاعه دهند. این بدان معنی نیست که تمام الهامات از خود سفیران یا از آگاهی خارجی روح خدا سرچشمه می‌گیرد، بلکه گاهی این الهامات از روح یا سفیران روح در مراتب بالای طبقه ذهنی هستند که تحت شرایطی خاص، از اینکه منشأ الهام موسیقی دانها، نویسندگان و بخصوص شعرا قرار بگیرند، خوشحال می‌شوند.

کار سفیران در خصوص دادن الهام به شعرا، سه نوع نتیجه را از طریق آگاهی انسانی جلوه می‌دهد. این سه نوع از این قرارند: اشعاری که حکمت را شامل می‌شوند، اشعاری که حالت پیشگویی^۲ دارند و اشعاری که در آنها از زیبایی‌پردازی استفاده می‌شود. با ترکیب صحیح کلمات، در می‌یابیم که ذکرها^۳ ایجاد می‌شوند. اینها ترکیباتی از کلمات و اصواتند که ذکراهی را

۱- این جریانی است که روح مجرای عبور آن است. در کتاب «فلوت خدا»، پال تونیجل روح را به صورت شعاعهایی از نور خدا تشریح می‌کند، یعنی از نظر ذات و عنصر، مشابه با روح خداست. تنها جایی که حیات مطرح شده و متجلی می‌شود از طریق روح است. هر آنچه از روح حق به روح فردی می‌رسد، یک جریان ورودی و یک جریان خروجی دارد که در اینجا از تعادل میان آن دو صحبت می‌کند - م.

۲ - Prophetic به دو معنی است. هم به معنای پیشگویی است و هم داشتن صفات و خصوصیات پیامبری است. زیرا که در واقع پیامبران، پیام‌آور از غیب بوده‌اند که با پیشگویی تفاوتی ندارد. آنها در واقع حقیقتی را از پشت پرده خلقت به این سو می‌آورده‌اند، به همین دلیل است که بسیاری با حافظ فال می‌گیرند. چون لسان‌الغیب است و از ماورای زمان.

۳ - Mantras: کاری که مانترها انجام می‌دهند به این ترتیب است که با ذکر آنها نوسانات آگاهی خود را که معطوف به جهان مادی بوده است، کم‌کم بالا برده تا با ارتعاشات بالاتر انطباق یابد و به این ترتیب است که ارتباط ما با جهانهای دیگر از طریق مانترا برقرار می‌شود - م.

تشکیل می‌دهند که ارتعاشات آگاهی را در نردبان معنوی بالا می‌برند.^۱ این ذکرها، به دلیل صوت و ریتمشان، کالبدهای معنوی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها یک قدرت جادویی به وجود می‌آورند که روح را به سمت بالا سوق می‌دهند، نوعی سواری بر روی ارتعاشات به سمت جهانهای بالا.

هر کسی که به جهانهای بالاتر انعکاس پیدا می‌کند می‌داند که آگاهی معنوی هدف غایی است. برای حفظ آگاهی معنوی شخص باید تعادل میان جریان ورودی و خروجی را همواره برقرار سازد. در غیر این صورت او به روحی تنها و سرگشته بدل خواهد شد، زیرا که او بخشی از نور را در درون خودش محصور و اسیر کرده است. هیچ کس نمی‌تواند این جام نور را تنها برای خود نگاه دارد، بلکه می‌بایست آن را در اختیار دیگران در تمامی جهانهای هستی خدا قرار دهد.

۱۱

سلسله مراتب آسمانی جهانهای بهشتی

جهانهای هستی ماورای دید انسانند، اما همانقدر اصلند که زمینی که در مرتبه فیزیکی روی آن ایستاده‌ایم. این جهان توسط اساتید حق که به اختیار خود در آنها رفت و آمد می‌کرده‌اند کشف شده است. اساتید حق در بالا بردن سطح دید انسان به مراتب معنوی جزء پیشروان محسوب می‌شوند.

این مسافران برای ما مدارکی زنده از خود باقی گذاشته‌اند، تا چیزی برای مطالعه و معیاری برای کشفیات خود در اختیار داشته باشیم.^۱ بنیان اساسی که توسط ربازار تارز بیان شده وقتی که گفت: «ما باید جرأت و قدرت داشته باشیم تا به خدا برسیم، شخص می‌باید جسور و پیشرو بوده و قدرت تشخیص فرصتهای پیش آمده را داشته باشد. ترسو، هیچ گاه به آن مراتب بالا نمی‌رسد. آنها باید عقب مانده، گوش سپرده و به خواندن و مطالعه مدارک آنهايي که به مراتب بالا رسیده‌اند، اکتفا کنند.» این اساتید به ما فلسفه‌ای ارائه داده‌اند تا آن را مطالعه کرده و

۱ - در اینجا ارجاع به پاراگراف قبلی است که سفیران روح یا استادان حق، جهانهای هستی را کشف کرده‌اند و با خود مدارکی به زمین آورده‌اند تا مرجعی برای انطباق تجربیات ما باشد با آن چیزی که آنها تجربه کرده‌اند. یعنی در واقع نقطه‌یابی و تعیین وضعیت خود ماست در ارتباط با آنان - م.

بر اساس آن زندگی کنیم، اما بیشتر آن مورد تحریف واقع شده و به جای علت جهانی بشری در جهت منافع فردی مورد استفاده قرار گرفته است. خدمت واقعی این اساتید، تشریح این جهانهای عجیب و پوشیده که ماورای این جهان فیزیکی قرار دارند، بوده است. این جهانهای مخصوص، تخیلات ذهن یا تصورات نیستند بلکه واقعیاتی هستند که ما پس از رسیدن به درجاتی در تجربه خارج از بدن، یا آنچه سفر روح می‌نامیم، بدان آگاه خواهیم شد.

بسیاری از مذاهب و گروههای ماوراءالطبیعه این جهانها را کشف کرده‌اند، اما به آنان نامهای متفاوتی داده‌اند. در همان حال، آنها در کشفیاتشان از سطوح مختلف یک مرتبه به عنوان نواحی اعظم نام برده‌اند. به همین ترتیب میان گروههای مختلف در ارتباط با تعداد طبقات در جهانهای دیگر تفاوتهایی وجود دارد، ولی این از اهمیت چندانی برخوردار نیست. یک گروه مذهبی یا متافیزیکی، ممکن است به سادگی، تحقیقاتش را بیشتر از دیگران گسترش داده باشد و آنها دوباره ممکن است مراتب پایین طبقات را به عنوان طبقه اصلی شمرده باشند که به این ترتیب به نظر می‌آید که نسبت به دیگران طبقات بیشتری را کشف کرده‌اند.

آنچه انجمن خدانشناسی^۱ به عنوان طبقات خود پذیرفته است یا آنچه ما از گروههای ودانتیست^۲ می‌دانیم، هرگز مرا آزار نداده است، چرا که آنها همه مشابه‌اند و ما نباید زحمت مقایسه آنها را به خود بدهیم. تمام آنچه مطلوب ماست، شناخت و تفکیک این طبقات و حاکمیت‌هایی است

۱ - Theosophical society یا انجمن خدانشناسی به اهتمام مکتشفین و محققین مسائل ماوراءالطبیعه چون مری ادی بیکر و مادام بلاواتسکی به وجود آمده است - م.

2 - Vedanta group

که در آنها وجود دارند. اسامی‌ای که من استفاده کرده‌ام از کتاب شریعت کی سوگماد^۱ که کتاب مقدس استادان حق نظام باستانی وایراگی^۲ است، برداشت شده است.

نظام صوفی‌گری مسلمین یکی از اولینها بود که به کشف جهانهای ماورای آنچه ما جهان روح می‌شناسیم، قرار دارند، در سالهای پس از ظهور ادیان جدید در جهان، نائل شد. تولسی داس^۳، جلال‌الدین رومی، حافظ، شمس تبریزی و بسیاری دیگر در زمینه اکتشاف جهانهای ناشناخته جزء رهبران محسوب می‌شوند. نوشته‌های گروههای صوفی پر است از تجربیاتی غنی که آنها برای پیروانشان باقی گذاشته‌اند تا به عنوان معیاری در مقایسه با تجربیات خودشان مورد استفاده قرار بگیرد. از آنجایی که این جهانها به اندازه دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، واقعی هستند، ما باید قبل از ترک این جهان برای همیشه در هنگام مرگ، نگاهی به جهانهای دیگر بیندازیم، زیرا که پس از آن ممکن است برای کوشش در این جهت دیر شده باشد. ما ممکن است در جهان فیزیکی تا حد زیادی متبلور^۴ شده باشیم و آگاهی ما اکنون می‌خواهد به فرم دیگری برگردد تا در روی زمین بقا داشته باشد.^۵

مطابق تقسیم‌بندی موجود در نظام باستانی اساتیدی که ما به عنوان

1 - Shariyat-ki-sugmad

2 - Ancient vairagis order

3 - Tulsi Das

4 - Crystilized

۵ - منظور این است که اگر بشر در مدت زمانی که حیات دارد، با سفر روح جهانهای دیگر را مکاشفه نکند، چون به طور طبیعی انگیزه‌های آن جهانی درش به وجود نمی‌آید، تنها به این جهان می‌پردازد و شکل این جهانی به خود گرفته و بقایش را در این جهان جستجو می‌کند و بنابراین آماده تناسخ به این جهان است و آگاهی‌اش به این جهان تعلق دارد. پس اگر نالحنظه مرگ صبر کند ممکن است دیر شده باشد - م.

«اشوار خانوال»^۱ یا وایراگها^۲، اساتید آبی چشم، می‌شناسیم، کیهانهای لایتناهی به چهار بخش اعظم هستی تقسیم می‌شوند. گرچه چشمهای ربازار تارز، خردمند تبتی، آبی نیست، او عضوی از این گروه سری است. گروه بزرگی از ناجیان، رهبران، اساتید و بسیاری دیگر در لیست «اشوار خانوال» قرار دارند.

این بخشها از جهان فیزیکی تا اقلیم خدایی شماره‌گذاری شده‌اند. اولین بخش جهان فیزیکی است با تمام سیارات، ستارگان، سنگهای آسمانی و مجموعه‌های اختری‌اش. این کیهان «پیندا» نامیده می‌شود. معنای این کلمه در زبان هندو «کالید خشن» است.

این کیهان در طبیعت خود شامل تراکمهای مختلف است که با مقدار ناچیزی از عنصر ذهنی و معنوی ممزوج شده؛ مقداری که برای دادن زندگی و حرکت به آن کافی است. ماده چیزی نیست جز روح خدا که به شکلهای پایین‌تری در آمده. تا هنگامی که روح فعالی به درون ماده وارد نشود، یا جرقه‌ای از جریان پیوسته الهی که از جهانهای بالا می‌آید در آن زده نشود، کمیت کوچکی از زندگی در آن وجود دارد.

جهان پیندا پایین‌ترین نهایت از خلقت است که جهان مادی بشری از آن است و همان است که ما به عنوان قطب منفی تمام خلقت می‌شناسیم. روح الهی تا حد قابل توجهی در اشکال توسعه نیافته در این کیهان حرکت می‌کند و می‌باید برای تجلی اشکالش از قالب انسان به عنوان یک واسطه استفاده کند. این اصل چه برای تولیدمثل انسانی و چه برای ساختن یک صندلی مصداق دارد.

۱ - Eshwar-Khanewale یا خداخواران همان ساکنان شهر معنوی آگام‌دس هستند که تحت سرپرستی یانوبل ساکابی در شمال صحرای گوپی، در فلات مرکزی چین سکنی دارند - م.

2 - Vairagis

خلقت تمامی جهانها حد و حصری ندارد، اما ما می‌توانیم برای روح الهی شکلی به صورت یک تخم‌مرغ تصور کنیم. قسمت بالایی یا قسمت بزرگتر، می‌تواند به عنوان قطب مثبتی تصور شود که در آن روح الهی به صورت اصلی و به شکلی بسیار فشرده و پلاریزه وجود دارد. انتهای پایینی قطب منفی نامیده می‌شود که به صورت پلاریزه با فشردگی کمتر و پراکندگی بیشتر بوده و به عنوان قدرت منفی و کوچکتر شناخته شده است.

هنگامی که خدا جهانها را که همان جهانهای پایین باشد، آفرید و آنها را تحت مسؤولیت حکومتها و ارواح فلکی این نواحی قرار داد که به اداره آنها پردازند، آنها را به سه بخش مشخص تقسیم کرد. بالاترین آنها **براهماندا**^۱، قسمت وسط **اندا**^۲ و قسمت آخر **پیندا** یا جهان فیزیکی است.

در نزد علمای ماوراءالطبیعه، این جهانها به عنوان جهانهای مادی - معنوی شناخته شده‌اند.^۳ بودا از آنها به عنوان جهانهای سه‌گانه نام برد و اغلب از مراتب بالای این جهانها که گروههای مذهبی، بهشت خود را در آنجا بنا کرده‌اند یاد می‌کرد. این جهانها در تطابق با کالدهای انسانی به ترتیب زیرند:

فیزیکی، اثیری، علی و ذهنی. کالبد علی کالبدی ثانوی (بذر کارما) است که در طبقه سوم نیز ایجاد شده است و آخرین کالبدی است که ما قبل از ورود به طبقه پنجم که آن را به عنوان طبقه روح می‌شناسیم از

1 - Brahmanda

2 - Anda

۳ - این جهانها را روانی نیز می‌نامند و در مراتب پایین اینهاست که تقبل شده و ماده‌ای را که ما می‌شناسیم به وجود می‌آورد - م.

خود جدا می‌کنیم.

انتهای منفی خلقت شامل این جهانهای سه گانه که ما به عنوان بخش اعظم اول می‌شناسیم، از ماده متراکمی تشکیل یافته است. نواحی بالاتر از نظر عنصری لطیف‌ترند، همانطوری که روح در مراتب بالاتر پیش می‌رود.

آن بخشی که درست در بالای جهان فیزیکی واقع شده جهانی است که ما به نام آندا می‌شناسیم. کلمه آندا به معنای تخم مرغ است که به علت شکل این جهان بدین نام خوانده می‌شود. این جهان بالاتر و ماورای کیهان فیزیکی قرار دارد، اگر چه ما نمی‌توانیم آنها را به این ترتیب از هم مجزا کنیم چون واژه‌هایی چون بالا و ماورای معنای زیادی ندارند. در واقع، تمام این جهانهای بالاتر توسط کیفیات اتری‌شان از هم جدا می‌شوند تا موقعیت زمانی و مکانی‌شان.^۱ اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم این جهانها همه در یک محدوده مکانی واقع شده‌اند و تنها توسط کیفیاتشان از هم جدا می‌شوند.

اگرچه، هنگامی که شخصی به طبقات مختلف سفر کرده و از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر گذر کند، ممکن است چنین به نظرش بیاید که فواصل عظیمی را از نظر مکانی طی کرده است. وقتی که شخصی از یک مرتبه پایین به یک مرتبه بالاتر ارتقا پیدا کند، عملاً حالت هوشیاری خود را نسبت به کیفیت عنصری که در تناوبات، نور و زیبایی هر مرتبه‌ای است، تغییر داده است.

عنصر جهان آندا از نظر ساختمان اتمی، فعالیت ارتعاشی و درجه تراکم بسیار لطیف‌تر است. همینطور که شخص به جهانهای بالاتر سفر

۱ - یعنی اتر یا عنصر آسمانی که این جهانها را تشکیل داده از نظر نوسانی تفاوت می‌کند و اینطور نیست که این جهانها از نظر مکانی با هم فاصله دارند - م.

می‌کند، تراکم عنصر معنوی به درجات بالاتری رسیده و از نظر طبیعت مثبت‌تر می‌شود.^۱

آندا بسیار وسیعتر از کیهانهای فیزیکی است. قسمت مرکزی آن همان است که ما عموماً آن را جهان اثیری می‌نامیم. پایتخت آن که مرکز حکومتی این جهان است، توسط سفیران روح «سahasra dal kanwal»^۲ نامیده می‌شود. بسیاری از طبقات میانی، بسیاری از بهشتهای ادیان مختلف و نیز جهنمهایشان در اینجا واقع شده‌اند. تمامی آنها با تنوعهای بی‌شماری از حیات پر شده‌اند. به همین ترتیب تعداد بی‌شماری قاره، رودخانه، رشته کوه، اقیانوس، شهر و مردم در اینجا وجود دارند. تمام آنها، بجز آنانی که در نواحی‌ای زندگی می‌کنند که ما به عنوان مناطق بازسازی می‌شناسیم، از لحاظ شخصیتی بالاتر از زمینی‌ها هستند، نورانی‌ترند و یقیناً کامل‌ترند. در اینجا بسیاری از مردم به منظور حل مشکلات مربوط به شخصیتشان به مکانهایی فرستاده می‌شوند که برای این منظور در نظر گرفته شده است. در اینجا ما مدارس و دوزخهایی می‌یابیم که برای بازسازی شخصیت تأسیس شده‌اند. بسیاری از مردم پس از مرگ کالبد فیزیکی‌شان به اینجا منتقل می‌شوند.

تمام این موجودات از چشمان فیزیکی ما مخفی هستند و این به علت ارتعاشات بالاتر آنهاست. آنها عموماً در ماورای زمینه‌های علوم مادی بسر می‌برند و بجز توسط کسانی که دید روانی‌شان^۳ را توسعه داده باشند قابل

۱ - توضیح اینکه کمیتهای قطبین هیچ گاه نسبت به هم مطلق نیستند و در هر نقطه‌ای واقع در فاصله بین دو قطب به نسبت اختلاف فواصل یا مثبت است و یا منفی. یعنی در اینجا اندازه مطرح می‌شود. وقتی که از قطب منفی به سوی قطب مثبت می‌رویم هر مرتبه‌ای بالاتر مثبت‌تر شده، یعنی عنصر الهی در آن متراکمتر و عنصر مادی لطیفتر می‌شود - م.

2 - Sabasra dal kanwal

۲ - دید روانی مربوط به اعضای حسی کالبدهاست بجز کالبد فیزیکی - م.

بالتر از جهان آندا، جهانی قرار دارد که آن را برهماندا^۱ می‌خوانیم. سومین بخش اعظم، «تخم برهم»^۲، آنجا نیز شبیه جهان آندا است اما از نظر پهنه و عظمت مکانی بزرگتر است. به همین ترتیب این جهان نسبت به هر یک از جهانهایی که پایین آن قرار گرفته‌اند، تصفیه شده‌تر و انباشته‌تر از نور است. در واقع، در مرتبه برهماندا، عنصر معنوی، عنصر حاکم است به همان ترتیب که ماده عنصر حاکم در جهان پینداست و جهان آندا در بینابین این دو قرار دارد.

بالاترین بخشهای اعظم، «ست دشا»^۳، است که ناحیه روح کل است. معنای نام آن سرزمین حقیقی است، زیرا اینجا منطقه واقعیت غایی یا جهان حقیقت است. این بخش در مقایسه با جهانهای پایین‌تر از آن به مراتب گسترده‌تر است. آنجا چنان زیبا و پر نور است که مادامی که در این مرتبه هستیم درک آن برایمان ممکن نیست. آنجا توسط بسیاری از ارواح خالصی که چیزی از نقص، علم و مرگ نمی‌دانند، مسکون شده است.

«ست دشا» خود به چهار طبقه مجزا تقسیم شده که بالاترین آنها جایگاه متعال منشأ مطلق و خالق همه چیزهاست.

آفرینش و تقسیم‌بندی تمامی وجود به چهار بخش مجزا به علت وجود قطبین در ماده اولیه خلقت، یا عنصر اولیه تمام جهانهاست. این عنصر اولیه، روح خدا و یا توسط مذهب‌یون، اغلب خدا نامیده می‌شود. قسمت بالایی قطب مثبت و قسمت پایینی منفی است. در حالی که

قسمت وسط منطقه خنثی است که خصوصیات هر دو را به خود می‌گیرد و هر چه به سمت بالا رفته شود، مثبت‌تر می‌گردد.

اگر از پایین شروع کنیم، پیندا را پیدا می‌کنیم که عملاً ماده سنگین یا جهان فیزیکی است. در اینجا ما سیاره‌ها، ستاره‌ها، خرده سیارات، ماهها، خورشیدها و تمام آنچه را که در اعماق پرستاره می‌بینیم، پیدا می‌کنیم. ماده خشن بیش از هر چیز دیگر در اینجا وجود دارد و همراه آن درصد کوچکی از عناصر ذهنی و هنوز درصد کوچکتری از روح خدا. تمامی آگاهی انسانی که ما در اینجا، اهریمنی یا بد می‌یابیم، به دلیل فقدان روح خدا در این اقلیم است. اهریمن، بنابراین، به زبان ساده همان جهل است. تاریکی و عدم حضور نور به معنای عدم حضور روح خدا است. به همین دلیل است که تمام ارواح در این کهکشانی فیزیکی به دنبال روح خدا یا آنچه ما نور می‌نامیم، می‌گردند.

جهان فیزیکی، نهایت قطب منفی است و آنچه از روح خدا تهی است که در یک حالت نیمه مرگ - یک شرایط سکون سنگین - قرار دارد به طوری که روح به سمت بالا می‌رود، این تاریکی را ترک گفته و به جهان نور و حکمت وارد می‌شود.

پایتخت جهان فیزیکی شهری است به نام «رتز»^۲ که در سیاره زهره قرار گرفته است. این شهر مکان زیبایی است که قدرت حکومتی این جهان در آن مستقر شده است. نام پروردگار این جهان مادی، «الام»^۳ است که بسیاری او را با سوگماد یا آنکه خدا می‌شناسیمش، اشتباه گرفته‌اند. او پایین‌ترین تجلی حق تعالی در مراتب فیزیکی است و از

1 - astroids

2 - Retz

3 - Elam

1 - Brahmanda

2 - Egg of Brahm

3 - Sat Desha

مجرای اوست که قدرت معنوی جریان دارد و به هر چیزی که در اینجا زندگی می‌کند، می‌رسد.

همچنین در اینجا ارواح سیاره‌ای^۱ را می‌یابیم: فرشتگان،^۲ ملاتک، و هر نوع وجود قابل امکان که در اداره جهان فیزیکی به صورت خودکار کمک می‌کنند. در اینجا هیچ گونه خلقت جدیدی وجود ندارد، زیرا پروردگار که از همه بزرگتر است، این سه بخش اعظم را خلق کرد و به حال خود وا گذاشت. روزی، تریلیونها تریلیون سال از اکنون، تمام اینها ناپدید خواهند شد. تمامی ارواح به حالت خواب درآمده و به بخش اعظم چهارم برده می‌شوند تا آنکه جهانهای تازه‌ای دوباره برپا شوند. سپس آنها بار دیگر شروعی تازه خواهند داشت.

برای کمک به کنترل این جهان، هفت شهر معنوی در سطح سیارات مختلف قرار گرفته‌اند. در سیاره زمین این هفت شهر عبارتند از «دامکار»،^۳ «آگام دس»،^۴ «شامبالا»،^۵ «ست داهم»،^۶ «آکویز»،^۷ «کیمتاود»^۸ و «نامپاک»^۹. این هفت شهر به ترتیب در صحرای گوبی،^{۱۰} کوههای هیمالیا، هندوستان، کوههای پیرنه،^{۱۱} آمریکای مرکزی، آمریکای جنوبی و آفریقا

1 - Planetary spirits

۲ - Devas گروهی از فرشتگان

3 - Damcar

4 - Agam Des

5 - Shamballa

6 - Sat Dham

7 - Akeviz

8 - Kimtaved

9 - Nampak

10 - Gobi desert

11 - Pyreiness mountains

واقع شده‌اند. در نوشته‌های نویسندگان گوناگون ممکن است این شهرها به نامهای دیگری یاد شوند، اما بدین دلیل است که بجز این شهرها، جوامع معنوی دیگری نیز در کره زمین وجود دارند. هر چند این شهرها نه عملکردی مشابه شهرهای معنوی دارند و نه قدرتی مشابه آنها در اختیار دارند. به همین ترتیب این شهرها ممکن است در نزد ادیان و گروههای متافیزیک مختلف، با اسامی متفاوتی شناخته شده باشند.

جهان آندا پایین‌ترین مراتب آسمانی است. پایتخت آن «سahasra دال کانوال» است که به معنای نیلوفر هزار برگ است، درست مشابه آخرین چاکرای کالبد فیزیکی در بالای سر. این اسم از مجموعه عظیمی از نور که هنگام حرکت به سمت این جهان دیده می‌شود، مشتق شده است. این نورها در واقع نیروگاه اصلی جهان فیزیکی هستند، زیرا از اینهاست که قدرت خلق‌کننده و حفظ‌کننده تمام جهانها در جهانهای آندا و فیزیکی، جاری می‌شود.

اینها همانند که ما جهانهای اثیری می‌خوانیم و تحت فرمانروایی تجلی‌ای از خدا قرار دارند که ما «ست کانوال»^۱ یا «نیلوفر حقیقی»^۲ می‌نامیم. تمام مراتب بینابینی جهان آندا، خدایان کهر^۳ و پروردگاران^۴ دارند که تحت حاکمیت «ست کانوال» قرار دارند. این اولین ایستگاه در مسیر به سمت بالای مسافرین روح است.

یکایک این نورها توسط «ست کانوال» کنترل می‌شود و هر یک دارای رنگ متفاوتی است که شهر را در نظر هر کسی که به آن وارد می‌شود به منظره فریبنده‌ای تبدیل می‌کند. در اینجا ما مدارس حکمت بسیاری را

1 - Sat Kanwal

2 - True Lotus

3 - Subgods

می‌یابیم و نیز میلیونها نفر از مردم مشهور تمام اعصار و همچنین بسیاری از جهانهای مذهبی که آنها را بهشت، جهنم و ندامتگاه می‌نامند در این جهان واقع شده‌اند. اینجا در حقیقت بندرگاهی است برای ورود به نواحی بالا که کلیه ارواحی که از جهان فیزیکی می‌آیند باید آنجا را چک کرده و از آن عبور کنند. اکثر ارواح پس از مرگ فیزیکی به یکی از طبقات زیرین این ناحیه انتقال پیدا می‌کنند. تعداد بسیار کمی از آنها مستقیماً به شهر بزرگ می‌روند.

بخش اعظم دوم که ما آن را «برهماندا» می‌خوانیم حاکمی به نام «برهم»^۱ دارد. این خدا بنا به اعتقادات ریشی‌های قدیمی، وجود متعال تمام خلقت تصور می‌شد، صراحتاً بدین خاطر که آنها جهانی بالاتر و حاکمی بالاتر را نمی‌شناختند. امروزه بسیاری برهم را به عنوان بالاترین مقام می‌شناسند. او در ادیان مختلف و تحت نامهایی مختلف پرستیده می‌شود. معذالک سفیران روح می‌دانند که برهم تنها یکی نیست، بلکه بسیاری حکمرانان و فرمانروایان در مراتب مختلف جهان برهماندا هستند که هر یک در مداری به گرد ناحیه متعال برهم اصلی می‌گردند. تمام یوگیستهای باستانی برهم را فرمانروای سه جهان، از جمله جهان فیزیکی می‌دانستند. بخش بالای این جهان توسط خدایی به نام «ماهاکل»^۲ فرمانروایی می‌شود.

این جهانی از عنصر مادی - معنوی است، اما نسبت به جهانهای پایین‌تر، روح نقش بالاتری دارد. بخش پایین این جهان، ذهن برهماندا یا آن چیزی است که ما به عنوان مرتبه ذهنی می‌شناسیم. این عملاً به تمامی ذهن است، زیرا که ذهن به خودی خود از نظم بالایی برخوردار

1 - Brahm

2 - Maha Kal

است و به ترتیبی می‌توان گفت که با روح اختلاط پیدا کرده، در غیر این صورت نمی‌توانست وجود داشته باشد. «تیرکوتی»^۱ یا پایین‌ترین قسمت، خانه ذهن کل است. از این ناحیه است که تمام ذهنهای فردی مشتق شده‌اند و به این ناحیه است که تمام ذهنها، در پرواز به سمت بالای روح می‌باید پس داده شوند.

جهانهای بالاتر یا آن قسمتی که به نام «پار برهم»^۲ می‌شناسیم و تحت سرپرستی «ماهاکل» است، در انطباق با آن کالبدی است که به نام کالبد علی می‌شناسیم. این بخش اعظم دوم در مقایسه با سایر جهانها از وسعت بیشتری برخوردار است و به شش قسمت تقسیم شده که هر یک از این تقسیم‌بندی‌ها نیز خود به قسمتهای دیگری تقسیم شده‌اند.

تمام این جهانها، برهماندا، آندا و پیندا، تحت حاکمیت نیروی گل یا نیروی منفی قرار دارند. حکمران این جهانها «کل نیرانجان»^۳ است. او جهان فیزیکی را آفریده و مرگ و زندگی، خلقت و نابودی در ید قدرت او است. گرچه او قادر به انجام هر کاری است که مایل باشد، وظیفه‌اش از بالا به او دیکته می‌شود.

او زندگی می‌کند و تشکیلاتش را در بالای سه جهان، پیندا، آندا و قسمت پایینی برهماندا که اغلب «برهم لوک»^۴ یا طبقه ذهن کل نامیده می‌شود، قرار داده است. او اغلب توسط بسیاری از گروههای مذهبی، به عنوان بالاترین مرتبه خدایی تلقی می‌شود.

اولین مرتبه، یا اولین بخش اعظم هستی، «ساج خاند»^۵ نام دارد. این

1 - Tirkuti

2 - Par Brahm

3 - Kal Nirranjan

4 - Brahm Lok

5 - Sach Khand

جهان روح خالص است و ساکنین آن ارواح خالص هستند. تعداد ساکنین این جهان از شمار خارج است و همگی آنها از شادی غیرقابل وصفی برخوردارند. «ساج خاند» بهشتِ اعلی همه بهشتها، برای تمام ادیان جهان ناشناخته باقی مانده است، زیرا که تعداد بسیار کمی از ساکنین این مذاهب به این مرتبه اعلی رسیده‌اند. این جهان از جانب سفیران روح شناخته شده است زیرا تنها آنها هستند که به میل خود می‌توانند به هر کجا که بخواهند وارد شده و یا از آنجا خارج شوند.

از آنجایی که این قطب مثبت قدرت معنوی است، نمی‌توان آن را از نظر جنس و ترتیب توضیح داد، زیرا که با هر چه در این جهان می‌شناسیم، کاملاً متفاوت است. این جهان آنقدر پهناور است که برای حواس فیزیکی غیرقابل فهم بوده و آنچه درباره آن گفته شده حدودی ندارد.

این جهان خدای تعالی است، سوگماد همه، پایتخت بزرگ تمام خلقت و مرکز تمامی کائنات. از این مرکز، تمامی نور، تمامی حیات و قدرت و جریان خلاقه به سمت بیرون و پایین جاری می‌شود تا خلق کند، حکومت کند و تمامی نواحی را حفظ نماید. اینها درست مانند امواج رادیویی‌ای که از یک فرستنده خیلی عظیم منتشر می‌شوند از این کیهان صادر می‌گردند، به تمامی سیستم کیهانها نفوذ می‌کنند در عین اینکه حیات را با خود به سمت بیرون حمل کرده و دوباره با امواج بزرگی از نور و قدرتشان به سمت خود باز می‌گردانند. روح بر روی این امواج بیرون از بهشت سفر کرده و پس از بازگشت یک روح کامل است.

این ناحیه جاودانگی است، تغییرناپذیر است و کاملاً فناپذیر. هرگز این جهان و ساکنینش به گمراهی آلوده نمی‌شوند. این جهان به چهار مرتبه مشخص تقسیم شده که هر کدام مشخصات خدایان و کالبد

حکومتی خود را دارند اما اختلاف میان آنها بسیار کم است.

اولین این مراتب «ساج خاند»^۱ یا «ست نام»^۲ است که به معنای خانه حقیقی یا نام حقیقی است. اولین تجلی خدا مسؤولیت این مرتبه را به عهده دارد و نام او «ست نام» است. روح سیال خداوند از سریرش به طرف مراتب پایین جاری شده و برای اولین بار به شکل خدا با تمام طبایع و خصوصیاتش در این طبقه متجلی می‌شود.

این جهانی است که ما آن را به عنوان مرتبه پنجم یا طبقه روح می‌شناسیم. در اینجا است که خودشناسی کسب می‌شود. این اولین از جهانهای خداوندی است که در آن روح پابرجا شده و اولین مرز آزادی را می‌چشد.

مرتبه بالاتر، «الخ لوک»^۳ است که به معنای مکان نامرئی است. بالاتر از آن مرتبه «اگم لوک»^۴ قرار دارد که به معنای مکان غیرقابل دسترس است و آخرین آنها که از آن آگاهی داریم، «انامی لوک»^۵ است که سرزمین بی‌نام خوانده می‌شود و شایسته این نام نیز هست. ما می‌دانیم که مراتب بسیاری بالاتر از این مرتبه قرار دارند، اما تنها تعداد کمی قادر بوده‌اند که به آن مراتب سفر کنند.

نور این مراتبی که ذکر شد به قدری متراکم است که از مجموعه آنها چیزی نمی‌توان فهمید. اینجا جایی است که سفیران روحی تنها کسانی را با خود می‌برند که تمایل به بازگشت به خانه حقیقی خود داشته باشند. اینجا جایی است که روح خداشناسی را می‌یابد و آرزو می‌کند تا همیشه

1 - Sach Khand

2 - Sat Nam

3 - Alakh Lok

4 - Agam Lock

5 - Anami Lock

با آن وجودهای در حال رشدی که به کمال رسیده‌اند در آنجا باقی بماند. سلسله مراتب بی‌انتهایی از ارواح که کیهان سوگماد را اداره می‌کنند، خود یک کهکشان متشکل از پروردگاران، فرمانروایان، خالقین و حکمرانانی را تشکیل می‌دهند که گردانندگان عالم‌اند. در هر یک از زیربخشهای اعظم چهارگانه هستی، که ذکر آنها رفت، حکمران یا فرمانروایی وجود دارد. اینها ارواح بزرگی هستند که توسط خدای تعالی مأموریت یافته‌اند تا مسؤولیتهایی که برایشان در برخی مناطق معین شده، به انجام برسانند. هر یک از این ارواح از موهبت‌هایی از قبیل معجزاتی خاص، قدرتهایی خدایی و ابزارهای فرمانروایی معنوی شامل قدرت آفرینش، برخوردارند.

حال به این نقطه می‌رسیم که، آیا این سلسله مراتب معنوی در تمام جهانها، تک‌خدایی^۱ را تعلیم می‌دهند یا چندخدایی^۲ را. واژه دوم معمولاً برانگیزنده پیروان ادیان در غرب است، جایی که به ما چنین آموخته‌اند که خدا یکی است و هیچ چیز دیگری وجود ندارد. این صحیح است، زیرا سوگماد تعالی به عنوانی یک عامل مفرد، دانشی ثبت شده در زندگی همه چیزهاست.

این برای ما به عنوان واقعیتی ثبت شده است، زیرا ما می‌دانیم که تنها یک جوهر همه‌گیر وجود دارد که عنصر یا قدرت خلاقه از آن جاری می‌شود تا همه جهانها را خلق کرده و حفظ کند. هیچ چیز از خدا جدا نیست.

از طرف دیگر، خدایان، حکمرانان، پروردگاران و فرمانروایان مختلف که در طبقات مختلف از آنها سخن گفته می‌شود، باعث می‌گردد که فکر

کنیم تعلیمات اکتکار تعلیمات چند خدایی است. این درست نیست، زیرا این واقعیت باقی می‌ماند که ما در حال زندگی کردن در کالبد خداییم. تمام هستی، به این ترتیب در کالبد خداست و هر چیزی که درون آن وجود دارد، از خدا ساخته شده است. روح خدا به همه چیز نفوذ می‌کند و همه چیز را تحت حاکمیت خود دارد. بنابراین، این جوهر نامحدود است که از اقالیم بهشتی به بیرون جاری می‌شود و همه چیز را منسجم نگاه داشته و به همه چیز زندگی می‌بخشد. اگر این سیالی که به عنوان روح خدا یا در برخی موارد به عنوان آگاهی می‌شناسیم، خود را از جهانهای هستی بیرون می‌کشید، تمام آن چیزهایی که جهان را به وجود آورده، نابود می‌شد.

به عنوان مثال، هنگامی که روح از بدنی پس بکشد، آن بدن تجزیه شده ولی دوباره در شکلی دیگر، با نیرو و زندگی‌ای تازه، پدیدار می‌شود. اما روحی که در آن شکل وجود دارد دستخوش هیچ گونه تغییری نیست. او تا ابد فناپذیر است.

بنابراین فلسفه‌ای که در پشت این تئوری وجود دارد، این است که وحدتی مطلق در سراسر کائنات و نیز نوعی یگانگی در کالبد معنوی وجود دارد که نمی‌تواند از چیزی جدا باشد. او خلاق و نگه‌دارنده همه چیز است و هیچ‌گاه نمی‌تواند از خود جدا شود.^۱

هنگامی که سوگماد تصمیم به تأسیس جهانهای پایین که قطب منفی است گرفت، در ابتدا، آرایشی از سلسله مراتب معنوی در این جهان به وجود آورد. این کار برای یک منظور خاص صورت گرفت که عبارت بود از به وجود آوردن یک الگو برای پاک کردن هر روحی به عنوان یک ابزار تا بتواند هنگامی که به بهشت بازگشت، کامل شده و به صورت یک همکار

۱- چون همه چیزها خود اوست و جدا شدن از هر چیز به معنای ناپدید شدن آن چیز است

1 - Monotheism

2 - Polytheism

برای خدا در آید.

بنابراین، روح که در بهشت شکل یافته بود مشکلی ایجاد کرد به این ترتیب که نمی‌توانست برای کاری که خدا می‌خواست انجام دهد، مفید باشد. او نمی‌توانست به عنوان ابزاری قرار گیرد که از طریق آن جوهر که همان آگاهی باشد، جریان یابد. تا آنکه با تمام تجربیات ممکن در جهانها مواجه شده و به عنوان یک آگاهی کامل شده به جهانهای بهشتی بازگردد.^۱

هنگامی که ارواح از طریق سفر بازگشتی از مکان زندگی او در بالاترین بهشتها، که ما به نام «انامی لوک»^۲ می‌شناسیم، شروع شده و به آن جهان اسرارآمیز نامرئی ختم می‌شود، تجربیاتی عظیم کسب کرده از طرف سوگماد در اداره جهانهای پایین مورد استفاده قرار می‌گیرند. هنگامی که چنین کاری انجام بگیرد، ما به عنوان روح، همکاری برای خدا خواهیم شد. ما آزادی انتخاب و فعالیت خواهیم داشت تا مکان خود را در سلسله مراتب بهشتی برگزینیم. هنگامی که دوباره به جهانهای بهشتی بازگردیم، حق انتخاب داریم که چه کاری را در آنجا برای خدا و برای همه به انجام برسانیم. برخی نمایندگان خدا، آن چیزی می‌شوند که سفیران روح می‌نامیم. دیگران فرشتگان، ملائک و یا ارواح سیاره‌ای شده و برخی دیگر با حکمرانان مختلف طبقات مختلف به همکاری می‌پردازند. اما اکنون این بسته به انتخاب ماست که در اقلیم بهشتی چه می‌خواهیم بکنیم.

انتخاب ما به این بستگی دارد که چه مدت مایلیم در زمین و جهان مادی باقی بمانیم و با زندگی معنوی خود چه می‌خواهیم بکنیم. در

۱ - در اینجا در واقع مقصود از خلقت بیان شده است.

نقطه‌ای که اکنون ما از نظر شکفتگی معنوی قرار گرفته‌ایم. به این بستگی دارد که آیا دوباره در این جهان فیزیکی تناسخ پیدا می‌کنیم یا نه. سفری که ما از اقلیم سوگماد تا جهانهای پایین پیش گرفته‌ایم یک لازمه است. ما تناسخات بی‌شماری را به این منظور از سر می‌گذرانیم تا به عنوان یک روح آزمایش شده و محک زده شده دوباره به بهشت بازگردیم. ما آنجا را به عنوان یک موجود محک‌زده نشده ترک می‌کنیم و آماده‌ایم تا بیاموزیم و کامل شویم تا آنکه بتوانیم همکاری برای خدا باشیم. برای فراموشی در هر تناسخ، پرده‌ای بر روی ادراکات حسی کشیده می‌شود، زیرا خدا می‌داند، مادامی که یک روح فردی در کالبد فیزیکی زندگی می‌کند به آن معناست که وظیفه در دستش را به بهترین وجه ممکن باید به انجام برساند.^۱

اگر تمامی تناسخات گذشته‌تان به شما گفته می‌شد، ممکن بود بار زیادی بر احساسات شما وارد شود. هر زمانی که شما برای انعکاس در جهانهای معنوی آماده باشید، زمان آن فرا رسیده است که بدانید در گذشته چگونه بوده‌اید و این دیگر شما را آزار نخواهد داد در حالی که تا قبل از این باعث آزرده‌گی شما می‌شد. در واقع شما از آن آموزش دیده و شهادت آن را می‌یابید که در جهانهای بهشتی سفر کنید.

سوگماد یک نوع تمرکز فعالیت را بنا نهاد که از مرکز تمام هستی شروع شده و تا پایان قطب منفی ادامه دارد. هر یک از اینها عملاً، تجلی‌ای از خود اوست که از مرتبه‌ای به نام «اگم لوک»^۲ شروع می‌شود که

۱ - لزومی به وجود حافظه زندگی‌های گذشته نیست چون هر تجربه‌ای باید دوباره به انجام برسد. بنابراین باید هر کاری را که در دست داریم، با تمام وجود به آن بپردازیم و تمام حواسمان را معطوف به همان کار کنیم و به گذشته و آینده کاری نداشته باشیم بلکه باید در لحظه زندگی کنیم - م.

فرمانروای آن تنها یک نور و تجلی نامرئی است و پروردگار آن «اگم سوگماد»^۱ است که همراه با اولین تجلی فردی خداوند متعال به عرصه هستی در آمد. تمام خلقی که از خدا جاری می شود توسط این اولین تجلی خداوند حمل شد. این سیاره تعالی یا انرژی خلاقه که از طریق اگم سوگماد عمل می کرد، مرتبه پایین تر از خودش، «الخ لوک»^۲ را با فرمانروایی «الخ سوگماد»^۳ به هستی در آورد. متعاقب آن، آنچه را ما به عنوان طبقه پنجم یا «ساج خاند»^۴ با فرمانروایی «ست نام»^۵ می شناسیم، تأسیس شد.

این مراتب به ترتیب از بالا تا پایین، بنا نهاده شدند و همزمان با آن، سردمدار هر یک از این مراتب خلق و مسؤولیت آن جهان به او تفویض شد. این روند ادامه یافت تا آنکه خداوند آخرین مرتبه که طبقه اثیری است و ما آن را به نام آندا می شناسیم به وجود آمد. در پهنه هر یک از این مراتب یک سری طبقات فرعی و فرمانروایانشان و به همین ترتیب طبقات زیرین دیگری، پایین تر از آن طبقات فرعی خلق شدند. سپس پروردگار این ناحیه آخر، «کل نیرانجان»^۶ به تجلی در آمد و از طریق او کل کیهان فیزیکی و در رأس آن «لام»^۷ که شخصیت حاکم و فرمانروای طبقه است به وجود آمد. به این ترتیب روند خلقت کیهانها به پایان رسید. این چنین است که تمامی کائنات و کیهانها خلق شد و سازمان و

حکومت آن در عهده یک سلسله مراتب معنوی قرار گرفت. پایین ترین عضو این گروه حاکمه، حکمران سیاره فیزیکی و بالاترین آنها، اگم سوگماد است که اولین تجلی فردی خداست پس از آنکه بالاترین اقالیم را ترک می کنیم.^۱ هر یک از اعضای فردی این سلسله مراتب پروردگار تمام مراتبی است که پایین تر از او قرار دارند و از طریق اوست که تمام عناصر معنوی به طبقات پایین تر از او جاری می شود. در هر سیاره ای واقع در عالم فیزیکی، همچنین بسیاری از مقامات زیردست هستند که تحت نظارت حکمران سیاره ای^۲ عمل می کنند، در پایین ترین این مراتب معنوی، خود انسان قرار گرفته است. آگاهی فردی او به عنوان پایین ترین مجرا برای تجلی دادن روح خدایی به کار گرفته می شود.

هر شخصی دارای یک حیطة فعالیت فردی است و امروزه بسیاری افراد برای انجام وظایف معنوی مشخص، توسط این حکمرانان سیاره ای انتخاب شده اند. اغلب، خود شخص از این مسئله آگاه نیست، گرچه او تحت فرمان قرار دارد، چه بداند و چه نداند. بنابراین جهان با نظمی مشخص به سمت کمال معنوی پیش می رود، نه آنطور که ما می اندیشیم در آشوب و هرج و مرج باشد.

سفیران روح، یا نمایندگان خدا، جای منحصر به فردی را در کائنات اشغال می کنند. آنها مورد رحمت واقع شدگانند، زیرا که آنها دستوراتشان را مستقیماً از خود سوگماد تعالی دریافت می کنند. آنجا هیچ گونه بستگی ای به هیچ یک از طبقات ندارند و می توانند هر جا که بخواهند به اراده خود آمد و رفت کنند. آنها مشتاقند که در هر طبقه ای از جهان

۱ - Agam Sugmad
 ۲ - Alakh Lok
 ۳ - Alakh Sugmad
 ۴ - Sach Khand
 ۵ - Sat nam
 ۶ - Kal Niranjana
 ۷ - Elam

۱ - در آنجا تجلی خداوند از طریق روح فردی عبور نکرده بلکه مطلق است و یگانه یعنی هر روحی که به این مرتبه وارد شود، هویتش در هویت سوگماد حل خواهد شد - م.

۲ - Planetary ruler

فیزیکی گرفته تا ناحیهٔ براهم، دیگران را کمک کنند. آنها در این جهت فعالیت می‌کنند که ارواح را از این نواحی برگیرند و به مکانی ببرند که آزادی حقیقی وجود دارد.

مادامی که در جهان ماده زندگی می‌کنیم، باید با قدرت منفی سر و کار داشته باشیم. ما می‌باید در تلاش خود برای آزادی معنوی با آن کنار بیاییم. وظیفهٔ «گل نیرانجان» این است که ما را تا هنگامی که می‌تواند در ارتباط با کارما در اینجا نگاه دارد. تلاش برای خارج شدن از بدن و سفر به سوی بالا ما را قوی، متناسب و پر قدرت می‌کند تا بتوانیم این سفر را انجام دهیم. تا زمانی که ما در اینجا زندگی می‌کنیم، تحت قوانین قدرت منفی یا آن چیزی که اغلب قانون طبیعت نامیده می‌شود، قرار داریم.

گل نیرانجان وضع‌کنندهٔ این قوانین است زیرا که او خالق جهان مادی و پروردگار هر چیزی است که درون آن قرار دارد. او پروردگاری است که تمام پیامبران قدیم از او در انجیل یاد کرده‌اند، همچنین او «یهوه»^۱ یهودی‌ها، خدای مسیحی‌ها و برهم و دانتیست‌هاست. او عملاً خدای تمام ادیان است. هیچ کس بجز سفیران روح و آنهایی که با این سفیران روح در تماس بوده‌اند، خدای دیگری نمی‌شناسند.

خدای این قطب منفی، در سلسله مراتب آسمانی تنها یک زیردست محسوب می‌شود. همچنین او مبری از نقص نیست. در مقام مقایسه با انسان، او از نور و خوبی و حکمت و قدرت پر است. اما اگر او را با سوگماد مقایسه کنیم، پر از نقیصه است.

قدرتهای تحت تسلط او همان تثلیث مشهور هندو (برهما، ویشنو^۲ و

1 - Jehovah

2 - Vishnu

شیوا^۱) هستند که پسران «گل نیرانجان» نامیده می‌شوند. اینها در واقع سه جریان قدرت هستند که از گل نیرانجان سرچشمه می‌گیرند. جریان مؤنث «گل نیرانجان»، «شکتی»^۲ نامیده می‌شود، که یک جریان آفرینندهٔ فرعی است. از جفت شدن دو نیروی نیرانجان و شکتی، سه جریان یا همان تثلیث هندو که از آن صحبت کردیم، جاری می‌شوند. آنها به طرف جهانهای پایین جاری می‌شوند و بنابراین خلق تمام جهانهای پایین به آنها نسبت داده می‌شود. این سه، زیردست والدین خود، برهم و شکتی ولی کم و بیش، مستقیماً تحت نظارت مادر، آفرینندگان، پروردگاران و حکمرانان جهانهای پایین شناخته شده‌اند.^۳

اگرچه توسط میلیونها پرستش‌کنندهٔ هندو به آنها اسامی متفاوتی داده شده است، آنها در واقع نیروهایی تحتانی و در خدمت انسانند. هر کدام از آنها به عنوان نمایندگان قدرت تعالی در جهت انجام کارهای این جهان، عملکردهای مشخصی را به انجام می‌رسانند. از جمله وظایفی که به آنها محول شده تولید کالدهای انسانی و فعال نگاه‌داشتن این کالدهاست.^۴

1 - Shiva

2 - Shakut

۳ - از لحظه‌ای که نیروی هستی به دو بخش مثبت و منفی یا مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود، همیشه نظارت و رشد فرزند به عهدهٔ مادر است و نفوذ مادر همیشه تسلط خود را روی فرزندان حفظ می‌کند - م.

۴ - این سه قدرت زیردست که پایین‌ترین تجلی‌های خالقند، در خدمت انسان قرار دارند. در عین حال کالدهای انسانی که تمام ارواح برای اقامت در اینجا به تن می‌کنند توسط اینها سازماندهی می‌شود. برای مثال روح را ما به عنوان مجرای می‌شناسیم که نیروی حیات از آن عبور می‌کند. این نیروی حیات وقتی به کالبد رسید سازمان آن کالبد را حفظ می‌کند. اما آن کالبد خود قبلاً در رحم هر مادری تولید می‌شود. تا هنگامی که روح شخصی در این کالبد دمیده نشود، فعالیتی ندارد، گرچه فعالیت غیرمستقیم خواهد داشت. بنابراین اجرای سازمان زیستی یک چنین کالبدی از روحی سرچشمه می‌گیرد که عزیز نفسی آن را روح حیوانی نامیده. در اینجا

یک جریان یا خدای دیگری وجود دارد که پایین‌تر از این سه است و عملاً قدرت اجرایی‌ای است که در جهت اداره این کیهان فیزیکی کمک می‌کند. او همانطوری که قبلاً گفتیم، در نزد ما به «الام» شهرت دارد و مشغله او که در پایین لیست قرار دارد، خدمت به انسان و کمک به انجام امور این جهان است. در نواحی لطیف‌تری که نزدیک زمین قرار دارد، فرشتگان، عناصر و دیگرانی هستند که عهده‌دار قوانین و فرامینی هستند که توسط «کل نیرانجان» وضع شده و از طریق این خط مسؤولیت به پایین آمده و به ویشنو، برهما، شیوا و الام می‌رسد. این چهار تن از مرتبه انسانی بالاترند، اما قدرت زیادی در اختیار داشته و به مردمی که زندگی‌شان در هماهنگی با آنهاست خدمت می‌کنند.

انسان در پایین این قطب قرار دارد و در این سلسله مراتب آخرین محسوب می‌شود. اگر او با میل خود در هماهنگی با تمام قدرتهای بالاتر از خودش کار کند، از آنها کمک دریافت کرده و نهایتاً به مکانی ارتقا می‌یابد که با سفیر روحی ملاقات کرده و راه خارج شدن از کالبد و اکتشاف جهانهای دیگر را بیاموزد. این او را هدایت می‌کند که بالا و بالاتر رفته و نهایتاً او را، حتی قبل از اینکه معبد تن را برای همیشه ترک کند، به اقلیم خدایی می‌رساند.^۱

دیده می‌شود که این سازماندهی توسط همین جریانهایی که نام بردیم انجام می‌گیرد. این سه یعنی برهما، شیوا و ویشنو، فرزندان کل نیرانجان و شکتی هستند. برهم هر دو قطب است، نیروی هستی وقتی از مرتبه قبل از برهم به پایین جاری می‌شود یگانه است. وجه منفی کل، و وجه مثبت برهم است. البته کل و برهم هر دو در طبقه ذهنی هستند اما کل قطب متضاد برهم است و مجموع هر دو، یعنی کل و برهم، برهم خوانده می‌شود. م.

۱ - این قدرتها هر کدام نمایندگانی در میان انسانها دارند که اینجا گفته شده که هماهنگی یا یکایک اینها لازم است. انسان از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای بالاتر می‌رود و در هر مرتبه‌ای که هست با تجلی آن مرتبه هماهنگی پیدا می‌کند. به همین دلیل است که مکاتب اسرار در مراتب مختلف همچنان برقرارند. حتی شیطان‌پرستی هم خود از مراتب است چون آن هم عملکردش در

سپس هنگامی که او آمادگی رحلت به جهانهای دیگر را یافت، می‌تواند به سرعت و بدون رنج و درد کالبدش را ترک کرده و به هر طبقه ممکنه که در انطباق با تجربیات گذشته سفرهای معنوی‌اش است، انتقال پیدا کند.

کیفیات اساسی روح عبارتند از: حکمت، ایثار و آزادی. هر روحی که در حد قابل تشخیصی، دارای این کیفیات باشد، قادر است که به زندگی‌های بالاتر قدم بگذارد. او نه تنها آزادی و ایثار را که کلمه دیگری برای عشق غیر وابسته است، کسب خواهد کرد بلکه تمامی حکمت الهی را در اختیار خواهد داشت تا از آن در جهت کمک به حفظ بقای خود و نفع رساندن به دیگران، اگر به چنین مساعدتی نیاز داشته باشند، استفاده کند.

این ما را بدینجا می‌رساند که انسان انعطاف‌پذیر بوده و قادر به انجام هر عمل معنوی است که مایل باشد. لازمه این امر آن است که او خود جهتش را تعیین کرده و با اراده خود به سمت خدا حرکت کند. او می‌بایست شجاع بوده و متمایل به استفاده از هر فرصت قابل دسترسی باشد که طبیعت معنوی دارد. او قادر است که به جهانهای بالاتر ارتقا یافته و روزی خود یک استاد حق بشود.

مقیاس کل در جهت تکامل است. بشر یا روحی که طیف انسان بودن را تجربه می‌کند در هر مرتبه‌ای که باشد تجربه آن برایش لازم است و بعد از اینکه به مراتب بالاتر رسیده و منشأ بالاتر از یک منشأ را شناخت، استفاده از مراتب پایین دیگر برایش مجاز نیست. مثل انسانی می‌ماند که تا قبل از آنکه به گناه بودن عمل، علم نداشته باشد، آن را انجام می‌دهد، ولی پس از آنکه به گناه بودن آن عمل واقف شد دیگر مجاز به انجام این عمل نیست. م.

طریق نورانی به عنوان تجربه نهایی

گرچه سفر روح در مقایسه با روشهای ارائه شده در طریق شعور کیهانی^۱ روشی بسیار ساده تر و نسبت به طرق عقلانی و ذهنی، روشی با قاطعیت بسیار بیشتری است، معذالک روش دشواری است.

در واقع تمام راههایی که به خدا منتهی می شوند، راههایی مشکل اند. اگر چنین نمی بود، تمام آنهایی که بسیار از خدا دور هستند، قادر بودند در یک لحظه به او برسند. گرچه ما قادر به انجام چنین کاری هستیم، فقط اگر بدانیم که تمام زندگی، دانش، ایثار و آزادی در درون ماست، همه چیز به خدا تعلق دارد و ما می باید این را تشخیص دهیم.

اگر در انتظار رسیدن به خدا هستیم زندگی توأم با مخاطره ای خواهیم داشت. روشنگری معنوی^۲ تنها توسط اشخاص پر جرأتی کسب می شود که زندگی مخاطره آمیزی دارند، کسانی که از حرکت به ماورای زندگی مادی و ماجراجویی در اقلیم روح، تحقیقات روانی، اقلیم اسرار و روح گرایی^۳، ترسی نداشته باشند.

این چنین به نظر می رسد که قدرت درک این حقیقت که مرگ فیزیکی

1 - Cosmic Consciousness

2 - Spiritual illumination

3 - Spiritualism

پایان نیست، تنها به تعداد معدودی داده شده و بسیاری از اینها نیز ابداً روشن‌فکر^۱ نیستند، بلکه عادی‌ترین انسانها هستند که به مراتب پایین‌تر از حد متعادل اقتصادی و ذهنی قرار دارند. آنها کشف کرده‌اند که منزل حقیقی انسان باید در مرکز آن ناشناخته‌ی عظیم جستجو شود. صراحتاً باید گفت که جاودانگی حقیقی در نهایت هنگامی به دست می‌آید که شخص بداند روح انسان عملاً فناپذیر است. هنگامی که شخص به چنین مرحله‌ای از شکفتگی معنوی برسد، بزودی خواهد دانست که هیچ علتی بدون معلول وجود ندارد و حتی آنهایی که به نظر می‌رسد، قادر به فرار کردن از زیر بار این قانون برای مدت زمان کوتاهی باشند، نهایتاً باید عواقب آن را متحمل شوند.

زندگی کردن توأم با مخاطره و ماجراجو بودن در اقلیم خدا، ایجاب می‌کند که توضیحی در مورد منظور از سفر روح داده شود. اصولاً انگیزه هر شخصی که طالب سفر روح است چیست؟ هر کسی که تلاشی برای انعکاس خارج از بدن انجام دهد بدون آنکه انگیزه کافی برای این کار داشته باشد، یقیناً شکست خواهد خورد.

انگیزه نقش بزرگی را در قابلیت انعکاس به بیرون، بازی می‌کند. در زمان حاضر ما کاندیداهای خوبی در زمینه سفر روح نیستیم، چون بیشتر ما با آن چیزی که در زندگی مان داریم خوشیم. اگر دارای درآمد خوبی باشیم، همه چیز آسان شده و احتیاجی به خارج شدن از بدن پیدا نمی‌کنیم. زیرا تنها منظور از این کار کسب آزادی کامل است. ما قادر به تصور شخصی با آزادی کامل نیستیم. این امر به نظر ممکن نمی‌رسد و بنابراین ما از اینکه در حال حاضر در مرحله فیزیکی بسر برده و زندگی را به همین صورتی که هست بپذیریم، راضی هستیم.

اگر شخصی بداند که زندگی‌اش ممکن است در خطر باشد، انگیزه قویتری خواهد داشت و این همان موردی است که برای کسانی که معتقدند زندگی‌شان در روی زمین عمیقاً درگیر مزاحمت است، اتفاق افتاده است. آنهایی که احساس خطری شخصی می‌کنند، مایلند که از کالبدشان خارج شده و آن را پشت سر بگذارند و از این بابت هیچ سرزنشی به آنان وارد نیست. اشتیاق مذهبی شدیدی که در قرون وسطی به وجود آمد، مثال خوبی بر این مدعاست. در آن دوره، هزاران هزار نفر از زائرین به سرزمینهای مقدس و معابد دیگر اروپا عزیمت کردند که از جمله این سفرها، سفرهای مشهور کانتربوری^۱ به مزار شهید قدیس توماس پکت بود.^۲

خسارات بسیاری در طول این سفرهای زیارتی به وجود آمد. برای مثال در سال ۱۰۶۶ اسقف اعظم متز^۳ گروهی شامل هفت هزار زائر را به سمت بیت‌المقدس^۴ رهبری کرد، اما تنها دو هزار تن از آنان بازگشتند. این نشانی است از میزان مخاطره‌ای که زائرین متقبل می‌شدند. آنها از فرط خستگی در جاده‌های پرگرد و غبار جان خود را از دست داده و بعضی چون مگس‌هایی در کشتی‌ها گرفتار شده در روی دریا جان می‌باختند. برخی به علت تبی که در شرق مسری بود جان خود را از دست داده و برخی دیگر توسط مسلمین دستگیر شده و به بردگی گرفته شدند.

آنهایی که موفق شدند بازگردند، صاحب احترامی والا و عضوی از یک

1 - Canterbury journeys

2 - St. Thomas a Becket

3 - Metz

4 - Jerusalem

نظام به نام برگ نخل^۱ شناخته شدند. این اسم از آنجا گرفته شده بود که آنها صلیبی را که از نخل درست شده بود روی کلاهشان نصب می‌کردند. این علامت آنهایی بود که در جهت گرفتن کیفر گناهانشان کار کردند. آنهایی که در قرون وسطی زندگی می‌کردند از آتش جهنم و مورد لعنت واقع شدن بسیار می‌ترسیدند.

تا کسی از زندگی خود در اینجا بشدت ناراضی نباشد، چه دلیلی دارد که بخواهد از کالبدش خارج شده و جهانهای دیگر را جستجو کند؟ گرچه بیشتر ما از روال زندگی به همین شکلی که هست راضی نیستیم با این وجود به ندرت از اندیشه خروج از کالبد به هیجان می‌آییم. ما آنقدر که به تحولاتی که تشکیلات و حکومتها را تغییر می‌دهند علاقه داریم، به سفر روح علاقه نداریم. این جنبشها هرگز مسئله‌ای را در زندگی انسانها حل نمی‌کنند. آنها فقط به مسائل می‌افزایند زیرا بلافاصله تغییر کرده و همان فسادى که در مورد حکومت واژگون شده وجود داشت، آنها را نیز دربر می‌گیرد.

بنابراین ما به جنبه اصلی سفر روح، یعنی انگیزه بازگشت می‌کنیم. تا هنگامی که این انگیزه در ما وجود نداشته باشد، خروج از کالبد برای ما بسیار مشکل خواهد بود. البته، زندگی در تمدنی که ما داریم و تمام تأکید، به جای وجه معنوی زندگی بر عقل‌گرایی گذاشته شده، به زیان ماست. ما باید با سه اصل زندگی کنیم: فراست^۲، تجزیه^۳، و تحلیل^۴. چنانچه قادر به انجام سفر روح کنترل شده نباشیم، استفاده از این

- 1 - Palm Leaf
- 2 - Intuition
- 3 - Analysis
- 4 - Syntheses

اصول تقریباً تنها راه زندگی است.

ما باید چون فوبی کوانتز^۱ باشیم که همان تحلیل عارف عالی مقام قبلی‌اش، یائوبل ساکابی^۲ استاد بزرگ حق، را به مرحله عمل گذاشت. اگرچه این یک گام به پس بود، او دست آخر به مراتب بالای خدایی ارتقا یافت. در ابتدا او حضور الهی را در همه آنچه می‌کرد و می‌دید، درک نمی‌کرد. او می‌بایستی که به سختی در مقابل فراموشی ستیزه کند، اما او یک جوینده ابدی با اشتیاقی برای معجزه «واقعیت درآمدن»^۳ باقی ماند. او همواره در جستجو بود تا بینشی را به مرکز آفرینش به دست آورد، آنچنان که چیزی را گم کرده باشد و به این ترتیب او به مراتب شکوهمند تکامل خود در قلب اقلیم خدا دست یافت.

هر کسی که تجربه بیرون از بدن داشته باشد، به قوانین انسان و کلیسا،^۴ به عنوان پدیده‌ای خلاف اخلاق نگاه می‌کند و نیز می‌داند سیاستمداران و آنهایی که در زمان ما مردم را سرگرم می‌کنند، بیش از حد پاداش گرفته و در مورد ارزششان در جامعه بیش از حد اغراق می‌شود. این همه پولی که بجای کمک به مؤسسات معنوی و سازمانهای معنوی به بازیکنان حرفه‌ای فوتبال و بیس‌بال و نیز خوانندگان موبلند راک اند رول^۵ داده می‌شود، نشان می‌دهد که زندگی در جهان فیزیکی تا چه حد می‌تواند ابلهانه باشد. هیچ کدام از اینها قهرمان محسوب نمی‌شوند و بجز آنچه وسایل ارتباط جمعی از آنها ساخته‌اند هیچ نیستند

1 - Fubbi Quantx

2 - Yaubl Sacabi

۳ - Fulfillment محقق شدن، یا به واقعیت درآمدن.

۴ - منظور هر تشکیلات مذهبی است.

5 - Rock and Roll

و ما می‌توانیم ببینیم که وسایل ارتباط جمعی در مرتبه پایینی از معیار بقا واقع شده‌اند.

هنگامی که شخص به واسطه تجربیات بیرون از بدن به این نقطه از دانش برسد، در موقعیتی واقع شده که می‌تواند گفته پولس رسول، مبنی بر اینکه «من هر روز می‌میرم» را درک کند. هر یک از قدّسین، حتی کسانی که از نظر تقدّس در مرتبه پایین‌تری واقع شده‌اند، هنگام انجام سفر روح این پروسه مرگ را طی کرده‌اند. این البته نهایت تجربه‌ای است که یک شخص می‌تواند روزانه از آن لذت ببرد.

هنگامی که شخص چنین چیزی را تجربه کند، نوعی برخورد با بدن فیزیکی‌اش خواهد داشت. وقتی در رختخواب دراز کشیده‌ایم، روح به همان گونه که در هنگام مرگ، عموماً بدن را از طریق غده پینه‌آل^۱ که در بالای سر قرار گرفته است، ترک می‌کند. اگر انسان در مرتبه پایین‌تری از آگاهی واقع شده باشد، روح بدن را از هر نقطه دیگری در طول ستون فقرات، ممکن است ترک کند.

اگر بدون حرکت در رختخواب دراز بکشیم، یک نوع کرختی از ناحیه پاها شروع به بالا خزیدن کرده و به تدریج در طول بدن از چاکراها^۲ و مراکز نخاعی گذشته تا آنکه به مرکز قلب می‌رسد و در آنجا توقفی کرده و دوباره به سمت بالا و به سوی مرکز پینه‌آل شروع به حرکت می‌کند. شخص احساس می‌کند که چیزی در حال خروج از بدنش است و سپس او خود را چون پرنده‌ای در حال پرواز می‌یابد. این همان کالبد معنوی است که از بدن فیزیکی واقع در تختخواب خارج شده و اکنون آزاد است. با گرفتن موقعیتی مشخص در اتاق ما می‌توانیم بایستیم و به پایین

1 - Pineal Gland

2 - Chakras

نگاه کنیم و این توده عجیب خاکی را که در رختخواب، خوابیده مورد مطالعه قرار دهیم. او به علت فقدان عکس‌العملها، نه نفس می‌کشد و نه حرکت می‌کند. رنگ صورت معمولاً به خاکستری میل می‌کند، چشمها باز است و عاری از زندگی خیره می‌ماند و تشعشع هاله^۱ به تدریج ناپدید می‌شود.

در خروج از بدن، ما همیشه یک حالت عجیب مکیده شدن به سمت بالا را تجربه خواهیم کرد که ناگهانی بودن آن مانند یک شوک است. این مورد طبیعی است، زیرا این طریق ترک کردن بدن نسبت به روشهایی که در کتابها و نوشته‌جات مکاتب مختلف دیروز و امروز پیدا می‌کنیم، روشی بهتر است.

روح به ذهن و کالبدهای مادی احتیاجی ندارد. او با درک مستقیم و بی‌واسطه می‌داند، زیرا بدون آنکه به این غلافهای جسمانی یا آنچه ما به آن کالبد می‌گوییم و در مراتب پایین از آنها استفاده می‌کنیم نیازی باشد، تمام دانش به روی او باز است. بنابراین، مرگ آنطوری که ما می‌بینیم، پایان زندگی بشر نیست، بلکه فصل دیگری از هستی او در یکی از جهانهای خدایی است. مادامی که دیناری به این دنیا بدهکار باشیم، مجبوریم بازگشته و آن را بپردازیم. داستان آبراهام لینکلن که هفت مایل را طی کرد تا چند پنی‌ای را که از یک مشتری بیشتر گرفته بود، به او بازگرداند، نمونه‌ای است از اینکه این قانون تا چه حد رعایت شود.

در مرتبه ذهنی، مرگ به نظر شبیه خواب می‌آید و سر رسیدن آن در عمل غیرقابل درک است. گرچه معمولاً در اقلیم عمیق‌تر ذهن، علایمی از یک بیدار شدن قابل توجه وجود دارد. در چهره کسی که با مرگ مواجه می‌شود، اغلب جلوه‌ای از خلسه مشاهده می‌شود. گاهی شخص ممکن

است دوستانی را که قبلاً فوت کرده و به مراتب اثیری یا دیگر مراتب رفته‌اند تشخیص دهد. و در برخی موارد شخص حافظه‌ای بسیار گسترده می‌یابد. اغلب مشاهده می‌شود که شخص در حال مرگ از خود افکاری را به بیان می‌آورد مبنی بر اینکه روح واقعاً در حال ترک بدنش است، همان حالتی که ما در خلسه یا عبادت به آن دست می‌یابیم.

سفری که روح در تدارک شروع آن است بزرگترین سفر اوست. این تجربه به طرز شگفت‌آوری جالب توجه است. کالبد درونی، که اکنون در کالبد نورانی حساسش محصور شده، اغلب در حال ترک بدن و عبور از دیوارها و سقف دیده می‌شود. صداها و تصاویر شگفت‌انگیزی وجود دارند که شخص در حال مرگ می‌بیند و می‌شنود و این صداها و تصاویر او را به خود فرا می‌خوانند. اما اگر سفیر روحی او را از بدنش دریافت کند، ابدأ صدایی نخواهد شنید. مرگ عموماً به منزله خلاص شدن از یک پوسته مستهلک شده و پشت سر گذاشتن آن است، به همان ترتیبی که یک پروانه پیله‌اش را ترک می‌کند و یا برگهای خارجی یک گل هنگام شکفته شدن از او جدا می‌شود.

بسیاری از واصلین حلقه^۱ به این ترتیب می‌میرند. به کالبد آنها ابدأ آزاری وارد نشده و هیچ گونه درگیری و تضادی برای آنها وجود ندارد. بدن او به سادگی پژمرده شده و کالبد معنوی‌اش که در حال ترک بدن است نورانی‌تر و درخشان‌تر می‌شود. هیچ گونه دردی نیز وجود نخواهد داشت، بلکه روح به مرکز قلب بازگشته و سپس خود را به طرف جمجمه بالا کشیده و در آرامش و صلح بدن را پشت سر می‌گذارد.

روند مرگ شخص غیرواصل^۲ نیز به همین ترتیب است، اما در عین

حال واحد نفسانی او هنگام پاره شدن، به علت درگیری مادی باعث عصیان و شورش شده و تضادهای جدی در کالبد به وجود می‌آورد. در مورد افراد مسن امراض به ذهن هجوم آورده و نفسانیات شدید، طمعها، نگرانی‌ها و عادات ثابت دوباره به انسان رو می‌کنند. مجموعه اینها مراکزی مستقل تشکیل داده و برای مدتی می‌جنگند و کالبد و ذهن را از هم می‌پاشند تا آنکه مرگ پا به میان می‌گذارد، اما نه به عنوان ترک ارادی بدن توسط روح و حرکت به جهانهای دیگر، بلکه به سادگی به واسطه انهدام ارگانسمی که در آن شخص حیات داشت. چنین مرگی احتمالاً دردناک، تحقیرآمیز و زننده خواهد بود.

این ارواح به جای آنکه بدن را از طریق طبیعی چون چشم معنوی در هنگام عبادت یا غده پینه‌آل ترک کنند، اغلب از طریق چاکراهای پایین ستون فقرات به بیرون از کالبد پای می‌گذارند. مرگ، معمولاً نباید دردناکتر از تولد باشد. بنابراین هنر مردن باید روزانه تمرین شود، همانطوری که هر کسی می‌تواند این کار را با گذشتن از دروازه‌های مرگ در طبقات درونی و به واسطه تلاشی داوطلبانه به انجام برساند.

مردن یک تجربه شگفت‌انگیز است، چرا که ما در سوی دیگر بیدار شده تا روح یا خویش واقعی مان را بیابیم که تا ارتفاع کوهها و ستاره‌ها نفوذ می‌کند. روح، «من» واقعی هر کسی است و ما با ارواح تمام موجودات در تماس هستیم. ما اکنون می‌توانیم بیاموزیم که آزادی واقعی چیست. حال ما مطمئن می‌شویم که فناپذیر هستیم و می‌توانیم با خدا در فردوس بنشینیم، مگر آنکه با کالبد اثیری خود به بیرون قدم گذاشته باشیم و باید در اینجا بمانیم تا تولدی دیگر پیدا کنیم یا آنکه آموزش می‌بینیم تا آماده رفتن به جهانهای بالاتر باشیم.

از طریق مرگ روزانه است (کلام پولس رسول که من هر روز می‌میرم)

1 - initiated

2 - uninitiated

که روح یک ارتقای تدریجی به طرف آگاهی خدایی می‌یابد. این یک آزادی تدریجی و کشف شخصی منشأ الهی در درون خویش است. مرگ فیزیکی پدیده‌ای بسیار بی‌اهمیت است، به همان اندازه که بریدن یک تار مو. به طور معمول، بدن و کالبد معنوی، که سرچشمه زندگی است، کاملاً از طبقه فیزیکی جدا می‌شوند. اما ذهن ارتباط خود را با جهان مادی تا پنج روز پس از لحظه مرگ، و تا درجه کمتری، تا هفت روز پس از آن نیز حفظ می‌نماید. هر چند، دست آخر، جدایی بین ذهن و جسم نیست که انهدام نهایی را موجب می‌شود، بلکه انهدام اثیری ذهن و تمامی تأثیرات ذهنی است.^۱

در خصوص افراد غیرواصل، تجربه آزادی روح پس از مرگ با طبیعتی اندک پایین‌تر رخ می‌دهد. این مرحله بین سه تا پنج روز پس از خروج روح از بدن پیش می‌آید و عبارت است از تمتع از سعادت‌رهایی از نخستین جهان برای روحی که عاشق حقیقت بوده باشد. آن روح فقط بسته به تصمیم یک سفیر روح ممکن است برای خدمت در جهانهای

۱- انسان، بسیاری از تأثیراتی را که از محیط فیزیکی‌اش می‌گیرد به صورت تأثیرات عاطفی در ذهنش باقی نگه می‌دارد. این همان چیزی است که آن را ذهن اثیری یا ذهن عاطفی می‌نامیم. با از بین رفتن این تأثیرات عاطفی است که آخرین نشانه‌های حیات از جسم به در رفته و جسم کاملاً آزاد می‌شود. در مقاله‌ای که در جهان عرفان (Mystic World) نوشته شده بود، شخصی از ماهانتا سؤال کرده بود که عمل سوزاندن، چه مدتی پس از مرگ می‌تواند انجام گیرد. ماهانتا جواب داده بود که بلافاصله پس از مرگ چون لزومی ندارد که ذهن یا هیچ کالبد دیگری برای هیچ مدتی در جسم باقی بماند. اگر یک واسطه حلقه‌ای بماند، هیچ یک از این تأثیرات در جسمش باقی نخواهد ماند زیرا که او به راحتی و به اختیار خود قدم به بیرون از جسم گذاشته و آن را رها می‌کند. نکته دیگر اینکه بهترین نحوه از بین بردن کالبد پس از مرگ، سوزاندن است. زیرا اولاً محیط کاملاً پاکسازی شده و از آلودگی آن جلوگیری خواهد شد. ثانیاً با جمعیت رو به افزایش زمین دیگر عملاً محلی برای دفن وجود نخواهد داشت و ثالثاً در صورت سوزانده شدن جسم، امکان سوء استفاده از جسم در مدتی که نیروی حیات به واسطه روح حیوانی در آن وجود دارد منتفی خواهد شد. م.

بالتر نیز متناسخ گردد.

ارواح دیگری که در مراتب بالاتر عملکرد دارند، می‌توانند چند روز پس از مرگ جسمانی‌شان به سعادت‌ی که در آن جهانهاست پیوند یابند. آنها همچنین می‌باید صبر کنند تا تصمیم گرفته شود که آیا کارمای آنها شکسته شده و یا اینکه می‌باید، دوباره به این جهان فیزیکی بازگردند.

البته تعداد بسیار کمی از ارواح پس از مرگ فیزیکی ممکن است به مرتبه چهارم برسند و شاید هم بالاتر از آن به مرتبه پنجم یا بالاتر دست یابند، جایی که می‌توانند از تفریحات الهی آفرینش لذت ببرند. نکته دیگر، مسئله ریسمان نقره‌ای است که به هر کالبدی پیوند دارد. این ریسمان چون طنابی است که از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر متصل شده باشد، از فیزیکی به اثیری، اثیری به علی و علی به ذهنی. هنگامی که کالبدی از روح جدا می‌شود تا روح به مراتب بالاتر برود، رشته مربوطه قطع خواهد شد.^۱

۱- ریسمان نقره‌ای (Silver cord) در واقع رشته‌ای است که نیروی حیات را به کالبدها جاری می‌سازد. در صورتی که مرگ فیزیکی اتفاق بیفتد، کالبد اثیری نیز جدا خواهد شد و بنابراین رشته ارتباطی ریسمان نقره‌ای میان کالبد اثیری و فیزیکی قطع خواهد شد. حال اگر قرار بر این باشد که تناسخی در مرتبه اثیری نداشته باشد قطعه‌ای از این ریسمان که میان اثیری و علی است قطع می‌شود و اگر قرار باشد دیگر در مرتبه علی متناسخ نشود، ریسمان میان کالبد علی و ذهنی گسسته خواهد شد و اگر در هیچ یک از چهار جهان پایین متناسخ نداشته باشد، ارتباط این رشته با کالبد معنوی بکلی قطع خواهد شد. در هنگامی که در طول مراقبت، سفر روح می‌کنیم، روح بدون آنکه کالبدهای دیگر همراهش باشند، از بدن جدا می‌شود و در آن صورت بین روح و سایر کالبدها این ریسمان ماهیت فیزیکی نداشته و نه شامل بعد زمان و نه شامل بعد مکان خواهد شد. در این صورت قارغ از اینکه روح به کجا متعکس شده باشد اشکالی پیش نخواهد آمد. منتها اگر در سفر روح کالبد دیگری همراه با روح از بدن خارج شود، خطر وجود خواهد داشت. در حالتی که تمام کالبدها همراه با روح بدن فیزیکی را ترک کنند، در واقع همان تجربه مرگ خواهد بود، همانی که ر بازار تاز برای پال توشچل در کتاب گفتگوهای با استاد به وجود آورد. در آن صورت بسته به آنکه کالبد اثیری به چه اندازه از کالبد جسمانی فاصله بگیرد، این رشته کش می‌آید و این کش آمدن در دناک بوده و هنگام بازگشت در ناحیه solar plexus یا مرکز خورشیدی،

آن چیزی که روح را در مراتب پایین نگاه می‌دارد، ثقل غلافها و محموله‌های آنهاست. کالبد اثیری، پس از آنکه انسان آن را منحل کرد، ممکن است چون یک پوسته مصرف شده سالها در جوار مکانی که زندگی می‌کرده باقی بماند. آنهایی که او را می‌بینند، ممکن است فکر کنند که این شیخ صاحب قبلی‌اش است. وجودهای اثیری اغلب وارد آن شده و به این وسیله بستگان و دوستان شخص فوت شده را فریب می‌دهند.

این چنین است که سفر روح می‌تواند به نردبانی تشبیه شود که تا روی بام بالا می‌رود. هنگامی که به مراتب بالا دسترسی پیدا شد، نردبان دیگر معنایی ندارد چون تنها وسیله‌ای برای رسیدن به هدف بوده است. این نردبان نمی‌باید به خاطر چیزی که هست مورد ستایش قرار گیرد، بلکه از آن باید تنها به خاطر امکانی که برای انجام عمل ما فراهم ساخته بود قدردانی شود. بنابراین، ما نباید به خاطر رسیدن به بالا به خود بیاییم، زیرا همین که ما به بالا رسیدیم، دیگر میزان تلاشی که برای رسیدن به خرج داده‌ایم نباید برای ما اهمیتی داشته باشد، پس دیگر چرا در موردش لاف بزنیم؟ کسانی که به قلل نهایی اقلیم خدا رسیده باشند، هیچ‌گاه به گزافه‌گویی نمی‌پردازند.

اِکِنکار که هنر سفر روح است، تضادهای میان مسائل شخصی و غیرشخصی و همچنین اختلاف میان فانی و باقی را پشت سر می‌گذارد. بنابراین خدا به آن ترتیبی که بسیاری می‌اندیشند، یک تجرید نیست، بلکه یک واقعیت و یک امر مسلم است. او یک حقیقت، یک روح بی‌شکل و یا هر چیز دیگری است که مایل باشیم خطابش کنیم. به همین ترتیب

که بالای معده قرار دارد، دردی احساس خواهد شد و در صورتی که خیلی دور شود، این ریسمان پاره شده و جسم فیزیکی خواهد مرد و این از جمله خطراتی است که روشهای دیگر انعکاس به دنبال دارند. م.

او، مطلق، ابدی و نامحدود و ماورای دریافت انسانی است. در عین حال او از طریق خلقت و رحمت، خود را به هر کسی که از طریق سفر روح و وقف خود، او را جستجو کند، فاش خواهد ساخت. او حضور خود را به ترتیبی به ما عرضه کرده است، اگرچه آن معمولاً به صورت وجود واقعی‌ای نیست که ما به عنوان خدا می‌شناسیم، بلکه بخشی از اوست که ما به عنوان روح خدا یا واقعیت به آن آگاهی داریم.^۱ وجود حقیقی خدا بسیار بندرت پایین‌تر از مرتبه روح ظاهر می‌شود. در محدوده نواحی اتری بالایی، ما بسیار بندرت در حضور او قرار خواهیم داشت مگر آنکه به اقلیم خاص خود او دست پیدا کنیم.

ادیان در تلاش خود برای به دست دادن تعریفی از او به جای سمبلیزه کردنش، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند چون او اساساً قابل تعریف نیست. سکوت به تعبیری تنها بیان کافی برای آن چیزی است که ما را در برگرفته و در آغوش خود دارد. هیچ کلامی هر قدر هم که با اصالت باشد و هیچ سمبلی هر قدر هم که با ارزش باشد، نمی‌تواند بازگو کننده شگفتی‌های تجربیات ناگفتنی‌ای باشد که در اثر حضور در نور خیره کننده جهانهای بالا به دست می‌آید. تجربه یک چنین آگاهی‌ای به طرز شگفت‌انگیزی ماورای قدرت ذهن مشتاق نگریستن، چون تاریکی است. این ما را تنها از طریق سفر روح می‌توانیم بدانیم، زیرا که ما جزئی از آن هوشیاری لایتناهی نواحی بالا هستیم، جایی که خدا، مقدس‌ترین وجودها، بسر می‌برد.

بنابراین در می‌یابیم که خدا هرگز خود را تنها به یک تناسخ محدود

۱ - خدا از طریق هر پدیده‌ای خودش را به ما عرضه می‌کند، حتی در قالب نامحسوسی چون یک یا روح، زیرا که یک خداست. اما اینها باز خود خدا نیست، بلکه بخشی از آن چیزی است که ما به عنوان روح خدا می‌شناسیم یعنی روحی که در همه پدیده‌ها دمیده شده است.

نکرده است، بلکه هر چند گاهی، پیامبران خود را به جهانهای پایین گسیل کرده تا به ما برای خروج از منجلاب انسانی و بازگشت دوباره مان به سمت او، یاری برسانند. این یکی از قوانین جهانهای معنوی است که هر گاه تاریکی دوباره بر چشم انداز امور انسانی سایه بیفکند، او یکی از فرستادگانش را اعزام می‌کند تا برای ما اخلاقیات و حکمت را به ارمغان بیاورد.

استاد در واقع خدایی است در درون ما که از طریق صدای پر عطوفت وجدان به ما درس می‌دهد، اما به همین ترتیب او در دنیای خارج، بر کسانی که شکلی انسانی را به عنوان استاد طلب کرده و در جستجوی یک راهنمای مرئی هستند، ظاهر می‌شود. تمام معلمین انسانند و نه خدا، و به این ترتیب نباید مورد پرستش واقع شوند. همان گونه که یکی از بزرگان **اک**، فوبی کوانتز بیان داشته، «من چیزی نیستم بجز خدمتگزاری برای خدا و هر کسی که مرا به عنوان پروردگار محسوب کند با نابودی مواجه خواهد شد.»

او این جمله را به منظور تأکید بر انسان بودن خودش ابراز داشت، چون گذشته از همه چیز، او تنها یک خدمتکار خدا بود، بنابراین او این نکته را بازگو می‌کرد که ما در جسم زندگی می‌کنیم، اما آگاهی ما می‌تواند به واسطه سفر روح در بهشت باشد. ما باید از روشهای مورد استفاده قدیسین، استفاده کنیم. ما باید از راه درون حرکت کرده و از میان بحرانها، شبهای تاریک و مشقات ناشی از صبر عبور کنیم، آنچنان که قدیس یوحنا مصلوب^۱ در «شب تاریک روح»^۲ چنین کرد.

این گونه در می‌یابیم که هیچ گونه خطری نمی‌تواند از طرف یک مأمور

۱ - St. John of cross

۲ - Dark night of soul یکی از رساله‌هایی است در انجیل که به یوحنا نسبت داده شده.

انسانی یا هر یک از عناصر جهانهای پایین متوجه یک استاد حق شود. تمام سفیران روح از هر گونه آسیبی مصون هستند و هر کسی که سعی در آسیب رساندن به آنها، حتی به صورت انتقادی کوچک یا فکر و کلام داشته باشد، عواقب آن را سریعتر از صاعقه تابستانی متحمل خواهد شد. در همین مقوله محافظت معنوی گفته‌ای هست بدین منوال: «سخن نگو و به کسانی که حمل کننده نور هستند، آزاری مرسان، زیرا هر که چنین کند، آزار به خود او وارد خواهد شد.»

جورج فاکس^۱ بنیانگذار کوآکرسم^۲، بهترین مثال است در این مورد که بر سر صدمه‌زندگان به ارواح خدایی چه خواهد آمد. مجلات او را برای کسب این اطلاعات مورد مطالعه قرار دهید. هر آن کسی که از میوه الهی تناول کند از هر لطمه‌ای به هر صورتی که باشد مصون خواهد شد. من این را از تجربیات شخصی خود آموختم، پس از آنکه حقایق را در مراتب بالای معنوی دریافت کردم و همچنین نتیجه تلاش خود را در جهت صدمه زدن به ارواح خدایی و نیز تلاش دیگران را در صدمه زدن به خودم مشاهده کردم.

اساتید و سفیران نوعی زره معنوی به تن دارند که آنها را در مقابل هر گونه صدمه‌ای که هر کسی متوجه آنها سازد، محافظت می‌کند. تا هنگامی که خود آنها اجازه ندهند، هیچ کس نمی‌تواند آنها را لمس کند، آنچنان که عیسی در محاکمه‌اش در مقابل پیلات^۳ به حکمران رومی گفت: «تو هیچ کاری با من نمی‌توانی بکنی، مگر آنکه من اجازه آن را از طرف پدری که در بالاست صادر کنم!» این مورد برای هر نماینده‌ای از خدا مصداق

1 - George Fox

2 - Quakerism

3 - Pilate

دارد، زیرا هر آسیبی که به طرف آنها جهت گرفته شده باشد، با زره معنوی‌ای که پوشیده‌اند مواجه شده و بازگشت می‌کند، درست مانند یک صفحه فولادی که تیر شلیک شده را به طرف کسی که آن را شلیک کرده بازگشت می‌دهد.

این مانند یک بومرنگ^۱ است که جایی برای رفتن بجز نزد فرستنده‌اش ندارد. به این شیوه، مسبب، اثر کار خود را تقریباً بلافاصله دریافت می‌کند.

بنابراین کسی که به مراتب بالای آزادی از طریق آگاهی رسیده باشد، از نگرانی جراحات دیدن رها خواهد شد. ما بدون هیچ گونه ترسی قادریم در جهانهای معنوی و پایین‌تر از آن و هر کجا که مایل باشیم حرکت کنیم. ما در یک آگاهی معنوی بسر می‌بریم، وضعیتی که همواره در تلاش کسب آن هستیم، در حالی که دائماً بدون آنکه خود بدانیم در آن وضعیت زندگی می‌کنیم.

داستانی هست که من یک بار در دوران جوانی‌ام در هندوستان شنیدم و اثر بسیار عمیقی بر من گذاشت. هر بار که من چیزی در مورد ذهن منور^۲ می‌شنوم این داستان را به خاطر می‌آورم.

در روزهای بسیار قدیم در هندوستان، در مسیری که زائیرینی به طور دائم به قصد زیارت مقبره قدیسی بزرگ عبور می‌کردند، پیر خردمندی کنار جاده می‌نشست. روزی یکی از مریدان او با چنین استدلالی که شاید اگر به جای نشستن در سکوت، همراه زائیرین برود، زودتر به روشنگری خواهد رسید، به گروه زائیرین ملحق شد.

پس از گذشت چند ماه، با حالت خواری بازگشت. در کنار پیر خردمند

نشست و با صدای بلند اعلام کرد که در تصمیمش به خطا رفته است و تنها زمینی که معلم پیر و خردمندش بر آن نشسته، مقدس و معنوی است. آن ریشی^۱ کهنسال لبخندی زد و گفت: «خدا همه جا حاضر است بنابراین تمام زمینها مقدسند و معنوی، اما این بستگی به میزان درک تو از حضور او دارد و این تنها در توست، پسر!»

مدت بسیار زیادی گذشت تا معنای واقعی این داستان کوچک برای من جا افتاد، اما وقتی چنین شد، اختلاف بزرگی را در همه چیز جهان مشاهده کردم. از آن پس، دنیا را دیگر با چشمان جسمانی نگاه نکردم، زیرا که تمام غلافها فرو افتاده بودند، آنچنان که برای آن گدایی که در روی پله‌های معبد از پطروس و یوحنا تقاضای طلا کرد و جواب گرفت که آنها طلا در اختیار ندارند، اما می‌توانند به او چیزی گرانبهاتر بدهند. در اینجا بود که او بلند شد و برای اولین بار در زندگی‌اش شروع به راه رفتن کرد.

قبل از آنکه ما به یک چنین مرحله‌ای از آگاهی معنوی دست یابیم، معمولاً نگرانی‌های ما در چیزهای جهان بیرونی از قبیل سلامتی، رفاه و مسکن خلاصه می‌شود. تکیه ما بر غذا، آب و هوا و رژیم غذایی برای بهبودی‌مان است. و نیز برای رفاه فیزیکی و آرامش ذهنی به پول متکی هستیم. این چیزها اغلب برای ما سردرگمی‌های بزرگی ایجاد می‌کنند.

اما از هنگامی که روشن‌بینی را که بیشتر به واسطه سفر روح کسب می‌شود، تجربه می‌کنیم، تمام دیدگاه ما نسبت به زندگی عوض می‌شود. حال می‌توانیم درک کنیم که هر کجا که باشیم، در روی زمینی مقدس و معنوی قدم برمی‌داریم. تنها نقطه اتکای ما درک شخصی و غیرشخصی ماست از حضور الهی خدا در درونمان.

1 - Boomerang

2 - Illumined mind

هنگامی که از این جهان مادی به بالا کشیده شویم و به سرزمین اسرارآمیز بالاترین مرتبه آگاهی که به عنوان بعد چهارم زندگی می‌شناسیم، عزیمت کنیم، حیات در خطه معنوی و مقدس خدا را آغاز می‌کنیم، جایی که هیچ اتکایی بر هیچ چیز و یا هیچ کس در جهان خارج نهاده نمی‌شود.

حضور مسائل در سطح فیزیکی بسیار رایج است، زیرا تقریباً هیچ کس قادر نیست این مسائل را تنها از طریق دستکاری در افکارش حل کند. عیسی در موعظه بر روی کوه چنین گفت که ما با فکر کردن، ذره‌ای نیز نمی‌توانیم رشد کنیم، بلکه فقط با معنوی کردن آگاهی‌مان در مسیر رشد قرار می‌گیریم.

در بسیاری مواقع ما با حل یک مشکل اساسی درمی‌یابیم، که همان مشکل در جایی دیگر سربرآورده. تنها به واسطه رفتن بر فراز این کمر بند نگرانی جهان مادی است که از مشکلات جهان بیرونی خلاص می‌شویم. عیسی از این صحبت کرد که به خانه پدرش خواهد رفت و مکانی را برای کسانی که حاضر به پیروی باشند آماده خواهد کرد، چرا که قلمرو پدر او کاخهای بسیاری داشت. منظور او این بود که آن کسانی که آرزومند زندگی پربرکت‌تری بوده و شهامت کافی داشتند، می‌توانستند در چنان وضعیتی از آگاهی زیست کنند که در هر زمانی و در هر مکانی، زمین زیر پایشان مقدس باشد.

به محض اینکه ما به چنین مرتبه‌ای وارد شویم، حکمت، قدرت و آزادی را درون خود خواهیم یافت. این همان زمین معنوی و مقدس حضور الهی است که آن پیر خردمند در مورد آن با پیروش صحبت می‌کرد. و این بدان معناست که هر کجایی که باشیم «درک» تقدس این زمینهاست که آنها را برای ما مقدس می‌کند.

هر کسی که به هر وسیله‌ای برای تغییر و یا تأثیر ذهنی به روی دیگری، از قبیل نماز و دعا متوسل شود، در حال نقض کردن یکی از قوانین آگاهی معنوی است. استفاده از هر گونه روش اسراری به همان اندازه جنایت است که دزدیدن و کشتن در این جهان مادی. اما دعا اغلب از طرف آن کسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در به حرکت درآوردن روح خدا به منظور متجلی ساختن اهداف و منظورهایشان در جهان خارج مهارت دارند.

دعایی که یک انسان ظالم یا صاحب مقام می‌کند به فوریت مستجاب می‌شود اما همواره استفاده کننده ملزم به پرداخت جریمه است، چرا که قانون کارما در اینجا هم، چون سایر زمینه‌های فعالیت عمل می‌کند. تاریخ ادیان مثالهای بسیاری را ارائه می‌دهد که در آنها، بعضی قدسین وجدان تبهکارانی را که نردبان چوبه دار را طی کرده بودند، به حرکت درآورده و باعث به کیش آمدن آنها در لحظات آخر می‌شدند. تاریخ مذاهب، بخصوص تاریخ کلیسای غرب، پر از مثالهایی این چنین در ستایش از قدرتهای مقدسین است، اما تحت تأثیر قرار دادن دیگری، بدون کسب اجازه‌اش، به هر منظوری که انجام گیرد، نقض قانون آگاهی معنوی است.

بهترین مثال تاریخی این قضیه عیسی بود هنگامی که مصلوبش می‌کردند. او وجدان هیچ کس را در ارتباط با مرگش به تغییر و انداختن و در طول محاکمه‌اش ابداً تلاشی در جهت تغییر دادن عقیده هیچ کس نکرد. این بخصوص در مورد دزدی که به صلیب کشیده شده بود و از عیسی تقاضای کمک کرد، مصداق دارد. او بلافاصله کمکی را که طلب کرده بود دریافت کرد. عیسی ابداً تلاشی در جهت تغییر وجدان او انجام نداد، گرچه با یک کلمه صحبت قادر به انجام چنین کاری بود. اما هنگامی

که از او تقاضای کمک شد، گرچه در حال مرگ بود و از درد بزرگی رنج می‌برد، آن تقاضا را اجابت کرد.

دعا کردن به منظور تغییر دادن وجدان شخصی که بر حسب انتظار ما رفتار نمی‌کند، بیشتر از هر روش اسراری دیگر مضر و زیان‌آور است و صرفاً ناشی از خودستایی و بزرگداشت عقیده‌مان است. اما این یک عادت معمول در میان ماست که در جهت تغییر وجدان شخصی که از ما پیروی نمی‌کند، کوشش کنیم، تا او نتواند به علّیت ما، یا هر نوع تشکیلاتی که داریم، صدمه‌ای وارد کند و این بخصوص در تشکیلات مذهبی مصداق دارد. ما حتی برای پیروزی بر دشمنان خود دعا می‌کنیم. در حالی که دشمنان ما نیز همین کار را در مقابل ما انجام می‌دهند. این تنها به این معنی می‌تواند باشد که فارغ از سلاحها و دیگر ابزار جنگی، آن کسی که از نیروی قویتری برخوردار است، پیروز خواهد شد.

هر بشری **حَقّ** دارد بدون دخالت هیچ شخص ثالثی، آزاد باشد. این مورد در فصلی که در ارتباط با فضای روانی و بودن صحبت می‌کردم، مورد بحث واقع شد. ما این فضای روانی را که «بودن»^۱ می‌نامیم می‌باید برای همه فراهم کنیم. هنگامی که کسی در آزادی شخص دیگری مداخله کرده و فضای او را اشغال کند، از طرف طبیعت بشدت مجازات می‌شود.

هیچ کس قدرت قضاوت این را که چه چیزی برای وجدان دیگری خوب است، ندارد. این **حَقّ** برتر شخصی هر کسی در اقلیم خداست. هر کسی باید در ارتباط با اراده و فکرش آزاد باشد و نیز فرصتی در اختیارش گذاشته شود که این آزادی را به مرحله اجرا بگذارد.

برخی ادیان هرگز در این فکر نیستند که در جهت ترغیب کردن آنهایی که به راهشان اعتقادی ندارند تلاش کرده و آنان را جزء پیروان

خود سازند، اما برخی دیگر انرژی خود را به قصد به دست آوردن تازه به کیش آمدگان و تغییر وجدان آنها در مسائل سیاسی و اجتماعی صرف می‌کنند.

ما از مطالعه شیمی و نیز مطالعه کتب آسمانی در می‌یابیم که خدا جهانهای پایین را خلق کرد و آن را به تلاش خود وا گذاشت. اما او از آنچه درون آن می‌گذرد، از صدای جیرجیر یک جیرجیرک گرفته تا حرکت سیارات در مدارشان به گرد خورشید **آگاهی** دارد. با این همه او در آزادی **آگاهی** فردی انسان هیچ دخالتی نمی‌کند. همان گونه که این مطلب حقیقت دارد، بشر نیز **حَقّ** هیچ گونه مداخله‌ای در افکار فردی دیگر را ندارد.

بنابراین در می‌یابیم که بر خلاف آنچه بسیاری از عرفا ادعا می‌کنند، پذیرفته شدن^۱ راه نهایی برای یک آغازگر نیست. منظور اصلی آن ایجاد تغییری اساسی در **آگاهی** ماست به نحوی که بتوانیم آن را در مسیر صحیح قرار دهیم. اما این در همه موارد مصداق ندارد، زیرا بسیاری از نظامها قادرند به نحوی پذیرشی اعطا کرده و ادعا کنند که این سکوی پرتاب حقیقی **روح** است در سفر بازگشت او به جهانهای حقیقی.

این همان محل خروج **آگاهی** است که به واسطه آن جریان **روح** خدا می‌تواند به مقدار بیشتر و با تلاش کمتری به جهان بیرون سیلان پیدا کند. بندرت اتفاق می‌افتد که وصلی که در اینجا منظور داریم از طریق گروههای دینی و مکاتب اسرار صورت بگیرد. بسیاری از این پذیرشها را خود من شخصاً تجربه کرده‌ام. به واسطه این پذیرشها، نوعی ارتقای عاطفی در من به وجود آمد، اما از گشوده شدن معنوی **آگاهی** ام هیچ نشانی نبود. این امر بندرت اتفاق می‌افتد مگر آنکه پذیرش به شیوه‌ای

۱ - Initiation که آن را می‌توان وصل یا واصل حلقه شدن نیز معنا کرد.

باشد که ذکر شد. هر معلمی می‌تواند پذیرشی اعطا کند، اما این کار اکثراً برای گرفتن سوگندی است از واصل که در طول زندگی‌اش وفاداری خود را حفظ کند. این مانند همان گفته قدیمی است که: «وقتی یک فرد واصل تشکیلاتی شد، برای همیشه به عنوان عضوی از آن سازمان یا مکتب باقی خواهد ماند.»

این به هر حال درست نیست و ما هیچ‌گاه مسؤولیتهای دنیوی و معنوی مان را به هیچ‌کس دیگر انتقال نمی‌دهیم، فارغ از اینکه او چه کسی ممکن است باشد و یا در چه مرتبه‌ای از معنویت واقع شده باشد. البته ما بسیاری اوقات، نگرانی‌ها، مسائل و درگیری‌های خود را به آگاهی معنوی و یا آنچه گاهی خدا می‌خوانیم، می‌سپریم. اما این تنها برای این است که به ما کمک کرده باشد و سفیران روح همراه، ما را به انجام این کار ترغیب می‌کنند، بدین منظور که راه را برای رسیدن به تجربه نهایی هموار سازیم.^۱

طبیعتاً، این مسافران هیچ‌گونه پذیرشی را به جوینده‌ای که برای شروع به حرکت در جهتی درست، در پی آنها باشد، اعطا نمی‌کنند. ممکن است که مسافر، پیرو را تحت برخی انضباطها قرار دهد، اما تا هنگامی که حداقل دو سال از مطالعه اکنکار نگذشته باشد، هیچ‌گونه وصلی صورت نمی‌گیرد. پذیرش عبارت است از یک دوره آموزش اسرار که ضمن آن چیزهایی می‌آموزیم که توده‌های ادیان بدان آگاهی ندارند. اما حتی این

۱ - در حال حاضر هزاران هزار مکتب در دنیا وجود دارد که واصل می‌کنند. مثلاً در زمینه یک نوع یوگا شاید سیصد گروه اعطاکننده پذیرش وجود داشته باشد. اینها با این وصل در واقع به ترتیبی مسؤولیت دنیایی و معنوی آن شخص را به عهده می‌گیرند و در مقابل آن می‌خواهند که آن شخص به آنها وفادار بماند و این در واقع نوعی داد و ستد است. اما مراسم وصل در اکنکار اصلاً به این ترتیب نیست. هیچ مسؤولیتی از کسی به کس دیگر تقویض نمی‌شود و هر کسی ترغیب می‌شود که مسؤولیتهایش را خود بپذیرد - م.

هم کاملاً حقیقت ندارد، زیرا که تعالیم اسرار دائماً از طرف برخی منابع عمومی در اختیار مردم گذاشته شده است. تنها کاری که ما کرده‌ایم، باز کردن آگاهی مان است برای دریافت برخی تعالیم اسرار. در آن لحظه‌ای که طالب اطلاعاتی خاص که آن را تعالیم اسرار نامیدیم هستیم، می‌باید آگاهی خود را به منظور دریافت آنان باز کنیم. این تعالیم، سپس به ترتیبی به ما خواهند رسید. شاید از طریق کتابهایی به ما برسند که در قفسه کتابفروشی‌ها یافت نمی‌شود. شاید این دانش از طریق سفر روح به ما برسد و یا شاید آن را از زبان معلمی دریافت کنیم که در جهان خارج ملاقات کرده‌ایم. البته، در آن صورت آن را از معلم درونی خود که در برابر پرده آگاهی ذهنی ظاهر شده و با ما صحبت می‌کند، خواهیم شنید. یا او ممکن است در رؤیای ما ظاهر شده و ما را با خود به معبد خرد طلایی در شهر ساهاسرا دال کانوال^۱ واقع در طبقه اثیری ببرد. صدها راه برای دریافت تعالیم اسرار وجود دارد. این عبارت قدیمی که هر گاه جوینده حاضر باشد، معلم ظاهر خواهد شد، روشی ساده است برای گفتن اینکه وقتی آگاهی ما به ترتیبی باز شد، به نحوی به این تعالیم دسترسی خواهیم یافت.

حال چنین سؤالی در ذهن مطرح می‌شود که اگر واقعاً یک پذیرش پنهان وجود ندارد، چرا مکاتب اسراری مصر، دیونیسوس،^۲ الیوسیسی^۳ و فیثاغورث و البته مکاتب اسرار مشهور لامایی یا تبتی، دارای چنین پذیرشهایی بوده‌اند؟ عملاً هیچ‌یک از اینها پذیرش محسوب نمی‌شدند. آن چیزی که از آن به عنوان پذیرش لامائیسیم تبتی نام بردیم، واقعاً یک

1 - Sahara dal Kanwal

2 - Dionysius

3 - Eleusis

پذیرش نیست. میلارپا^۱ قدیس مشهور تبتی قرن یازدهم، هیچ گونه پذیرش دریافت نکرد، به همان ترتیب که هیچ کسان دیگری که از نظامهای گوناگون تبعیت می‌کردند، واصل هیچ حلقه‌ای نشدند. این جویندگان تنها به منظور دستیابی به آنچه می‌خواستند، متحمل انضباطهایی می‌شدند و در انتها آزمایش در اسرار معنوی از آنها به عمل می‌آمد. درست مانند امتحاناتی که در انتهای کالج یا هر ترم تحصیلی برگزار می‌شود. این امتحان برای سنجش میزان آموخته‌های ماست و اگر نتیجه مثبت باشد، آمادگی رفتن به مرتبه بالاتر را خواهیم داشت.

این تنها روشی است که به واسطه آن می‌توانیم به پذیرش اعتبار بدهیم. به طور مثال داوطلبانی که روش لامائیسیم را پیش می‌گیرند، باید عملی به نام تورو^۲ انجام دهند که نوعی تولید حرارت بدن است که برای جلوگیری از یخ زدن کافی باشد. آنها بر لبه یک دریاچه یخ زده می‌نشینند و ملحفه‌هایی را از درون سوراخی که روی یخ ایجاد کرده‌اند، در آب کرده و سپس آن را به دور خود می‌پیچند. آنها ملحفه را با بدن کاملاً برهنه‌شان خشک می‌کنند. این تنها یکی از آزمونهایی است که آنها باید بگذرانند. ما همه در مسیر ترقی‌مان در مراتب معنوی این گونه امتحانها و آزمایشات را پشت سر می‌گذاریم.

اگرچه لزومی ندارد که ما این گونه سختی‌ها را متحمل شویم، معذالک باید این را بفهمیم که برخی از توشه‌هایی را که در طول تناسخاتمان در جهانهای پایین برداشته‌ایم، باید به دور بریزیم. و اگر پشتکار به خرج دهیم، تمام این توشه‌ها به دور ریخته شده و ما آزادی کامل خواهیم داشت تا به هر کجا که بخواهیم، اوج بگیریم.

1 - Milarepa

2 - Turo

بیشتر پذیرشها از نوعی خودستایی حکایت می‌کنند و باعث می‌شوند که شخص پذیرفته شده خود را برتر از دیگران تصور کند؛ اشخاصی که از اسرار غافل بوده و جرأت لازم را برای خیز برداشتن به سمت آنچه نظام اعتقادات اسراری می‌نامیم، دارا نیستند. استاد حق همواره در حال آزمایش چلاست، این همان آزمایش معنوی است.

این ماجرا شبیه داستان جوینده جوانی است که نزد استادی بزرگ می‌رود تا از او دستورالعملهایی در ارتباط با اسرار زندگی بگیرد. پیر خردمند در حالی که اخم کرده بود به او گفت که حاضر است این دستورالعملها را در ازای مقدار مشخصی طلا در اختیار او بگذارد، اما آن دانشجو هیچ نداشت. معلم به او گفت که برود و آن طلاها را به دست آورد و پس از سالها تلاش در جهت کسب آنها، او بازگشت و طلاها را در پای استاد گذاشت.

ولی آن پیر خردمند، خشمگینانه طلاها را پس داد و گفت: «اینها به چه درد من می‌خورد، چون من بدانها نیازی ندارم، من در تمام اوقات، طلای خدا را در اختیار دارم. اما اگر در مدت زمانی که صرف به دست آوردن این طلاها کردی، چیزی نیاموختی، پس من هم چیزی برای آموختن به تو ندارم.»

تمام آنچه آن پیر خردمند می‌خواست بگوید، این بود که هیچ چیز نمی‌تواند به ما حکمت بدهد، مگر تجربیات ما در فعالیتهای زندگی روزمره‌مان، آن هم مشروط بر آنکه آن را بپذیریم. این درست شبیه مورد کسانی است که بسیار آرزومند آموختن اسرار زندگی از هر کسی هستند که ذره کوچکی از دانش الهی را در اختیار دارد. این نوع دانشجو، از نزد یک معلم به نزد معلمی دیگر می‌رود و در نظامهای مختلف در جستجوی کسب پذیرش است به این امید که راه درست را بیابد. اما اگر ما راهی را

به سوی خدا انتخاب کنیم و فعالیت‌های لازم را با عدم وابستگی انجام دهیم، فارغ از اینکه چه راهی برگزیده‌ایم، فعالیت‌های ما به یک تمرین معنوی بدل شده و در آن صورت ما تنها یک نظاره‌گر نمایش نبوده و به بازیگر آن تبدیل می‌شویم. این عدم وابستگی ما را از جهان پدیده‌های فیزیکی جدا کرده و فرصت بزرگی را برای رسیدن به اقالیم بهشتی، فارغ از راهی که در پیش گرفته‌ایم، در اختیارمان قرار می‌دهد.

هنگامی که تجربه‌نهایی یا حتی بخشی از آن را حاصل کنیم، دیگر در تعلق ما خواهد ماند و به جزئی از طبیعت الهی تبدیل خواهیم شد. از آن پس ما نظاره‌گر زندگی خواهیم شد، از هر مرتبه‌ای که در آن واقع شده باشیم و علی‌رغم روش و طریقی که برگزیده‌ایم.

تجربه‌غایی، همراه فهم و بینش نسبت به ذات این هستی و مشاهده‌ای که تمامی حیات بر چه اساس استوار است، در نتیجه سفر به اقالیم الهی حاصل می‌شود. اما سریعترین راه برای نیل به این هدف از طریق سفر روح میسر است. چون دیر یا زود هر فردی که جستجویی سخت‌کوشانه و جدی را در خصوص زندگی معنوی در پیش گرفته باشد، به طریق اکتکار خواهد پیوست، طریق دانش سفر روح.

برکت باشد

واژه‌نامه

آ

- AUM.** **آنوم (أم)**
صوتی که در طبقه ذهنی شنیده می‌شود و توسط یوگی‌ها و گروه‌های مذهبی هندو مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بخشی از جریان صوتی اِک که آفریننده طبقه ذهنی به پایین است.
- ATMA SARUP.** **آتماساروپ**
کالبد معنوی (روحی) غلاف حقیقی روح.
- ATMA.** **آتما - روح**
روح، آن بارقه الهی که خداوند درون شکل انسانی به عاریت نهاده است تا بدان زندگی بخشد؛ گاهی آتمَن؛ ATMAN تلفظ می‌شود.
- AJNA.** **آجنا - تیسراتیل**
چشم سوم؛ چشم معنوی که سفیران روح از آن به عنوان دریچه‌ای بین جهانهای تحتانی و فوقانی جهت سفر به اقالیم الهی استفاده می‌کنند.
- ADI KARMA.** **آدی کارما**
کارمای ازلی؛ تقدیری که توسط روح فردی کسب نشده است، بلکه کارمایی است که در آغاز سفر روح به جهانهای تحتانی توسط اربابان کارما برای وی در نظر گرفته شده است.

آراهاتا **ARAHATA.**
آموزشگر گروهها یا کلاسهای ست سنگ اک؛ واصل حلقه دوم در اکتکار که کلمه سزای شخصی برای استفاده خود دریافت می‌کند.

آرجونا **ARJUNA.**
یکی از پنج شاهزادگان، و شخصیت اصلی در بهاگاوادگیتا که با کرشنا گفتگو می‌کند.

آکولایت **ACOLYTE.**
نخستین درجه وصل در اکتکار که چلا آن را در وضعیت رؤیا دریافت می‌کند و در اولین مرحله مسؤولیت‌پذیری خود تحت تربیت معنوی قرار می‌گیرد. این پیش از پذیرش رسمی وی به واقعیت جهانهای معنوی توسط استاد اک در قید حیات می‌باشد.

آگام **AGAM.**
منطقه غیرقابل دسترس؛ آگام لوک که ماقبل بالاترین جهان معنوی شناخته شده قرار دارد.

آگام دس **AGAM DES.**
شهر معنوی واقع در کوههای هیمالیا، که محل سکونت ایشوارخانوال (خدا خواران) می‌باشد.

آگام لوک **AGAM LOK.**
مراجعه شود به آگام (AGAM).

آگاهی **CONSCIOUSNESS.**
وضعیتی از هوشیاری که آدمی در زندگی روزمره خود به کار می‌گیرد. این وضعیت به دو بخش تقسیم می‌گردد: عارضی (Phenomenal) و فرارو - برتر - (Transcendental). آگاهی عارضی، یا هوشیاری محیطی جهت ابراز خود از ادراکات حسی سود می‌جوید، در حالی که آگاهی برتر مستقل از ادراکات حسی

بوده و مستقیماً با اک سر و کار دارد. وضعیتی که فراسوی هر دوی این دو - عارضی، و فرارو - وجود دارد آن است که در اتحاد این دو عمل می‌کند. در این وضعیت هیچ یک از این دو از دست نمی‌روند، بلکه فرد در این وضعیت وحدت با آگاهی اک را تجربه می‌کند - نه سوگماد، بلکه با اک وحدت حاصل نموده و با جوهر معنوی خدا یکی می‌شود.

آنتیش کاران **ANTISHKARAN(S).**
چهار رکن ذهن؛ ماناس، بودی، چیتا و آهنکار.

آهنکار **AHANKAR.**
یکی از چهار رکن ذهن؛ آن رکنی که تمیز دهنده منافع فردی از سایرین می‌باشد؛ «منیت». هنگامی که از حد تعادل خارج شود به خودپرستی؛ Ahankara تبدیل می‌گردد.

۱

اسراری، محرمانه؛ درونی **ESOTERIC.**
دانش اسراری که از طریق اعضای حسی قابل دسترسی نیست.

اقیانوس عشق و رحمت **THE OCEAN OF LOVE AND MERCY.**
اقیانوس عشق و رحمت؛ سوگماد؛ خدای متعال.

انعکاس اثیری **ASTRAL PROJECTION.**
واژه‌ای است که پیروان مکاتب اسرار به کار می‌برند و منظور انعکاس کالبد اثیری به جهان اثیری است - که البته حقیقت ندارد. از آنجا که کالبد اثیری ما هم‌اکنون در جهان اثیری قرار دارد - به همان ترتیبی که کالبد فیزیکی ما در جهان فیزیکی مستقر می‌باشد - نیازی به انعکاس به آن طبقه نداریم؛ فقط کافی است از آن هوشیاری حاصل نماییم.

ALAKH PURUSHA. آخ پوروشا

فرمانروای نامرئی جایی که آن را به نام آخ لوک می‌شناسیم.

LOK ALAKH. آخ لوک

نخستین طبقه معنوی بالاتر از جهان روح، به معنای «مکان نادیدنی».

ECK. اک

جریان قابل شنیدن حیات. جوهره خدا، روح القدس. همچنین دانش خدانشناسی. فرایندی حاصل از تجربیات سفر روح به درون هوشیاری مذهبی، که آدمی به اختیار خود از طریق تمرینات معنوی اکنکار کسب می‌کند. سفر روح فقط با حرکت آگاهی درونی (روح) در نواحی زمان و مکان سر و کار دارد. اک شامل نواحی دیگری نیز می‌شود که فراسوی زمان و مکان است، و تماماً دانش مطلق، حضور مطلق، و قدرت مطلق (بر همه چیز دانا، در همه جا حاضر، و بر همه چیز قادر) می‌باشد؛ این خدانشناسی، یا خداآگاهی است. تمام مذاهب، فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌های الهی از منشأ اکنکار می‌باشند.

ECK MARG. اک مارگ

طریق اکنکار.

ECKSHAR. اکشار

وضعیت خودشناسی، که قبل از خدانشناسی پیش می‌آید؛ روشن ضمیری به واسطه نور و صوت از طریق اک؛ موکشا (Moksha).

ECKANKAR. اکنکار

دانش باستانی سفر روح؛ مقوله‌ای درباره انعکاس آگاهی درونی است که از میان وضعیتهای تحتانی به وضعیتهای شعف‌ناک و نشئه الهی سفر می‌کند. روح در این وضعیت، خود را در تصاحب تجربه هوشیاری مذهبی حیات می‌یابد. این عمل از طریق دسته‌ای از تمرینات معنوی انجام می‌گردد که فقط پیروان این علم از آن واقفند.

ب

BRAHM. براهم (برام یا برهم)

آفریدگار ناحیه دوم هستی (از جهان ذهنی به پایین)؛ ذهن کل؛ ذهن کیهانی؛ خداوند و خالق طبقات تحتانی.

BRAHM LOK. براهم لوک

طبقه ذهنی یا چهارم؛ مقر ذهن کیهانی که توسط براهم، قدرت منفی، اداره می‌شود.

BRAHMA. براهما (براما - برهما)

یکی از اعضای دایره آفرینش جهانهای بخش اعظم دوم (از جهان ذهنی به پایین)، که توسط اکثر هندوها به عنوان مقام متعال قلمداد می‌شود.

BRAHMANDA. برهمندا (برامندا)

سومین بخش اعظم آفرینش که خود به چهار بخش فرعی تقسیم می‌گردد. از پایین‌ترین ناحیه تریکوتی (Trikuti) آغاز و تا بالاترین نواحی طبقه ذهنی ادامه می‌یابد.

BANI. بنی

موسیقی بهشتی؛ اک؛ جریان قابل سماع حیات.

BEINGNESS. بود (بودن)

وجود خالص؛ حضور الهی؛ وجه برتر واقعیت غایی؛ سوگماد.

BUDDHA. بودا

شاهزاده کبیری که به قدیسی روشن ضمیر بدل گشت و به اکتساب آگاهی بودا نائل آمد. نام او سیدهارتا گائوتاما؛ Siddharta Gautama بود. بودهی به معنای عقل و بودا وضعیتی از آگاهی به معنای صاحب عقل سلیم می‌باشد.

BHAGAVAD GITA. بهاگاوادگیتا

رساله‌ای کامل در توسعه معنوی، شامل شعر حماسی ماهابهاراتا؛

Mahabrata که به آن نغمه الهی (Lord's Song) می‌گویند.

WHEEL OF THE EIGHTY-FOUR

پ

پار PAR.

ماورای ماده و روان؛ در جهانهای معنوی.

پاراابراهیم PARABRAHM.

بالتر از براهیم، فراسوی طبقه ذهنی؛ طبقه‌ای بسیار نازک بین طبقات ذهنی و روح؛ طبقه اتری.

پارام آکشار PARAM AKSHAR.

معبد حکمت زرین در طبقه آتما (روح)، مشهور به خانه خرد زوال‌ناپذیر؛ مقام متعال؛ یک نام دیگر برای خداوند.

پیر - استاد ADEPT.

استاد اک: کسی که در هنر سفر روح به درجات اعلای تبحر دست یافته و به عضویت نظام باستانی وایراگی درآمده باشد.

پیشینه‌های آکاشیک AKASHIC RECORDS.

پیشینه‌ها، خاطرات، و الگوهای کارمیک روح که در طبقه سوم، یا طبقه علی برای جهانهای فیزیکی و اثیری ثبت شده‌اند.

پیندا PINDA.

نماینده کالبد فیزیکی انسان، برابر و همخوان با نیلوفر هزار گلبرگ (سahasra dal کانوال) در کالبد فیزیکی انسان؛ واژه هندو به معنای کیهان فیزیکی.

ت

تانو TAO.

اصطلاح چینی به معنای راهی به بهشت؛ کسی که مرید یک استاد معنوی

باشد. این واژه بیانگر همان مفهومی است که طریق اک می‌باشد.

تری کوتی TRIKUTI.

براهم لوک.

تناسخ REINCARNATION.

تولد دوباره؛ رفت و برگشت روح به این جهان درون کالبدهای جدید.

تولسی داس TULSI DAS.

شاعر و عارف قرن هفدهم هندو که یکی از پیروان اک بود.

تیسراتیل TISRA TIL.

چشم سوم، چشم معنوی هم خوانده می‌شود.

ج

جلال‌الدین رومی JALAL-UD-DIN'L-RUMI.

شاعر، عارف، و حکیم پارسی در قرن سیزدهم. او یکی از مشهورترین استادان اک در تاریخ می‌باشد.

جنانا یوگا JNANA YOGA.

یکی از سیستمهای یوگا که از طریق آموزش در جستجوی آزادی معنوی می‌باشد.

چ

چاکرا CHAKRA.

چرخه. اشاره دارد به مراکز روانی در کالبد انسان. هر یک از این مراکز به یک چرخ شباهت دارد و به بخشهایی نظیر گلبرگهای نیلوفر تقسیم می‌گردد. چاکراها در انطباق با مراکز عصبی در طول ستون فقرات، گردن و سر آدمی قرار

۱- لازم به تذکر می‌باشد که این واژه در متن اشتباهاً تریکوتی قید شده است - م.

گرفته‌اند.

WHEEL OF THE EIGHTY-FOUR. چرخ هشتاد و چهار
دوره‌های تولد و مرگ که روح باید در خلال حیات اولیه‌اش در جهانهای تحتانی از میان آن عبور نماید. هشتاد و چهار اشاره دارد به تعداد لاکها؛ مقاطعی از حلول مکرر که هر یک شامل یکصد هزار سال، یا یکصد هزار شکل از حیات می‌شود.

THIRD EYE. چشم سوم
نقطه‌ای درست بالای غده صنوبری، که مورد استفاده چلاها به منظور عبور به جهانهای لطیف است. این مکانی است که ماهانتا در انتظار چلا است. آنها در این نقطه ملاقات می‌کنند تا استاد بتواند چلا را به جهانهای دیگر همراهی نماید.

CHELA. چلا
محصل، مرید یا پیرو یک آموزگار معنوی؛ دومین قدم در طریق اکنکار.
CHITTA. چیتا
یکی از چهار آنتیشکارانها یا ارکان ذهن. چیتا رکن تشخیص دهنده زیبایی، فرم، رنگ و فراخواننده حافظه می‌باشد. چهار رکن ذهن عبارتند از: ماناس (Manas)، بودهی (Buddhi)، چیتا (Chitta) و آهنکار (Ahankar).

ح

HAFIZ. حافظ
شاعر مشهور قرن چهاردهم پارسی، که پیرو اکنکار بود.
BILOCATION. حضور همزمان
پدیده‌ای که در آن شخص می‌تواند به طور همزمان در دو مکان حضور داشته یا دیده شود.

خ

ESHWAR-KHANEWAL. خداخواران (اشوار خانوال)
اعضای نظام باستانی وایراگی که در شهر معنوی آگام‌دس زندگی می‌کنند. واژه خداخواران به این علت به این دسته از اساتید اطلاق شده است که قادرند به جای خوراک از انرژی کیهانی استفاده کنند. اینان طول عمر درازی دارند که فراسوی مدت زمان عمر طبیعی بشر می‌باشد.

GOD-REALIZATION. خداشناسی
درک وضعیت خداشناسی، شناخت خدا.
GODMAN خدامرد
استاد حق در قید حیات؛ ماهانتا.

SELF REALIZATION. خودشناسی
شناسایی روح؛ شناخت خویش حقیقی. روح با ورود به طبقه روح و وصل به این طبقه خودشناسی کسب می‌نماید.

د

DAMCAR. دامکار
یکی از شهرهای معنوی اکنکار واقع در صحرای گوبی، بسیاری از اساتید اگ در این جامعه زندگی کرده‌اند؛ در حال حاضر نیز معدودی در آنجا بر می‌برند. مقصود آنان خدمت به استاد حق در قید حیات می‌باشد.

DAYAL. دایال
رحمت؛ شفقت؛ استاد همیشه به همه روحها و همه صورتهای حیات رحمت و شفقت نثار می‌کند.

SECOND GRAND DIVISION. دومین بخش اعظم هستی
بخش دوم اعظم از تقسیم‌بندی کیهانها، منطقه آندا (Anda).

DEVA. دِوا
فرشته؛ وجود آسمانی؛ وجود تابناک.

ذ

UNIVERSAL MIND. ذهن کیهانی
ذهن کل؛ نام دیگری برای قدرت منفی.

ر

RAMA. راما
یکی از نخستین ناجیان جهان، او پیام اک را از اعماق جنگلهای یروس باستانی (آلمان فعلی) به ایران و هند برد.

REBAZAR TARZS. ربازار تارز
استاد کبیر اک که در کوههای هندوکش زندگی می‌کند، و گمان می‌رود سن او بیش از پانصد سال باشد. او یک پیام آور اک در جهان فیزیکی است.

ENLIGHTENMENT. روشنگری
وضعیت بیدار شده؛ آگاه شدن از حضور الهی؛ شکستن ناگهانی وضعیت تحتانی و ورود به وضعیتهای خارج از ابعاد زمان و مکان.

RISHI. ریشی
نام شرقی برای شخص دانا؛ خردمند.

س

SAT. سات
حقیقت؛ واقعیت.

SAT DESH. سات دِش
جهانهای خالص معنوی (روح و بالاتر از آن)

SAT GURU. سات گورو
نوربخش؛ آموزگار اعلاّی تعالیم معنوی.

SAT LOK. سات لوک
ناحیه روح؛ هم معنای ساچ خاند.

SAT NAM. سات نام (ست نام)
فرمانروای منطقه پنجم، طبقه آتما (روح)، آفریننده روح؛ کسی که نخستین تجلی فردی خداست. عموماً تصور می‌شود که این شکل واقعی خدا یا خود خداست، در حالی که او نخستین تجلی منفرد سوگماد می‌باشد.

SACH KHAND. ساچ خاند
منطقه پنجم، طبقه روح، جایگاه واقعیت معنوی.

SADHU. سادهو
کسی که به طبقه علی رسیده باشد، که آن را گاهی تنها بخش فوقانی طبقه اثیری می‌گویند؛ اما نه آنچنان که بسیاری یک قدیس یا مرشد می‌خوانند.

SANSKARA. سانسکارا
معلوماتی که از یک یا چندین زندگی پیشین باقی مانده باشد.

SAHASRA-DAL-KANWAL. ساهاسرا دال کانوال
نقطه تاج یا نیلوفر هزار گلبرگ؛ پایتخت جهان اثیری.

SUKHSHAM. سوخشم
نامی برای جهان اثیری.

SUDAR SINGH. سودارسینگ
یکی از اساتید اک که در این زندگی استاد پال تونیچل بود.

SUGMAD. سوگماد

نام خداوند متعال در طریق اِک.

SAMADHI. سَمَدھی

مراقبه واقیعت حقیقی، بالاترین دستاوردی که یک فرد قبل از رسیدن به طبقه روح می تواند کسب نماید؛ خلسه.

ش

SHAKTI. شاکتی

جریان انرژی مؤنث (مادر)؛ مادر ویشنو، براهما، و شیوا؛ اصل مؤنث.

DARK NIGHT OF THE SOUL. شب تاریک روح

دوره تاریکی که طی آن روح از مراحل می گذرد که احساس می کند خداوند او را ترک کرده است. گمان می رود که این مرحله نهایی از شکوفایی روح باشد، پایان یافتن دوره تکاملی روح که درست قبل از نائل شدن به وضعیت خداشناسی برایش پیش می آید.

SHARIYAT-KI-SUGMAD. شریعت کی سوگماد

کتاب مقدس اِک. هر قسمتی از شریعت کی سوگماد در یکی از معابد حکمت زرتین در طبقات مختلف مستقر گشته است که این شامل جهان زمینی هم می شود.

SHIVA. شیوا

عضو سوم تثلیث هندو، عنصر نابود کننده.

ط

ASTRAL PLANE. طبقه اثیری

طبقه یا جهان اثیری، اختری، یا عاطفی؛ طبقه دوم از جهانهای تحتانی. از

آنجا که کلیه کسانی که تجربیات خود را در جهانهای بالاتر از فیزیکی از این جهان آغاز می کنند، عمدتاً آن را با جهان بهستی اشتباه می گیرند، در حالی که این فقط بخشی از جهانهای روانی است که بلافاصله بعد از جهان فیزیکی قرار دارد. پایتخت این جهان شهر عظیم (سahasra - Dal - Kanwal) می باشد.

ع

MICROCOSM. عالم صغیر

کیهان صغیر؛ جهان شخصی؛ رونوشتی از عالم کبیر که همان کالبد انسانی می باشد.

CAUSAL. علّی

کالبد علّی انسان؛ Causal Body، طبقه علّی Causal plane، که درست بالای طبقه اثیری قرار دارد. مکانی که خاطرات و الگوهای کارمیک ذخیره می گردند. قرائت کنندگان برای اطلاعات راجع به پیشینه های فرد به این طبقه مراجعه می کنند.

CAUSATION. علّیت

زنجیره علّیت، که غالباً چرخه زندگی خوانده می شود، و عاملی است در دوره های توسعه مراحل معنوی و انسانی؛ کارما؛ Karma.

ف

FUBBI QUANTZ. فوبی کوآنتز

استاد اِک؛ راهب اعظم دیر کاتسوپاری در شمال تبت؛ نگهبان قسمت اول کتاب مقدس شریعت کی سوگماد (راهی به لایتناهی). او در قرن دهم در شهر تبریز واقع در پارس، استاد اِک با پیروان زیادی بود. او استاد اِک بزرگترین

شاعر حماسی پارسی، فردوسی بود.

پیثاغورث PYTHAGORAS.

پیثاغورث، فیلسوف یونانی و یکی از پیران نظام باستانی و ایراگی؛ استاد
یک قرن ششم ماقبل میلاد مسیح.

ک

کاتسوپاری KATSUPARI.

یکی از معابد اک در شمال تبت. استاد شهیر اک، فوبی کوانتز در صدر این
معبد واقع شده است.

کاران شریر KARAN SHARIR.

کالبد علی، یا کالبد بذری، که کارنامه تمامی اعمال ما در آن مستقر
می باشد. این اعمال در کالبدهای تحتانی به ظهور می رسند.

کارما KARMA.

قانون علت و معلول در جهانهای تحتانی یا جهانهای روانی؛ عدالت؛ قانون
کیفر و پاداش؛ مکافات.

کارما یوگا KARMA YOGA.

روشی برای رسیدن به خدا از طریق کردار و اعمال درست.

کالبد اثیری ASTRAL BODY.

کالبد نورانی؛ کالبد اختری (ستاره ای)؛ بخشی از ما که در طبقه اثیری
زندگی می کند، دومین طبقه از طبقات تحتانی. (نخستین طبقه، فیزیکی
می باشد.)

کالبد عاطفی EMOTIONAL BODY.

غلاف اثیری، یا همان کالبد اثیری.

کاما KAMA.

شهوة؛ یکی از نفسانیات پنجگانه که عمدتاً زیاده خواهی جسمانی بوده ولی
معمولاً به شهوت جنسی اطلاق می گردد.

کانوآل KANWAL.

شکل نیلوفری چاکراها در بدن.

کبیر KABIR.

شاعر و عارف قرن شانزدهم هندو که یکی از پیروان تعالیم اسراری اک بود.

کرودها KRODHA.

خشم؛ غیظ؛ غضب؛ یکی از پنج انحراف نابود کننده ذهن؛ دومین از
نفسانیات پنجگانه.

کریشنا KRISHNA.

هشتمین تناسخ ویشنو. او مسیحای مذهب هندو است. گفتار وی در
بهاگوادگیتا نگاشته شده است.

گل نیرانجان KAL NIRANJAN.

سلطان جهانهای منفی؛ خالق جهانهای اثیری و فیزیکی.

گ

گستره آگاهی FIELD OF CONSCIOUSNESS.

مجموعه تمامی آنچه در برگیرنده آگاهی یک فرد در هر لحظه است.

گوپال داس GOPAL DAS.

استاد اک، مسؤول معبد حکمت زرین در طبقه اثیری که قسمت چهارم
کتاب شریعت کی سوگماد در آنجا قرار گرفته است، او در قرن سیزدهم قبل از
میلاد روی زمین و در دوران حکومت فرعون مصر، رامبسی دوم؛ Ramese II
استاد حق در قید حیات بود. او در خلال زندگی اش در زمین، دانش نهان

اکنکار را در نزدیکی شهری به نام لوزار (Luxor) آموزش می‌داد. او به عنوان مردی با خردی عظیم شناخته شده و مقامات حکومتی در اوقاتی با او مذاکره می‌کردند، و کسی بود که بینوایان برای کمک به نزدش می‌آمدند.

گورو **GURU.**

عنوان متعارف برای هر کسی که آموزش معنوی می‌دهد؛ معلم معنوی.

م

مارگ **MARG.**

راه خدا.

ماناس **MANAS.**

یکی از چهار آنتیش‌کارانه‌های ذهن؛ رکن دریافت‌کننده و چشایی، گاهی به عنوان عنصر ذهن شناسایی می‌شود.

ماها **MAHA.**

کلمه‌ای به معنای عالی جناب یا حضرت عالی؛ برتر.

ماهاگل **MAHA KAL.**

پاربراهم؛ فرمانروای بخش فوقانی برهمندا، یا طبقه ذهنی.

ماهاننا **MAHAMTA.**

استاد حقی در قید حیات، وای گورو، روشنی بخش؛ وضعیتی از خداآگاهی که ماورای سمتهایی است که در مذاهب برای نشان دادن وضعیت آگاهی بالا داده می‌شود. ماهاننا بالاترین مقام معنوی در جهانهای مخلوق است.

مایا **MAYA.**

توهم این جهانی.

معابد حکمت زرین **GOLDEN WISDOM, TEMPLES OF.**

معابد حکمت زرین، دسته‌ای از معابد می‌باشند که در طبقات مختلف

هستی وجود دارند. استادان اِک آن دسته از چلاهایی را که به قدر کافی کسب آمادگی نموده باشند، شبانه از کالبد فیزیکی رها کرده و جهت فراگیری خرد پنهان اِک به یکی از این معابد می‌برند.

مغان؛ مجوس **MAGI.**

سلسله‌ای عرفانی که زرتشت از همان نظام بود؛ یکی از گروههای باستانی که چندین قرن پیش از ظهور عیسی پنهانی به آموزش اِک ممارست می‌کردند.

مولانا رومی **MOULANA RUMI.**

رجوع شود به جلال‌الدین رومی.

موها **MOHA.**

وابستگی؛ یکی از پنج نفسانیت مخرب ذهن.

میلارپا **MILAREPA.**

قدیس و شاعر قرن یازدهم از اهالی تبت؛ یکی از استادان اِک.

ن

نامپاک **NAMPAK.**

یک شهر معنوی در افریقا.

نانک **NANAK.**

گورو نانک، مؤسس سلسله سیک

نخستین بخش اعظم هستی **FIRST GRAND DIVISION.**

طبقات و سیاراتی که عالم فیزیکی، یا ثقیل، را تشکیل می‌دهند. نام این جهان پیندا می‌باشد.

نفس تحتانی **EGO.**

درک فرد از وضعیت آگاهی انسانی. این نفس همان شخصیت در بشر می‌باشد. هنگامی که چلا به حیطة آگاهی معنوی بالاتر از این وارد می‌شود،

- استقلال و فردیت می‌یابد.
- NEOPHYTE. نوآموز
جستجوگر؛ طلبه؛ تازه کار در امور معنوی.
- NURI. نوری
نور.
- NURI SARUP. نوری ساروپ
کالبد نورانی؛ شکل درخشان استاد؛ شکل اثیری او.
- NIJ-MANAS. نیج ماناس
ذهن بذری؛ درکاران شیر، یا کالبد علی.
- NIRANJAN. نیرانجان
قدرت منفی در کیهانهای تختانی.
- NIRVIKALPA. نیر - وی - کالپا
نوعی از خلسه عمیق که در آن فرد قادر به تشخیص خود از موضوع مراقبه نمی‌باشد. نشئه عمیق عرفانی.

و

- واصل
INITIATE. کسی که توسط استاد به نیروهای یک وصل و به حلقه‌های معنوی اتصال یافته، و بدین ترتیب، به جهانهای بالاتر معنوی صعود داده می‌شود. در اکتکار، پیش از اینکه کسی بتواند اصل گردد، می‌باید دو سال مطالعه کرده باشد. چهار مرحله اصلی وصل وجود دارد تا اینکه چلا بتواند به مرحله اِکشار (Echshar) نائل آید.
- وای گورو
VI-GURU. گوروی ارشد؛ اشاره دارد به سات نام، فرمانروای طبقه پنجم (روح).

- وایراگ
VAIRAG. عدم وابستگی؛ دست برداشتن از مادیات؛ عدم وابستگی ذهنی به خواسته‌های دنیوی.
- وایراگی
VAIRAGI. پیران باستانی و دراز عمر اک، اعضای نظام باستانی برادران وایراگی.
- وجدان
CONSCIENCE. یکی از اصول مسیحیت که سوگماد از آن طریق بشر را در مسیر اعمال درست به نفع عموم هدایت می‌کند؛ وضعیت اخلاقی فرد یا پرورش نفس که از شکوفایی معنوی حاصل می‌شود، هر چه شکوفایی معنوی آدمی اعلی‌تر باشد، اخلاق و رفتار (وجدان) او نیز والاتر می‌باشد.
- وحدت با خدا
UNION WITH GOD. یکی از مفاهیم مذهبی هندو که از یکی شدن با خدا صحبت می‌کند. البته این مقوله از اک متفاوت است، زیرا در اینجا فرد همکار خدا می‌شود نه یکی با او. در اک می‌گوییم که وحدت با خدا به معنای وارد شدن به جریان الهی کیهان و یکی شدن با آن جریان یا روح الهی است. بنابراین، بجای یکی شدن با خدا، با جوهره آن و نه با خود خدا وحدت حاصل می‌گردد. این مرحله خودشناسی است نه شناخت واقعی خدا.
- وداها
VEDAS. مجموعه سرودهای باستانی هندو؛ دسته‌ای مکتوبات مقدسه هند.
- وَدان
VADAN. اصطلاح دیگری برای نغمه الهی اک، که لفظ صوفی آن بوده و به معنای سماع، یا شنیدن موسیقی درون می‌باشد.
- ویشنو
VISHNU. عضو دوم تثلیث هندو؛ مقام حفظ‌کنندگی.

ه

- AURA. هاله
 میدان مغناطیسی که شخص را احاطه می‌کند.
- HU. هیو
 نام اسراری خداوند متعال.

ی

- YAUBL SACABI. یائوبل ساکابی
 استاد اک و مسؤول معبد گاره‌هیرا؛ نگهبان قسمتی از کتاب شریعت کی
 سوگماد که در این معبد وجود دارد. این معبد حکمت زرین در شهر معنوی
 آگام دَس، سکونتگاه ایشوار خانوال (خدا خواران) قرار دارد.
- YOGA. یوگا
 سیستم تمریناتی که فرضاً قرار است سوق دهنده روح به وحدت با خدا
 باشد. هشت سیستم اصلی مختلف از آن وجود دارد.
- YOGI. یوگی
 کسی که از طریق یوگا به منطقه اثیری رسیده باشد؛ درجه‌ای از
 روشن‌بینی.
- YIN-YANG. یین و یَنگ
 دو وجه متضاد در ساختار جهانهای دوگانه به زبان چینی؛ مثبت و منفی؛
 مذکر و مؤنث.

دانش باستانی سفر روح

راه روشن



«جهانهای آسمانی فراسوی دید آدمیان قرار دارند. ولیکن همانقدر واقعی هستند که زمینی که بر آن قدم برمی داریم.»

سفینه‌های فضایی قرن بیستم آدمی را به سوی مرزهای شگفت‌انگیز فضا پرتاب کرده‌اند. اما تکلیف کیهانهای درون چیست؟ متأسفانه این اقالیم همچنان چون سیاه‌چاله‌ای در پس پردهٔ راز و ابهام باقی مانده‌اند.

سرعت‌های برق‌آسای امروز فرصت زیادی برای این سؤال باقی نمی‌گذارند: من در این دنیا چه می‌کنم؟ جستجوی ما برای عشق، حکمت و آزادی تا بدینجا بیشتر راه یهودگی پیموده است. آنگاه چشمان به واژهٔ افسونگر سفر روح می‌افتد! آیا شهادت این امیدواری را داریم؟

سفر روح وسیله‌ای است که قدسین بزرگ همیشه به کار گرفته‌اند تا اسرار اقالیم خدا را هنگام به سر بردن در کالبد جسمانی بیابند. امروزه جهانهای الهی دوباره مسافرین خسته و بی‌قرار را به خود می‌خوانند. تمام آنچه آدمی برای این اقدام نیاز دارد عبارت است از یک نقشهٔ راهنما و یک قلب مشتاق. اکتکار - کلید جهانهای اسرار، همان نقشه است، اما اشتیاق و کنجکاوی سهمی است که خواننده باید از خود بگذارد.

جهان به سرعت به مهم‌ترین مقاطع تاریخ نزدیک می‌شود. بهره‌گرفتن از این دانش باستانی در این برهه بی‌نهایت ضرورت دارد.

همگی برای سفر به جهانهای اثیری، علی، ذهنی و روح آماده شوید. پرواز هم‌اکنون آغاز می‌شود.

فوش آمریرا

